

برکاتِ احمدیہ

نام دگر

زُبْدَةُ الْمَقَامَاتِ

تأریخ تألیف ۱۰۳۷

محمد ہاشم کشمی بدخشانى

وفات ۱۰۵۴

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کان پور مزین طبع شد

۱۳۰۷

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالاوفست

وقف الاخلاص



يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفاتح ۵۷ استانبول - تركيا

ميلادي

۱۹۹۴

هجري شمسي

۱۳۷۳

هجري قمری

۱۴۱۵

من اراد ان يطبع هذه الرسالة وحدها او يترجمها الى لغة اخرى فله من الله الاجر الجزيل و منا
الشكر الجميل و كذلك جميع كتبنا كل مسلم مأذون بطبعها بشرط جودة الورق و التصحيح

برکات احمدیہ

نام دگر

زینۃ المقامات

تاریخ تألیف ۱۰۳۷

محمد ہاشم کشمی بدخشانی

وفات ۱۰۵۴

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کان پور مزین طبع شد

۱۳۰۷

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالاوفست

مکتبة الحقيقة



یطلب من مکتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفاتح ۵۷ استانبول - تركيا

میلادی

هجري شمسی

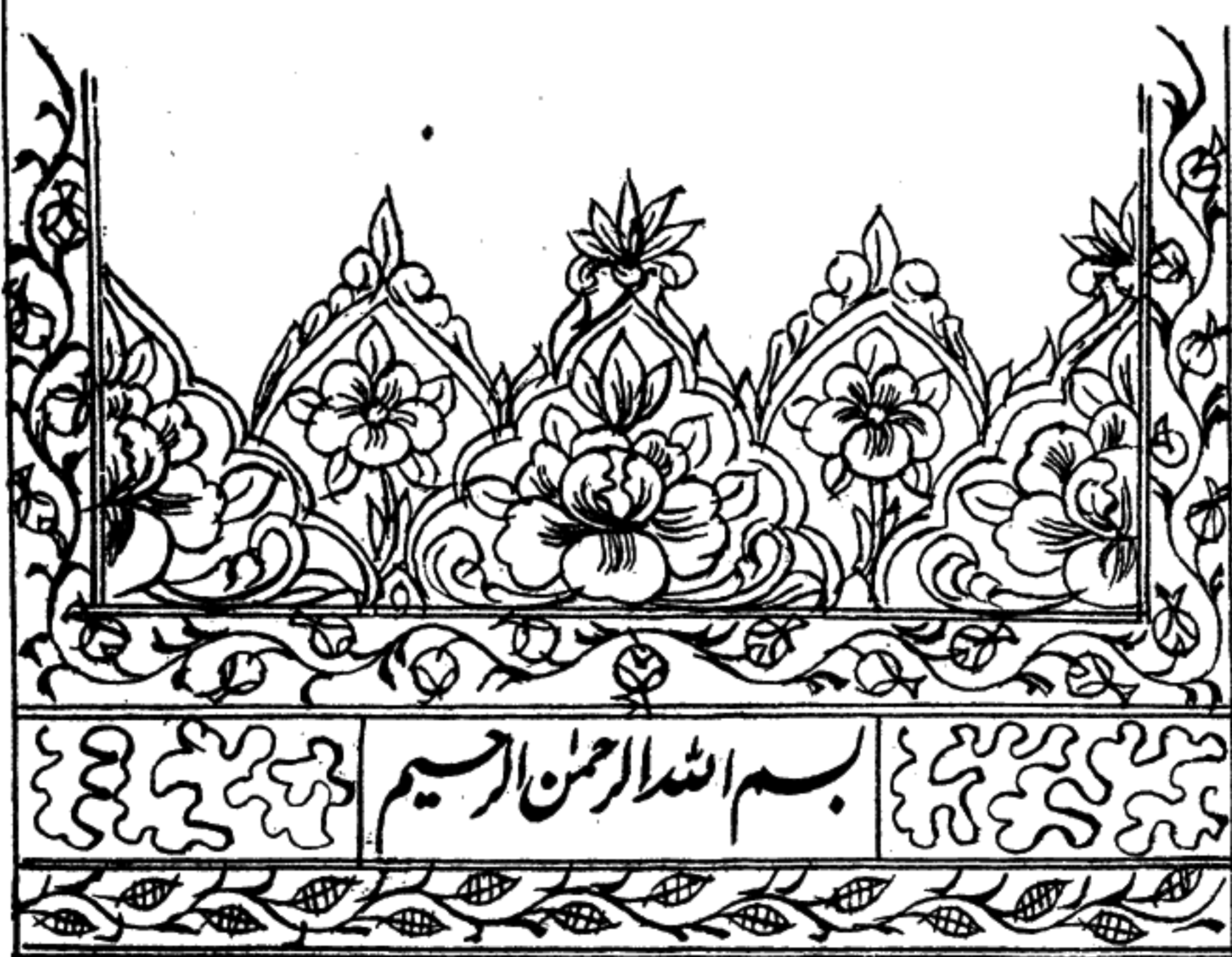
هجري قمری

۱۹۹۴

۱۳۷۳

۱۴۱۵

من اراد ان يطبع هذه الرسالة وحدها او يترجمها الى لغة اخرى فله من الله الاجر الجزيل و منا الشكر الجميل وكذلك جميع كتبنا كل مسلم مأذون بطبعها بشرط جودة الورق و التصحيح



احمد رضا الباقی بالبقا الابدی والوام السری واصلى على النور الائم الاحدی اعنی
حضرت المحمدی وعلی آلہ واصحابہ وسائر ابناءہ الی یوم القیامۃ کلم اہل الرحمۃ
والولایۃ والکرامۃ برنقشبند ان صحائف علم و عرفان و تونگران و فاین و کنوز
پنهان و خواجگان ماندہ تمکین و ادب و دیوانگان حلقہ سلسلہ الذہب مخفی نما
کہ این بندہ از کار ماندہ و از خود شرمندہ را با آنکہ آبا و اجداد از منتسبان
سلسلہ عالیہ کبرویہ بودند و حقیر نیز در آوان طفولیت بہ صحبت بعضی خلفائے
آن خانوادہ متبرکہ رسیدہ لیکن بمناسبت فطری و رابطہ جلی ہم و عنقوان
شباب از اشارت ہای نہانی و بشارت ہای یزدانی دل را بسلسلہ ذہبیہ
خواجگان نقشبندیہ بستگی دادند و دیدہ امید را چون باب رحمت ایشان بباید
رحمت ایشان کشاوند اما نمیدانست کہ کدام را بہر از راہ نمایان این شاہراہ
دست این بر خاک او قتاوہ برگیرد و کدام یک از مقلدان این سلسلہ عالیشان

پیشانی
مؤلف
نکات
مجموعہ



بسم الله الرحمن الرحيم



الحمد لله الباقي بالبقاء والابدي والوام السرمدي واصلى على النور الاثم الاحدى اعني
حضرت المحمدي وعلى آله واصحابه وسائر ابناءه الى يوم القيامة كلم اهل الرحمة
والولاية والكرامة بر نقشندگان صحائف علم و عرفان و تونگران و فاین و كنوز
پنهان و خواجگان مانده حكيم و ادب و ديوانگان حلقه سلسله الذهب مخفی نما
كه اين بنده از كار مانده و از خود شرمند را با آنكه آبا و اجداد از منتسبان
سلسله عاليه كبر و يه بودند و حقير نيز در آوا ان طفوليت به صحبت بعضى خلفاء
آن خانواد ه متبر كه رسیده ليكن بمناسبت فطرى و رابطه جلى هم و عنقوان
شباب از اشارت هاى نهانى و بشارت هاى يزدانى دل را بسلسله و مبييه
خواجگان نقشند يه بستگى دادند و و يده اميد را چون باب رحمت ايشان بيا
رحمت ايشان كشادند اما نميدانست كه كدام راهبر از راه نمايان اين شاهراه
دست اين بر خاك او افتاده برگيرد و كدام يك از مقلدان اين سلسله عاليه ايشان

پير يعني مولف اين كتاب محمد هاشم

بتوبه گرفته بعد ازین رویا بکثره از شهری در شهر برهان پور که بلده الیست از بلاد مشهوره
 هندوستان همسایه سواحل بحر عمان و ممر و بگذر حج روان و به بین و انتساب نام
 قطب الانام ریخ و لهای ایران را طبیب شیخ برهان الدین غریب رحمه الله را نگاه
 غریبان و حکم رویای یکی از اکابر ذوالعلم والعمل والعرفان هذا النسبتی بخیر المبلدان
 صانها الله جمیع بلاد المسلمین عن آفات الزمان بخیرت نتیجه سادات کبار زبده
 مرشدان بلند مقدار ششمه ذوق و وجدان مردم دیده مردمان سیر محمد نعمان سلیم
 المثلان که در آن بلده از خلفای این سلسله شریفه در مسند ارشاد بودند و از کاشفان
 و جذبات و لهای طلاب میر بودند شتافتیم و آن غریبانید که مر از بزرگی بوده و
 مر ایشان را یافتیم ذکر و مراقبه اکابر آن سلسله عالیه از ایشان بروی ششم و در خدمت
 ایشان تخم محبت آن بزرگ دیگر را که ایشان را بخیرت او رسانیده بودند در
 فرعه جان کاشتم تا آنکه بتاریخ سنه احدی و ثلثین بعد الالف بامر و طلب
 آن بزرگوار عالی منقبت و رخصت این خلاصه و دومان سیادت باستان آن
 قدوه خدایرستان یعنی حضرت ایشان رسیدم و نزدیک دو سال چه در سفر چه در
 حضر متشبث و امان قرار ایشان گردیدم فوائدیکه این غریب در آن مدت
 قلیله از فوائد کثیره آن حضرت یافته و انواریکه از آن آفتاب عالمتاب بر روزنه
 دل این شکسته خاطر تافته شرح و بیان را بر کتاب شعر لکان فی کل منبت شعری
 لسانا بمنت الشکر کنت مقصرا به جزاه الله عنی و عن سائر الطالبین خیر الخیرین
 که و فوراد ب تصریح نام نامی ایشان را بر کتابد لیکن بجهت آن زبان کلام بیان
 شکر حلاوتی نیابد و جمال این مقال زینتی نه پذیرد و دل و یوانه این سلسله
 آرامی نگیرد و دوست یعنی مصطفی بالاسم الذی یشیر به عیسی لقبش بدرالدین
 کنیش ابوالبرکات و نه همیشه ندیب امام الائمه نعمان بن ثابت و شیوه اش

تکمیل و ثبات و نسبش فاروقی و نظرش تریاق فاروق زهر متعصب و مشرب
نقشبندی و کرمش ماحی نفوش غیر از قلوب از باب ارادت منشارش کابل و
غزنه مشهور و مولد و موطنش سرزمند دارا حضور و مرقدش در آن بلده و محل نور
ساطع و استانش مرار باب علم و عمل و عرفان را جامع قدس الله سره افاض
علی العالمین برده در آن شهر و ایام که در جوار و سایه دیوار ایشان میگذرانند
فرزندان کبار آن غوث روزگار که جامع علوم و اسرارند و هر یک خلف رشید
آن بزرگوار و احوال ایشان درین کتاب گذارش یافته مد ظلم العالی این
کثرین را اشاره فرمودند بر آنکه ترا باید که بعضی فوائد تازه و معارف بلند آوازه
که در خلال مجلس خلوات و جلوات بر زبان دُر فشان حضرت ایشان موافق
وقت و زمان حال و مال مستفیدان و مستعدان میگذرد و داخل مکتوبات
معارف الفتوحات نمیکرد و باشمزه زیگونی اوضاع اطوار و انوار و برکات و خارق
عمادات ایشان نگاری و ایضا احوال عالیه پیر بزرگوار ایشان قطب مانده در گمانه
شاهباز بلند شایانه و حید العصر فرید الوقت منور البواطن معدن البیاس سماج
العارفین رضی الله والدین محمد و مناجوا به محمد الباقی الا ولی النقشبندی راقی
الله سره در آن کتاب بقلم آری تمام محبان این دو بزرگ را عوده و ثقی احوال و
کردار بود و از تو ایشان را یادگار با وجود قلت بضاعت جز امتثال اطاعت چاره
ندید چون اندکی ازین مقوله تحریر رسید و درین اثنای مقتضیات تقدیر و قضایان
حقیر را دوری ضروری از آن سده سینه روی نمود و در آن دوری همه تشکیم طالت
بحوری بیش از پیش تحریر بنقیه مذکوره ماموره پرداخت هنوز دوری چند از سواد مدا
سیاه نگر دیده بود که واقعه هائیکه انتقال حضرت ایشان در ایشان را
سیاه پوش ساخت پس از ارتحال آن حضرت خود لازم تر گشت تسلی حبتن مذکر احوال و

اقوال ایشان زیرا که لمولفه مایه کان گشت محروم از فرات + از کف آبی همی جوید
 حیات + چون شد از دست یکی نور نظر + از عصا بر کف نهید خزع بصر + چون نماز صوم
 پستان طلب + بنه از انگشت خود پستان بلب + چونکه شد سانی و صافیهای هم +
 قوت مخموران چه باشد لای خم + چون برون شد ز آهمن شمع چکل + بوی او پروانه
 بست از تاب دل + از آنجا که این نسخه چنین برکات علیه آن ابوالبرکات شیخ احمد
 نام بود و مقدمه آن بیان حالات پیر بزرگوار آن قطب الانام قدس الله سره است
 به برکات الاحمدیه الباقیه نامور گردانید و هر جا که کلامی از کلمات و نکته از نکات
 این دو بزرگ عالی درجات بقلم آمد عنوان آنرا بلفظ برکت موشع داشت و نشان آنرا
 بای منفرده بگذاشت و چون از سر و ش غیب تبارخ آن هوز بده المقامات بگوش
 هوش می آید اگر این نسخه زبدة المقامات نیز نامند می شاید بعد از اتمام این
 امید میدار که احوال دیگر متاخرین این سلسله علیه بر نکاشته آید و آن بحقیقت
 و قراول این کتاب گرد و بعنايته الله الصمد و این کتاب مشتمل است بر دو مقصد
 و هر مقصد متضمن فصولی است مقصد اول در بیان احوال پیر بزرگوار حضرت
 ایشان اعنی خواجه عالی شان سراج العارفین رضی الله والیدین خواجه محمد الباقی
 قدس الله تعالی سره الغریر و فرزندان و خلفای آن حضرت و این مقصد مشتمل
 است بر چهار فصل فصل اول در بیان احوال بدایت و نهایت آن حضرت
 تا ایام سکونت ایشان به فیروز آباد دہلی و توجه ایشان بارتداد هدایت طالبان
 معنوی والد بزرگوار حضرت خواجه ماقاضی عبدالسلام است که از باب فضل و صد
 بود و از نرمی دل همواره مصداق فلیبکوا کثیر اولاد حضرت خواجه ماقدس سر
 بلده کابل بطور پیوسته فی حدود سنه احدى او اثنی و سبعین و تسعمایه در روزگار
 سیامی بزرگی از جنبه اطوار ایشان پیدا بوده و جمال آثار بهت ارجمند و تفرید بلند از

کار و بار ایشان بود اگاه و در آن ایام روز تمام در گوشه خزیده سر بگریبان خموشی
 و تحصیل علوم رسمی شاگردی مجمع علوم و دانائی مولانای صادق جلوائی که از علم
 اعلام آن ایام بود اختیار نموده بر فاقست مولانا از کابل بجا و رارالتهر شده اند و
 روزگار از سبب فطرت بدرس آن علامه ایشان باین الاقران امتیازی پیدا
 از فضائل بهره تمام روزی گشته اگر چه از تحصیل علوم صوری بقیه مانده بود که
 این راه درآمده اند لیکن از نوکای فطرت و صفای نسبت دانش ایشان پدید
 و شسته چنانکه یکی از صفائی و لان صادق القول گفت روزی خادمی از خدمت
 در بامیت شکر تحصیل علوم رسمیه و آغاز هجوم جذبات الهیه محفل یکی از افاضل
 تقریری را آن فاضل گفت اگر خدمت خواجه روزی چند دیگر بر سر مطالعه علوم
 تمام و نیت ایشان بکمال و کمال رسیدی چه زیبا بودی حضرت خواجه فرمود
 از کمال مولویت نیست که است متداوله مشکله را چنانکه حق آن باشد توان مطاله
 افاده نمود و بلا و عوی گفته می آید که هر کتابی که حل آن حدید البصر دانند و در میان
 امید که تشفی تمام حاصل آید فاضلی از تلامذه مولانا صادق باین فقیه گفت
 بسمع ما آشنایان رسید که خواجه از تحصیل علوم بدویشی رغبت نموده اند با هم سکینه
 جوان فطرتی و بهی و دیده ایم که نتواند بود که او بکاری قدم نهد و آنرا با انجام نرسد
 چنان شد که گمان برده بودیم با بجمه حضرت خواجه را هم در اوقات تحصیل علوم
 برنامی بود و جوش مناسب است این راه گاه بصحبت باریافتگان محفل لی مع الله
 تا آنکه در بلا و ما و رارالتهر که معدن این طائفه غریز الوجود است بسیاری از کبار مش
 آن عهد را دریافته نزد بعضی بعروس تو به و انابت نیز هم اغوش گردیدند کما یجبی بیان
 عن کلامه الشریف هم در آن وقت در زمان گذر ایشان بهند وستان افتاد بعضی
 ایشان را که در آن دیار اصحاب جاه بودند خیر خواهی صوری بران داشت که

نیز در مرده ارباب عسکر بودند و از امتعه دنیا و پیه تو نگریا بشند اما از آنجا که دزدی ایشان دوست
دین و تو نگری ستاع یقین بود سی آنان بجای نرسید سلطان جذبات الهیه و کشف خلعت
خویش گرفت تا برو بجای که برو چون جلوه تقدیر میخواست که نخست تعلقات کشیده
ایشان را هر یک تعلق باز آرد و از قنطره آن یک تعلق مجاز بیاورد حقیقت بر آورد نخست
دل نازنین ایشان را یکی از دلبران صوری که قمار می فرمایند پیش آمد و پس از دزدی چند
میان ایشان و آن محبوب ایشان دوری ضروری بوجود پیوست غ کان خال بحر
و آنه این دامنه بود و هم مقارن آن اوقات آلام مفارقت بعض کتب ارباب محبت
و معرفت بنظر ایشان درآمد تا میدان بشکر الهی شوق حصول حوال این طائفه گریبان
دل ایشان گرفت در ویشی باین دل ریش گفت از زبان ورفشان ایشان که فرمود
بر سر مطالعه کتابی از کتب اکابر بودم که بر با تجلی نمودند و ما را از ما بر بود کشفهای روحانی
متبر که حضرت خواجه بزرگ بهار الحق و المله و الدین قدس سره به تلقین ذکر و القار جذبات
بنواخت آستین همت بر همه افشاند و تشریه و امان طلب نموده به کلی در سر غ ارباب
انیمینی درآمدند و ویشی از صاحبان ایشان که از حاضران وقت بود گفت چندان
از فرط طلب این راه در جست و جوی سالکان و مجذوبان گایو فرمودندی که زیاده
بران از قوت بشری متصور نباشد و در بلده لاهور و رایام پرشکال که از غلبه لایمی گل
طی کوچه از آن پس شکل می بود با همه نازکی تن چندین گذر ها و کوه ها و خرابا و گورستانها
و بیابانها و سربستانها را بقصد دریافت صاحبان قطع میفرمودند تا قفل گفت
من نیز روزی بر عایت تشنه ایها خواستم در آن سیر و تردد رفیق ایشان باشم هر چند
بمنع کوشیدند باز نماندم چون کوچه چند و قدم ایشان پیچیده آمده از بسیاری گل
ولای مرا مانده گی و در و پای دریافت حیا و ادب را یارای عرض نداشتم ایشان این
معنی آگاه گردیده مرا باز گردانیدند پس دایم که ایشان بقوت پای دیگر درین پیشانی

ع قطع این راه بخربای جنون نتوان کرد و دیگری از اشیایان ایشان گفت و
اوقات و روحانی یکی از بوستانها و گورستانهای بلده مذکوره مجذوبی بود خداوند
شکرت حضرت خواجه از کار او آگاهی یافته همواره سیرامون آدمی شدند و او هرگاه
خواجه را دیدی خربش نام نبرد اختی و گاه بودی که برایشان سنگها بینداختی و
از ایشان گران نموده جای دیگر شتافتی اما آنحضرت از رسوخ طلب باین همه
و توحش و روی برنمافتندی ع سنگها دید و دل از شیشه می روی نتافت
تا روزی عرق مهربانی آن دیوانه بحقیقت فزانه و راهت از آمده ایشان از و خوا
بخواند و نظرها و دعاها و در حصول مراد ایشان بطهور رسانیده و از نظر و دعا
ایشان را فوائد نصیب روزگار آمد بدین تقرب بر زبان مبارک رانده اند اگر چه
ریاضات شاقه چنانکه بعضی اهل لشکرشیده نمکشیده ایم لیکن انتظارها و قلعه
عظیم دیده ایم که ریاضتهای و خفتهای شکرت متضمن بود و نیز فرمودند در آن
حضرت والد ماجده چون کثرت بقراری و بیداری و غلبه ناتوانی و بیزاری ما
میدید و بغایت شکسته دل و آزرده خاطر گردیده روی عجز و نیاز بدرگاه بے نیاز
آورده بگریه و ناله تمام میگفتند خداوند ما را و فرزند مرا که در طلب تو از همه گشته و از
جوانی دست شسته برآورده گردان یار ازنده مکنار که طاقت مشاهد این ناکامی
بی آرامی و ندارم و بسا بودی که در میان شها و سحرها مناجاتی چنین بحضرت برآورد
حاجات همیکردند از آن دعا و التماس ایشان مرا کشایشها روزی گردید جزاها با آن
خیال بجزار مخفی نماند که والد ماجده آنحضرت از دودمان سیادت بود و از قانات
و همواره بدین درگاه تمام نیاز و شکستگی و التی و همیشه مشغوف خدمت و تفقد فقرای
از ثقات اصحاب خواجه با قدس سره نقل کردند که با وجود تعدد کنیزان خدمات در و
آستان ایشان با والد آنحضرت خود مسک و ندرت کجای که بخود نیاز و تنگدستی دیگر گفت

و دیگر بر میگزشتند و فرود می آوردند و بسیار بوده که طعام را بتمام تقسیم فرموده خود
 ببقیه از زنان خشک قناعت می نمودند و اکثر بر حصیر یا پاره اضطجاع میفرمودند و روزی
 حضرت خواجه قدس سره بملاحظه ضعف و ناتوانی ایشان فرموده باشند که تشکفل
 امر پنج دیگری کرد و آن ام الفقرا زین معنی چند گاه بگریه و زاری در آمده میفرموده اند
 ندانم از من کدام جریه بوجود آمد که حق سبحانه تعالی مرا ازین خدمت محروم گردانید
 زیرا که کاری که ازین فقیه می آمد این بود که برای حضرت ایشان خادمان ایشان
 طعامی می بخت آن را هم از من باز گرفتند و از غایت انکسار و رعایت ادب بظهار
 این معنی هم نیامدند تا آنکه این اضطراب ایشان بحضرت خواجه قدس سره رسید ایشان
 آن امر را همچنانکه بود بان ولیه زمان باز گذاشتند و همما الله تعالی باب حله حضرت
 خواجه مودبست و جوی سالکان و مجذوبان سیهما بظهور رسانیدند و بسایا که لان
 را در بلا و یافته بهر با گرفتند و سیاحت به صحبت یکی از عظمای مشایخ سلسله رسیده
 خواسته اند که اخذ طریقت و می نمایند و بفضل سلوک فرمایند استخاره نموده آن
 حضرت خواجه محمد یار ساقدس^{۱۱} سره الغریز ظاهر شده فرموده اند حاصل سلوک
 بفضل آنست که تهذیب اخلاق حاصل گردد چون این دولت میر آید بفضل
 سلوک نمودن تحصیل حاصل است و آنحضرت قدس سره خود از بدایت حال
 خویش چنین برنگاشته اند که ابتدای توبه از معاصی در ملازمت خدمت خواجه
 عبید کرده شد لیکن خیال رجوع و غم ترک در باطن بود و التماس فاتحه و ظاهر
 ایشان از خلفای مولانا لطف الله بودند و مولانا لطف الله خلیفه مولانا
 خواجگی و هیدی علیه الرحمته چون توفیق استقامت نیافت بار دیگر توبه در ملازمت
 بندگان اشتخار شیخ که در سمرقند تشریف داشتند و از کبار خانوادہ حضرت
 خواجه احمد یسوی بودند کرده شد اگر چه جناب رضاند داشتند میفرمودند که شما

جوان اید لیکن چون غریت فقیر مصمم بود بضرورت فاتحه خوانند و فرمودند
 استقامت بده موافق تنفس آن بزرگواران غریت برهم خورد و خرابی عجیب و
 بار دیگر بے صانع و اختیار فقیر در بندگی حضرت امیر عبد اللہ لکھی مدظلہ تجدد نظر
 رسید مقرون بمصافحه آن نعمتی بود غیر مترقب امید کہ برکات آن مواهب الہی
 یوم القیام مانند القصہ چند گاہ دیگر و مقام نگاہداشت حد و بود بار تا شیر اسم المفضل
 آن سدرہ راہ شکست عاقبت ہدایت صمدیت در خواب بشرف ملازمت خواجہ
 خواجہ بہاؤ الحق والدین صورت توبہ منعقد شد و میل طریقہ اہل اللہ لظہور رسید
 الغریق متعلق بکل حشیش ہر طرف دستی می انداخت عاقبت بعضی از محارم فرمود
 ذکر تی کہ بعضی بآن حضرت رسالت میرسد نتیجہ مندست تخطش بران داشت کہ
 از بہان غریز طریق ذکر و مراقبہ اخذ کردہ شود مدت دو سال بران ذکر و مراقبہ
 اورا و سلسلہ آن غریز مداومت نمودہ شد شنیدہ شدہ بود تا سالک مدتی قریب
 بچهل سال میدان لا الہ قطع نکرد بمنزل اللہ نخواہد رسید سادہ لوحیہا بران
 میداشت کہ روز زمان را و ذکر غنیمت شمارد و بہان صورت عبادت قناعت
 نماید ہر چند وین میان اشارات غیبیہ و سلوک طریقہ دیگر ظہور میکرد و قدم استقامت
 را از جا بر نمی داشت و در زمین کرم بزرگواران این طبقہ تخم و قہتا مائستہتی الا لفسر
 میکاشت انشا اللہ الغریز عاقبت دست کرم آن تخم را از جوتبار بالا عین رائے
 و لا اذن سمعت سیراب گردانند بالاخر بہ کشمیر رسیدہ شد و ملازمت حضرت شیخ
 بابائی والی قدس اللہ سرہ العالی اتفاق افتاد و از برکات نظرش بہرہ مند
 شدہ و اکھد اللہ والتمسہ کہ آن نظرات نیز فتح باب قبول آمد چون حضرت شیخ
 سلسلہ علیہ نقشبندیہ پیر مجاز بودند و استعداد طالب متوجہ ایشان آن بزرگوار
 نفحات ربانیہ از وی چہ بہان خانوادہ اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت بدرا القرا

غیبت مموده حضرت خواجهاجلوه گرشده وارواح طیبات ایشان در بهشت نمودن
 گرفتند و تلقینات فرمودند و بهین توجه ایشان آن نسبت را قوی میداشت و دایره
 غیبت وستی پیدا کرده و راه روشن شده فی الجمله جمیعی دست داد تا آن که بحسب
 عنایت ایشان بخدست مخدومی حقائق پناهی ارشاد و تنگنای حضرت مولانا
 خواجگی امکانی قدس الله سره الغریر رسیده شد و بطوع و رغبت خود بیت و مصافحه
 بدست آورد و طریقه خواجگان اخذ کرده شد و بطفیل ملازمت آنحضرت وارواح طیبه
 خواجہ نقشبند و خلفای ایشان در سلک افتادگان آن راه و نیازمندان این
 درگاه درآمدند اللهم احیی سکیننا و امیتنی سکیننا و احشرنی فی زمره المساکین و
 السلام علی من اتبع الهدی انتهى کلامه الشریف از مخوامی این بنیقه در افشان
 و زاتیان بدایت احوال ایشان که مانند کی ازان لب کشودیم و کذاک از مضمون این
 ابیات شریفه ایشان که شنیدیم کاشف راز نهانی + ابوالقاسم حراغ که کانی +
 که بودی و روحان نام او پیش + که باشد شری از جام او پیش + کیم من کین هو
 گیر و ما غم + نیابد نور این سودا چراغم + زبانم زین تلفظ که چه بندست + سرم بخوابست
 حیدر این کندست + چنان مستفا و گردیده که حضرت خواجهاجلوه ما اویسی بودید و تربیت
 از روحانیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت خواجهاجلوه ببارحق
 والدین و خلفای ایشان رضی الله عنهم یافته و بنظرات عنایات آن بزرگواران
 کار را با انجام رسانیده بعد از حصول کمال چون از پیر ظاهری نیز چاره نیست بآوردن
 رفته از خدمت مولانا خواجگی مجازگشته اند یکی از صاحبان صادق القول
 که آن وقت حاضر بوده باین حقیر گفت روزی پیش از آنکه حضرت خواجهاجلوه
 بهندوستان بآوردند و راهرو را بهر مسجد برای ادای نماز فرض از فراغ
 خمس درآمدند و راثنای نماز ناگاه از سینه سکینه ایشان آوازی حبیب ظاهر شد

چنانکه اهل صفت نماز را از آن حیرت‌ناز می‌داد و بعد از او ای تسلیم‌تین حضرت خواجہ تجدد
 ہر چہ تمام ترازی بیرون رفتند از آن پس دوستی تن از نزدیکان را فراہم آوردہ
 منزل خود او ای جامعہ میفرمودند و ایضا غزیری حکایت کرد کہ من نیز از آن مفت
 مخصوص آن مفت‌ای امام بودم روزی در میان نماز دیدم کہ حضرت خواجہ را
 بسوی قبلہ است بسوی ما نیز و بر ماے نگزیدند شاید ہ این حالت بر من رعشتہ
 تا بلرزش و پیش تمام نماز را تا آخر رسانیدم و آنچه دیدہ بودم معروض دادم
 نمودند و از افشانی آن مرا منع فرمودند و اقم این حروف عفی اللہ عنہ گوید
 و معاملہ مذکورہ دو شاہد عدل اند بکمال مناسبت و تبعیت ایشان بحضرت
 خواجہ عالم صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم چہ از آنحضرت علیہ الصلوٰۃ و التحیۃ
 کہ در نماز جوش سینه‌الورزش تا بمیلی رفتی و نیز از خصائص حضرت است کہ
 از قفا چنان می‌دیدہ اند کہ از پیش لیکن حضرت سید الانبیاء را ہمہ وقت و فوراً
 حاصل بودہ این بزرگ است او را از غایت اتباع آن سرور اگر در نماز کہ معرا
 مومن است وقتی از اوقات این دولت رومی دادہ محال نبود کہ بزرگان
 تابع کامل را از ہمہ چیز متبوع بر تومی و نصیبی است با وجود حصول این حالات کہ
 و رجوع طلاب باستان ایشان حضرت خواجہ ازین ہمت عالی و تفرد و الال
 شیخت و تعلیم طریقت نیامدند و بسیر ماوراء النہر و بلخ و بدخشان شدند تا غزیرا
 کہ ازین سلسلہ بزرگ و دیگر سلاسل و ران دیار برسند ارشاد و اکمال بودند و
 نیز زائد فوائد مستفیض گردیدہ تصحیح احوال حاصل فرمایند و ران سیر صحبت
 مولانا سیر عالی قدس سہ نیز رسیدہ بر خے از احوالات حاصلہ را بسمع ایشان
 رسانیدہ از مولانا بخشیشا ویدہ اند چنانکہ در بیان مولانا تفصیل آن کت
 نشات القدس ذکر خواہد یافت و از آن جا متوجہ سمرقند شدند از راہ

بعض دوستان بهندوستان مکتوبی برنگاشته اند که در مکتوبات شهر فیضیه ایشان مسطور است
 و اولش این بیت است **من از محیط محبت نشان همیدیدیم** که استخوان عزیزان
 بساحل افتادست و راثنای آنکه متوجه بلدی از بلاد ماوراءالنهر بوده اند حضرت
 مولانای عظم خواجگی امکانی در واقع برایشان ظاهر شده اند فرموده ای فرزند چشم ما
 بر راه شماست حضرت خواجه را وقت بنایت خوش گشته و این بیت خود را آنجا
 فرمودند یا آنجا بر زبان رانده **میکند شتم ز غم آسوده که ناله ز کمین** و عالم
 آشوب نگاهی سر را هم گرفت **چه حضرت مولانای متبرک بزرگی در آن وقت و دیار**
 از کبار شایخ این علیه نقشبندی بوده اند و همرو بر طریقه خاصه خواجه بزرگ چون کوه
 مستقیم و نسب ایشان بدو واسطه بحضرت خواجه احرار میر رسید و چه ارادت ایشان
 بوالد ماجد ایشان مولانا و دلش محمد امکانی بوده و ایشان را ارادت بخال
 ذوالاحوال خود مولانا محمد زاهد و خشواری و ایشان را بحضرت قطب الانبیاء خواجه
 احرار رحمهم الله و چون امیدست که عنقریب احوال این اکابر و خلفای آنها در
 کتاب لسمات القدس بعون الله تعالی تفصیل مرقوم گردد تا این جا بهین مقدار
 اکتفا نموده اند با جمله چون حضرت خواجه ما قدس سره بخدمت مولانا که مذکور
 رسیدند اند نهایت عنایات و رعایات دیده اند حضرت مولانا بعد از استماع
 احوال بلند ایشان سه شبانه روز لیل و نهار در خلوت بایشان صحبت داشته اند
 و بر بعضی زوائد اطلاق داده فرموده اند که کار شما بنایت الله سبحانه و
 به تربیت روحانیت اکابر این سلسله علیه بانجام رسیده شما را باید باز بهندوستان
 شد که این سلسله علیه را آنجا از شمار و نقی تمام پدید آید و مستفیدان عالمی قرار
 آنجا ازین تربیت شما برومی کار آیند خواجه ما هر چند از راه انکسار و دید قصور
 احوال عذر پادرمیان نهاده اند حضرت مولانا از آنجا باز نمانده اند و راه

استخاره نیز موافق فرموده حضرت مولانا گشتوده غزیری از اقربای حضرت مولانا
 که از حاضران آن وقت بوده گفت چون بعضی یاران قدیم اخذست صاحب النسبت
 حضرت مولانا شنودند که حضرت مولانا خواجہ را دیرین چند روزہ صحبت خلافت اجازت
 کاملہ داده رخصت کشور ہندوستان فرمودند از غیرت بشوریدند و چون خبر شنید
 آنان بحضرت مولانا رسید فرمودند کہ یاران ندانستہ اند کہ کار این جوان را تمام
 کردہ نزد شما فرستادند خیر این نہ بود کہ نزد ما تصحیح احوال خود نمود لا جرم ہر کہ چنان آید
 چنین رود پس حضرت خواجہ مازلل اسباب طالع لب تشنگان بیابان ہندوستان
 متوجہ آن کشادہ بوستان گردیدند و زمانہ بزبان حال مضمون این مقال را
 مترجم گشت **۵** شکر شکن شوند ہمہ طوطیان ہند + زین قند پارسی کہ بہ بنگالہ میروند
 چون بہند رسیدند سالی در بلدہ لاہور بماندند و بسا علما و فضلاے آن بلدہ
 شفیقہ محبت ایشان شدند لیکن از آنجا کہ شہر دہلی بقعہ الیست دارالاولیاء
 و بیت الفقرا را آنجا آمدہ در قلعہ فیروززی کہ سرمنزلی ست بنامیت و لکشا و شرف
 بر دریا و مشتمل بر مسجدی در نہایت عظمت و برکت و صفا سکونت اختیار نمودند
 و تا زمان ارتحال ازین دار پر ملال بجائے دیگر انتقال فرمودند **فصل دوم**
 در بیان مجملات احوال شریفیہ آن حضرت از خشتوع و افتقار و تصرفات افاضات
 و تحمل و تفرید و مبتل و غیر ہا من الصفات الملکیہ والاطوار المرضیہ بابیان
 قضیہ انتقال ایشان ازین دار ملال شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ ماقول
 اللہ سرہ ہمگی ستر احوال و اخفا و خمول و انزو و ابود و از غایت انگسار ہمیشہ دید
 قصور احوال و متہم داشتند نیات نصب عین ایشان و خبر برای شمالت
 زائر و جواب سائل آن ہم بقدر ضرورت کلمہ کم می فرمودند مگر آنکہ مسئلہ از
 مسائل غامضہ این طائفہ کسے معروض میداشت انگاہ ناچار و تنقیح آن

چنانکه طالب را تشفی تمام حاصل آید سخن میگرداند و آنهم از وفور شفقت بود که
مبادا آن را کج فهمیده کج رود با همه خزن با آیندگان در کمال بشاشت تلمی میفرمودند
و در انجام حاجات مباحه مسلمین خود را از هر وجه معاف نمیداشتند و تعظیم سادات
و علماء مبالغه می نمودند و در جزو و کلیه عملیات بفقهای متورع رجوع میفرمودند
چون طالبی بآستان ایشان میرسد از غایت انکسار خود را در ازین کار
عظیم و انموده عذرهای فرمودند اگر آن آیند صادق بود و از خوان نوال
ایشان روزی مندی شد از انکسار ایشان بیشتر بعلو منزلت و کار ایشان
پسے برد و خود را بخدمت آن آستان می سپرد و بزبان حال میگفت که کوفه
ازین درنداریم روی گذر + اگر چه از دود عالم گذر کرده ایم + بیان نمک های این
سیکسار + حواله برکش جگر کرده ایم + چون آن حضرت رسوخ طلبان طالب
میدیدند و را غوش عنایت و کف تر بنیش می کشیدند گویند جوان خراسانی
مدتها مجاور مزار فائض الانوار خواجہ قطب الدین بختیار اوشتی قدس الله سره
بود و از روحانیه حضرت خواجہ طلب سپر یکله می نمود که در قید حیات این جهانی باشد
بعد از رسیدن حضرت خواجہ مابدلی آن جوان را در واقعہ نمودند که بزرگی از طریقہ
نقشبندیہ اکنون بشهر رسیده خدمت او را لازم گیر حسب الامر بخدمت ایشان سید
واقعہ معروض داشته التماس قبول نمود و فرمودند این مسکین خود را شایان آن نمی بیند
و گیرے خواهد بود چون از وفور انکسار عذر بسیار فرمودند آن برناز او یہ خود بازگشت
شب و گیر و را گفتند آن بزرگ بهمانست که وی بخدمتش رسید می و انکسار او
دید می فر داشت آن جوان چنان آمد که دیگر باز نگشت و بجز قبول رسید و دیگر
ویدہ بسا بودی که آن حضرت از غایت انکسار بعضی طلبه صادق العقید و ذوالاحوال
ملزم صحبت و خدمت خود را نیز فرمودند که این بجای صل شایان آنچه گمان برده آید

بجایهای دیگر تردد نمایند و اگر راهنمایی بیابند پس این حقیر را نیز اعلام فرمائید تا من
 بخدمت او شتابیم باشد که زخم خود را مرهمی یابیم این فقیر از زبان شریف خواجه
 حسام الدین احمد سلمه الله علی روس المجین شنودم که فرمود مرا نیز آن حضرت
 بخدمت تمام چنین فرمودند چون اسحاق ایشان بسیار شد توقف را دور از ادب و استقامت
 متوجه اگره شدم بعد از رسیدن بان شهر حیران و سر اسیمه بودم که چه چاره سازم و
 با خود میگفتم تا بستان ایشان رفته معروض دارم که انتشارال فرمودم چنان
 کسی که می فرمودند نیافتم درین حدین برای میگذشتم که از سراری سرودی و کربا
 بگوش هوش رسید چون نیک استماع نمودم قوالان را این بیت شیخ سید
 سعدی شیرازی^{۱۱} رحمه الله بر زبان بود تو خواهی آستین افشان و خواهی
 دامن اندر کش + مگس هرگز نخواهد رفت از دکان حلوائی + سماع این بیت
 و امان مرا حکم زد و سر از پا ساخته بخدمت ایشان رسیدم و گفتم آنچه دیدم و شنیدم
 وقتی دیگر فقیری از لاهور ایشان را در واقع دیدم که ابلق سوار میگردد و خلایق
 بسیار در دنبال ایشان و میگویند این قطب وقت است بعد ازین رفی آن
 فقیر بعبه^{۱۲} و آله رسید و التماس قبول کرد همان عذر ندکور سرایان و در میان
 آوردند آن چاره بسجاده بگریه و افغان و خاطر ایشان در مجمع درویشان
 و رول نهاد و گفت ای یاران این چه ناز و گداز است که خود را بمن^{۱۳} نموده
 و دلم را رانده اکنون که ناشاد و خانه بربا و آمده ام این می گویند و میرانند
 بچاره چه کار کنم و چاره و موعی این ماجر از زبان آورد که بسیاری از خانه
 را استیلائی گریه و اندوه از هوش برد و شوری عجیب برخاست تا به گوش
 حضرت خواجه رسید پس میدیدند که چه شورش معروض داشتند رخ کرب
 شیرین تو شورش است در هر خانه + تبسم نمودند و آن درویش را طلبیده بطلبین

ذکر و جذبہ الہی نواختند و تا نگرید طفل کے جوشد لبس + تا نگرید ابر کے خند و چین +
 طریق آن حضرت قدس سرہ الغریب آن بود کہ ہر کرامی پذیرفتند نخست
 توہ اش میدادند و اگر عشق و محبت آن طالب را بخود بسیار میدید بطریق
 رابطہ و نگاہداشت صورت خود بحقیقت جامعہ اش امر میکردند و بسیار کشایش
 وی را ازین احضار و نگاہداشت صورت شریف پدیدار میگشت خوب
 برہان نام از خواجہ ہای وہنیدی کہ از اکابر خود نسبتا و اجازتہ یافتہ بود
 بخدست ایشان رسید و طلب افادہ و افاضہ نمودہ ایشان و سہ را
 بہ نگاہداشت صورت خود دلالت نمود و دوسے در تحجب رفت و با محرمان خود
 گفت این شغل مناسب حال جمعی است کہ اول قدم درین راہ نہادہ باشند
 مرا ایشان کرم نمودہ بمراقبہ عالی تر از ان اشارہ نمایند و دستاںش گفتند اقبال
 امر باید نمود و از فضول احتراز فرمود چون عقیدتش درست بود ما جاریہ نگاہداشت
 صورت مبارک پرداخت و روزی رفتہ بود کہ آن صورت اورا فرو گرفت و
 نسبت عظیم بروی استیلا نمود تا غالبہ سکرش بجای رسید کہ با وجود تمکین و کبر
 سن مقدار دو ذراع از زمین می جست و ہر سوی خود را بدیوار و شجاریہ و تانکہ
 چند تن کہ از جوانان وی را گرفتہ بودند قوت شان بہ نگاہداشت او وفا نمی کرد
 تا دید انجہ دید ما بیشتر طالبان را ذکر دل بطریق کہ مقرر اکابر این سلسلہ است
 دلالت نمی نمودند جمعی را بذکر نفی و اثبات و برخی را بذکر اثبات صرف یعنی ذکر
 ذات غر شانہ و از غایت سر بیان نسبت آنحضرت قدس سرہ بسیار ان مجرب
 دیدن ایشان مجذوب و مغلوب میشدند گویند یکبار خطیب بر منبر بودہ کہ نظر
 بحال ایشان کشودہ ز عقہ زودہ از منبر زیر افتادہ شبی از شبہای ماہ رمضان
 حضرت ایشان ما قدس سرہ بدست خادمی بہ آنحضرت فالودہ فرستادہ

چون آن خادم از کوهیان ساده لوح بود بدروازه خاص رسیده حلقه در زوده
حضرت خواجه دیگری را بیدار کرده خود برآمده اند و ظرف فالوده را از دست او
گرفته فرموده اند نام تو چیست معروض داشته که بابا فرموده اند چون خادم شیخ احمد
مائی بابائی بجز در حاجت آن خادم ویراجد به سکر و نسبت فرو گرفته و فرما و کنان
و افتان و خیزان خود را بحضرت ایشان ماسانیده آنحضرت پرسیده اند که حال
چست بشورش و مستی تمام میگفته که همه جاچه در حجر و چه در شجر و چه در زمین و چه
در آسمان نوری سیرنگ بینایت و نهایت می بینم که بیان آن نمیتوانم نمود حضرت
ایشان ما فرموده اند البته حضرت خواجه مقابل این سیاره شده اند که از مقابل
آن آفتاب پر توی برین ذره افتاده فرداش بخدست خواجه رسانیده اند سیم
فرموده اند سه روز حشر شهیدان چو خون بها طلبند + تبسمی کن و خاموش کن زبان
همه + گویند روزی عسکری بکلازست ایشان آمد ایشان به تقرب طهارت از
مسی برون رفتند خادم این سپاهی برون و رعنان اسپ گرفته ایستاده بود
حین تنمخ و استبراکرات نظر گمیا اثر ایشان بران خادم افتاده بود و چون مسجد
درآمده اند خبر رسیده که خادم آن عسکری را جذب و بخودی برخاک افکند و است
و میان اسپان چون گوی هر سوی غلطان ست و از قبیل شام تا پاسی از شب
بچنان و راضطراب بوده بناگاه بشوریده و روی بازار نهاده و بچنان و صحرا
برون رفته و دیگر هیچکس از خبری نیافت سیدی مرشدی میر محمد لغمان سلمه الله
فرمودند صبیّه نام رضعه داشت بکرات آن مرضعه را ولالت بمریدی حضرت خواجه
کردیم وی ابا نمود تا روزی آن صبیّه را بتقریبی بصحوبان مرضعه بکلازست حضرت
خواجه فرستادیم ایشان آن طفل شیر خواره را در کنار مبارک گرفته شفقتا نمودند آن
طفل وستی بجاسن شریف ایشان برده موی از ناحیه مبارک بدست او بماند فرمودند

طفلک سیر از مایه کاری میگیرد و در حد و دهمان ایام انتقال فرمودند و آن موی
 مبارک تا آخر روز به تبرک و یادگار بماند و مرا از زلفت تو موی پسندست و فضولی
 میکنم بوی پسندست چون آن مرضه بخانه مراجعت نمود ساعتی نرفته بود که آن مریستی
 و جذبات برو پیمپین گرفت و وی خود را بران نمیداشت تا آنکه فریادی سخت برآورد
 و بهوش بختیاد و از پهلوی چپ او حرکت قلبی چنان غلبه برداشت که همه یاران معانیه
 می نمودند بعد از مدتی بهوش آمد و پرسیده شد که چه بود و چه دیدی گفت ساعت بساعت
 حضرت خواجه بصورت همیب عجیب نمودار نظر من میشد تا آنکه امری مرا از جان بود
 دیگر نمیدانم که چه شد جز آنکه دل خود را اندکومی یا بمسیدی گفتند بجز حضرت خواجه قدس
 سره حال او را عرض کرده شد تبسم نمودند و تعلیم و ذکرش فرمودند و آن صاحب امر و
 در فیروز آباد از نسا صاحب احوال است و آن صبیحه سیدی که در خانه راقم است نیز
 از بین آن نظر خداوند عفت و حضور چنانکه حضرت ایشان ما را بر سر حلقه بعض نسا
 ذکرات مامور گردانیده اند و این نازنین حضرت خواجه از غایت نخلص پروری و
 شفقت گستر می آن بود که هر که را تعلیم و ذکر میفرمودند هم در آن اثنا تعلیم و ذکر بهمت و توجه
 شریف شامل مال و حال او میداشتند و راه نقوش کونیه بر او را که حقیقت جامع و
 می بستند گویا سرمه نقشند می را بنظهور می آوردند لحن زبان دلش بذر گویا میشد
 و حضور و جذبه وی را در آغوش میگرفت بعضی چون مرغ بسمل بر خاک می غلطید
 و بر رخ از خود غائب شده بحیرت میرفتند و بعضی را هم در آن کیفیت عوالم مثال
 با ارواح یا معانی منکشف میکرد و بر وزها می کشید تا هم نظر تربیت ایشان
 بصحو و افاتش می آورد و مصداق اشیح یحیی و میت بنظهور می پیوست و این
 عنایت ایشان بر سبیل تهیم بود حضرت ایشان ما قدسنا بسره الا قدس روزی
 بتقریبی فرمودند شمول و عموم این نعمت یعنی گویا شدن دل بذر و حصول جذبه

بدایت تعلیم مرطالبان این طریق را از احکامات لازم البرکات حضرت خواجہ ماست
 قدس سرزوبندہ معروض داشت کہ مکر سابقا معمول این اکابر نبود و فرمودند کہ بود اما
 بدین تعلیم در بدایت نبود و نیز فرمودند کہ چون متر اختیار این شمول و عموم را از حضرت
 خواجہ خود پر سپیدم فرمودند از ان روزگار تا حال در طلب و بہت اہل ارادت
 نقصان و فتنہ بسیار رفتہ و حوصلہ ہای طلاب را ہلک و فتنہ و فتنہ شفتت برا
 داشت کہ بی مجاہدہ و سعی و تہ و ایشان شرعی رسانیدہ شود تا پیادگان باویدہ طلب
 را مری با شد و برودت شان بجزارت مبتدل گرد و چون حضرت ایشان انجکایت
 با خبر رسانیدند آہی برکشیدند و این دعا بر زبان راندند کہ جزا ہا اللہ عن الطالبین خیر
 انجرا و ہم حضرت ایشان طاب ثراہ بتقریب قوت کاملہ پیر بزرگوار خود در فاضلہ
 این نسبت گرامی فرمودند و روزی یکی از مخلصان قریب ایشان این خواستہ
 خدمت ایشان یکی از رسائل شریفہ ایشان را بہ نسبت حصول حضور بگذراند حضرت
 خواجہ دوروزی آن رسالہ را بومی درس گفتہ و دین اثنا فرمودند ای فلان نسبت
 از ان نزدیکتر است کہ آنرا از رسائل تو ان اخذ نمود و صفت شفقت و ترحم حضرت
 خواجہ ما قدس سرہ تا غایتی بود کہ وقتی در لاہور قحط و عسرت افتادہ بود و در ان
 عسرت حضرت خواجہ در ان شہر بودند تا چند روز نخوردند ہر گاہ طعام نزد ایشا
 حاضر میکردند میگفتہ اند از انصاف نباشد کہ یکے در کوچہ از گر سنگی جان میدادہ باشد
 و ما طعام بخوریم و انجہ حاضر می بودہ ہمہ را بر گر سنگان میفرستادہ اند و خود بقوت
 روحانی کہ میراث انبیت عند ربی است میگذرانند چون از لاہور متوجہ دہلی
 شدہ اند بسیار می بودہ کہ ہنوز فرسخی بل میلی طے ننمودہ بودہ اند کہ عاثر
 در نظر ایشان می درآمدہ کہ پیادہ میرفتہ ایشان از مرکب فرو آمدہ و را
 سوار میکردہ خود تا منزل پیادہ می آمدہ اند و دثار بر سر میکشیدہ کلاشتہ

براین عمل خیر ایشان اطلاع نیابد و چون نزدیک منزل میرسیده اند به نیت اخفا باز
بر آن مرکب سوار میشده اند و این شفقت ایشان شامل حال حیوانات نیز می بوده
تا گویند شبی ایشان تبهجید بر خاسته بودند که بر لحاف ایشان آمده خفته بود و حضرت
تا روز پنجشنبه از سرمانخت سخت کشیده اند و به بیداری آن گریه راضی نشده اند
و اگر خارق فی هم از ایشان بظهور رسیده اند و فور شفقت بر خلق الله بوده مثلاً از
جمله خوارق ایشان این سه خارق است که بر نگاشته می آید چون ملاحظه نموده می بینید
موجب ظهور آن با وجود استبعاد ایشان از نمودن خوارق غلبه شفقت بوده
خارق اول آنکه یکی از فضلای دہلی که بکری بعقد و آورده بود سالها رفته او را
فتحی روی نداده اند و عیبه و او ویه اثر ندیده چون وصف ایشان شنیده روزی
که ایشان بجای سواره میرفته اند و رعنای در آمده به نیاز تمام قصه را معروض
داشته التماس زوال عینیت نموده حضرت خواجه را دل بر شفقت گشوده از
مرکب فرو داده او را در کنار شریف کشیده معالقه سخت نموده اند و فرموده اند
که رفته متوجه شوید که فتح ست دی همان لحظه در خود قوت غیب دیده رفته
و به سہولت تمام همان لحظه فتح نموده خارق دوم آنکه ضعیفہ اطفالی سه چار ساله
از سر دیوار حصار فیروز آباد که زیر دیوار فرش سنگین است و ارتفاعش قریب
بسی ذراع بریر افتاده چنانکه از سوراخهای گوش آن طفل خون برآمده و شش
منقطع شده مادر آن طفل بگریه و زاری و بی آرامی و بیقراری چاره جز آن ندیده
که هر دو قدم محترم حضرت خواجه نهاد و التماس زندگی او نموده حضرت خواجه
چنانکه عادت شریف ایشان بوده که توجہ و تصرف خود را در پرده بسی نہیان
میگرفته اند کتاب طب طلبیده اند و فرموده اند چنان معلوم میشود که این طفل
نخواهد مرد حاضران تعجب میکردند که کدام کتاب مبین این معنی است و گاه

لحظه خاموش شده اند آن طفل مختصر کمال خود آمده حاضران را حیرت تمام روی
نموده وقت دیگر عسکری دور از شیوه مروت و صلاح به بعضی همسایه ها ستمی نموده
ایشان از شاهده آن ظلم اولی آرام شده آن سپاهی را نصیحت فرموده اند اما او
از غایت ادب و نجات اقبال ننموده حضرت خواجه از غایت ترحم بحال آن مظلوم متغیر
شده بآن ظالم فرموده اند اینها در جوار فقرای خواجگان بزرگوار می باشند که
بسیار غیور اند خبردار باش در آن دوستانه روز آن ظالم را تهمت و زو افشاری
گرفته بقتل رسانیدند و حکایات که از محفل و بر دبار می ایشان از صحاب ایشان
شنوده ام بدقترا نگنجد جوانی از همسایه های ایشان که متکلب منکرات می بوده
انواع شرور از وی بظهور می آمده ایشان آنرا می شنوده اند و تحمل نموده اند روز
آن شریر را ستمه با شارت خواجه حسام الدین سلمه الله در قید و حبس کشیده اند
خبر حضرت خواجه رسید خواجه حسام الدین را طلبیده عتاب فرموده اند خواجه
بعرض رسانیده که بس فاسق و شریر است چنانکه شارت او مستعدی و متجاوز است
حضرت خواجه آه سر و اذول پرورد کشیده فرموده اند آری چون شما خود را صلاح
با صفا و خیر یافته اید و در نظر شما طالح و کدیر و شریری در آید مگر هیچ وجه خود را
از ممتاز ندانیم چگونه بر زبان زبان او را نیم این فرموده اند و وی را از حبس
خلاصی داده اند و وی برکت شفقت ایشان از صلی شده و این نسبت کجاست
و دید قصور احوال بر ایشان چنان مستولی بوده که اگر از طالبی ناگاه جرمه صادر
میشده و با ایشان میرسد میفرموده اند اینها اثر بد صفتی ماست هرگاه در مابک
باشد ناچار بر بنیامعکس میگردد و این فقیران چکنند و اگر از کسی مکرده شرعی
میدیدند تصریح و شدت امر معروف نمیکردند بل به لیسیت و کنایه و تمثیل میفرمودند
چنانکه ناچار و نشین آنکس میشد و سبب بر تصریح ناکردن امر معروف بیشتر آن بود

که خود را از سائر ناس ممتاز نمیدانستند و هرگز غیبت و قدح کسی بر زبان ایشان
 و در مجلس ایشان نمیکندشت و اگر کسی را اراده تخفیف مسلمانان در حضور ایشان بجای
 میکردشت ایشان بتوصیف آن مسلمان شروع می نمودند و اتم حرف گوید و روزی
 در زاویه مسجدی از مساجد تنهانشسته بودم فقیری با فقیر دیگر حکایت از شیوه
 اولیا میکرد و درین ضمن گفت من درین مدت زندگانی حکایت خود نکردم و دیدم
 دائم که چون اوبه نفسی و بردباری درین زمانه نخواهد بود نام مبارک خواجه مارا
 گرفت و گفت بر فرار شریف خواجه قطب الدین بودم ناگاه خبر رسید که حضرت خواجه
 محمد باقی قدس الله سره الا قدس تشریف می آرند خادم فرار در جاییکه قریب به
 فرار بود برای ایشان سرری بنهاد و بران فرشی و ساداه بکستر و پیش و بران
 حضرت خواجه یکی از فقرای بی قید درآمد نظرش بران سرری و فرش افتاد و گفت
 این چیست و برای کیست گفتند برای فلان غریزان بی قید بخشونت و دوری
 تمام زبان بزدست و دشنام ایشان کشوده و درین اثنا حضرت خواجه درآمدند و
 آن بے قید پیش از پیش بحضور ایشان بهره گوی برداشت و گفت ای فلان
 تو چه لائق آنی که اینجا برای تو فرش افکنند جمع کثیر از درویشان خواجه که حاضر
 بودند بی آرام شده و میخواستند ویرانه بنی و تقریب نمایند حضرت خواجه همه را
 بنگاه خشم آورد و از آن اراده بازداشتند و خود نزدیک آن شتام رفته بزمی تمام
 عذر در میان آوردند و گفتند چنانستی که شما میفرمائید من چنین و چنان چه لائق
 آنم این کار بی اشارت و بعلم من شده بخشید و بشومی من مغر خود را خالی میکنند
 و بر آستین مبارک عرق او را از جبین اومی چیدند و تواضع می نمودند آن گاه
 و رمی چند طلبیده بوی میدادند و راوی گفت من هیچ تغیر و تذبذب در حال
 و گفتار خواجه ندیدم آن زمان مرا یقین شد که نفس ملکی که میگفتند درین عالم بود

و بسیار بودی که بعضی از امرای مخلص ایشان بخدمت آنحضرت سیم و زر میفرستادند که
 به صواب و ید ایشان بفقرا تقسیم گردند آنحضرت با وجود تفرید و آزادگی شفقته علی
 خلق الله خود متوجه شده بمحققان قسمت میکردند و در ضمن آن مبلغی از سرکار خود
 نیز میدادند مع ذلک بعض محتاجان و درازکار زبان طعن میکشیدند اصحاب ایشان
 میخواستند بمنع آنها بکوشند آنحضرت بآئینی راه انکسار می پیویزد که یاران را غصب
 از سرپرست و بجای آن نرمی و شکستگی می نشست و یاران را قولاً و فعلاً برمیستوی کم
 و پند خویش و بر و باری و دالت نمیدادند و آزادلیل راه عرفان میفرمودند و
 اگر از اصحاب ایشان خلاف این امر ظاهر میشد بعتاب بسیار نصیحت می نمودند
 چنانکه از مکتوبی که بشیخ تاج و رین باب تحریر فرموده اند واضح خواهد شد انشاء الله
 سبحانه و زهد و استغفار ایشان از امتعه و نیویه تاجیدی بود که سخن امور دنیوی هرگز
 مذکور مجلس شریف نمیشد مگر بتقریب سفارش حاجتمندی و هرگز تدبیری و رین
 امور برای خود و درویش نمیکردند و در حق مریدان رشید جز بفقرو مسکنت و فاقه
 و قناعت نمی خواستند و میفرمودند بهر که امداد مالی از ما بظهور آید یقین و اند که ما را
 بوی در محبت دینی نقصانی هست بعضی توانگران که از اهل ارادت بودند التماس
 آن می نمودند که کفافی برای فقرای آستان ایشان معین نمایند ایشان در حق
 جمعی که نسبت معنوی با آنحضرت درست کرده بودند رضا نمیدادند و بکار و دل ایشان
 را مجوز میداشتند و از غایت تنفر که ایشان از قبول امتعه و نیویه بود و قتی که غم
 جزم سفر حجاز کرده بودند عبدالرحیم خان المشتهر خانان نام که از مخلصان این
 طائفه بود و خصوصاً بحضرت خواجه باعقیدت و ارادت تمام و شسته چون آن
 خبر بشنود و صد هزار روپیة که بزبان هندی یک نامند بخرج زاد و راه ایشان و رزق ایشان
 مرسل و شسته عرض نمود که بقبول آن بر من منت نهند چون حضرت خواجه آن بشنود

روی در هم کشید فرمودند بچ رفتن چون مائی کرای آن نمیکند که انیمه سیم وزر
 مسلمان را صرف خود کنیم و ضائع سازیم نیز برفتند و باز گردانیدند و بی تقیدی
 ایشان در طبوس و ماکول و مسکن تا بجای بود که اگر چندین روز یک طعام غیر مرغوب
 و مطبوع نزد ایشان می آوردند هرگز نمی گفتند که غیر این میارند و کذلک اگر چندین روز
 جامه و ربدن شریف مانده شوغلین میشد میفرمودند که دیگر حاضر سازید و نیز چندین
 خانه تنگ و تیره می بودند تا آن مسکن شکسته شدی یا از خاک و خاشاک پرگشتی از اینجا
 که غرق بجه تسلیم و رضا بودند اما تطمیر و تمطیف و تنویر آن هرگز نمیکردند با وجود این
 همه تسلیم و فنا و رفتگیها و ضعف بدن که همیشه ایشان را بود و دوام وضو و تکلیف
 طاعت شگفت تمام داشتند بعد از ادای نماز عشا که بجزه تشریف می بردند و در
 مراقب می نشستند چون ضعف بر اعضا غلبه میکرد و برخاسته تجدید وضو نموده
 دو گانه گذارده باز میگذاشتند باز چون اعضا بضعف و دردی آمد چنان میکردند
 اکثر شب چنین میگذاشت و احتیاط و لقمه تا بجای میفرمودند که بدیه که میرسد
 اگر چه آنرا بحکم حدیث صحیح نحن لانزوا الدیة رو نمیکردند اما آنرا بخصوص خرج هم نمیکرد
 بل از محل اطیب قرض حسنه میکرد و در بدل آن آنرا میدادند که بحکم فقهاء آن
 درجه دیگر و رحلت پیدا میکند و تا کید تمام میفرمودند که بزنند طعام بوضو بود بل از
 ارباب حضور و صفا باشد و هنگام طنج بحرف دنیاوی نپردازد و میفرمودند از
 لقمه که بی حضور و احتیاط خورده شود و دودی منخیزد که مجاری فیض را می بندد
 ارواح طیبه که وسیله فیض اند مقابل قلب نشوند و همه مریدان را برین احتیاط
 ترغیب میفرمودند و جمعی که فی الجمله مسامحت و ران جائز میدانستند ضرر آن را
 در احوال آنان معانه می نمودند و روزی یکی از درویشان صاحب حال و کشف
 آمده معروض داشت که در کار خود بستیگی می بینم و در باطن که درت می یابم ندانم

چه تقصیر از من سرزده آنحضرت مستوجه شده فرمودند در لقمه بی احتیاطی رفته است او
معرض داشت که لقمه همان لقمه هر روز هست ایشان فرمودند رفته نیک شخص
نمایی که غیر ازین معلوم نمیشود البته در جزوی از اخبار آن فتوری رفته چون نیک
تفتیش نمود معلوم شد که دوستی چوبی برای سوختن که نه ازان چوبهای احتیاطی
بوده داخل کرده بودند و کندک در همه امور عمل ایشان بر غمیت و اولی بوده
از اینجا که در کتب احادیث و قرآت فاتحه خلف امام مرویات کثیره صحیح آمده
چند روز بران هم آمده بودند که فاتحه خلف امام قرآت نمایند درین اثنا امام
الائمہ سراج الائمہ امام ابو حنیفه راضی الله عنه در محله دیده اند که قصیده
در مدح خود میخوانده اند که ازان این مضمون مستفاد میگردد که چندین اولیاء
کبار در مذہب من بوده اند بعد ازین واقعه ترک قرآت خلف امام نموده اند و این
احتیاطها که در لقمه گفته شد از نزاکت و صفای نسبت لطیف شریف ایشان
نیز بود چنانکه آئینه از غایت صفات اب نفس هم ندارد از اینجا بوده که در صف جماعت
جانب خود از خلص اصحاب خویش را ایستاده میگردد و آنده که اگر بگماند می بوده
فی الحال غفلت و نقصان او یا خطرات او در آئینه ایشان منعکس می شده
روزی یکی از درویشان که محتاج بحاف بوده و در خاطرش التماس طلب آن
عبور نموده با ایشان نماز کرده آن خطر او بر ایشان ظاهر شده بعد از ادای
نماز فرموده که بفرمان و سر که احتیاج بحاف دارد بدین آن درویش میگفته که همیشه
از آن روز ترسان می بود که مبادا خطره که موجب طالت ایشان باشد برین
بگذرد و تفرید ایشان را آن پایه بود که از بدایت تا نهایت هیچ یک از احوال بلند
و مشکافت از چندی سرسخت ایشان فرو نمی آمد در عین بحرافیت و مازنا یافت زو
خشک لب بودند این رباعیه شریفه نیز ولالت برین حال ایشان می نماید رباعی

در راه خدا حمله اوب باید بود + تا جان باقیست و طلب باید بود + و ریایا اگر بکاست
ریزند + گم باید کرد و خشک لب باید بود + روزی غریبی یکی از مخلصان ایشان
کتاب نوشته بود ایشان بر ظهر آن کتابت رقم نمودند که درین این عاجز گرفتار
قوت کار نماند و اگر نه بتوفیق اللہ تعالی درین دوروزه عمر دیوانه و ارامه بازماندگی
خود میداشت و در جستجوی کیمیای مقصود تک و دوی می نمود و زندگانی
فدای این راه میکرد حق تعالی درین افتادگی نیز در وی و آشوبی که است فرماید
که کار و جهانی خود را در قبضه اختیار و اقتدار و نهاده از مجموع گرفتار پیا فرغی بنیام
آمین بایست العالمین امید ازان برآور است که روی بر خاک بنهد و از براس
حصول بن آرزوی فقیر از خدای غفور و جل بخواهد که دُعَا الرَّغَائِبِ لِلْغَائِبِ اَسْرَعُ
اجابة آمده والدُعَا از خدمت شیخ تاج الدین سلمه الله شنووم که گفت روزی حضرت
خواجه مارا وقتی رویدا که همچنین مندهای قبا کشاده با سینه عریان و دستار
بریشان متوجه ساحل دریاشدند آثار شکستگی بسیار و قلق فراوان و اندوه عظیم
از ایشان ظاهر بود من در قفا سے ایشان میرفتم بعد از مدتی ایشان از آمدن
من اطلاع یافته بآه و درد تمام فرمودند که اسی فلان آنقدر واردات و احوال
و فیوضات و انوار واسرار میرنزد که اگر این دریاسیاهی شود از نوشتن آن
کوتاهی کند امام ازینجا چه که مطلوب من از دید و دانش و درست له قدس سره
طلب چون و مطلب هیچگونه + نه آنرا شبهه دلی این را نمونه + و هم شیخ تاج الدین
حکایت کردند که روزی در صفت جماعت نماز و رپلومی ایشان بودم و در میان
نماز آثار استیلای گریه و اشغال از ایشان احساس نمودم بعد از اذان و اسک
نماز همچنان حیران و گریان بجزه شریف رفتند من نیز را اثر ایشان در آمد و
همچنان ایشان را گریان و کثیر الاخران یافتم بعد از ساعتی گستاخی نموده پرسیدم

که سبب این کریهت اختیاری و اندوه داشتگی بسیار چه باشد گفتند ازین بگذر مارا
 بدین در بگذار از آنجا که بنایت ایشان بس ولیر بودم احیای نمودم فرمودند در
 عین نماز که معراج مومن ست روح من در طلب مطلب و راه الودار عروج نموده
 در حبست و جوی آن چند آنکه مقدور داشت این مرغ پر دبال نزد بدستش بچ نیامد
 ناچار حیران و گریان خود را در قفس قالب انداخت این گریه او ازین حسرت بود
 و هم شیخ تاج الدین فرمودند روزی در محضره خاص ایشان در آمدم ایشان را
 بنایت مغلوب و مستملک دیدم در حکایت شدم اما آثار شعور بکلام خود و ایشان
 نیافتم بیشتر گفت و گو و سوال و در میان آوردیم تا بعد ساعتی چند شکم آمدند و ساعت
 ساعت آثار صحو ظاهر شدن گرفت بعد از آن فرمودند فلان کس را مر که عجب رسید
 و کلنی یا چمنی می باشد که در حیرت و دهرست و نیستی عجب رفته بودیم هم ازین غلبه
 تفرد ایشان بود که سری مشیخت و صحبت داشتن ایشان را اصلا نبود و ایام توجه
 ایشان تبریت در ایشان بدو سه سالی نکشید چون حضرت ایشان ما قدس سره
 ازین انظار و الطاف ایشان بکمال و اکمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت
 و تعلیم ارباب ارادت باز کشیدند و یاران را چه بتعرف و چه بتکلیف با ایشان حواله
 نمودند چنانکه تفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه و خود
 از واکزیدند و بشیوه قطب آفاق بود علی و قاف قدس سره بدر و اندوه عظیم
 سر بزمیان نیستی و کشیدند و جز بنماز جماعت بسی جامع نمیشدند و هر که ایشان را میدید
 ناچار از حدیث من اراد ان ینظر الی میت ینشی فی وجه الارض فلینظر الی
 ابن آبی قحانه یاد میکرد و مع ذلک از بهیت و دهرست و دیدار ایشان که هر کجا میبود
 نقش و یوار میشد و غافلان را بجز و دیدن ایشان بمصدق خوار و زانو کرانند
 بنظر میرسید تا بجا نیکه روزی عبور ایشان بکلی از قرا که سکند آن فرار عان

بنود بوده بوقوع انجاسیده بحجروی که نظر انجماعه برایشان افتاده با هم دیگر میگفتند
 که این عجب مردیست که از دیدن او خدا بیا و ما آید و او عظمت صحبت بل روت
 ایشان چه شنار او چه میگانه را سخن بر لب و نه عاود دل می عیب و با این همه
 انکسار ایشان از دهمشت ایشان بسیار مردم و انا از جایه رفتند عزیز از
 اعلام فضلائے مکر گفت روزی رسیدم بصف جماعت نماز که برپاشده بود و در آن
 صف حضرت خواجه نیز بودند در صف پیش جانی نه بود مگر بیلوی حضرت خواجه
 که از ادب ایشان در و ایشان فرجه گذاشته بودند مرا چون خواجه اعتقاد چندین
 نبود و ایشان را طفل دیده بودم و احوال قیاس بخود خود سال یافته رعایت
 ادب بخاطر نیاید و آمده خود را فرجه روح کردم ساعتی نرفته بود که دید شکوه و عظمت
 خواجه بر دلم حمله آورد چند آنکه خود را از آن میکشیدم فائده نمیداد تا بحدی رسید
 که بے اختیار در عین نماز اندک اندک خود را بر قفا میکشیدم و تا بجای رسیدم
 که اگر قدم عقب بگذارم از صفه بیستم خبر دار شدم و از مشاهده این معامله از مخلصان
 حقیقه آن عارف بزرگوار شدم و با این همه اہست گاہ از جوش قلوب و سقوط و
 خلق تنہا در کوچه و بازار میکشیدند و در زیر سایہ دیواری بر خاک می نشستند
 با این همه مستیها و فریگیها و حیرت سرموی در امور شرعیہ و التزام عزیمت
 فتوری نمیرفت و سماع و رقص را آنجا بار نبود و وجد را آنجا مجال نتابید
 که روزی در حضور ایشان یکی از درویشان بجهر گفت ای خدا ایشان فرمودند با و
 بگویند که آداب مجلس ما را داشته بمجلس بایاید و اگر از مردان ترک و بی نظیر
 میرسد بظاہر و پراختشونت نمی نمودند و نمیرانند تقریب ظاہری خود کجا اما
 باطن خود را از میکشیدند یا اوستگی و احوال خود میدیدند خواب و بخت
 بوی امری می نمودند متنبہ میشدند ای تو مجموعه خوبی زکد است گویم شاید

عظیم بر علو مرتبه ایشان همین بس که دوسه سال بر مسند شیخت بودند و درین مدت
 قلیله حیر مردم که از خوان دولت ایشان روزی مندر گردیدند و چه برکات و آثار
 که در کشور وسیع هندوستان از ایشان انبساط گرفت و این سلسله طریقه نقشبندی
 که درین دیار غریب بود ترویج تمام یافت با آنکه بسیار از مشایخ این سلسله
 آمده سالهای بسیار در آن دیار مانده بودند اما برکات این دوسه ساله در آن
 سالها کجا بود و کمالا یغنی فاضله باین حقیر گفت بعضی شیخان بزرگ صاحب حال
 و قال درین روزگار شصت هفتاد سال در هند شیخی کردند معلوم است که از ایشان
 که ماند شاهد بزرگی خواجہ شهاب الدین بس که بچهل سالگی رفتند و دوسه سالی هدایت
 نمودند و عالمی را بهره ور گردانیدند و این فقیر از زبان شیخ بلند مکان کجہ
 فقر و نیاز و عرفان ارشاد بنیاد شیخ محمد بن فضل الله در جمہا الله شنود که
 تقریبی را در حق حضرت خواجہ مافرو و نشان بزرگی این عزیز همین بس که سه
 چهار سال پیش بهدایت نیر و اخست و تمام روز آثار و برکات آن روز افزونست
 گویند و در آن چند روزه ارشاد ایشان بسا شیخان را که آنحضرت در ایام ترویج
 طلب به صحبت آنها رسیده بودند و فاتحه و دُعای و تلقین ذکر از ایشان گرفته
 نیز منجذب شده آمده از مُردان شدند و گویند بعد از قدوم هدایت از مردم ایشان
 بشهر معظم و بی بعض مشایخ بزرگ آن بلده از ظهور ایشان غیرت بردند و توجہات
 گماشتند آخر فائده ندیده جز ضرر خود ناچار از مخلصان حقیقی شدند بعضی طلب
 از جاها سوار و در بندست علیه رسیدند و برخی در راه غم بودند که خبر
 انتقال ایشان شنودند و فرستادی میر محمد نعمان سلمه شد گفتند جوانی را از اهل
 خراسان در اگر بهدار الشفای حکیم بیمار دیدم از حالش پرسیدم گفت مروءت
 چنان بودم و در کن حضرت خواجہ باقی را در خواب دیدم و عشق ایشان اینجای رسیدم

چون خبر انتقال ایشان شنیدم ازین اندوه ملول شدم و اکنون بیاورم و باین
 حال خراب از عشق آن بزرگوارم این گفت و زار بگسست اکنون چون حرف
 انتقال ایشان رسید زبان شکسته خامه را بران قصه باید آورد چون سال عمر
 شریف حضرت خواجه با بچهل رسید که تکمیل تمام طبع انسانی در آن است و تکمیل
 معنوی را نیز در آن اثری لاجرم حضرت خواجه را بعد ازین اربعین از تنگنای این
 جهان پرتلال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر رحلت کسی می شنود یا آه سر
 از دل سراپا در آورده میفرمودند خوش خلاص شد و مرا و آنحضرت باین خلاص
 تقری از لباس هستی موهوم بود و مجروح شدن مشهور از خیال که لازم زندگانی
 این جهانی است چنانکه عارف رومی قدس الله سره الا قدس بزبان انتقال تهریم
 این مقال بود من شوم عریان زن اواز خیال تا خرامم و نهایات الوصا
 دران ایام واقعه نسبت بخود دیدند که آخر آن این عبارت بود بقیة وحید طریقه
 فریاد و نیز درین روزها یکی از ازواج الطاهره خود فرمودند که چون عمر من
 بچهل سالگی رسید مرا واقعه عظیم بشیر آید و برای تفهیم او به طبیعت آمده که دست
 مبارک کشوده نمودند و فرمودند این خطبه بر کف منست نشانه نیست که گفته
 هم درین ایام گویند روزی آئینه بر دست گرفته یکی از ازواج خود را طلبیده
 فرمودند بیاتنا با هم درین آئینه نظر کنیم آن عقیقه میفرموده و آئینه ایشان را
 پر سفید محاسن دیدم ترسیدم و گفتم من این چاینها بیند که من زهره مشاهیر آن
 ندارم قسم فرمودند و خود را بصورت اصلی خود که محاسن عنبرین بود و انمود
 هم درین ایام چنانچه عادت شریف ایشان بوده که مکشوف خود را خواب گفته
 مذکور میگروه اند روزی بر زبان شریف رانده اند که در بعضی خوابها چنان معلوم
 میشود که درین نزدیک کس کلانی از سلسله علیه نقشبندی فوت خواهد شد آنگاه

فرموده اند که جای و رکن شهر و ملی باید اختیار نمود و ترک اختلاط خلق کرد و همان جا
 مدفن شد و درین باب بعضی خلص اصحاب خود را استخاره فرموده اند چون اجازت
 معلوم نشده ترک آن اراده نموده اند باز روزی فرموده اند که دیده شد که میگویند
 برای غرضیکه ترا آورده بودند تمام شد احوال سفر باید کرد و مرتبه دیگر فرموده اند دیده
 که میگویند قطب زمان در گذشت درین حین من قصیده غزاد در مرثیه خود بخوانم
 و تعریفات عالیہ در آن مندرجست چون بواسطه شهر حبادی الثانی سنه هزار و دوازده
 رسیده امراض بر ایشان غلبه کرده درین ایام فرموده اند حضرت خواجہ احرار رضی
 عنہ را بخواب دیدیم که فرمودند پیراهن بپوشید بعد از نقل این خواب حضرت خواجہ
 تا بیستم نموده بر زبان رانده اند از زنده مانیم چنان کنیم و الا کفن هم پیراهنی است و بپوشیدن
 یکی از مخلصان که درین ایام اراده سفری داشت فرموده اند چند روزی جای
 نزدیک که آخرهای بازار است بعضی مخلصان رشید درین ضعف غوامض علوم
 تحقیق می نمودند و آنحضرت تحقیقات عالیہ میفرموده و درین میان شیء ضعف غلبه
 نموده چنانکه گویا حالت نزع بظهور رسیده بعد از مدتی بحال مدده فرموده اند اگر مرد
 عبارت ازین است چه نعمتی بوده است که از آن حال برآمدن خوش نمی آید و در شب
 بست و پنجم ماه مذکور آثار اختصار ظاهر شدن گرفته بنظرهای که متضمن وداع
 یاران باشد کمی نگریسته اند و اصحاب میگفتند که ایشان بمنشی و تجوی میموده اند
 گویا فادۀ آن میکرد و اندک عجب از شما که در دیشانید و از وائره رضا بقضایرون
 آمد و جزع می نمایند و درین اثنا بر زبان درویشی کلمه متبرکه یا آله العالمین فرست
 بسرعت تمام بجانب وی دیده روی مبارک بجانب او گردانیده یکی از حاضران
 گفته این توجه و تحرک از ایشان از شوق استماع نام محبوب بود ازین سخن آب
 و چشم مبارک جمع شده پاسی از روز مذکور مانده بود که چهارم ذی القعدة مشغول

شده اند و بچنان الله گویان جان بجانان سپرده رضی الله تعالی عنه بعد از
انتقال موضوعی که خاطر خلص اصحاب ایشان بر آن قرار گرفته برای قبر حفر نموده
چون جنازه را در ویشان و در ایشان برداشته اند از دیوانگی که حاملان را بوده
بآنجا که حفر قبر نموده بوده اند تا بوقت رانده اند بل زمین دیگر برده فرو آورده اند
بعد از فرو آوردن در آن زمین چه بینند که این زمین مسکاتی بوده است که رور
حضرت خواجہ تقریباً با بیاریان بآن موضع رسیده آنجا را خوش کرده و صو
ساخته دو گانه گذارده بودند و خاکی از آن موضع پاک به اسن مبارک ایشان
چسپیده بوده بر زبان شریف رانده اند که خاک این موضع دامنگیر باشد لاجرم
در همان مکان که حواری قدمگاه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم است
و نزدیک شاه راه آن شاه اقلیم ارشاد رکنج و از بنجاک سپردند و امر و زمین سی
خدمت خواجہ حسام الدین احمد سلمه الله تعالی حوالی آن فرار از آتش و استجار
و از بار بستی شده و یزار و بیتبرک و منفعت شمع فرار او همه نور غفور باد و دلهای
ز ایران در ش غرق نور باد و فضلا و عرفا مشیبا با تواریخ انتقال رقم زده اند اینجا
بایر و تیارخ منظومه که را اتم را روی داده اکتفا میرود ذاتی که بدوست بود و باقی
از خود همه فانی الصفت بود و بر خالق خویش جلگه عشق و بر خلق تمام عاطفت
بود و می تشنه و لم بسال فو تش و خوش گفت که بحر معرفت بود و فصل سوم
در کلمات لطیفه و انقاس شریفه ایشان مخفی نماند که حضرت خواجہ ما را
قدس سره رسائل و دقیقه زیباست و مکاتیب بدیع و لریا و کذلک منظومات
نجمه و از بد بعضی مکاتیب ایشان تبقریات محرک شده و نیز سرجی و احوال
اصحاب ایشان تخریر خواهد رسید انشاء الله سبحانه از بعضی رسائل شریفه و نیز
از ملفوظات متبرک که یکی از مخلصان جمع نموده اینجا بایر و برکات چهل گانه

که موافق سن عمر گرامی ایشان است زبان قلم را شیرین میسازد و بعون الله و
 توفیق جلالت بقریب بیان معنی استعاذه نگارش فرموده اند که شک نیست که آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در وقت تکلم بکلمه تعوذ با علی مرتبه معنی آن متحقق بوده اند پس
 طریق متابعت آنست که بجز گفتن این کلمه اکتفائه نمایند و نخست باطن خود را
 عاجز نمحض شناخته و روضه و ساوس شیطانیه التی با تقاد و مطلق بیارند تا قرات
 کلام او سبحانه خالی از کدورت اندیشه های پراکنده شیطانیه دست و پد این قسم
 تعوذ از مقوله توکل است یعنی خدا را سبحانه وکیل خود خذ کردنست و قدرت رو
 اند و خود را بگوشه گذاشتن این توکل از فروغ ایمانست چه هر که ایمان آورد
 بآنکه آفریدگار جزو وکل الله است دانست آنرا که هر فعلی و صفتی که از او از غیب او
 بنظور می آید همه بمحض قدرت آفریدگارست و صده لا شریک له نه آنکه در خزانه
 هستی او امر است موجود یا البته موجود خواهد شد که بآن دفع ضرری یا جلب
 منفعتی نماید حضرت حق سبحانه بعد از آنکه پیغمبر خود را امر بتعوذ کرده میگوید که ای علی
 سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم توکلون یعنی پناه بخدا گیر از شر شیطان و جمیع
 که نیست تصرف و سلطنت شیطان را بر آنها که ایمان آورده اند و به مقتضای
 ایمان پروردگار خود را وکیل خود خذ کرده اند اینک شاهد صادق بر آنچه بیان
 نمودیم انشاء الله العزیز ما را نیز نصیب کامل ازین برسد و در آخر این مسندت
 فرموده اند که اگر هنگام تعوذ و اراده تلاوت بحقیقت ایمانی که مورث این قسم تعوذ
 شده کاملی متحقق شود بقرب فرانس مشرف خواهد شد چنانچه فاجره حتی سمع کلام
 الله را اکابر تحقیق درین مقام داشته اند و در آن وقت زبان قاری حکم شجره
 موسی خواهد داشت پس ایضا در تحقیق استعاذه فرموده اند حضرت حق سبحانه
 پیغمبر خود را صلی الله علیه و سلم فرموده فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان

الرّجیم این امر متضمن ارفق و الی الله و تقرب الیه است چه ستمخاذه التجا کبیر
 و در جوار او رفتن است پس سنی متابع راسترا و راست که بعد از دیدن خود و در پناه
 حق بگریزد و حق را در دفع و ساوس بوجالت اخذ کند یعنی تمام مستغرق انوار او شود
 و در ادای کلیات و تدبیر معانی او توجه پراکنده نکند که او حافظ و وکیل است چنانچه
 میباید ظهور می آرد حضرت امام همام حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما میفرمود
 حق سبحانه مثل را یعنی خاطر غیری را هنگام نماز در مانیا فریاد نماید الله لیسب
 عنکم الرحمن اهل البیت و یطهرکم تطهیر او فقرات احزابیه مسطور است که نسبت
 با تحقیقت نسبت اهل بیت است و از آنجمله ایشان نسبت خود را شرح داده اند و
 میشود که معنی سخن حضرت امام آنست که هنگام نماز در سر نشانی از ملک و ملکوت
 نیست نه آنکه اینان هستند لیکن لباس غیرت از و بر کشیده اند چنانچه در قرب نوال
 با ما وجود لباس غیرت نسبت غیرت از ایشان بر افتاده چنانچه از باب توصیف
 صوری را میباشند این قسم تعوذ غنثی را دست میدهند و نزدیک باین کس را که
 نهایتش در بدایه مندرج باشد لیکن جماعتی را که به یقین ایمانی مشرف اند مرتبه
 اخیر احسان را باید که از دست ندهند الا احسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم کن
 تراه فانه یراک پس در تفسیر سوره فاتحه رقم فرموده اند تواند بود که مراد از عبادت
 در کرمه ایاک تعبد عبادت اضطراری باشد و عبادت اضطراری بودن بنده است
 بر وفق اراده الهی و مضطر بودن در زیر قضا و قدر و در صورت ایاک تعبد بحسب
 معنی مثل مالک یوم الدین میشود یعنی مالک جمیع احوال و اوقات تویی و ایاک
 نستعین تا آخر داخل و عاست یعنی از تو یاری میجویم که صراط مستقیم را بنامی تا
 سلوک بران صراط نمایم و عبادت اختیاری با بر وفق رضای تو شود و در صورتی
 که ایاک تعبد بر عبادت اختیاری محمول باشد مقصود از ان اظهار انقیاد و خود است

زبدة المقامات
و مقصود از این است تعیین یا همان معنی که مذکور شد یا اظهار آنکه این انقیاد و ارجح به خلق و توفیق
توسیدانیم یا طلب ثبات و رانقیاد و یک بر نگاشته اند که مراد از صراط مستقیم در کتب
اهدنا الصراط المستقیم باجماع صدیقان و محققان صراط اهل سنت و جماعت است
از آنچه در الهیات و ثواب و عقاب آخرت گفته اند صاحب فتوحات مکی رضی الله
عنه که عقیده چند بر عقاید ظاهر علمای افرو و ده بی آنکه نفی عقیده از عقاید آنان کند
چه خلاف عقاید سلف صالح جز ضلالت و خرابی هیچ نیست و بجا الله که اعتقاد
برین تقریر تکمیل گرفته و امید داریم که برین بهیریم و برین محسوس شویم که از ان عقاید
آن بزرگ اینست که میگوید نبای ما را صراط انبیا و صدیقان نه صراط آنها که همه
خلق بیند و از مبدی خبر ندارند خواه خلق صرف بیند چنانچه و هر چه و طبعیه که
ایشان معضوب علیهم اند و خواه بعنوان حقانیت می بیند چنانچه بعضی از صوفیه
که در توحید صوری معطل و محبوس اند که اصله الله علی علم و حق ایشان درست
است تمام خود و امثال خود گرفتارند و روی توجه از مبدی گردانیده اند ایشان
ضال و ضلل اند و نه راه آنها که همه راحق می بینند و بس عالم را خیال محض و
شبهه صرف انکارند ایشان نیز از راه برآمده اند بهلوی بر سوفسطائیه می رفتند و نه
راه آنها که با وجود و دید حق و خلق خلق را وجود علیّه اثبات می کنند چه راه
ایشان بر شاهراه انبیا نیست انتی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیه انجا
حضرت خواجه با قدس سره میفرمایند این سخن صاحب فتوحات که راه ایشان
شاهراه انبیا نیست نه باین معنی است که معرفت اینها خلاف معرفت انبیا
ست حاشا چه ایشان برگزیدگان بل مراد شیخ آنست که معرفت ایشان
آن وسعت ندارد که معرفت انبیا علیهم السلام پس صراط مستقیم و معرفت
با اعتقاد این صدیق کامل و دید حق و خلق است لیکن خلق را وجود علیّه

نے بل چون وجود صورت در مرات کہ می نماید کہ هست و بحقیقت نیست و این
 نمود بقدرت کامله حق و خلق عالم عبارت ازین اظهار است و عالم در علم حق ثابت
 است نه آن اثبات کہ علماء متکلم در صور علیہ نسبت با زبان میگویند بل ثباتی
 از جنس ثبات خارجی یعنی موجود خارجی بحسب شیون و صفات، از علم تزل نموده
 و حقائق عالم ظاہر گشته و این حقایق بعد از عود باصل و ظهور در خارج چون
 ظهور صورت در مرات مخلوق و ممکن شده و آثار و افعال ظاہرہ ممکن از اصل است
 چون ممکن برده دار شده بحکم لون المار لون اناءه مجوبان را در تصور می آید کہ فعل
 و اثر از ممکن است و العلم الہ واحد لا الہ الاہو الرحمن الرحیم **پ** در تحقیق کرمیہ و هو معکم
 اینما گفتیم تمیز فرمودہ اند کہ سر معیت غیب ہوتیہ حق سبحانہ تعالیٰ با شیا و رغایت خفا
 و بطون است حقیقت این دریافت موقوف است بر پے بردن بر تہذیب مطلق و اطلاقی
 صرف آنحضرت و تزلالات او بصور علیہ و بودن آن صور بر ازخ بین الموجود و المعدوم
 ای اجماع بین الوجود و العدم فانه من خواص منزل العلم **س** از تو ای سرنگ
 ما چندین صور + ہم شبہ ہم منزہ خیرہ **س** + و همچنین موقوف است بر شناخت
 آنکہ آن صور علیہ را یک نسبت مجہول الکلیفیتے بحضرت ظاہر پیدا شدہ کہ
 آن حضرت در کسوت آن صور بر آمدہ و آن صور آئینہ اسما و صفات او شدہ
 و اسما و صفات او عین اوست فهو معکم فی العلم والعین روحا کان او مثالا
 اوحتا لیکن معیت خانہ معیت اعمال است با صور جنانیہ از اشجار و قصور و بزم
 محققین کہ قصور و اشجار آن موطن را بالذات با عمل یکے میگویند پس چنانکہ
 عمل در موطن عرض است و در موطن جوہر آن ذات متعالیہ در مرتبہ منزہ است
 از تعین و تمیز و اشارت و عبارت و در مرتبہ قابل این امور و معیت حسانہ
 عین همچون معیت نقطہ جوالہ است با دائرہ موہومہ فی انحاء پس چنانچہ نقطہ

باو اترہ یکے نسبتے واقع ست کہ واسطہ ظہور دائرہ در خارج و نمود نقطہ در کسوت
 دائرہ شدہ بچنین ذات حق و غیب مطلق اور ابقدرت کاملہ اش یک نسبتی تہ تنزلات
 علمیہ واقع شدہ کہ سبب ظہور آن تنزلات در خارج و نمود آن ذات بحسب اسما و
 صفات در کسوت آن تنزلات شدہ است و ہم بتقریب بحیث مفہومہ من الآیۃ
 المذکورہ رقم فرمودہ اند حضرت واجب جلشانہ بی توہم حلول و اثبیت و بی شائبہ
 چونے و چگونگی در ہمہ جا باہر است سخن سافعی کوثر امیر المومنین علی ست رضی
 اللہ عنہ کہ ہر کس کل شیء لا المقارنۃ و غیر کل شیء لا ہذا ملکہ اگر انیت می بود لا بد تھا
 بے بود و غریب صورت نے بست و اگر وہم محض بے بود چنانچہ حکماے حسابیہ میگویند
 معیت راست نمی آید و ہر آمیزہ روئے نمود و آوازہ العز عن درک الاوراک
 اوراک و رین مقام ست مریدان و جہ مطلق و شتاقان غیب ہوتہ میگویند کہ
 ہر چہ دیدہ شد و دانستہ شد ہمہ غیر ست بکلمہ لائے آن بے باید کرد و یکے از غار
 روئے قدس سرہ رسید کہ حق حسیست و عقل کیست فرمود حق آنکہ هیچ جہ
 درک نشود و عقل آنکہ هیچ جہ جز با و آرام نگیرد و ع قلعے ست بے نہایت درویش
 بے دوا است بتقریب بیان کریمہ فانیما تو لو انتم و جہ اللہ فرمودہ اگر خواہی حقیقت
 این معنی پر تو افکند جوہرے فرض کن کہ ہر چہ بر صفات آینہ مرتب میشود از صفات
 و تدویر و غیرہ بر ذات او مرتب میشود و ذات او مثلاً موجب نمایندگی صورت میشود
 بے زیادے تصقات پس ذات او در خارج عین این صفات آمد و بچنین فرض
 کن کہ ہر یک ازین صفات را در خیال تو صورتی ست چون شیر کہ صورت علم
 ست در مثال و بعد ازین فرض کن کہ صورت خیالی تو متعکس شدہ اندرون
 جوہر یعنی یک نسبت مجہول الکلیفیتہ بان جوہر پیدا کردہ اند کہ سبب نمایندگی
 این صورت شدہ پس ہر صورتی ازین صورت کہ رو آری و آنجا جوہریت

بحقیقت بهمان جوہر رو آورده آن جوہر باین صورتست ہر گنجائیں صورت و لیکن
آن جوہر منزه ازین صورت و خارج بوی از وجود خارجی ہیشام اینصورت رسیدہ
بیش ازین نیست کہ بقدر این صور صفات آن جوہر مشاہدہ می افتد و ہر چہ رو
می آستے بہمان صفات بل بصاحب آن صفات رو آورده میشود اگر ہزار سال
پر و از کنی و ہزار اربعین بر آری تا جذبہ از جذبات الوہیت روی بتو بیار و صورت
اشباح وار و احوال را از نظر تو ناچیز نگرداند و محبت ذاتی کہ مکنون سرست و جلوه
نیاید و نسبت مجہول الکفایتی کہ مقوم ادراک و مقتداست آن محبت است و تعبیر از آن
جبرنا و را کہ بسیط نمیتوان کرد و پیدا نشود و مری و جہ اللہ نخواہی شد شناسائی
آن خود کماث و در عنوان تحقیق معنی کریمتین مذکور تین این چند فقرہ بنسب
نازنین و نشین تحریر نموده اند قدس اللہ سر قائلہا پاکست خداوندیکہ فیض
اقدس خود ہشیار اور عرصہ ظہور آورده و صفات و شیون خود را در پرده آن
ظہور از تنگناست خفا و بطون بر آورده و خود را در مرتب آن اعتبارات و نظر
خود جلوه گر کرده و در تنگناست وحدت او نشان اثنیت نیست مطلق الہیت
دائرہ اطلاق بیرون نہ چگونہ اش نمیتوان گفت نہ چون قادر می کہ بیک کلمہ
کن خفتگان خواب عدم را بیدار کرد و سر اسیمہ شوق بر جستند آئینہ وجود برابر
شان داشت از ساوہ لوحی عکس خود را دیدند پندار خود در سر آور و دنیا گاہ
صداسے وہو معکم انما کنتم بکوششان رسید و ریافتند کہ سیت جزبہ و کائناتی
صورت نہ بند و حیرتے و رکاز آمد جمال عکس بشارت وجود میدہد و اواسے
معیت اشارہ بعدم میکنند وجود و عدم را در ہم آمیختند وجود را فراموش کردند
و در مقصود را بر خود بستند کہ مطلق جلشانہ بشارت انیما تولوا فثم وجہ اللہ
در میان آورده گفت و فی نفسکم انما تبصرون تیز گوشان شناختند کہ حجاب

خود خودیم خود را از میان سبب باید برداشت هنگام این دست بزرگداشت ارادت
 بر دامن مقصود رسیدن سیمی از راه عروق در فرید و نکست دوست را در
 شجاولین قلبیه گنبد چهاره از یاس و رافقا ذکر شمه معشوقی در کار آمد و حجاب
 نقاب از میان برداشت و مطنطنه لمن الملک الیوم و گرفت چون نیاز سے
 در میان بود روی و راحتجا سبب در و صداسے فاستقم کما امرت بگوش جانش
 رسانید مخمور صبحی سر برداشت و غلغلہ من عرف نفسه فقد عرف ربه و در میان
 آور و لیکن معنی واللہ من و انهم محیط قلقت و حالش آورد از یکسو دفع نفساک
 و تعال و از یکسو فون و جہک شطر المسی و احرام اضطرابی و کارنها و عنایت بن
 بحیب المضطر اذا دعاہ پرودہ حجاب را کہ لازم وجود دست عینکے ساخت و پیش
 چشمش بنما و صورت قات قوسین بظہور رسید این سخن آخرے ندارد و سبب
 بتقریب حصول محبت ذلتے کہ در تحقیق کریمہ سابقا ذکر یافت رقم زدہ اند کہ بر تو
 باد کہ ملازمت خدمت در ویشی کنے کہ از خود فانی و باین محبت ذاتی با ستے
 شدہ باشد در عرصہ وجودش جز محبوب و محبت و مشاہدہ محبوب ہیج نماندہ
 و بحقیقت فنا سے فی اللہ تعالی رسیدہ دیدارش حکم اذ اراد انک اللہ فناء
 ذکر وہ محتش بوجہ ہم جلسا اللہ نتیجہ صحبت مذکور این اور ویش منظر اسم الحکیم
 شدہ ہر حرف فرماید بے حکمتے نخواہد بود ہر چند کہ حکمت آن بر تو ظاہر نباشد بجا
 در متابعت فرمان اوسعی نمائی باشد کہ قبول الہی از ویر یچہ باطنش سرزند
 سعادت ابدیہ حاصل کنے اگر اسم الرحیم یا الکریم مقدم اسم الفتدیر شود
 تصرفی در کار تو کند سلطان غیبت و بے شوری کے خلل در کار خانہ ہستے تو
 بیفکند و ران غیبت روشناس نور ہدایت شوے و باشد کہ بحسب تعداد
 معنی اللہ نور السموات والارض و رہبان یک غیبت چشم بصیرت ترا فرو گیرد

لر بناگاه غلطی در پوست استعداد تو باشد طریق و قوت عدوی ازان برخ
 نابدست آری و تقویت آن نور هدایت ثنائی و در متابعت شریعت و رعایت
 اب طریق از اکل حلال و صدق مقال و اجتناب از صحبت اعدا و
 ساس کار خود را محکم کنی و آن غیبت نسبت بصفت آگاهی و تجلی ذاتی چنان
 شناسی که بناگاه ہی نزدیک بقصر آفتاب بفتی و در ششده او بصیرت
 طمس و ناچیز گردند و چون فی الجمله باطن ترا بجهت تکرار ظهورات حالت قوی
 یابد و اگر چه نور بصیرت شود و نور بصیرت بحال خود مانند شناسی که آن
 شبه نور خورشید است اما ندانی که اذکدام طرف آمده و ترا با و نسبت قریبی هست
 نه و چون رطوبات عنصره خشک میشوند و حرارت طبیعت در هم شکنند قوت
 ن پیدا کنی که چشم بصیرت را نیک بکشی و قرب خود را بقصر خورشید بیابی
 بن در سطوت آن نور خود را از بهوش ندی و اگر در همین مقام ماندی محض
 فایده و اگر خواهند که ترا عارف موصف گردانند و سطوت آن نور بهوش شوی
 و خورشید حمله آرد و از ورای چه بصیرت تو سر آر و بنیانی بانی آسمانی خورشید
 شناس و تو قطعاً در میان نه ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل
 عظیم و نیز نوشته اند که اگر لطیف الاستعداد باشی ولیکن حکم وقت
 حجاب لطیفی و رغبت اول راه بر تو روشن نشد لیکن توجه بدست آمد که
 بے تکلف دل نگران غیبت ذات میدارے باید که تا تو انی این توجه را
 گاهداری و به سراغ خاطر و جمعیت دل و طهارت کامل شب و روز تقویت
 تربیت آن توجه میکردی باشی بطریقی که اکابر این سلسله علمی و مصنفات
 و آوروه و اگر ترا مستحق بان درویش پیدا شده که در غیبت او صورتش تجلی
 اشرف میسازد و طریق رابطه بدست آمد نور علی نور و زرش طریق رابطه

اختیار کنی لیکن بهوش باشی که امری واقع نشود که گراستی از تو در خاطر مبارک
 او بنفیت و نیز می باید که مراد خود را از میان برداری و جز مراد او را نداشته باشی
 تا بهمهتای مقصد برسی با جمله مدار این طریق بر ارتباط جانین است و دل هر کدام
 که صورت کره گرفت در فیض بسته شد مثل باطن تو و آن درویش مثل آئینه
 و آفتاب است همچنانکه آئینه عند التقابل حرارت آفتاب میگیرد و باطن تو عند
 الارتباط حرارت آفتاب حق کسب میکند و محب نقوش و صور در سوختن می آید
 و از راه برزخیتش چشم سر توجه غلوا و راسی یابد آنش محبت شعله میزند و خرس
 هستی در گرفتن آغاز میکند اکنون مثل تو و مثل آن درویش مثل بنیه و آئینه
 آفتاب ناست این طریق بحقیقت طریق حضرت صدیق اکبر است چه ایشانرا
 کمال نسبت حتی بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بود و فیض بهمان راه میگذشتند
 چنانچه نزد اهل تحقیق مقرر است و صاحب رشحات از خواجہ ناصر الدین عبید الله
 قدس الله سره این معنی را بتفصیل نقل میکند و میگوید میفرمودند که طریق
 خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم که بصدیق اکبر منسوب است از حیثیت این
 نسبت حتی است چه طریق ایشان بحقیقت نگاہداشت این نسبت حتی است
 والسلام علی من اتبع الهدی و در بیان کریم و شمس و ضحی و القمر و املیها
 بتقریب بترسم شمس و قمر و امثالهما بزنگاشته اند که اکابر تحقیق تعظیم مظاہر
 مخلوق را از ادب مقام معرفت و شسته اند چه اینها مجانی جمال مطلق اند و
 مظہر تیر انسان و مطلق را نه بان معنی است که ایشان عین مطلق اند تعالی الله
 عن ذلک علو اکبر بل بان معنی است که صفات و افعال مطلق از پرده اینها
 بحکم لون المار لون اناء و ہم برنگ اینها ظهور کرده و از باب مشاہدہ را ورین
 اجتماع و کثرت بصیرت کامله جز بر نور ذات نمی افتد نه باین معنی که ذات و اورا

ان می آید بل هستی او را بر لغت ذوق و محبت و استیلاک و انحلال می یابند
 آئینه فرض کنیم که از غایت صفای آنکه صورتی بر او افتد هستی و انیتون
 اگر یک عاشق آئینه باشد و برود صورت چشم بصیرتش شعاع آئینه را
 بدو از سلطنت محبت و شوق مستغرق هستی او شود و تواند گفت که خروازات
 نه یابم خصوصاً که باین ستر مطلع شود که صورت ظاهری بر روی آئینه
 باین موجود نیست بل نمود نیست بی بود موجود همان آئینه است و پس ستر
 یقین کریمه والنهار اذا جلهما نوشته اند مخفی نماند که روزیکه آفتاب را ظاهر
 ندلیالی ایام بعضی است بخلاف روزهای دیگر که آفتاب آن روزها را ظاهر
 و انداین چون از اثر بوشترست و آن از موثر باثر آن طریق علم است و این
 قیام عرفا و تعظیم لیل و قتی که بوشاند نور آفتاب را بجهت آنست که محل
 غ عابدان و آرا سگاه ذاکران و خلوتخانه محبان است مخفی نماند که بوشاند
 نور آفتاب را عبارت از آنست که نور آفتاب درین وقت منصف بزرگ عدم
 و چه سایه نور نیست که بزرگ ظلمت برآمده و ظلمت اثر اختلاف بعضی اشیا
 هر روزی الیوم این مقال سخت نیکوست و ظهور عالم که واجب تعالی و تقدس
 آن در مقرر بطون است لیکن احکام و آثار او که اسما و صفات او بند ظهور
 و اند و چنان ممکن و رنگناست عدم ممکن نشسته لیکن حکم و اثر او برآمده با حکام
 و واجب استخراج گرفته و حجاب مقصود شده ازین بیان که ریاب که دلیل
 بپیشمارا بللیالی ایام بعضی از وجه دیگر نیز میتوان حمل کرد چه در آن اوقات
 نه ماه مقابل آفتاب است و آفتاب در تمام ظاهر لیکن چون ظهوری است
 منصف بزرگ آئینه از نظر عامه مخفی شده ستر و تفسیر کریمه قد خاب من شهادت
 بر نموده اند کم کردن نفس عبارت از کم کردن روحیت که بعد از تسویه و تعادل

ارکان او در و نفخ کرده شد و از اثر آن نفخ کانه ہی شده و لهذا بسیاری از علما
 جز نفس و هیكل محسوس امر دیگر اثبات نمیکنند و حالا عامه و میان درین منزل اند
 و کم کردن روح کم کردن خواص روحانیه است و در مرتبه انعام زندگانی کردن
 اولئک کالانعام بل هم اضل یعنی خبیثه و ناسیدی مخصوص کفار باشد انه لایسأل
 من روح الله الا القوم الکافرون چه هر که ایمان آورد بخدا و رسول در آنوقت
 از قد نفس تمام حسبت و بصفت خاصه روحانیه مشرف شد بل تخلقی از اخلاق
 الهیه متحقق گشت و لهذا در کتب خفیه مذکور است که الایمان غیر مخلوق به آ
 گروه مومنان شادی کنید و همچو سر و سوسن آزادی کنید و بسیاری از محققین
 شایخ برینند که هر که ایمان آورد بخدا و رسول ایمان تحقیقی بعد از آن هرگز در
 ایمان او نمی شود و هر که بعد از ایمان مرد و دشته بحر و تقلید داشته و آنکه شایفیه
 اناموسن انشاء الله میگویند بعضی بر همین معنی حمل کرده اند یعنی اناموسن تحقیقی
 انشاء الله تعالی صل و میان معنی سوره اخلاص فرموده اند این سوره را
 سوره اخلاص از آن گویند که از استماع آن اعتقاد بنده با فرید کار از غبار شرک
 حلی و خفی خالص میگردد و فی الجمله اخلاص در عمل او دست میدهد اما اخلاص
 اعتقاد از شرک خفی آنست که در الوهیت اعتقاد بذاتے بند و که در عرصه امکان
 هیچ گونه مثله او را نباشد والا آن معتقد او ممکن خواهد بود از آنست که اگر فرموده اند
 که التوحید افراد القدم عن السحدث و هم از نیجاست که ابو علی و قاق رحمه الله در
 توحید حائے فرموده که التوحید غریم لا یقطنه دینه چه ضمه لال رسوم آثار بشریت
 بالکلیه گاه گاه دست میدهد و آنهم کالبرق الخاطف میگذرد بلکه ازین سوره
 صاحب دولتے را که صفای قلبی باشد توحید و پرورد اعتقاد بدست می آید
 که حال او هیچ مخلوق را نیست سخن باب مدینه العلم است کرم الله تعالی وجهه

ما خلاص نفی الصفات شک نیست که توحید و برین درجه تعلق با حدیث ذات
 و و تحلی در مقام احدیت قطعاً نمیدانید باشد اگر چه نسبت احدیت باشد فهم من فهم
 لا در تفسیر من شر ما خلق فرموده اند تواند بود که مراد از ما خلق آوان صبح باشد
 صبح عبارت از شری بود که در بیداری بجهت لوازم بشریت روی میدهد
 و اینکه در صبح شر اصراً ضافه نکر و چنانچه در غاسق که شب است تصریح
 ما فرمود بعظم شان صبح است که آوان ظهور انوار است این منی مثل آنست که
 من خلق را عبارت از خلق و شسته اند مراد از عوذب الخلق من شر الخلق و آنست
 و درون شر عبارت ما خلق اشارتست بآنکه شر او بخلق حق است لیکن تصریح نشده
 ظاهر اصناف مخلوق شده تا راه بنده بین الجبر و القدر باشد قدر ظاهر
 باطن و من شر غاسق اضافت شر شب تواند بود بجهت مناسبتی باشد که
 من شب و شر است و این مناسبت آنکه شب بجهت عدی بظهور می آید یعنی
 من شمع آفتاب فرو میرود شب می آید همچنین شر پیش اهل تحقیق نسبت اندام
 است نه بجهت وجود امری وجود خیر محض است و ایضا اشارت تواند بود به آنکه
 فرموده اند ادب آنست که ذمائم را بظاهر نسبت ندهند بل بظاهر مرتبط و از
 سیاه کلیمه او شر ند چنانچه در معاصی بنده از استعداد و کسب خود دانسته
 ما ظلمنا بگوید نه آنکه نسبت بوجود دهد و گوید من مظهری بیش نیستم هر چه در
 بای دیگر است تا گوید من چه کنم همه بخلق و تقدیر اوست مخفی نیست که از صبح و
 حضور و غفلت اراده میتوان کرد و همچنین از غاسق خلق اراده میتوان کرد
 اصل لغت غاسق مشتکی و سیرامی گویند خلق اینچنین است که پرست از قیوم
 اگر نور وجود از یک ذره او دور شود همان لحظه آن ذره بعد م رود و ایضا
 سق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل است که الاعراض لایقی زمانین و پناه گرفتن

از شر خلق آنست که در خلوتخانه نشیناید و حجاب مقصود نگردد و در تحقیق الهی
 یوسوس فی صدور الناس بنگارش نموده اند که وسوسه شیطان از جانب جن و
 انس اندازد و در دلهای آدمیان تواند بود بجهت دید قدرت و فعل ایشان باشد
 این وسوسه سه قسم است یکی مجر و خواطر و خیالات است و این نسبت یکس است
 که بتوفیق الله تعالی ایمان دارد با آنکه خالق افعال عباد حق است سبحانه لیکن بظاہر
 عقل و حس مشاہد میکند که افعال عباد مربوط با اختیار ایشان است و دوم آنکه
 خالق افعال عباد و عباد را دانند چنانچه معتزله نسبت به آدمیان و جنیان
 میگویند و بدتر ازین است عمل عامه نسبت بیکدیگر چه معتزله فعل بنده را با قدر حق
 میگویند یعنی حق تعالی او را بچنین آفریده که هر چه خواهد میکند و عامه و معاملات
 ازین هم فہول و از مدسوم آنکه بنده را بالوہیت اخذ کند چنانکه فرعون و شداد
 را کردند و رفع وسوسه اول آنست که از خلق حق را جدا نداند و فعل و صفت خلق
 را سایه فعل و صفت حق بداند و ربوبیت را عبارت از ظهور رب بصورت مربوط
 اعتقاد نماید از نیجاست آنچه شیخ اوحده فرموده تا جنبش دست نیست
 ما دام + سایه متحرک است ناکام + پس استعاذہ برب الناس مناسبانیت ازین
 معنی وسوسه دوم نیز مرتفع شود لیکن استعاذہ بملک الناس لائق با آنست
 کہ عجز ایشان ظاہر شود بدانکہ شبیه یوسوسہ دوم است آنکہ ظهور قدرت را
 در وجود تمام اعتقاد نماید تا میان او و معتزله جز بظاہر و منظر فرقی نماند علاج
 پناہ برون بملک الناس است کہ مرتبہ جمع است تا ظاہر شود کہ مداربشہ ازلیہ
 است آنکہ لا تمرد من اجابت و لکن الله یرى من یشاء چون سید
 ولد آدم را این حال است و بیکر اچہ رسد و ایضا ظاہر شود کہ ہر چند فعل و
 قدرت در منظر اوست خلق و تا شہر و منظر او نیست عالم در ہر آن بعد مہر و

ان بطورے آید وخلق و تاثیر تمام از مرتبه الوهیت است باین سخن و سوسه
م نیز مرتفع شود بلکه بهمان تفرقه ظاهر و مظهر دفع شده بود که صورت فرعون
داد و را بالوہیت گرفته بودند نہ حقیقت ایشان را لیکن استعاره بآله الناس
فخ او مناسب است بجا ایضا و تحقیق کریم مذکور رقم فرموده اند و سوسه
س از سه قسم بیرون نیست یا بمعصیت می اندازد یا دل بندہ را و تصرف خود
وہ مملکت خواطر و خیالات میکند بے آنکہ ظہور معصیت شود یا بکفر می اندازد
و بالتقدم از قسم اول التجارب بیرون مناسب است چہ معصیت و اسط
ت می شود چنانکہ بعض اکابر کشف و تحقیق فرمودہ اند کہ عصاة و رذیل
میرند نہ کفار صفت ایشان لایوت فیہا و لایحی است و ربوبیت واسطہ وجود
بات و در قسم دوم است کہ مملکہ و منخر بہ شیطان است التجارب ملک بیرون مناسب
قسم سوم التجارب بالہ بیرون ہزار و ارباب در تحقیق حدیث کان اللہ و لم یکن معہ
رقم فرمودہ اند کہ این کلام کہ از مشکوٰۃ نبوت علی صاحبہما من الصلوٰۃ فصلہا
در رسیدہ اشارہ بہ مرتبہ اطلاق است و تقدّم آن بر سایر مراتب تقدّمیست
والان لکما کان کہ باقتباس از انوار مشکوٰۃ بزبان بعض اکابر صوفیہ جریا
ت عبارتست از آنکہ او همچنان بر صرافت اطلاق خود دست ظہور مقیدات
ہ اطلاق را بر زمین داختر و ران حضرت ازل و ابد ظاہر و باطن و ریاض و نقط
ست جمیع نورات عالم و ر و آن متعاقب مہووم الاتصال بنفس رحمت و
می آیند و میروند و میان ہر دو آن دریاے لامنتہای اطلاق ہست
لوتما ہی ظہور مقیدات نسبت باین ہمہ اطلاق بے انتہا نزد یک است
معارف کل شئی ہالک الا وجہ را مستمر بنید و آنکہ میگویند حفظ ما بین نفسین
عارف و لا بدست نیست کہ خود را بفنا و نیستی برود کہ آن نفسین این دو

نفس رحمانیت و لہذا گفتہ اند نسبت بعارف اصلاح بین از حفظ بین النفسین
 بہترست و الا عارف را چہ احتیاج ست بحفظ بین النفسین کہ او از وسع منفک
 نیست چہ در اصلاح و چہ در غیر آن یا گویم الان کما کان عبارتست از آنکہ اشیا
 نمود نیست بے بود بوی از وجود خارجی بمشام او نرسیدہ و ہمچنان در علم آمیہ
 یا گویم واللہ تعالی اعلم کما کان اللہ بعد از ظهور وقتی بودہ باشد کہ لی مع اللہ
 وقت بمبین آنست و الان کما کان ہمچنان یا آنکہ الان کما کان باین معنی
 صحیحست و اگر چہ کان اللہ بمنے اول باشد یعنی در نظر شہود من ہمچنان بود
 ۱۹۱ در تحقیق معنی حدیث قدسی من قتلہ محبتی فانما دیتہ فرمودند کہ حق سبحانہ
 بیان طریق مراقبہ فرمودہ است کہ ہر گاہ محبت ذاتی تہرتہ افنا و امانت برسد
 محبت بذوق یافت و تجلی ذات فائز کرد و اینجادیت ہمین ذوق یافتست
 کہ بعد از فنا در محبت ذاتی بظہور میرسد یعنی طریقہ مراقبہ مذکورہ کہ عبارت از
 ظہور محبت ذوقیہ است البتہ موصل بمقصودست و باین تقریب فرمودند کہ مدار
 طریقہ باین تہ خیرست رسوخ بر عقاید اہل سنت و جماعت و دوام گاہی و دوام
 عبادت شل در تحقیق معنی حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بے ان ذکرانی
 نے نفسہ ذکر تہ نے نفسے وان ذکر نے نے ملا ذکر تہ نے ملا خیر منہ یعنی نے
 ملا الملک کہ فرمودند بخدا سے غر و حل نیکو گمان باید بود و بنفس خود بد گمان و
 خائف مشائخ را اختلافست در آنکہ غالب حال بندہ مومن رب باید
 یا خوف بعضے گفتہ اند و پیرے رجا و رجوانی خوف و تحقیق آنست کہ ہمیشہ
 باید کہ رجا غالب باشد و خیریت ملا و در صورتی کہ ذکر بندہ مرقق را و ملا
 آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد نہ باعتبار آنست کہ رسل ملک فضل
 باشد از رسل بشر بل باعتبار آنست کہ وجود روحانی آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم

ملا و اعلیٰ است ذکر حق سبحانہ بندہ را در ان ملا باشد یا خیریت ملا باعتبار
 باشد کہ جماعتی از فرشتگان اند کہ ان را ہمین گویند و انہا افضل اند
 بل بشر ذکر بندہ در ان ملا باشد بل حقیقت مراقبہ انتظار است و صفای
 مار و طلب مقصود است در حالتی کہ طالب از حول و قوت خود بیرون
 ہ باشد و شتاق لقای مقصود و مستغرق بحر ہوا کے او باشد جل ذکرہ
 حول و قوہ غبار کوشش است و انتظار استانہ کشش این قسم مراقبہ جز بہشتی
 رب الانتہارا دست نمیدہد و اندا ابواجناب نجم الکبریٰ قدس اللہ سرہ
 بیان وہ اصل کہ موت بالارادہ را بران داشتہ این مراقبہ را اصل نہم ساختہ
 ن بتدیی عاشق را قلبی منتہی باید کرد و خود را از حول و قوت خود بر آورده
 طار محض باید بود اما سائر مراقبات کہ مطلوب را مقید بین شکل و مثال و علم
 ال کردہ در عرصہ ثقل آزند فردا نیست و معلول ہے ہر چہ پیش تو پیش
 ن رہے نیست + غایت فہم تست اللہ نیست + بل نگارش نمودہ آمد نماز را
 نت است و صورتی ظهور حقیقت او موقوف است بہ شرف شدن بہ موت
 تیارے و طلوع این شرف از راہ سلوک بتغیہ بروہ اصل مشہور است و طالب
 قوہ حقیقی اکثر مستعد نزول جذب الہی باشد و قابلیت تقدم جذبہ بر سلوک
 شتہ باشد و طیفہ او آنکہ بعد از طہارت باطن بتوبہ بنصوح و خلایک کردن دل
 زوہاسے نفسانی کہ مضر را ہر و انسست توجہ بحضرت حق سبحانہ نماید تو مجھے
 ل ہیولائے الوصف پاک از اعتقادات مستحسن و مستنکر و کلہ ان فی حقیت
 للذی فطر السموات والارض حنیفا را شمار باطن خود سازد و یکن کہ
 در رسد و اورا از ولستاند و منے و ما انا من المشرکین پے آور و جلوہ کر شود
 قش قوت گیر و حقیقت مراقبہ کہ انتظار حصول مقصود است بظہور آید و طہارت

را صفای و یکپدا شود و بر تو تجلی ذاتی بزبان حال با او بے علمت و بے نیاز
 مطلب را در میان نهد معنی توکل را که برون آمدن از رویت اسبابست و باید
 اگر لطف حق مدد نماید بیند که توجه نیز از دست خود را ازین صفت خالی شناسد
 اندک برین ان توجه الیه غیر هر دو کے نماید این زمان توجه و یکپدا پیش آید و ما
 اناسن المشرکین را بزبان و یکپدا بخواند حواس و قوایش تمام از عمل مغرول شوند
 بصفت غلت مستحق شود و بر اوست قبول خطاب فتمیله نافیه لک پیدا کند و از
 غمده امر و اذکر ربک اذا نسیت بر آید تنزیه حق کند و سبحانک اللهم و بحمدک گفتن
 گیر و قدم در مقام توحید و اتحاد بند از نیایان تر قے کند که کل کائنات را محمل و
 ناخیز باید کلمه لا اله غیرک را از نقاب توارسی بر آرد و انجا خلاصه فناعت در مقام پیش
 بنشیند باز تواند بود که اذکر ربک اذا نسیت لباس و یکپدا پیشیده کار فرمای او شود
 خود را بعد قرار واد مشقت عمل صبر نماید و درین موطن حکمت ارسال رسل و نتائج
 تکالیف پرور و روشن سازند و نمود و بے تکلیف شروع بقراءات نماز و کسب مدح
 و یکپداش روی و هدیه بطریق مستقیم متد شود و سعادت رضی الله عنهم و رضوانه
 برسد چون درین مقام ممکن شود که هم فی صلواتهم و ائمون و صفی حال و
 شود و نیست صلوة حقیقه اگر کند ذات بر و تجلی کند خواه درین منزل خواه پیش
 ازین منزل قنای حقیقه باطنش از مجموع امور سر و شود و در ذم یافت گریبان
 گیر جاننش شود و معنی اشته عدمالا عودله دل شنیش کرد و در جانا بقمار خان
 زندی چندند + با مردم کم عیار کم بونیدند + زندی چندند کس نداند چندند + بر نسید و
 تقدیر و دعالم چندند + تواند بود که فقرش به نهایت رسد و منظر اسم الغنی شود و هنوز
 در و مند باشد که این در دست که مقصود آفرینش عبادت روحیه همین در دست
 سلسله از تحفه مقامات و دیگران سلسله نگار شد نمود و اندر که در مقام مصیبت

یار غیبی به دنیا وار و یاسب بین ست یا کفایا بالابد معاش ندارد و یا محال
 ست یا اوقاتش بذكر حق سبحانه معز نیست یا از خدا غیر خدا عزوجل میخواهد
 مقام مجاهده بانفس نیست یا نظر بچود و احوال خود و مداری بکول و قوه
 یا تسلیم احکام ازلیه نیست و رسلوک طریق تحقیق ناقص ست و مخفی نماند که
 از اهل نهایت که از خود و بالیست خود برآمده اند و راکفایا و عدم اختلاط و مجاهده
 بعضی از نیات حقانیه ثابت نمانده اند لکل وجهه هو مولیها اکابر خانواد
 بندیه فرماید قدس اللہ تعالیٰ ارواحهم که هرگز اورا این راه و انگیزه
 بعد از توبه نصوح و بقدر طاقت رعایت زهد و توکل و قناعت و غفلت
 به توحید و توجه سایر مقامات کرده اوقات مصروف ذکر الهی گردانند
 مذکور و اسفرد و وطن میگویند غایه الامر اهتمام بذكر و توحید دارند
 مذکور را بازگشت میگویند میفرمایند که طریق ذکر بکذب میکشند و بعد
 به جمیع مقامات بسوالت و استقامت بدست می آید و حقیقت توجه
 و مراقبه مذکور که وجه از وجود یادداشت است و صفت رضا بعد
 از ثبوت نسبت جذبه و کمال آن باسانی روئے نماید ملک و خیر
 ح رباعیات خود که از مصنفات و قیقه شد یقه ایشان ست و مسی
 سله الاحرار نگارش فرموده اند این سکه که من زوم بنام فقر است
 روشنی از نور تمام فقر است + بر خیز ره خواجه احرار بکیر + کان راه
 حد مقام فقر است + اقرب و اعلیٰ طرق مشایخ قدس اللہ تعالیٰ
 هم طریق علیہ احرار یه نقش بندیه است اول و رآمد ایشان در اوراق
 ط است که غلبه حبت حقیقه بر خلقیه است و محل تجلی انوار ذات ست
 روح خاص است مقدمه این معنی را که مغلوته اوراق مرکب و ظهور

تباشر صبح سعادت وصول ست حضور و آگاہی سے گویند وہر گاہ در غلبات
کشش و انجذاب اور اکات تمام از میان رخت بر بندند بل نبعت آگاہی
نیز مشورے مانند تعبیر یقینا و فنا کے فنا سے کنند تو اتر این نسبت را وجود
عدم سے گویند و بلکہ ظہور این نسبت متواترہ را عظیم سے شہزادہ وصل
اعدام اگر تو اسے کرو + کار مردان مردمانی کرو + ازین جاست کہ در وقت
مے گویند وجود عدم منجر بوجو و فنا شد ہمانا کہ از فنا فنا سے صفات بشریت
مے خواہند وہر گاہ حق سبحانہ بحض عنایت نورے بخشید کہ در بر تو آن
نور ویدند کہ حضور بہ آن حضرت پر تو سے ست از وصف حضور ذاتی آنحضرت
بخودش بہ فنا کے حقیقی مشرف شد از ایشان نہ نام ماند نہ نشان ہر چہ
بایشان منسوب بود تمام بہ اصل رسید این مقام مقام بقا رہا شد است
این وجود را وجود و فنا سے گویند و مے گویند وجود و فنا بوجو و بشریت ہرگز
عودنے کنند یعنی عاودۃ اللہ برین جاست کہ فنا فی بہ او صافش و
نے شو و حوالہ تکمیل ناقصان درین منزل ست این کشف را کشف علیہ
مے گویند تعبیر بہ تجلے ذاتے و شہود ذاتے و یادداشت میکنند و حقیقت
ان تعبیر اللہ کا نام تراہ را درین موطن میدانند و رؤیہ اخروی را نیز
درین منزل اثبات مے کنند و فرق میان احسان و رؤیہ ہجوں فرق
میان مشاہدہ صاحب جمالی و در وقت صبح و در وقت اشراق آفتاب
مے دانند و مے گویند کہ ہر چند کہ انکشاف ذاتے صفہ بصیرت است اما چون
حق سبحانہ خبر دادہ کہ سپہ بازہ چشم را مدخلے خواہد بود و آشنا و صدفنا اگر
می گفت پیشانیے شمارا مدخل خواہم داد آن زمان نیز ایمان مے آوری و کم و شہود
ما نظر تے تے اللہ را بت اللہ رفیعہ او قلیلہ او معبر را بشر از اطلاع را وصول

بن طائفه و تصدیق بران اصول چندان اعتباری نمی نهند و اسم معاینه
 ان اطلاق نمی کنند چنانچه بعضی کرده اند بکلی اہتمام ایشان و کثرت غلبه
 ملہبات آن است و در غلبات آن نسبت کثره صفاتیہ نسبت از نظر ایشان
 دومی شود از صفت و فعل جز ذات هیچ نمی بینند و در عرصہ وجود جز بذات
 است در نظر بصیرتشان نمی مانند این نسبت نہایت مقام انبیاء و اولیاء آن کے
 الیقین و لیس و راو العبادان قریہ شہار قم فرمودہ اند کہ عین الیقین
 ذات حق سبحانہ عبارت از علم حضوری است بذات حق و پروردہ اسما و
 صفات و حق الیقین علم بآنکہ این علم علم حضوری است و عالم عین معلوم
 است بآنکہ علم حضوری پیش از رسیدن بکمال توحید داخل عین الیقین
 است چہ حاضر مد رکہ صورتی نیست با علم آنکہ وی صورت حقیقت
 مانہ و همچنین بآنکہ معنوی نیست داخل نیست چہ حاضر مد رکہ صورت علیہ پیش
 است با علم آن کہ معلوم حق است سبحانہ اما بعد از رسیدن بکمال توحید
 عین الیقین است بل حق الیقین است بلکہ دران موطن جز بآنکہ ذائقے
 نیست چہ بحقیقت جز احدیت مجرودہ نیست اسے موجد کامل صاحب
 فرق این معنی این رموز کہ بیان کردیم آگاہ شدہ باشی تو چہ فرق میان
 علم معنوی و بآنکہ بآنکہ بآنکہ ذائقے نیز در پروردہ اسما و صفات است
 بلکہ ہر چہ حاضر مد رکہ است بآنکہ منسوب بآنست فافہم و نیز از بعض مقدمات
 حق معلوم کردہ باشی کہ ہر گاہ سالک شروع در شہود ذاتی بکند و دران کمال
 کند از تجلیات صوریہ و معنویہ فراغی خواہد داشت خلاصہ و مقصود ہر
 یات صوریہ اورا حاصل است ہر گاہ صاحب صوریہ و علمیہ حاضر او باشد
 ضرور صورت فقط فراغی خواہد داشت اگر گفتہ شود کہ از تہریر بآنکہ بآنکہ بآنکہ

کردی لازم می آید که ارباب عقاید هر گاه یقیناً با اعتقادات خود داشته باشند
 صاحب تجلے معنوی باشند و حال آنکه از خواص تجلے معنوی افتای سالکست
 چنانچه مقرر ارباب نیست میگوئیم فرق میان تجلے اعتقادی و تجلے معنوی نیست
 که در تجلے اعتقادی مذکور یقین است با آنکه این صورت متقدّمه صورت حقست
 و در تجلے معنوی یقین است با آنکه این ذوی صورت حقست با تقرر صورت علمیه
 و مدّر که با جمله و در تجلے معنوی باطن و پرده علم گرفتار معلومست بتفصیل قطعاً
 کاری ندارد و تجلے اعتقادی در صورت علمیه و شیون مندرجه در آن نسبت
 صورت مادی صورت متفرق و پریشانست لکن فرموده اند توکل نیست
 که ترک حساب کنند و نشینند چه این سوی ادبست بلکه اقامت بسبب
 مشروع مثل کتابت و غیره بیاید کرد و نظر بسبب برند و خست زیرا که سبب مثل
 در وازه است که حق سبحانه برای وصول مسببتانتهست درین میان کس
 در وازه را بندد که از بالا خواهد برتا فتن بے ادبی کرده باشد چه در وازه
 بنا کرده اوست و دلیل است بر آنکه او کشاوه نباید بست بعد از آن او داند
 خواه از راه در وازه فرستد یا از بالا برتابد لکن فرموده اند تا حضور ذاتی که
 حضور صاف عبارت از آنست سالک را حاصل نشود از تقید توحید جسمانی
 خلاصی نیابد چه توحید صوری و در مراتب جسمانی باشد چنانچه وجود جسمانی
 خود را و غیر را و جو حق میداند و در نوقت تمیز و تفرقه بانی است روح بفنا
 و انحلال نرسیده است زیرا که روح است تمیز هر چیز این موجد توحید
 که مقرر علمای دین و صوفیه محققینست رضوان الله علیهم اجمعین شنیده
 و آن عبارتست از مدلول کریمه و الله من و را هم محیط که تنزیه صرف است نه از صفت
 تنزیه است تا فروغ حضور ذاتی در نگیرد و روح را بفنا و انحلال نرساند حجاب

مره مقصود بر نیفتد اگر چه آن حال لمح باشد و این همان قدر که در تقدیر
 روی رفته می نماید غلے تفاوت الاستعدادات پس همیشه منتظر باید بود
 بن سبحانه بوجود و محبوب صفاتیکه مقربان خود را مخصوص گردانیده مشرف
 و دورین کسب را اصلا داخل نیست بحض هویت اوست سبحانه بل
 می بعض علما در آن معرفت شرح رباعیات ایشان که صور علمیه عکس
 بارات و حیثیات ذات است و نمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس
 صور علمیه است که بر آئینه ذات افتاده و تروی می نموده اند که اگر عکس صورت
 بر ظاهر وجود افتد نهایت ذات حق و محلیه وجود مطلق تعالی شأنه لازم می آید
 وقت حضرت خواجه قدس الله سره الا قدس لیس وقت ایشان رسیده
 حیده اند که چه مذاکره میرفت شبهه خود را معروض داشته اند فرموده اند
 نهایتی حق سبحانه نمیان معنی است که در اجسام است باعتبار طول عرض بل
 معنی است که بی تعیین و تمیز است دیگر محل آن صور ذات نیست که محلیه لازم
 بلکه محل آن و هم است چنانچه صورت متنقش در آئینه نه درون اوست و نه
 ن او و هم حکم میکند که بروی آئینه است محل او خیال است که آنرا مثال
 مل گویند و آئینه همچنان بر صرافت و بیرنگی خود است و هم درین محل
 ده اند که توحید حاصل می باید کرد و توحید محققان تکلمین لا موثر فی الوجود
 شد است یعنی تمام قدرت خود را بحق و اوان و خود را از آن خالی ساختن
 بعضی از متاخرین علما قدرت موثره را به بنده هم فی الجمله اثبات میکنند
 عید ایشان لا معبود الا الله است اما مذہب صحیح همان است لا موثر فی
 و الا الله و صوفیه چنانچه فعل و قدرت را منسوب بحق میدارند بانی
 ذات سببه از علم و سمع و بصر و حیات و ارادت و کلام را نیز منسوب بحق میکنند

بسیار روزی فرموده اند که معرفت را مراتب بسیار است اگر سالک از همت آتق
 نصیب وافر داشته بهتر و الا اصل کار بر شریعت بودن است توحید سالم نیست
 که به تعین خود که انما بر سر اومی افتد اضافت کنی و از استعداد او شمار کنی و
 کمالات را بحضرت اطلاق راجع داری هر چند که معتقد لا موجود الا الله باشی
 درین بیان یکی سوال کرده آنکه شیخ ابوعلی فارمدی قدس سره فرموده میتواند
 که سالک متخلق شود بجمیع اسماء و صفات الهی و هنوز و اصل نباشد بان سخن
 مشهور تناقض دارد که تخلق با خلاق الهی بعد از وصول حاصل می شود
 فرموده اند که در کلام ایشان لفظ تواند بود و واقع شده پس میتواند که بعضی
 را در سیر الی الله پیش از وصول سر دست دهد اما اکثر است که بعد از وصول
 بتمام سیر فی الله حاصل شود لیکن اگر کسی اصطلاح سازد و تخلق قبل از
 وصول را تخلق گوید و بعد از وصول را تحقق مناسب است بسیار روزی نظر
 مبارک ایشان آن معرفت در آمده که حضرت مخدومی جامی قدس سره
 السامی در نقد نصوص آورده اند گاه باشد که در حال حضور فی آن که از
 حس غائب شوند بعضی از حقائق امور غیبیه برین طائفه کشف شود و آنرا مکاشفه
 خوانند و مکاشفه هرگز کاذب نبوده چه مکاشفه عبارتست از تفر و روح بطلالع
 مغیبات در حال تجرد از غواشی بدن فرموده اند که این مضمون را حضرت
 مخدومی قدس سره از ترجمه عوارف گرفته اند و تحقیق نیست که بعضی مکاشفات
 که خیال را در آن مدخلی نیست نیز خطای میشود و اما علوم یقینی که بریدر که ملهم
 میشود و خطا را آنجا مدخلی نیست درین محل درویشی معروض داشت که بعضی
 علوم یقین که بطریق الهام معلوم میگردد و نیز خطای یافته می شود و سبب
 آن چه باشد فرمودند سببش آنست که بعضی از مقدمات سلمه خود که پیش

حسب این دیدنعت یقینیه مقررست آری ابا بن علوم ضم کرده است خطا این
 آمده والا خطا را در صفت علوم ملهمه چه کنایه علمای علوم عفتیه که
 ت قوانین منطقیه نمایند گاه خطا در فن کشان راه می باید که سرش
 است که مقدمات مقررده خود را یقینیه خیال کرده در آن دخل داده اند الا
 علمی است که رعایت او ذهن را از خطا در فکر نگاه میدارد اگر استعمال
 منطق می بود بضم مقدمات خود هرگز خطا نمی خورد و انگاه فرموده
 جهان الی الله کشف هیچ در کار نیست که کشف و نوعست و نبوی آن
 صلاحکاری نمی آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت مبین شده است
 عمل کافی است و هیچ کشفی بآن برابر نه است میفرموده اند شایع است
 بیت و ارشاد خلق یکله از سیه چیز است و میشود الهام حق سبحانه یا حکم و امر
 وقت بر خلق الله یعنی چون خلق را بر ضلالت می بیند و ضلالت را
 ب عذاب و ضرر آنها میداند از غایت ترحم و دفع عذاب ایشان میخواهد
 مقتضای شفقت است که ترویج شریعت را لازم گرفته خلق را ب حفظ
 بحت ب حفظ آداب و اقامت شرائع امر کنند مثل تعلیم و تعلم فقه و حدیث
 کردن بموجب آن اما آنکه اینها را و اصل سازند و شفقت شرط
 است امر زانده است و شفقت و باین تقریب فرموده اند که حاصل این
 فیه تربیت انجذاب ایمانی است که دعوت تمامست انبیا و رسل بدان
 مع است سلسله میفرموده اند که نهایت قرب بنده و اتصال او نسبت
 حق سبحانه زیاده بر آن نیست که دوام آگاهی و آرام که به فنا کشد
 حاصل شود و چون این نسبت حاصل شد سالک بحصول این نسبت
 بر مرتبه ولایت شد و کمالاتی که در حصول مقامات و تجلیات اسرار

صفات سالکان طرق دیگر را به تفصیل حاصل میشود و دیگر است این حصول نسبت
 قرب و اتصال که بذات حق سبحانه حاصل میشود به مرتبه ولایت خاصه میرساند
 اول در آمد طلاب این طریقه در هر حد فناست و معنی اندراج نهایت و ریدان
 که کبریه سلسله ما اشاره بدان کرده اند اینجا است **کمال** بتقریب ترقی بعد الموت
 فرموده اند که حضرت شیخ ابن عربی رضی الله عنه گفته اند اگر کسی بهیت صحیح
 و اعتقاد درست در راه حق سبحانه و رأید و آداب شریعت غاکما حقه کما آورد
 و او را از اذواق و مواجید این طائفه در حین حیات نصیب نباشد البته بعد
 از موت احوال و اذواق این طائفه اش بدینند حضرت خواجہ روض الله روح
 بعد ازین نقل تا تلی کرده فرموده اند بلکه این چنین کس را بهدین عالم وقت
 اختصار باین دولت مشرف سازند بعد از ان به زبان مبارک آورده اند
 که اعتقاد درست و رعایت احکام شریعت و اخلاص و دوام توجه به جناب
 حق سبحانه بزرگترین دولتی است هیچ ذوق و وجدان برابر این نعمت عظیم
 نیست ع این داشته باش گوید گزینج مباحش **کمال** فرموده اند طریقه
 انجذاب و محبت الهیه موصل است و او را روی جبر نسبی ذات حق سبحانه
 نیست بخلاف طرق دیگر که روی بجانب انوار نیر و ازید لاجرم بعضی همان
 انوار باز میمانند و این انجذاب و محبت در جمیع افراد انسانی است اما پوشیده
 اهل این سلسله علمیه نقشبندیه تربیت همان انجذاب میکنند **کمال** فرموده اند
 رویه بالبرص بعد از موت است چه رویت انکشاف تام است و تا روح متعلق این
 بدن است انکشاف تام صورت نمی بند و چه هر چند بے تعلق گردد لا اقل علقه
 حیات باقی خواهد بود اگر چید بصرافت ضلی بماند تعلق خود باقی است **کمال**
 بتقریب سماع فرموده اند آنها می که از صوفیه صافی سماع نعمه قائل شده اند

ت درین آن دیده اند که در وقت استماع نغمه طبیعت ساکن و بر جای خود
شد لا جرم روح و را در اک معانی بیشتر میرسد محبوب آنها معنی است نغمه را
زبور آن میدانند و الا بنفس نغمه مبتلا نیستند یکی از حاضران این بیت شیخ
بی را بر خوانده که آواز خوش بهتر از روی خوش + که آن حفظ نفس است
ت قوت روح + فرموده اند هر دو یکیت یعنی اگر رانی و مستمع از اهل نفس آید
دیده و شنیده هر دو نفسانی است و اگر از اصحاب روح اند هر دو روحانی
ت و فرموده اند که در ملفوظات شیخ نظام الدین مسطور است که از اثر این نغمه
ست که بر مستمع محبت حق سبحانه غالب باشد یکی از مخلصان معروض داشت
ت حق سبحانه را چه علامتی است فرمودند اتباع تمام آن مخلص عرض کرد و توانم
صاحب اتباع را مطلب بهشت باشد یا رستن از عذاب و فرخ فرمودند چنین
صاحب اتباع تمام نیست و او را از اهل شد نمیتوان شمر و این اتباع ظاهری
ت و اتباع باطنی آنکه در باطنش خرق سبحانه مطیع نباشد مثل روزی
و در طریق سلف مشایخ آن بود که اول به تزکیه نفس تحصیل مقامات
اول میشدند چون موانع قرب الهی که خواطر و هوا حس است تزکیه و دور میشد
ت تزکیه نور ایمانی قوت می یافت تا بجای رسیدند که خرق سبحانه فرمود
ت ایشان نمی ماند و جمیع اوصاف و افعال را از و میدیدند و صوره
ت عالم در رنگ سرابی نموده شان و مظاهر را مخلوق و معدوم میافتند
ت صورتی بعضی را بعد از فرو آمدن حاصل می شد و بعضی را نه آنگاه
ت در اندر طریقه علانیه نقش بندید قدس را شد اسرار الیه همان طریق سلف
ت لیکن در ابتدا تحصیل مقامات مقید نمیشوند و نیز فرموده اند آنها که
ت توحید صورتی میروند خطر بسیار دارند و نیز فرموده میتواند که شخصی بخت

حق سبحانه اقرب باشد یعنی استیلاک و ضمه لال و مشتبه باشد و اگر مرم بود چنانچه یک
تخصیل مقامات کرده است و نتیجه مقامات را که استیلاک و ضمه لال است وین
عالم نیافته این اگر مست نزد حق سبحانه و کریمه ان اگر مرم عند الله اتقام ناطق برین
است که تسلط فرموده اند که ولایت بفتح واد قرب بنده را گویند که بحق سبحانه وارد
و بالکسر آن معنی را که موجب قبول خلق میشود و اهل عالم بدان میگرددند این تکوین
تعلق دارد و خوارق و تصرفات داخل قسم ثانی است شخصی از حاضران سوال
کرده که برکاتی که مستعدان میرسد اثر کدام قسم است فرموده اند که اثر ولایت
بافتح است و در اثنا آن بیان تقریب استقاده طالبان شد موزند
که هرگاه آئینه طالب محاذی آئینه مرشد میشود هر چه در آن آئینه است بقدر
مناسبت بر تومی اندازد و انگاه فرموده اند که کسی باشد که ازان دو قسم ولایت
اورا یکی حاصل باشد و دیگرے بود که از هر دو نصیب وافر داشته باشد
یا شخصی یکے ازان دو بیشتر بود و دیگرے کمتر مشایخ نقشبندیہ رحمہم الله را
همیشه ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بوده است و فرمودند که اگر مقتدائی
ازین عالم انتقال نماید ولایت بکسر را یکے از مخلصان بیکذار و ولایت
بفتح را با خودے بر وزیر فرمودند گاه بکلم زلتی ولایت بکسر را از ولی بازی ستان
چنانچه ابن فارض^{۱۱} رحمه الله ازان سپر یقال می آر و آن در فضات مسطوره
است شب روزی فرمودند که عامله بزرخ و عشر خوش عامله دور و دراز است
انگاہ سکونے و تاملے کرده فرمودند هیچ سعادتی برابر این نیست که کسی
را نیسے بحضرت حق سبحانه حاصل شود بعد از آنکه دوام انش حاصل شد هیچ
انتظاری نمی باشد و فرمودند که سبحان الله آدمی مامور با خلاص و محبت
است و خاصیت محبت سوختن غیر محبوب خود است با این همه چندین

لیف شرعی بر و نهاده ملک روزی بتقریب عمر اخص بعض منکران به فقر اراشد
 و ندا و لیا از کبار محفوظ نمسیند اگر از ایشان امری ازین باب ناگاه ظاهر شود
 ل ایشان را حکم بر بطلان کردن جمالت است ملاحظه باید کرد که منزل ایشان
 آنم بایکثرو را نند که امست و رین میان اگر احیاناً بحکم شریعت چیزی صا و شود
 مان را و ران معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشایخ کبار را
 مان حیات مردمان زندیق میگفته اند چنانچه ذوالنون مصری^{۱۱} راجحه اند
 ذوالنون را بعد از موت قبول پیدا آمد چه از دنیا مطلق منزه بود اگر و رست
 بای بودند بحکس بعد از موت هم قبول نمیکرد و از طعن مردم خلاص نمیشدند
 که متبذعان به بعضی اصحاب رضی الله عنهم اجمعین طعن میکنند بسبب
 ن است که این بزرگواران بنابر حکمتی منصب خلافت و رونما بودند و الا
 رین تن از صحابه که با و ها خود را کشیدند و بوضع فقر و تجرید زندگانی نمود
 پس از آنها حرفه نمیکوید و سخن از اصحاب گفتن از شرائط و رین ایمان
 ست بسیاری از موثران باشند که جز خدا و رسول را نمیدانند و در ایمان
 نشان هیچ شبهه نه فصل چهارم در ذکر احوال فرزندان و خلفای
 مرت خواجه ما قدس الله سره العالی خواجه عبید الله سلمه الله خستین
 زند و بلند حضرت خواجه ما اند وقت و روز و ماه و سال ولادت ایشان
 بن ابیات شریفه والد ماجد ایشان هویدا گردود ۵ او کشته و رین
 به منزل + روز یکم از ربیع اول + بود آخر عصر کان یکانه + افتاد و رین
 باه خانه + طبع غزل نشاط میگفت + دیدم ناکه بهار بشکفت + تا یسبح
 شناس نیز بین کرد + بشکفت بهار و خط آورد + و چون یکی از درویشان
 واقع دیده بود که در خانه ایشان پسر جمیده سیر خواهد شد باید که

اور اسے بنام نامی خواجہ احرار عبید اللہ قدس سرہ گردانند چنین کرده اند چنانکہ
 در ہمان مثنوی آن خواجہ معنوی اشارہ باین معنی نموده اند آنجا کہ فرمودہ اند
 در خانہ کسری غلامی + شد بندہ کی بزرگ نامی + این نام نخستہ ملک او + انشاء اللہ تعالیٰ
 و درین منظومہ تقریب اذان و اقامت بسبح این طفل کثیر السعادت ابیات
 بدیعہ و قیغہ کہ متضمن تعطش ایشان بودہ ثقلم آورده اند ما بہ نسبت دوست
 ازان اینجا اکتفا نمایم بہ بر خیز ہلا موذن غلب + در گوش من آربانگ
 لاریب + این خستہ کسے نیازمند است + یک شہدم از لبست بسند است
 گر یکدم اللہ از تو گیرم + واللہ کہ ہمان زمان میرم + یک شعلہ نور وہ پرورم
 تا خانہ ناسومی بسوزم + خوراہو بازے سیارم + مے میرم و شعلہ مے گذارم +
 در خور نیم ازین سیرور + خود شعلہ خویشتن برافروز + اسے دوست بحق
 و ستداری + خوابان توام بجان سپاری + ہجران تو وصل جاودانی است
 و پیش تو مرگ زندگانی است + کرخے علی الصلوٰۃ کوئی + ہم خود و یصلوہ بین
 بیوتی + وزیر کفن شوم فراہم + رشک ہمہ زندگان عالم + من ہر وہ و دوست
 در نمازم + سبحان اللہ بخود بنارم + افتادہ بصعقہ تجلی + گویم و ہوا زہے
 یصلی + کروند و کون مدح خوانم + قد افلح آیتے بشام + ہمان اللہ گوئی تا
 بجوشم + اینک چو صدق تمام کوشم + در ہمزہ اللہ ارشوم نیست + جات
 بسامع اکبرم نیست + در چشم من آن الف عظیم است + دانم کہ صراط مستقیم
 است + من یکدم سر و نام دارم + یک رشمہ حیات کام دارم + از شمع کفایت
 است این کار + چون من بروم حکم چہ بسیار + چون در نگری غرض کام است +
 سر شمعہ رشمہ ہم انجام است + گر بحر رسد بہ تشنہ کامی + سیرالی دوست
 ہم بجای + نی نی غلط مقام درویش + عالی ست زحمت اندک و بیش +

یابی ازل بسی شکر هست + سبک است این چه حرفست + و ایام طفولیت
 فرزند و برادر ارجمند ایشان مدظلها که عنقریب ذکر ایشان نیز
 بزرگوار خود بنظر رسید و بود و نیز در آن ایام حیات حضرت والد
 خان طاب ترجه حضرت ایشان ما را قدس شد کسر و امر متوجه و دعا
 ق این دو نور و دیده نموده بودند و آثار آن را نیز بنظر غیب بین طالع
 و ده چنانکه حضرت ایشان خود در مکتوبی که باین دو پسر زاده گرامی
 شسته اند تصریح باین معنی نموده اند و ما هو ۱۱ سله مرتبه فقیر دولت علیه
 است ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن برین
 ب آمده است امید حیات کم مانده از احوال طفلان خبردار خواهی بود
 حضور خود شمارا طلبیدند و شما و رجوع مرصعات بودید و بفقیر امر کردند
 ایشان توجه بکن بامر ایشان و حضور ایشان بشما توجه کرده بیکه ظاهرا
 آن توجه نیز ظاهر شده امید است که برکت حضور ایشان آن توجه شمر
 کج باشد انتی کلامه الشریف چون این دو برادر والا که بحسن شفقت و
 خدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی از فضل و صلاح
 و رگشتند این مخدوم زاده بزرگ باشاره آنجناب شغل این طریق علیه
 فی المدا و دامت حیات که عنقریب ذکر حال ایشان بیاید انشاء الله
 نه گرفتن و برکت آن نظرات که سابقا ذکر یافت و نیز بمن همت و
 بت این دو عزیز از صفات نسبت بزرگان خود با نصیب شدند با بکمل
 شته خصال اند و صاحب احوال و صاحب خلق و تمکین بر کمال و همواره
 زوی صحبت و خدمت حضرت ایشان مامی بودند و رعایت رضای ایشان
 در یوزه انظار عنایت ازان حضرت می نمودند یکی از رعایت رضای ایشان

اين عريضة عليه ست كه از انجا بكمال عقيدت بل پوفور فضيلت ايشان راه
 توان بر و هوا هذه عريضة محتوية على سر اير اخلاص و مكان من
 الاختصاص من الملوك المفلوك احقر عبيدا لله عبيدا لله الى اسوة
 اهل المحي قد و ارباب السلوك شيم الا سلام مصباح الظلام امام
 الانام ومنبه النيام الاجل الاكمل البارع الاوسرع التحرير اليهم المنير
 مشيدار كار الملة والمتطهر من الماثر والذلة والناطق بالحق والصواب
 وللحق كنف اللغز والا يا بقائمة الدين و قايمة احكام المتدين والمتمكن
 على مسند الافادة والمتصاعد مرجض العادة الى ارضق السعادة
 قلا ونزركبان الطريقه وحارن عمران الحقيقية نوحدقة الاكوان وانواع
 حقيقة الاعيان فارس مضمار الخطاب حارس سر الكتاب المتعين
 على وسأوة وراثة المصطفوي والمتصف على جادة خلافة النبوي
 واقدين ان المحبة لقائه ومنهل عطش المهج سقاء حلال عقود الاشراقية
 وادلال وفوق الاشراقية ليس مكرمة من الله الا له فيها حظ كامل ولا
 موهبة الا نصيبك فل لصفوة شعشة من يتر قلبه الوافي والعطوفة
 شعبة مزدوجة كرمه الوافي له التقدّم على مشائخ الزمان والتفوق
 على مشاهير الدهور ان يستخير بملاحظة اطوار من طوبى الوالاية و
 يستطلع بمشاهدة اعماله على اسرار اهل لنهاية من استند بعروة
 ارادة فهو الذي ارتقى على مدارج الكمال ومن اعتصم بجبال خلاصه
 فهو الذي استعد بنيل الاماني وفاز لحصول الكمال فعملوا يا ايها
 المترددون في فيا في الطلب وتعالوا ايها المتشربون الى عبادان وصول
 الرب واقرعوا باب واسر التي يعلم بمنبع البركات وعاكفوا على حضرة

تسمى بجمع دان الخيرات وترقبوا من تلطفه حصول المقاصد والمرادات
صدوا ومن تصرفه نيل المكاسم والتعادات هو الشيخ المكي سيدنا
الانا ملاك الدين الفاروق النسب الحمد على حسب السر هتد
القدسي المحتد للاندلس في حقه غبطة وللمناني في امره
قطر الطوسي عند ظهوره وقدر الفارابي من سطوت طوعه وأقر
له الغزالي ومثبت تفوقه الرازي اللهم شيرآ ماله وضاعف كماله
حفظه من طوارق الآيام وموجبات الاخران والآلوا ما هم غامر
مدار حمار ممة النبي وآله الكرام وصحبه العظام وأتباعه الاخيار
يوام القيامة عليه وعليهم الصلوة والسلام يا سيدي ليس لي
الا لبضاعة ولا حول الاستطاعة الا مكر متكم ومرحمتكم قلبه
سيرة باصناف الذنوب والاثم وفوادي مظلمة باصناف النعمان
والاعمار جموا على حالي وانظروا على سريري وبالي حتى استخلص
هاوية الجهالة والضلالة واسر تقى على معارج السعادة والكمال اليوم
يا اب مشفق الا انت ومهرب وما رب الا حاضر تكمل زمنه عمري
الوقاتي وعامة شهودي وسنواني مصر وفة بمدحتكم العاليه
مدتكم الهنيه واقتصر على لقائكم ان كان لي الاربية والمنية
بداي لساني كليل وبياني عليل لا يطيق في العربي على مقتضاي
ضائي فابين المقصود بلسان الفرس بتوفيق الله ذوالقدس
شانه وجل سلطانه انتهى وعرائض بزبان فارسي ورغاية فضات
اغث تير بيار مرسل واشته اندك اكثر به شخط ايشان نزوار قمست ليكن
ون تطويل عنان توسن خامه اكشيد ه سيار وحق سبحانه ايشان را ان

میراث معنوی پدید بر بزرگوار بهره فراوان بخشا و بالنبی و الاله الامجاد و حواجه محمد عبد الله
 سلمه الله فرزند دوم حضرت خواجه مانند طاب تربته السلف و زاد و رفت را خلف
 برادر بزرگ از مادر دیگر اند و ایشان از والدۀ دیگر و واسطه میان ولادت این
 دو گرامی برادر چهار ماه اکثر چنانچه همدان ششوی والد ماجد ایشان قدس سره
 اشاره بوقت و ماه و سال ظهور این فرزند نیز فرموده اند و آن اینست
 تاریخ یکی چو شد نو دار + هنگام تولد و گزآر + افتاده بحر پلماطم + ماه ربیع پگاه
 ششم + مابین ظهور این دو گوهر + بگذشته چهار ماه اکثر + چون صبح رسید
 آخر شب + چون روز روشن لبالب + چون ماه تمام منشرح صدر + و ظلمت
 شب چو ساعت قدر + بعد ازین بیان والا چند بیت زیاده و عای این نور
 حدقه سعادت بزبان قلم لازم المینت داده اند و در ضمن آن از تشنگی خود
 حرفی بمیان نهاده و بیاورده یارب که طلسم خود و کشائی + این طفلک مابا و
 نمائی + خود را تمام خود گذارد + چون نخل زوانه سر برآرد + چندین همه افتاب
 رفتند + در بحر تو چون حباب رفتند + این قطره هم از شمار ایشان + در موج
 خودش مکن بر ایشان + باشد کافم از و برآید + چون منبش از تو یادم آید + پس
 تشنه و لب خرابم آید و دست + در حسرت یکدم آیم آید و دست + هر که ترشح تو بینم +
 در تعطش آیم و نشینم + اے بحر طرب بکام من شو + امر و زریلی بکام من شو +
 من جام چه کنم گدایم + شتاق تو ام و من کشایم + اکنون وینم کشا و بهتر
 بحر سخن ایستاده بهتر + زین گفت و شنود حاصل نیست + حیران و خموش
 بایدم زلیست + این مخدوم زاوۀ آزاوۀ در صورت شباهت و سیرت مشاب
 تمام بید بزرگوار خود و از حفظ قرآن مجید نموده اند و از علوم عقلیه و نقلیه
 بهره کامل حاصل فرموده چنانکه بعضی کتب متداوله ابفطره و قوت تمام

پس میفرمایند و از اصطلاح و علوم این طائفه علیه نصیب فراوان یافته اند
 ان علما و محالاً و قتمای نظر مینمایند تعلیم ذکر و مراقبه این اکابر را از حضرت
 شان ما قدس الله تعالی سر گرفته اند و چندین بار و یوانه و از اولی پیاده
 و از توجه شتوان ایشان شده و در سر بند روزها در خدمت علیه بسروده اند
 طاف و نظرات خاصه دیده اند و بعض کتب کلامیه را چون شرح موفق
 بره یا بعض رسائل صوفیه در خدمت حضرت ایشان گذرانیده اند و از علوم
 را در خاصه حضرت ایشان نیز بهره های لایهای برداشته راقم الحروف چندین
 در خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان مدحت و منقبت این مخدوم راوده
 ایشان آسماع نموده روزی فرمودند که او از محمدی المشرقی است و از محبوبان
 مخلوبان نسبت توحید و از خداوندان آزادگی و تفرید وقت دیگر فرمودند
 آن نبود می که این خواجہ راوده ما در کمال وسعت مشرب و شوریده حالی و
 تقدیر و تعین نمودند که ایشان را اجازت تعلیم طریقت میدادیم تا بر سجاده
 بزرگوار خود نشسته با فاده و افاضه طلاب می برداختند انتهی الحق این
 دم راوده و رغایت بے تعین اند و از آنجا که مغلوب نسبت توحید وجود داشته اند
 نظاره منظار جمیل حفظ فراوان دارند و از اجتماع سرود و آغایان نیز لذت
 پایان اکثر شوریده حال و فارغ البال با نظر راست و کلاه کج به کوی حیا و
 بانها سیر مینمایند و اشعار پر سوز میخوانند و آه گرم و سر و ازول پرور می آرنند
 و نیز اشعار زیبا میفرمایند و بلاخط انشأ خود و بخدمت ایشان مخلص و ان
 می مینمایند روزی راقم در خدمت ایشان بود این بیت را بدیده فرمودند
 کشت گلستان بهانه ایست نگار + بوی تو آواره کرده با و صبار + اشاره
 تیر نموند که تو نیز خند بیت برین ملحق گردان این بنده این دوست معروض

داشت سه روزه نامی بلب سازند دل مشرب و خوی کبوتر که واد بلبل مارا خلاق بجزا
 ابروت بسجود و پیشینه دل بشکند قبله نما را حضرت ایشان مارا قدس الله سره
 در مکتوبات قدسی آیات سکا تیب عالیہ بنام نامی این مخدوم را و ده گرامی است در
 مکتوبیکه در جواب عرضیه ایشان بوده رقم فرموده اند که صحیفه تشریفه رسید از مصلی
 آن فرحت فراوان بحصول انجامید از شمول نسبت حضور و استیلائی آنکه اندراج
 یافته بودند ملک و مبارک است این دولت که شمار آورده چهار ماه میسر شده است در
 سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گردد نعمت عظمی شمرند و امر عظیم تصور نمایند شکر
 این نعمت بجا باید آورد و چون میداند که فطرت شما بلند است و تحسین این قسم
 احوال از شأنیه عجب بر اظهار این نعمت نموده آمد لکن شکر تم لازید نکر نص
 قاطع است نوشته بودند که مشکاة توحید ظهور کرد و گرفته است این دولت
 نیز مبارک باشد بآداب تمام قبول این و اورد نمایند اما در غلبه این حال آداب
 شرعیہ را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی کما یبغی بجا آرند استی علی
 الا یکما زو این مکتوب مکتوب سی و چهارم است از جلد ثانی و محتویست بر فواید
 ارجمند و معارف بلند من اراد الاطلاع بتفصیله فلیرجع الیه و نیز این قره این
 ولایت عراقی نمکین بر شورستانه باستان حضرت ایشان مرسل داشته آ
 که از آنها بنقل و دو عرضیه اکتفا میرود و عرضیه اولی عرض داشت بنده مجبور
 بر تقصیر محمد عبدالقدیر آنکه اوقات گرامی بدعای سلامت آنحضرت میگذرد
 و ندامت و شیمانی که بر دوری از خدا و مان حضور و آفتد است که گفت
 و نوشت ننگی چندین شوریدگی و سرگردانی روی و او ده که بشهر ازان اشار
 نتوان کرد و سرانجام و روانده است و باین خداوند کریم را شکر که در نسبت و
 رابطه باطن که حاصل آن فنا و نیستی است ذاتا و صفتا و عینا و اثر افقوری نیست

نه فتور راه یابد که بعد از رجوع بوطن اصلی هوای غربت در سر نه ماند و نه سها
 بر و میدهد و اسرار عجیب جلوه گر میسازند و باطن را با هیچ از اینها التفات نیست
 ی عدم آب از سر گذرانده اند انچه لطیف خد شگاری تو بندگی آنحضرت است
 والا س آنحضرت تا قیام قیامت بر مفارق طلاب و سلاک باقی باد و عریضه
 عرضده داشت کترین خدام والا درگاه محمد عبداللہ برضی قدس باریا فیکان
 بروکان محفل خلد مشاکل حضرت خداوندی قباله گاهی و ام ارشاد و میرسان
 ال بدان گونه میگذرد که بیان آن فرصت دراز سطلبد تا سر انجام کار حسبت
 بجا کشد شورشی شگرت سر ایا پیچیده و ریای حقیقت متواج است هر لحظه
 بیکر بروی کار دارد و قطره را با موج نودون شریعت عشق بهیات بهیات
 و سیم در حضرت قطب دایره ظهور و یوانگی سر و یکدیگر یوانگی بخشند که کریم
 قدم و گه افتم و گه خیزم + آموخته امستی باز دلبرستانه + ای قبله خدایرتاران
 نمایند تا از گرداب جنون بساحل هوش افتم زیاده برین گشتاخی است
 و تیه انتی و از اینجا که این نور دیده مخلصان حقیقی را باین خد شکار تحقیق
 تمامی فراوانست عنایت نامهای زیبا شمله انفاس نفیسه باین منده
 و شسته اند لیکن چون ایراد آنها موجب تطویل بود بدعای ایشان ختم
 باید حق سبحانه دعای حضرت والا ایشانرا که در آن منظومه سابقه در حق
 ن نموده اند با حایت قرن گرداناد و ایشانرا به نهایت مراتب تکمیل و اکمال
 و بحق اهل الرشا و اکنون بعد از ذکر حال بن و دوزند بر خور و از حضرت خواج
 ر قدس سره زبان قلم نذر خلفای کبار ایشان کو یامیکرد و و از ان جا که
 و اعلم و اکمل و عظم خلفای خواجه عالیشان حضرت ایشان بودند و قد
 سره الا قدس سره و از ان بود که نخست زبان خامه را بذر ایشان شیرین

سازیم بعد از ان به بیان حال دیگر خلفا پر وایم لیکن چون احوال حضرت ایشان
متضمن بسط و تطویل بود و شامل ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر لاجرم ذکر دیگر
خلفای حضرت خواجہ را تقدیم دادہ مسکے بختیام این کتاب ذکر حال ان مرم حکم
و ایشان و فرزندان و خلفای ایشان کردیم شیخ تاج الدین سلمہ اللہ تعالی
آن جناب بزرگ زاد ہای دیار ہند و تالست و از اجلہ اصحاب حضرت خواجہ
ما قدس اللہ تعالی سرہ الا قدس پیش از شرف وصول بستان ایشان در خدمت
حضرت شیخ الہ بخش کہ از خلفای حضرت مجدد و بلا اللہ رسید علی قوام بودند قدس
اللہ سر ہماے بودہ و جناب شیخ بے الطاف و اعطاف کثیرہ می نمودہ و در ا
ایام طلب کہ حضرت خواجہ ما بخدمت مشائخ بلا ترو و سیفر مودہ اند و رفت تری از
قرامی سنبل کہ از بلا و تابعہ و ہلی ست صحبت شیخ الہ بخش نیز رسیدہ بودند خدمت
شیخ تاج ایشان از ولالت باروت و صحبت شیخ خود کردہ بود و حضرت خواجہ ما در آن
باب استخارہ نمودہ بودہ اند و از اکابر خواجگان نقشبندیہ روح اللہ رحم
رخصت آن انستاب نیافتہ از اخا عنان سیر محبوب دیگر منصرف داشتہ
اما شیوہ فقر و نیستی و حال شیخ الہ بخش را متقدّمی بودہ اند چنانچہ از بعضی
مرقومات ایشان ہویدا است چون حضرت خواجہ از سفر مہاسن اثر ماوراء النہر
ہند مراجعت نمودہ بارشا و طلاب توجہ فرمودہ اند و شیخ الہ بخش نیز سفر
آخرت اختیار کردہ بودہ است شیخ تاج با وجود آنکہ از شیخ خود مجاز بودہ بل
نائب مناب او شوق دریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجہ را قدم
از سر ساختہ بکلازست شرفیہ شتافتہ حضرت خواجہ این طلب و تواضع
و انصاف او را پسندیدہ نظر عنایات و برکات شامل حال مال و داشتہ
جلیس خلوت خاص و انیس محفل اخمصا ص کروانیدہ چنانکہ گویند و میان

فیضان حضرت خواجہ بکثرت صحبت شیخ تاج و دیگرے بنودہ و نیز دستفارس
 و پریشاں سرار بسیار دلیری نموده و اگر ایشان را گام مطلوب
 یافته بحکایات و لطائف کلمات ایشان را بشعور این عالم کشیده
 و در ذکر حضرت خواجہ ایما برین معنی نموده اند با بجمله بعد از آنکه حضرت
 ماسیح را آشنای نسبت های علیہ اکابر نقشبندیہ گردانیده اند اجازت تعلیم
 داده اند گویند اول کسیکه از حضرت خواجہ مجاز گردید شیخ تاج بود و ان
 خدمت شیخ شنود که گفت چون حضرت خواجہ با قدس سرہ نامور
 اند که مرا اجازت دہند و ضمیر حقایق پذیر ایشان گذشتہ کہ اگر من
 ملکہ امرے بیند کہ از اکابر نقشبندیہ اورا مشیر با اجازت باشد میثاید
 آن آن سن در معاملہ دیدم کہ بخطہ فاخرہ بخارا در خدمت حضرت غریز
 علی را میتنے قدس اللہ روحہ ہستم حضرت غریزان طاقیہ مبارک خود را
 ن نہا وہ عنایات بنیایات نمودند چون بحضرت خود این واقعہ را
 شنید و شتم تبسم فرمودند و آنچه در خاطر ایشان خطور نموده بود میان
 گویند چون حضرت خواجہ شیخ را اجازت داده اند و نفس و نظر
 بآب اثرے پیدا رکشت ہرگز از این طریقہ تلقین فرمودے
 مذہبات و غلبات ازوے ربوے و احوالات روے نمودے
 ایام شیخ از حضرت خواجہ رخصت سنبل یافت کہ امشب و کنار
 منزل یکی از دوستان خود را شیخ اللہ بنام کہ از مریدان حضرت خواجہ
 و آمد آن غریز را اہلیہ بود ویرا طلب آن پیدا شد کہ از شیخ تعلیم ذکر
 سلسلہ علیہ بردار و با جابت رسید ہمان شب آن صاحب را حالات و
 کثیرہ روے واد و کشف ملکیت و ارواح و امثالہا میسر گشت آن

احوال حاصله را بزوج خویش در میان نهاد و تا پیش زفته معروف و معروف از زوج
 را از استماع احوال زوجه شور و جنون بر سر و وید و حال آن که پیش ازین بحد
 روز از شیخ التماس نموده بود که در وقت رخصت برای او از حضرت خواجه
 قدس سره در یوزة نظر عنایت خاص نماید شیخ معروف و داشت بوده است
 حضرت خواجه بنابر حکمتی جواب داده بود و بدید که او را از مانعیه کهست در میباید
 شیخ آن حسب وحشت اثر را بان در ویش گفتن مصلحت ندیده تا آن
 شب آن در ویش از سر طعنون بشیخ گفته که ما التماس کرده بودیم بان
 تا چه جواب گرفته آید چون بسیار مبالغه نموده است ناچار شیخ
 شنوده بود و ندانند که در ساخته بجز و استماع آن سخن آن در ویش نممتن گریان
 چاک زده بر سر خاک ریخته گریان و نعره زنان و افتان و خیزان روئے
 بآستان حضرت خواجه نهاده و در راه چندین جابر لاس و وصل افتاده و
 دستار جانی و پایی افزار جانی و بیان حالش سه و همه شهر جوین نیست
 یکی شیدائی + خرقة جایی کرده و ساغر و فرج جانی + تا همچنان شوریده و پریشان
 بسجده خواجه عالی شان در آمد چون نظر او بر حضرت خواجه افتاده با اضطراب
 و بیج و تاب تمام و ویده آن تنگ گل را در آغوش کشیده و بر زمین افتاده است
 اصحاب حضرت خواجه خواسته اند که ویرا به جبر از ایشان جدا سازند حضرت
 خواجه اصحاب را منع فرموده اند و خود را بوسه و داده چون چند بار
 با ایشان هر طرف غلطیده ایشان از روی شفقت با و فرموده اند که ای
 فلان باینج کاری هم داری و می بشویش تمام گفته هر کار یکد و ارم با تو
 دارم همه کشتان فرموده اند که ما را خود هلاک میکنی انگاه فرموده اند که بان سو
 پیشانی ما بنگر و بگو که نظر رحمت ایشان کشاده بیشتر گشته و خاک افتاده

مرت خواجہ بر خاستہ اند و یکی را بنگاہداشت او گذاشته تا بعد از چندین ساعت
 طاقت آمده است و چون یاران ستر پوشی از دست قضا نموده اند می گفته
 رسید که اندم و چین بدین ایشان چیرے دیدم کہ بگفت و بیان در کجند
 دیدن همان بود و از خود رفتن همان سے لوح محفوظ است پیشانی یار و ستر
 بن است دروے آشکار + چون حضرت خواجہ واقعہ زوجہ آن عزیز را
 نموده اند پریشش اورستند احوال اورا استماع نموده اورا بحوار خود
 ده اند و ہر روز از و خبرے گرفته اند و عنایات خاصہ شامل حال و میباش
 درین نظرات کثیر البرکات ایشان بدرجات بلند رسیدہ اند و از ان
 رت اجازت تعلیم طریقت نیز یافته امر و زور قلمہ سلطان فیروز شہار
 رات بوسے رجوع داند و از برکات صحبت و خدمت او کہ بی بی دولت
 و راست بدولت صفای سر و ذکر دل و جذبہ و حضور میرسد و صبیہ آن
 یم و رحبالہ جناب خواجہ حسام الدین احمد است سلبہ اللہ تعالی باز کردیم
 شرح احوال شیخ تاج الدین در همان ایام کہ شیخ بسنبل رفته ہست
 باب طلب توجہ نموده اند بعضی حاسدان زبان بکلازمت انجناب
 وہ بودہ اند و نہ دیوانہ ابا بکر نام از جملہ ہم پیر ہای شیخ و رشوریدہ بود
 دیوانہ را شیخ تا ویب نموده از ملاست شناسنا و بیگانہ و از پر خاش
 دیوانہ و عریضہ حضرت خواجہ عرس و لشکر ظاہر کردہ اند حضرت خواجہ
 نظر قدس اللہ سرہ الاظہارین رقیہ والا را بہ شیخ مرسل داشته اند
 ماغ خشکے شمار کہ در باب شیخ ابا بکر نموده بودید خواندیم این نوع چیز ہا
 سب مقام شفقت و کار شناسی نیست اولیا از کبار محفوظ نیستند
 مراد یہ کہ روزے چند سلوک طریق تصفیہ کردہ باشند از کجا

محموظ هستند و محصور شده تا خلافت چشیده داشت از وظایف هر فرد و خصوصاً که در اصل
 دیوانه و منحرف العقل باشد استقامت صفات از و نمی باید چشیده داشت اگر چه
 بولایت برسد خداوند در آن وقت چه نامعقول معقول او شده باشد و صورت
 صواب را از نظرش پوشیده باشند کارخانه دیوانه ها و بیکر است نمی بیند
 که تکالیف شرعی مربوط به عقل است با جمله همه را در مرتبه اش معذور باید داشت
 و نظر بر فاعل حقیقی کرد بل سیت وجود را دید ادب شناخت نیست نفوس
 مختلف اند بعضی اماره و بعضی مطمئه و بعضی و میان که آن را الوامه گویند آنهم
 اگر از ذوی العقول باشد مطمئه نفوس اولیا است ارباب نفوس اماره را نیز
 معذور باید داشت بل بنظر لطیف دید در هر کاری سطات الهامی جلیل کار باید بود
 طعن اهل سنبیل نیز انکار نمی باید کرد بل بنظر رحم و ایشان دید که از استقامت
 عقل برآمده اند و شیوه نفوس را فراموش کرده اگر عاجزی یک گناه بکنند
 حکم بر بطلان او چرا کنند و مجموع امور او را نیز تلبیس چرا حکم فرمایند احکم
 و المنة که ملاست نصیب اولیا راست ما خود در ظهور این امور طریق دیگر
 و ادیم هر گاه ملاستی میرسد در خود می نگریم و یک بد صفتی در خود می یابیم
 و این اشارت را موعظه غیر میدانم چنانچه درین ماده نیز در خود نفق قضا و
 تلبیسات یافتیم و التجا بکرم الله کردیم انتشار الله در تفتع شود باری بگویند
 که از ملاست سنبلیان چه چیز لاحق خواهد شد عبادت را قبول نخواهد بود و یا
 صفای توجه بر طرف خواهد شد یا در گاه خداوندی خواهد شد ع
 معشوقه ترا و بر سر عالم خاک + والتسلام این مکتوب را نیز پیش از آن باید
 بعد از آن تقریبی که مفهوم کرد و پیش از آنج نوشته اند که کاری مکن
 که دشت ز شکم فرون شود + صیدی چو من نه و ام و قایت برون شود +

بدست آموز شما فرج نازکی دارد و الله که بدست این مسکین نیست کم پروا زیست
 و سر و این بیابان ندیده با بجمه بنارش می باید داشت ستم الله تعالی برین
 است که آغاز واسطه و تعظیم او مورث فیض لایقینای است سه چون زمانی
 ما منکر و اسیر از کد ز غیرت ما زیاد و گستاخت است انشاء الله تعالی بدین
 شش روز متوجه شما خواهیم شد پیش ازین بیک روز نوعی اشاره شد تا آنکه
 در توجه بجانب شما نکنم و از همین جا غایبان بهت برتری شما بر ندیم توفیق
 تعالی تقصیر نخواهم کرد دیگر ظاهر شد که فی الجمله شما را جنگ و نزاعی در میان
 است اینها در چنین وقتی چه مناسب است اتهام نمایند که از عین الیقین بحق
 رسیده در اوج بقا باشد نزول فرمایند تا آثار سیر معشوق بحق
 بدین در معشوق مشاهده افتد و معنی ماریت اذریست و لکن الله در می
 تی شود و هر کل شیء بالک الا وجه تحقیق رسد خلافت الهیه خردین چون
 رت نمی بندد سلطان مملکت تحقیق خواجه احرار می فرموده اند آن که
 تو ماریت اذریست و در باطن نیفتد و اصل نمی توان گفت کسی را لکان
 شود که این معنی در ظهور انوار توحید بدست می آید که همه را نسبت به یکی دیدن
 است و همه را با نسبت یگانگی دیدن دیگر نعم من نعم این معنی ظهور کان شد
 بکن معنی است چنانچه در ازل بود باز نیز الان کما کان و دیگرست دقیق
 است گنجایش تقصیر و تحریف ندارد و السلام و الا کرام هم این فقره غالب را
 غنکارش فرموده اند غرض من هدایت مطلق در پر تو با نزاع البصر و ما طغی
 است که باطن سالک گرفتار ذوات بحث باشد نشانش آنکه با وجود و در و بر
 مقامات و مشاهدات و مراتب ظهور پیش همتش حقیر نماید سه زند
 زند کس نداند چندند بر نی و نقد هر دو عالم خندند اگر صاحبان حالت

را بشرط کشتش ازین حالت سر مقام بندگی رسیده منظر اسم الغنی شود و فتنش
 بنهایت رسد الفقر اذ اتم هو الله انست این معنی بی استغراق و کشتش الهی و
 در یافتن آنکه این کشتش از دست و پا و صور کائنات و شباه عالم سربابی
 بیش نیست میسر نیست انتهی کلامه الشریف چون حضرت خواجه قدس سره
 بدار البقا شتافتند خدمت شیخ تاج سلمه الله را از آواره دلی طریق سیر بلاد را
 پیش گرفت اکثر ممالک هندوستان و کشمیر را سیر نموده متوجه زیارت حرمین
 محترمین زاد هما الله تعالی شرفا و کرامته گردید چون بان دولت رسید سکنه آن
 اکنه متبرکه را بشیخ اخلاص تمام بدیدار کشت شیخ احمد علان که از اکابر حرم
 بود و بوسع و علم و عمل و ریاضت و قناعت از اعلام آن دیار منبع الانوار
 از مستفیدان آن جناب شد و شیخ احمد را پیش از وصول صحبت شیخ تاج الدین
 اعتقاد و اخلاص فراوان بسلسله علویه نقشبندیه قدس الله اسرارها لیهما کائن
 بود و کتاب رشحات عین الحیات را بتازی زبان ترجمه کرده بود تا اهل عرب نیز
 بر حسن اطوار و لطافت اقوال و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود همیشه
 جویان آن می بود که حق سبحانه یکی از خلفای این شکر سلسله را آنجا رساند
 تا از وی اخذ طریق این اکابر نماید چون شیخ تاج الدین آنجا رسید بعض
 اکابر این سلسله در منام آن عزیز را به شیخ دلالت نمودند تا با خلاص تمام
 بخد مت شیخ رسیده اطوار و کار ایشان گرفت و متواضع و انکسار بکلامت
 آمد شد می نمود و فوراً ارتباط و اعتقاد و این عزیز سبب فرید اخلاص مردم آنجا
 شد بشیخ تاج الدین را فتم از زبان شیخ شنود که بطیبت فرمودند که ما را در بلاد
 عرب شیخ احمد علان میگویند شیخ احمد در سنه احدی و ثلثین بعد الالف باختر
 شتافت رحمه الله شیخ تاج الدین سلمه الله مکرراً از دیار حجاز بهندوستان آمده

زبان بلا و شرفیه رفت در مرتبه اخیر بولایت لیبیه و بصره رفت جم غفیر بسبب
 راه پویستند حاکم آن دیار از مخلصان شد و اثنای کثرت صحبت و اجتماع
 بآب ارادت ایام عرفات نزدیک رسید و قافله حرمین طبل رحیل فرو گرفت
 پنج مضمون سه یک طرف بانگ حدی یک جانب آواز و رمای + از گران عالی
 و آنرا که ماند دل بجای پیشخت و صحبت تعلیم طریقه را یکسو نهاد و هم از آن جا
 لباس احرام بپای ناکه و یک دو خادم نفقه و فاقه متوجه بیت الله الحرام و روضه
 مدالانام شدی از دوستان این فقیر که فاضل و صالح است و صلاح نام و
 مقبولان بزرگان کاتب این ارقام گفت در حج آن سال که هزاروی هفت
 شد در بادیه متبرکه عرفات شیخ را دیدیم همچنان با جامهای احرام چندین و
 شوخکین گردیده بود و آن جناب غبار آلود و زولیده موی با محاسن سفید
 پشمهای از تاب سفر بل از نشانی مستی دیگر سرخ شده چنانکه از دیدنش
 متاثر شدم و اعتقادم افزون شد و بمن گفت که سالها شهرها و بیابانها
 بودم و این و آنرا از مودم اکنون جارب کشتی خانه صاحب خود میکنم تا همین
 خاک شوم و خوش آن سر بگردان آستان خاک شود و حق سبحانه آن
 و کار باقی را در املنه مکرمه سالها باقی دارد بحق اکرمین و زوارها و سایر العباد
 جناب را در اطوار و اقوال آرباب ذوق و حال رسائل نیکوست و صحبت
 داده اهل عرب بعض رسائل خواجگان نقشبندی را رضی الله عنهم که بفارسی
 و عربی کرده و نیز حوین از بعض علماء نظام هر چه فیکه مشعر باشد بر آنکه پیری
 بریدی بدعت است شنوده و اثبات سنت آن رساله زیبارقم نموده اینجا
 و شماره تبرگ از رساله که در تعلیم اذکار نوشته تخریری آید پس و تقریب آن
 امام خواجه عبداللہ امام اصفهانی رحمه الله که در نفحات الانس مذکور است

اولا صورت آن شخص را که این نسبت از ویافته و خیال آوردنچرخ منو سید
که فینبغی ان تجعل صورت الشیخ علی کتفک الایمن فی خیالک و تعتبر عن
کتفک الی قلبک امرأ ممتدا و داتی بالشیخ علی ذلک الامر الممتد و تجعله
فی قلبک فانه یرجی لک بذلك حصول الغیبة ل اثر المذکر انک فی
زمران النفی ینفی عنک وجه البشریة و فی زمران الاثبات یتظهر فیک
اثر من آثار تصرفات المجدبات الالهیة و الاثر متفاوتة بحسب الاستعداد
فمنهم اول ما یحصل الغیبة عما سوا الحق و بعضهم اول ما یحصل له
الشکر و الغیبة و بعد ذلک یتحقق له وجه العدم و بعد ذلک یتشرف بالفناء
كما قال الشیخ عبد الله انصاری فی تفسیر هذه الایة و اذکر لکم بک اذا
نسیت ای نسیت غیره ثمر نسیت نفس ذلک ثمر نسیت فی ذکر الحق ایاک
خواجہ حسام الدین احمد سلیمان الله ان جناب نیز از خلاص اصحاب اجل احباب
حضرت خواجہ باقی بابشداست والد ماجد ان مجموعه علوم مخندانی قاضی نظام
بدخشان بود که از دوسے تواضع زیبا و ذکر مولانا بابائی سعید کرستانی سبقت ذکر
یافت دوسے از اجله تلامذہ مولانا مذکور بود و ہم از شاگردان مولانا المدقق
احمد حبیب رحمت الله از دوسے تیر بالقیات پسندیدہ و شاگردان کزیدہ و روزگار
بماند و در سنہ اثنی و تسعین و تسمایہ و امن ازین وار ملال بر افشانند چون
آن علامہ و را و اخر حال بقدر ذوالجلال و زر مہ امر او کبار سلطان ہند متحرط
بود بعد از وی این فرزند سعادتمندش نیز چند گاہ تقید امارت و جاہ متبلا
بود اما ہمدان حال از و فور مناسبتی کہ او را بطائفہ علیہ اولیا بود ہمیشہ و ش
مانل صحبت و خدمت فقر ابو و جویان کنج مسکنت و انزو او و ان ایام صحبت
شریف خواجہ باقی طاب شراہ نیز رسید ازین و برکت آن صحبت آنشوق انزوا

سلطان وقت اکبر شاه بود

ابوالفضل در کشته ۱۰۱۱ م قتل شد

و سکنت بروی استیلا نمود حضرت خواجه قدس سره با و را را النهر رفته بودند
 که جذب الهی صاحب ترجمه را دریافت تا پرده غنار را یکسو نماید و ابراهیم و هم وار
 لباس خشن در پوشید و از سر موالی و اموال و جاه و جلال برخاست از آنجا که
 سلطان وقت را بروی شفقت بود پیش ابوالفضل رکن السلطنت او را باین
 خواجه نسبت مصاهرت و شاه و این وزیر املت احمدی و اهل آن کمال خدمت
 در اینکه خواجه از فقر لغت نماید تصدیقات بسیار از آن بان سعادت آت
 رسید اما وی توفیق و تاید الهی بای همت بر جاده استقامت پیشرو
 ع سخی پیوده اختیار بجای رسید - لاجرم کنج سکنت و تخرید گردیده اظهار
 مراجعت حضرت خواجه از سفر ما و را النهر و چون آنحضرت از آن سفر بازگشتند
 بخدمت لازم البرکت رسیده تعلیم از کار و مراتبات خواجگان بزرگوار گرفت
 و آن از کار وی را از کار عالم در بود گویند و درین ایام نیز ابوالفضل مذکور
 مراحم وقت آن جناب میشد وی از غلبه آزار آنمرد بحضرت پیر بزرگوار اظهار
 دلشکی نمود و فرمودند خاطر جمع دار که کار او درین چند روز بر هم نشود و چنانکه
 فرموده بودند بظهور آمد او در همان ایام مقتول گشت شنیده ام که حضرت خوا
 ججه باقی الدخاوه حسام الدین را بشیوه جلال تربیت میفرمودند بظاہر عتایها
 می نمود و میرانده و به باطن خطایها فرموده می خوانده اند چنانکه در حوا
 حضرت خواجه قفیه که شعر بدین معنی است مرقوم گردیده چه خوش ناز است ناز
 خوب رویان + زویده رانده را در دیده جوان + بچشمی ناز بے اندازه کردن + بدید
 چشم عذری تازه کردن + با بجمه سالهای بسیار بصدق و انکسار خدمات
 شاکسته بجای آورد و نظرات خاصه و احوالات نجسته دید تا رسید بجاییکه
 رسید و از حضرت خواجه اجازت تعلیم طلاب یافت اما از فرط آزادی و تفویض

مقصدی آن امر را بر خویش نتوانست قرار داد و ناچار امتثالاً لامره الشریف
 یک تن را تعلیم و کرد و او ه التماس آن نمود که وی را در آن معذور و از خدمت
 خواجه چون وی را درین تبعاعد محقق و صادق دیدند عذرش پذیرفتند
 بلکه آه نبرد از دل غم بر آورد و بر آورده فرموده اند خوب کرد و خود را خلاص
 ساخت و در مرض موت حضرت خواجه از کمال اصحاب جزا بجناب و بگری حاضر
 بود و بیدار بیا و بیمار و اریها که متضمن افاضات کثیره بود و بوی ثقیل گرفت
 و خدمات تکفین و تجوید و تدفین از وی بوقوع انجامید و پس از سپردن
 بزرگوار در آن جایگاه و خانقاه بخدمات هم پیرها و پیرزاده سعی فراوان
 بذول داشت و سعیش مشکو گشت که مخدوم زادها از زمین سعی او بفضل و
 صلاح رسیدند حضرت ایشان ما قدس سره در مکتوبیکه بحضرات پیرزادهای
 خود مرسل داشته شکرانه آن جناب را باین عبارت بزرگداشتند معارف
 گاه خواجه حسام الدین احمد راجع سبحانه از ماجرای خیر و باده که مودت و مقصود
 از خود التزام نموده که هر بیت را در خدمت عتبه علیه السلام انداد و رافقا و گاه
 فارغ ساخته عکس بر تن من زبان شود و هر موی یک شکر تو از هر از تو انم کرد
 شتی کلامه الشریف از آن جناب قیاس بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق
 محبت عظیم میشود و میگردید بارها میفرمود که حضرت خواجه همان حضرت احوال
 و ذم که باین کسوت ظهور نموده بودند را قم این حروف عفی الله عنه گوید که این
 فقیر از تقریر و تحریر بزرگوار خود قدس سره نیز دریافته که حضرت خواجه
 حارطاب شراه کم نسبتی بوده از نسبتهای مخصوصه علیه خود که بحضرت خواجه
 القادوا عطامی نموده بوده اند و نیز فرموده اند که یکی از ان نسبتهای چشم
 نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجه مابعد از انتقال خویش روزیکه زیارت

منہ منورہ رسیدہ ہو و اور اعطا فرمودند انتہی کلامہ الشریف آئین جناب
 محمد حسام الدین آنت کہ چون نماز بامداد اور مسجد فیروز آباد و ادومی نماید
 تی چند مستقبل مراقبہ می نشیند انگاہ ادومی صلوٰۃ اشراق فرمودہ تسبیح
 فائض الانوار پیر بزرگوار خود قدس سرہ کہ قرب و وسیل بیرون شہر و است
 و تمام روز آنجا بتلاوت و عبادت و مراقبہ میگذرانند ہر روز پانزدہ بند و از
 ن تلاوت میکنند و چند حدیث از ترجمہ مشکوٰۃ المفایح مطالعہ می نماید نماز عصر
 بامداد نمودہ بہتہ تفقد عیال و اطفال بشہر بمنزل خود مراجعت میفرماید با وجود
 غمی از و اور غبت سکونت صحرا اگر غری میمان بمنزل او دار و میشود و اور
 میکنند خود بمنزل آمدہ اورا و آن روزہ را مختصر گرفتہ بدریافت دل ضعیف
 سن صحبت میگذرانند نیز در امتثال خبر مقبرہ الشفقت علی خلق اللہ ان پادہ دارد
 با وجود نفرنی کہ اوراست از رجوع و مخالطہ ارباب غنا ہمیشہ سفارش نایبای
 برای رفع حاجات فقرا و اللہ بامر او ملوک جاریست با وجود کہ بعضی مخلصان
 بہت بعضی توانگران را از سفارش او دیدہ بالتماس تمام معروض داشتند
 دران باب خود را کشیدہ دارد اما چون حاجتمندی میرسد و مسالت مینمایند
 فور شفق عثمان صبر اورا از کف میر باید و زبان حالش نا طوق است بمقولہ
 ن بزرگوار دین کہ او نیز رفع حاجات مسلمین بلوک مے کردہ و از ان راہ
 زلے با و میرسد فرزندانش معروض داشتند کہ حفظ آب و نیز ضرورت
 ست فرمودہ کہ ما باین آب و خود تسبیح کردان نخواہم کرد چہ سعادت آن
 ب رو کہ بشادابی کشت و لہامی مسلمانان مصروف کرد و بعد از انتقال
 حضرت خواجہ روزی چند میان آن جناب و حضرت ایشان ما قدس اللہ
 کہ سبب مقالی یک گونہ ملالی بود و بعنایت اللہ سبحانہ آخر غبار آن ملال

برخواست و صفایا و اخلاصها و بیان آمد تا بجا نیکه و زنده بزرگ خود را حجت
 تربیت باستان حضرت ایشان فرستاد و حضرت ایشان نیز نظر عنایت
 شامل حال قره العین او داشتند چنانکه این نوشته شریف خدمت خواهر
 که در جواب رقیبه شیخ تاج مرسل و نوشته بیان این معنی نماید ملاطفه گرامی
 ارشاد و پناه که از سورت پیش از توجه بر پانپور نوشته بودند و آثار لطیف
 پیش از کتابتهای پیش در آن خوانده میشود و روز پیش از تحریر این رقیبه رسید
 آنچه از معارف بقلم آمده بود و پندار و وقت شریف بر وفق وقت صاحب
 این رباعی بوده که هر جا قدمی زدیم در کویتو بود + هر گوشه که رفتیم بیا بود
 تو بود + گفتیم مگر سوی و گمراهی نیست + هر راه که رفتیم همه سویی تو بود + ازین
 جهت که از قلم اهل تقاصاد و کنایه پذیرها و دیرین مکتوب خواهد بود اما چون
 دار عمل است و دیوانگان این مسجده بواسطه ظهور بعضی احوال از حول وقت
 خود بسیار دوری بسته اند هر چه مقنونی عمل در رعایت اصول دین باشد
 برای اینها نافع تر می نماید و از حقائق که در نوشته شریف بود بمقدار حوصله
 اینجا هم بسیار روی میدهد اما آنچه از صحت حال و ذوق سلیم ایشان شنیده
 که بسبب خدمت حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم است این حقیر
 خوابان آنست و گاه بفقره و دهند خیل این سعادت را عظیم نموده اند
 تخصیص فانیان باقی بحق رازیاتراست بلکه بد بکیران این خلعت زیبا
 نیست و تواند که از بس عظمت ضرب بنا اهل رساند غرض ازین گستاخی
 بیان حاجت خود است و التماس و دوائی موافق مرض اگر معنی دیگر فهم شود
 مراد این کاتب نیست بجز آنکه فقیر زادگان را با سعادت های دیگر طلبی
 در رسیدن و با تصور و نقص خود معلوم این حقیر کردید که سفر و جدائی از

و اهل نافع باشد و باین اشاره بابتشارت خادمان استادی ارشاد پناه
 قدس تعالی در فرستادن فقیر زاده مذکور آمد با جازت و رخصت ملازمت
 دومی شیخ الله و او که تلقین ذکر این سلسله از ایشان بروشسته بود و بر سر
 و از کتبها آثار فرید سعادت و در دها که جناب ارشاد پناه نسبت با و
 می شود و امید که در وقتیکه مناسب این باشد بدعا و توجه و استغفار
 وجه محمد و معاون باشند و از صفای نسبت بیاران و اظهار اخلاص نسبت
 بدان نورالایم و سرالاعظم حضرت پیر و شکیر علیه الرحمة پناه از ارشاد پناه
 است مخدومی شیخ احمد ابقاه الله و دیده میشود باعث چندین شکرست
 الطاف الهی و ترقیات عظیم تر از آنکه بقلم آید و را ایشان مشهور و میگردد
 باینکه این الطاف و خلعت شریعت و مقومی آن بظهور میرسد
 رعایت ظاهر دین آنقدر توفیق یافته اند که دشمنان و منکران ایشان
 ارض نیابند و از معتقدان چه گوید که بسیارند و خوب اند و خوب تر میشوند
 اند رعایت شرع از طریقهای غیر این طریق مسموع نمیشود که مذکور و ممول
 ده باشد و السلام را تم گوید عفی الله عنه آن سال که این ذره مستقام
 دشورش احوال از برهان نور بقصد آستان بوسی حضرت ایشان قدس
 مدبره الغریز متوجه بسر شدند و در و دلی بخدمت لازم السعادت
 درت خواجه حسام الدین سلمه شد نیز رسید و در میان امور عظم شد
 حقیر خطاب نموده فرمودند که نیکو کردی که روی نیاز بقبله عتبه خادمان
 ارشاد پناه آوردی انصاف اینست که امروز برای تربیت طالبان حق
 ایشان نیست زیرا که در علوم دین رتبه بلند دارند و در اتباع و عمل
 چه از جهند و معاملات این راه را بجز با و بجز با دیده اند و بعرفت هر یک

بروجه اتم رسیده و حوصله و دماغ تربیت اهل تشذیب از ایشان بسیار مشاهده
 میشود و اگر چه بعضی دیگر از خادمان نزدیک حضرت خواجه قدس سره ^{تفضل} و
 آن حضرت از نسبت این بزرگان بهره ور شده باشند و نیز مکرّم الله سبحانه
 توانند که طالبی را بفایده رسانند اما در آن اوصاف نجسته که مذکور شد آن ارشاد
 و تشکّاه سلمه الله را امتیاز تمام است نهی ما اخذت من کلامه الشریف مدظلّه فائده
 و نیز در آن ایام که حضرت ایشان ماحمه الله سبحانه در قید رفاقت عسکر سلطان
 وقت بودند و حرف خلاص از آن بلیه در میان بود و حضرت ایشان دو کلمه
 بحضرت خواجه از آن خبر رقم نموده بودند خواجه در جواب آن این نیاز نامه مرقوم
 داشتند هو انوار افاضت و برکات افادت آن مستدّ آرای ارشاد و هدایت
 روز افزون باد بعد از او اے لوازم نیاز مندی مشهور و خاطر ملکوت منظر میگردد
 که عنایت نامه نامی که ارسال فرموده بودند بطالع آن سرخوش و مشرق گشت
 و آنکه از حرف رخصت نوشته اند چه گوید و چه نویسد که چه خوشحالها و انشراح
 روے و او که اگر درین ضمن این اراده و نیت خادمان ایشان را دست و پا
 که این ویرانه و پلّی را برکات وجود آگاہی صفات خود منور و مهور گردانند و
 کاهلان و بازماندگان اینچار اور کار آورده گرمی ذوق و چاشنی طلب بخشند
 و خوشیهای تازه و شگفتگیهای بے اندازه خواهد رسید همه حال مندرغ
 خادمان ایشان ازین تشویشهای صورتی مامول مخلصان نیاز مندان
 است خداوند سبحانه و تعالی می بخشد و خیر خواهان را بدیدار فیض آثار ایشان
 مخطوط و شادان گرداند و چنانچه گوش بشنیدن حظ گرفت و دیده نیز بنصیب
 خود رسد زیاده چه تواند نوشت ظلم ممدود و بعد از انتقال حضرت ایشان
 طاب ترثه خدمت خواجه و است بر کتبه عنایت نامه باین مخلص خود که رقم

حرفت و مصیبت پر سی مسل داشته بودند که از آن نیز فرط اخلاص و دوا
 ن بآن حضرت تصریح میگردد و آن اینست هر خداوند جلشانه آنجموعه فضائل
 مات صوری و معنوی را درگاه آرام بخش دل و دیده دوستان و ارا و از ارکان
 گان غفران پناه ولایت دستگاه و مخدومی عایه الرحمة و افرقه چه تواند نوشت
 سوس و درینغ این واقع مخصوص مخلصان و محبان نیست هر که بهره از
 نام دارومی باید باندازه دریافت ازین حادثه جگر سوز ملول و اندوهمین
 آن محبوب القلوب آگاهی و دانش اسلوب را شکرهای بیکران
 ی باید آورد که شرف ملازمت و سعادت صحبت آن ابوالوقت را در یافتم
 ات و کمالات بالیستی اندوختند به نخواه دوستان انوار قبول و صحبت
 مان روز بروز مستقیم و متزاید بادانتهی و رخدمت خواجہ از راه الطافی
 ین خادم خود دارند محنت نامهای کثیر البرکت بسیار فرسل داشته اند
 ان ایام که بنده در آستان حضرت ایشان قدس سرفه می بود و در هر چند
 مواظبت نامه از آن جناب باین تراب اعجاب میرسید که در آن
 فیض و اغراب و بر استقامت خدمت و مراعات لوازم آداب صحبت حضرت
 مان و بعضی اوقات در خواب و واقع نیز آمده اند و به صلاح می نوشتند
 با شمار این محب سری دارند و اکثر نامه که اشعار نماید بطلب اشعار
 مل میدارند این حقیر وقتی در سفری بملازمت ایشان رسید پرسیدند
 هیچ نظمی بتمازگه تراروی داده این رباعی را بسمع ایشان رسانید
 مظلومی بخت مابداوی نرسید + این اخگر مافرو و بادوی نرسید + صد
 خار بگذر ها کردیم + یکبار بدامان مرادوی نرسید + موافق وقت ایشان
 بنایت پسندیدند و چون اشتیاق ایشان را بسفر مجاز بنده میدانست

این رباعی خود را نیز مرسل داشت شعر تاشیفته دل قبله نمائی ننگند + تن جانب
 کعبه ره گرائی ننگند + ای کاه تن از خویش نیاری بر خاست + تا خاک حجاز
 کمر بانی ننگند + مقبول فتاد بحد شد والنته روزی در خدمت ایشان بودی
 از حاضران شکوه اغنیا و امرای این روزگار آغاز نمود که بفقرا سری ندارند
 در دست این طائفه بجای نمی آرند چنانکه امرای سابق بجای می آوردند حضرت خوا
 فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی دان در حق فقرای این عهد
 زیرا که فقرای زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند
 اغنیا با ایشان راه ارتباط و اعتقاد می گشودند ایشان بیشتر از صحبت آنها
 احقر از می فرمودند و فقرای این وقت ماکثرشان چنان اند که اگر امر و اغنیا
 بجانب ایشان آیند و راه مخالفت و مودت گشایند ناچار این درویشان را
 در وضع فقر و انزوای ایشان فتور خواهد روی داد پس کرم الهی قلت عقیدت
 و تند خوی اغنیای این وقت را باین فقر حارس و حافظ این فقر ساخت
 یکی از خلص هم پیرهای جناب خواجه بقیه گفت که در عشره آخر شهر رمضان
 خدمت خواجه سلمه الله معتکف بودند روزیست و نهم بعد از عصر فرمودند که ما بعد
 از شام بمنزل میرویم که فردا عید است و داشتن روز که مکره چون شام درآمد
 از مسجد برآمده باستهلال و آمدند با آنکه جمیع کثیر را از جوانان نیز نظر مدسکته
 نظارگی داشتند و ماه را نمیدیدند بجز وی که ایشان رسیدند ماه نمایان شده
 ما هذا الا من کراماته الشریفه امروز که سال هزار و چهل و هجرت و عمر شریف
 ایشان به شصت و اندر رسیده بر مفارق مخلصان سایه رحمت ایشان محدود
 است ویر سال بر مفارق و دوستان خواجه باقی باشد باقی تا و شیخ الهداو
 سلمه الله تعالی وی نیز از یاران مخصوص و اصحاب اجازت یافته حضرت

وفات خواجه حسام الدین احمد در سنه ۱۰۶۴ هجری

به ماست پیش از آنکه حضرت خواجه ما از لاهور متوجه ولایت ما و راه لاهور شوند
 است ایشان رسیده بوده و نظرات عنایات دیده و اقتباس و روشنی طریقت
 قبه از ایشان نموده اما و در آن سفر با اشاره حضرت خواجه ما بسبب مانع و بگر
 وقت آن حضرت میسر نشد لیکن جمعی از مخلصان حضرت خواجه که در بهشت
 اند حضرت خواجه آنوقت آنها را ولایت بملازمت شیخ مذکور نموده رفته بودند
 بلکه ازین نوشته شریف ایشان که قبل از ما سفر می از مخلصان مرسل
 شسته اند معلوم گردید و درین روزها و اعیة سیر ولایت قوی گشته امید است
 در چند روز دیگر متوجه شویم و خدمت شیخ الهداد خوشین داری کرده خود را
 برون و ماندن قرار دادند طوبی لمن یکون معه وفاز فوزاً عظیماً شعر داغ بی بار
 و بیدلی به انیمه برخو و پسندیدیم و رفت بهاری هرگز ملازمت ایشان پیش
 غنیمت است حقاً و بغیرت الله که تکلف نمیکویم شعر و ادیم ترا ز کج مقصود نشاء
 رسیدیم تو شاید برسی به انتهی کلامه الشریف و نیز در آن سفر از راه این کتاب
 مذکور مرسل و شسته بوده اند و در جواب التماس شیخ تحریر بعضی قائل و حقائق
 را از ایشان جوهر و ارشاد شیخ الهداد دعاگوی معتقد خود را متوجه فاتحه امداد
 و ده باشند با انیمه پریشانی و اوضاع و بی استقامتی کمال حیانت است که سخن
 ثوف در میان آریم و از وقایع طریق انجذاب و حقائق منتهای کشف تحریر
 هم مع از خود بطلب هر آنچه خواهی که توفی بهر حال یک وصیت میکنم بر شما باد که
 از دوست ندیدید و آن اینست که چون ماه روزه گرد و بیابان پیمان باشند خود را
 سبت خود بدوزند و آنرا غریز و ارید که اغرض من کبریت الاحمر است والسلام
 تی بعد از آنکه حضرت خواجه از آن سفر بمنیت اثر مرا حجت نمودند شیخ کمال
 بندت و شکستگی و غربت ملتزم خدمت شد و خبر داری کی بوطعام مسافران

و خدمتگاری لوازم خانقاه ملایک اشیان باو بود و باین خدمات ظاهر از کار
 از کار و احوال باطن المرحومه و اهل نبود تا از توجهات خاصه پیر بزرگوار به نسبتهای
 شایسته رسید چنانکه بخود و بیاورفتگیها از و مشاهد حاضران میشد از خدمت سید
 و مرشد میر محمد نعمان البقاه الله شهنشودم یکبار شیخ مذکور بر بام مسجد منیر و آباد
 با چندین از یاران نشسته بود که ناگاه ویرا کیفیت و بخودی غالب شد از سکون
 جوش لغره خروشی زد و دووان شد نزدیک بود که از لب بام مسجد که از آنجا تا بزمین
 قریب پهل کز باشد بفتد که یکی از حاضران دست و کمر او را گرفت محکم با بجله
 شیخ از خوبان روزگار است و از ارباب فنا و نیستی و انکسار و از غیبت خیر و شیر
 و عیب جوی غنی و فقیر کنار و از مجاوران فرار خایض الا انوار پیر بزرگوار اگر
 طالبی بخدست خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رسیده التماس ذکر و مراقبه این
 سلسله می نماید آن جناب و را بخدست شیخ میفرستد و محبت و داد کثیره میان
 این دو عزیز کائن است طلبها ممد و دو عاقبتها بحر متهد اولیا را الله و طلا محمود
 مقصود دوم که علت غائی بر تالیف این کتاب این مقصد بوده و این مشتمل
 است بر یازده فصل که رأیت احد عشر گویند و صف حال آنست فصل اول
 در بیان احوال بعضی جدا و کنار حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان رحمهم الله
 شهاب الدین علی الملک به فرج شاه الفاروقی الکابلی جد
 پانزدهم حضرت ایشان است و او بیازده واسطه بحضرت عبداللہ بن عمر الخطاب
 رضی الله تعالی عنهما می پیوندد زیرا که از فرزندان نصیر الدین بن محمود بن
 سلیمان بن مسعود بن عبداللہ الواعظ الا صغر بن عبداللہ الواعظ الا که
 بن ابوالفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبداللہ بن عمر بن الخطاب
 رضی الله عنه و وی از اجله اُمراء اعظم و زرا سلاطین کابل بوده نخستین

هندوستان اوست که از غزنه و کابل بدیاریهند آمده و بهین وجه امر و قبیله را
 منسوبست کابلی خوانند گویند وی باوصاف نجسته موصوف بوده و به ترویج
 م و تو بهین عبده اصنام معروف نسب عارف اکبر شیخ فریدالدین گنج شکر
 الشیرازی الاوزنیر لوی اتصال میکرد و امام رفیع الدین رحمه الله جد ششم
 ایشانست زیرا که والد حضرت ایشان که شیخ عبدالاحد اند قدس سرهما فرزند
 زین العابدین اند و او فرزند شیخ عبدالحمی وی فرزند شیخ محمد و فرزند
 حبیب الله و فرزند امام رفیع الدین و نسب امام رفیع الدین بهشت و اوط
 شاه مذکور می یونید زیرا که والد آنجناب شیخ نصیر الدین ست که او فرزند
 مان بن یوسف بن اسحاق بن عبداللہ بن شعیب بن احمد بن یوسف
 فرخ شاه مذکور است امام مذکور جامع بوده میان علم باطن و ظاهراقتباس
 رباطن از شمع صحبت و چراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری المعروف
 ومحبانیا ان نموده که ذکر حال آن سید عارف در مقاله رابعه باید انشاء الله
 نه و موجب اقامت او بدیاریهست آثار سرهند آن بوده که جای آبادی آن
 همیشه بود و موحش مسکن سیاه رعایای اطراف آن سرزمین علی الخصوص
 قریه سرائس که شش و هفت کرده است از شهر سهرند بنا بر عشر رساندن
 نه از سامانه که بعد مسافت بود و شهری دیگر در میان داشت در خدمت
 ب الزمان سید جلال مخدوم محبانیا که سلطان فیروز شاه مریدی بود
 رفته التماس نمودند که بدار اختلاف و بلی رسیده از سلطان استدعای
 وی شهری در آن نزدیکی نماید حضرت سید رسول آن جماعت را مقبول
 شده متوجه دارا اختلاف گشت سلطان تالکونر که دو منزل است از و بلی
 تقبال وی کرد و در اول ملاقات استدعای آنحضرت را اجابت نمود و

حکم فرمود که در آن سرزمین شهری آباد سازند و خواجہ فتح اللہ برادر کلان امام
 رفیع الدین که از مقر بان سرخیلافت بود تعیین نمود و خواجہ با دو هزار سوار آمد
 و در انصرام این مهم اقدام نمود و چون شروع در تعمیر قلعه نمود هر روز با تمام مام
 آنچه بنامی یافت صاحب منهدم نمیدید چون این مقدمه بعرض خلیفه رسید
 علاج متوجه حضرت سید حواله گردانیدند آنحضرت اشارت با مام رفیع الدین
 که خلیفه و امام نماز حضرت سید بود و در سننام اقامت داشت فرمود که آید
 خشت قلعه بنهد تا به پیمنت اواز دست خلل محفوظ ماند و در آن بلده سکونت
 نماید که وی صاحب ولایت آنجا است حضرت امام بنابر امتثال امر سیریز کوآ
 آمد و در آن متوطن گشت از آن روز آن بلده فیروز آباد از برکت سکونت
 آن جناب رونق دیگر یافته و اهل آن از برکات صحبت و خدمتش بسعادت
 کثیره رسیده اند و الی یومنا هذا ملجأ سکنه آن بقعه شریف از قومی ضعیف
 تربت اوست که در قدیم الا ایام از شهر بیرون بوده و درین روزگار از آباد
 بسیار میان آن بلده واقع گردیده منقول است که سبب انهدام بنای آن قلعه
 این بود که شیخ شرف الدین ابو علی قلندر قدس سره الغریر را نادانسته هر
 روز در آن عمارت بیکار میگرفتند از تصرف شیخ هر روز عمارت منهدم
 میشد و باعث تحیر تصدیان بود حضرت امام بطریق کشف این معنی را در
 یافتند و آگاه ساختند و منع فرمودند بدست مبارک خود خشت بنای
 قلعه بنهاند که الی یومنا هذا آن قلعه بر همان بنابر پاست و فرخنده شوی
 حضرت ایشان با مخدوم زادوهای عالیشان و برخی از ورایشان بزیارت ^{مقدس} امام
 تشریف برده بودند مدت تمام محاذی صدر امام مراقب بر مای بماند بعضی
 مهر و خدا شتند که نشینند چون باشد پیشستن توجه فرمودند و زمان پس

بیت والد معصومه مرحومه خویش رحما الله که در آن مقبره منوره است
 موش ایستادند این بنده را که یکی از منتسبان و امان قراک ایشان بود
 اخلاص منزل ریخت که تا چمتها که بوسیله سرور ایشان ازین مقبره بر اهل
 رسیده باشد و چه برکتها که منزل گردیده بود و فدای انشب سعادت ازوم
 و مزار و مخزن الاسرار و العلوم خواجه محمد معصوم اتقاء الله و اوصدله
 مایه ستره شکر از زیارت دوش بر گوش بهوش زدند و محمل آن را از
 بود که حضرت ایشان بعد از مراجعت از آن زیارت فرمودند که چون محفل
 غنم امام ایستادم از حق تعالی ملتسم آن شدم که الهی از جمیع اموات این
 ستان عذاب را بکرم تو بردارند آواز رسید که تا هفته عذاب از ایشان بردارند
 ملجمی شدم و گفتم رحمت ترا نهایتی نیست بر مغفرت بیفزای حکم شد که ماهی
 آب مرفوع گرد و باز پیش از پیش تضرع نمودم بکرم خاص نوازش نموده
 بخشیدند فدای آن روز بمقبره که والد ماجد آنحضرت مدفون انداختا حاضر
 دند و بخاطر عاظم آنحضرت قدس سره مضمون حدیث معروف گذشت که
 آن عالمی بر مقبره بگذر و تا چهل روز عذاب از آن مقبره بردارند بجز داین
 طور ملهم شدند که بقدم تو تا قیامت عذاب ازین مقبره برداشتم و آنجا نیز این
 تماس در میان آمد و بجز اجابت رسید تو از هر در که بازائی بدین خوبی
 میبائی + وری باشد که از رحمت بر روی خلق کمشائی + اما والد شریف ایشان
 عالم العارف الامجد الشیخ عبدالاحد رحمه الله که درین کتاب تبیین ایشان
 حضرت مخدوم میرود قدس سره آنجناب را در عنفوان جوانی و آوان تحصیل
 علوم ربانی بناگاه طویلای شوق این راه گریبان دل بگرفت بخدمت
 ظاهر النفوس الشیخ عبدالقادر ^{قدس} سره بر آسجا بکند ارادت او در آن

تلقین از کار و تدبیر اطوار قرار گرفت چون از شیخ التماس سکونت بران آستان
 و طلب صاحبیت بآن درویشان و خداپرستان نمود و خدمت شیخ رضا بدین
 نهاد و فرمود و قدم غریت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاد و باز گرد و آنرا
 با تمام و اختتام رسان آنگاه بپای و تحصیل این معامله کمر بست بند که در پیشی معلم را
 چندان نگذشت چون حضرت مخدوم این نشین و ملا حظہ کبر سن شیخ نمود
 زبان مسألت بکشود و گفت ترسم کہ چون پس از اتمام و انصرام علوم و ینیہ بدین
 عتبہ علیہ شتابم این گرامی صحبت را در نیابم شیخ فرمود چون مرا نیالی بفرزندم
 رکن الدین شو و از بخوا آنچه میجویی حسب الامر ع صبری کنیم تا گرم او چها
 کند و گویان بر سر تحصیل علم مراجعت فرمود و قضا را پیش از تمام تحصیل حضرت
 مخدوم عمر گرامی شیخ او رفت تمامی کشید ع آن نامه سوز دل بانجام رسید
 پس حضرت مخدوم بعد از فراغ اکتساب فنون علوم از منقول و مفہوم و پس
 از مراجعت سیر و سیاحت بعضی بلاد کہ عنقریب مذکور خواهد شد انشاء اللہ سبحانہ
 بحکم آن اشارت ہمگی بشارت نزد شیخ رکن الدین شد او بشارت والد خویش
 و ملا حظہ علو استقامت و طالب و فاکیش طریق رحمت و عنایت سپرد و نظرات ربیہ
 در بارہ آنجناب بکار برد چون از فرامہ فوائد خویش بهره ور گردانید خرقہ خلافت
 پوشانید از تقادیر و حشمتیہ و بہ تلقین و تربیت طلاب امر فرمود و اجازت نامہ
 تعایت عالی و ربلاغت معانی و فصاحت الفاظ نوشت و آن نامه گرامی کہ
 نگارش نموده انیسست کہ گذارش می باید بسم اللہ الرحمن الرحیم بشارت
 لقد انجز الاقبال ما وعدا و کوکب المجد من الافق العلی صعدا و کس بشری ترا
 کہ دولت و اقبال رو نمود و انجام زد و عده کرد و نقاب بے زنج کشود و در آسمان
 رفعت شمس برآمده و نوری اوان بتافتہ اندر جهان نمود الحمد للہ العالی

آدم على صلواته وكرمه بخلافته واجري تلك الستة بين أنبيائه وأوليائه وقد
 نه على منته وآخر شكره على نعمه هو الأول وهو الآخر الظاهر والباطن
 آخر لما قدم ولا مقدّم لما آخر ولا معلن لما الباطن ولا مخفي لما الظاهر سميت بهم
 عن الركون إلى الكون عاراً واعتلقت الجنان بأرافدارت عليهم بكرة
 به كأس المحبة من كثر محبوب به دراراً كلما جرت عليهم الليل جعل قلوبهم
 شوق لقاء الخليل نارا وتفيض عيونهم من الدمع مد راراً ليلاً ونهاراً
 ملون بذكر سر وجهاراً ويتمتعون بمناجات المحبوب اعلاناً واسراراً ويطوفون
 سرادقات الوحدة أفكاراً لا يزال منهم في كل زمان من يعرف في وجهه
 مرة العرفان وهو عطشان وحيران له في فضاء العشق والوله طيران غاية
 في لقاء الرحمن ونهاية مقصوده رضاء المناز فيظهر في اقطار الأرض آثاره
 لهم في الافاق وانوار لسانه ناطق بالحق وهو داعي إلى الرب للخلق لينخرجهم من
 للمات إلى النور ويقربهم ويحبهم إلى الله الغفور والصلوة والسلام على من
 خير خلق واجابه وخاتم أنبيائه وخاتم اصفياه وهو رسول الرحمة و
 حب الشريعة الغراء والطريقة الزهراء والحقيقة البيضاء وعلى خلفائه
 ربعة واصحابه الكرام البررة اما بعد فان الدعوة إلى الله العلامة من اوثق
 أيمر الاسلام والايمان اكرم مناهج العمل والاحسان على ما ورد في الخبر
 عليه الصلوة والسلام والذي نفس محمد بيده ان احب عبداً لله إلى
 الذين يحبون الله إلى عبادة ويحبون عبادة الله إلى الله ويمشون في الارض
 وعظ والنصيحة كما قال الله تعالى قل هذه سبيلي ادعوا إلى الله على
 بينة انا ومن اتبعني واتباعه انما يكون برعاية اقواله واحواله فان الاخ
 غر الرضخ والصاحب الرضى المتوجه إلى رحمة رب العالمين المتوكل على مالك

يوم الدين اخانا العالم شيخ عبد الاحد بن زين العابدين لما حرم قصداً و
 لبس الخرقه منا وتفقه بالعلم واشتغل بالذكر والفكر شغلاً كاملاً اجزنا له
 اجازة بالباس الخرقه للطالبين كما اجاز لنا شيخنا وابونا شيخنا لاسلام قطب
 الاقطاب الشيخ عبد القدوس قدس الله سره الغريز وهو من شيوخه شيخنا
 الاسلام الشيخ محمد عارف وهو من شيوخه شيخنا الاسلام الشيخ احمد عبد الحق
 وهو من شيوخه الشيخ جلال ياني تقي وهو من شيوخه الشيخ الشمس الدين
 ترك ياني تقي وهو من شيوخه الشيخ علاء الدين علي احمد صابر وهو من شيوخه
 الشيخ فريد الحق والدين مسعود اجو هني وهو من شيوخه قطب الملك والدين
 خواجه قطب الدين بختيار اوشى وهو من شيوخه خواجه معزالدين بركي
 وهو من شيوخه الشيخ عثمان الهروني وهو من شيوخه حاجي شريف زندني
 وهو من شيوخه الشيخ مؤدود چشتي وهو من شيوخه الشيخ ابي يوسف الجشتي
 وهو من شيوخه الشيخ ابي محمد الجشتي وهو من شيوخه الشيخ ابي سحاق الشامي
 وهو من شيوخه الشيخ حلايفة المرعشي وهو من شيوخه الشيخ سلطان البلخ
 ابراهيم الاذهي وهو من شيوخه الشيخ فضيل بن عياض وهو من شيوخه
 الشيخ عبد الواحد بن زيد وهو من شيوخه الشيخ حسن بصري وهو من شيوخه
 حضرت امير المومنين مام المسلمين علي المرتضى وهو من حضرة رسالة
 الرقيعة القدسية محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو من الله تعالى
 عز وجل وايضا اجزنا له دامت بركاته وزريعات درجانه بالباس الخرقه
 المباركة القادرية المحمدية لمن يطلبها ويراد اهلها ومستحقها كما اجازنا
 بالباس الخرقه للطالبين استاذ علماء المشرق والمغرب علامة الواري علم
 الهدى المحقق المدقق الكامل المكمل سيد السادات امير سيد ابراهيم معين

في الحسين لا يرجى لفادري وهو من السيد السند الشيخ احمد الجلي القادري
 من شيخه ووالده سيد السادات سيد موسى القادري وهو من شيخه
 سيد عبد القادر وهو من والده وشيخه سيد السادات سيد حسن
 من شيخه ووالده سيد السادات محي الملة والدين ابي نصر هو من شيخه
 والده السيد لحبيب النسب ابراهيم وهو من والده السيد الجليل المستند
 الزراق وهو من والده سيد السادات قبلة ارباب الكرامات قطب
 بنين غوث الثقلين محي الحق والشرعية والطريقة والحقيقة ابو محمد عبد
 في الحسين والجليلاني قدس الله روحه وهو من شيخه الشيخ ابي سعيد
 وهو من شيخه شيخ الاسلام ابي الحسن علي لقرشي الهكاري وهو
 شيخه شيخ الاسلام ابي لفرح يوسف لطرهوسي وهو من شيخه شيخ
 الاسلام عبد الواحد بن عبد العزيز التميمي هو من شيخه شيخ الاسلام ابي
 شبله وهو من شيخه شيخ الاسلام سيد طائفة الصوفية جنيد البغدادي
 هو من شيخه شيخ الاسلام سري لمفلر السقطي وهو من شيخه شيخ الاسلام
 وفن الكرخي وهو من شيخه شيخ الاسلام ابي سليمان داود الطائي وهو من
 امام علي بن موسى رضي الله عنه وهو من ابيه الامام جعفر الصادق وهو
 من ابيه الامام علي محمد الباقر وهو من ابيه الامام السعيد الشهيد حسين
 من ابيه امام المسلمين امير المؤمنين اسد الله الغالب علي بن ابي طالب
 رضي الله عنه وعن اولاده واحفاده وانصاره وهو من سيد المرسلين امام
 لتقين وخاتم النبيين خاتم المرسلين المبعوث رحمة للعالمين محمد النبي العربي
 محمد صلى الله عليه وبارك عليه واله الطيبين الطاهرين ووصي آل البيت
 كاته ان يشتغل بالعلوم الصوفية واوراد المشايخ واعمالهم مراعيًا حقوق

الشرع من الاصل والفرع فمتشكلاً لا وامر الله ومجتنباً نواهيهِ وموقفاً بأداب
 الصوفية حق الادب وان لا يترد الى رباب الدنيا واصحابها ويحضر في مجلسهم
 فطلب الدنيا وان يحب ولا الشيخ واقربائه ويراعى حقوق اديهم كما قال
 الله تعالى لحبيبه صلى الله عليه وسلم قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة في
 القربى وان يشتغل بالله اشتغاله باطناً معرضاً عن غير الله كما قال الله لحبيبه صلى
 الله عليه وسلم واذكر اسم ربك وتبتل ليه تبتلاً من هذا في الدنيا راعياً الى
 العقبة ثابتاً على السعادة والسياسة من غير التفات الى رسوم اهل البطالة وان
 يجعل الوحدة والغزلة رأس ماله فانها تمسك رباب الصدق والصفافان
 استطاع ان يستمر وقاية على الملازمة بالخلوة فهو اولى واخرى وان لو
 يتسیر له ذلك فليجعل لنفسه نصيباً منها وينبغي ان لا يكون سنته خالية عن
 خلوة او خلواتين فان كان هكذا فبدلاً الغزلة نائمة عن يدنا وبين الناس
 خليفتنا فرحم الله من اكرم وعظم من اكرمنا وعظمتنا واهان من آهاننا
 فاسأل الله العظيم المنان ان يكون الاخ المشاعر اليه مرضينا عند الله ومحبو
 عند الناس اللهم بلغه الى منتهى مطالب الصديقين وادصله الى اعداء رجات
 العارفين الكاملين المكملين بحرمته النبی وآله وصلى الله على خير خلقه
 محمد وآله اجمعين من الفقير الحقير المخبر المرخص ركن الدين بن عبد القدوس
 اسمعيل الحنفى كتبه وحركة في سنة تسع وسبعين وتسعمائة والسلام على
 من اتبع الهدى مخفى نمانه سبباً نساب حضرت مخدوم به حضرت شيخ
 عبد القدوس وفرزندش مجمل حوال اين دو غزيرين كتاب ضرورى ست
 بعرض بيان ميرسد توفيق الله الصمد شيخ عبد القدوس قدس سره
 شيخ مشهور هندوستان ست وازكبار ايشان از فرزندان شيخ صفى الدين

اصول و فروع علوم از مخول محققین بود و صاحب تصانیف مغیره
 و ره سکر و شورش قوی داشت و وجد و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات
 فور غلبات و اتباع سنته سنیه بنهایت متیقن بود و در التزام غایم امور
 به سخت مشکن او را کتاب ست مسمی با نوار العیون مرتب علی سببه افنون که
 بهر فن اسرار و الایر صحائف املا آورده در فن نخستین بزنگاشته که اگر چه
 دت من بمجدوم شیخ محمد است لیکن بیشتر اخذ فیوض مرا از باطن جبار و
 غ احمد است قدس سرهما و ستایش او در آن فن بسیار فرموده و نیز آنجناب
 در ویش قاسم اودهی که از بزرگان سلسله سهروردیست است اجازت
 یافت داشت و خزان کتاب مذکور او را رسائل و مکاتیب نیز هست در عا
 یابی و ولربائی ب در مکتوبی مینویسد که شیخ ماسید محمود محمد کیسود از زبان
 از کرد و از حیرانی گفت او تعالی و را را الورا است اگر چه این سخن نیکو باشد اما
 یون بنده را چنان نیز باشد که در طلب او طالب را از بهر و را الورا باید شد
 رفیقان گفته اند نهایت رجوع بسوی بدایت است و چون بدایت را بدایت
 است نهایت را نهایت نه بود که خدای را سبحانه نهایت نبود طالب در نهایت
 بی نهایت باید تا در نهایت رجوع بسوی بدایت آید مومنان خدای غوخل را
 در بهشت بینند نه آنکه خدای در بهشت باشد تعالی الله عن ذلك علواً
 اما طالب را در بهشت باید شد و از بهشت باید شد چون مانی را بخته سوی الله
 روی نماید و را را الورا و تحت الشری یکجا آید چه جانے و را را الورا است انهی
 و بسا اسرار سکریه در آن صحیفه علیه ایراد فرموده که بر خوانندگان هوشیار
 هویدا است ب و هم در مکتوبی رقم نموده که کونوا مع الصادقین فرمانیست که
 در حضرت سلطان بے اعانت صاحبان و بے مصاحبت آشنایان بار و شوار

اگر چه کردار حسن صد هزار است بپای حضرت او را از خواطر فاسده پرسیده
 در جواب نوشته بهیات پرسیده بودند از بلای سخت و ابتلای عام که هیچ
 ولی و نبی نبوده که مبتلا بدان نبوده از آنجا که بشیر بودند و گذر بدین چیز مجاز نیست
 و اشتند اما فرق آنست که یکے را گاه گاه بطریق ابتلا و امتحان باشد و او
 بدان مأخوذ نگردد و بلکه سبب قرب و علو هست او بود و یکی را از راه خسران غرق
 آن گردانند و او بدان مأخوذ گردد و بلکه سبب بعد و حرمان ابدی او باشد چنانکه
 حال مابدان است اینجا قیمت مردان و نامردان ظاهر گردد که خلق را بحجاب
 رجال و اللطعن و الشهاوة رجال و اللقصه رجال آنکه تنگ زند و تیغ خور و دیگر
 است و آنکه کاسه لیسند و شیرید خور و دیگر و اکثر کما تیش از آنکسار و اقمقار و
 خوف خاتمه کار سخن کرده خاتمه مینویسد حضرت ایشان قدس الله سره العالی
 از جناب او نقل کردند با وجود غلبات احوال در رعایت غرایم امور و منیه
 آن پایه داشت که وقتی امام سی و او پیدا نبود و برادرزاده او شیخ عبدالباقی
 خراسانی آمد و امامت نمود میان الذین انعمت از و وقفه ظاهر گردید شیخ
 نماز را باز گردانید و بخشش تمام گفت احداث را که امامت نکنند و نماز مردم
 را فاسد نسازند انداخته اند که موصول با ضلله حکم یک کلمه دارد که قطع آن
 درست نیست و وقفه میان آن روانه ببهیات تا عقبه اسهام فریق
 اجماع و فریق فی السعیر و ریش است کجا خواب و خود و کرا قرار و آرام و کیش
 است که کسی نداند نشان آب و گل من و حل می نشود و درین جهان
 مشکل من از بهیست آن و راه خون شد دل من و تا خود بکدام ره بود
 منزل من و جای دیگر نه نگار و در کوی بتان رفت همه عمر و رینا
 چون بر زمین پیر به تخته بماندیم و عمر تا فرساید مرگ و سفر آخرت و پیش آمد

و آن که علم و عمل بر متابعت سید الاولین و الاخرین است بدست نیامد
 و حضرت آن فرو گرفت که امام مسلمانان ابوحنیفه کوفی رضی الله عنه
 فرماید اکثر ما سلب الایمان عند النزع ندانم و آن وقت دشواری و زحمت
 بسیاری چه پیش آید و جای دیگر به نخستین فرزند خویش شیخ حمید الدین
 شریف ای فرزند فرصت غریز است روز و شب در تحصیل علوم بجهت
 بهد کوشش بیخ نمائی که وقت تحصیل علوم همین است و دوام طهارت
 ادای فرایض و سنن و رواتب با تعدیل رکان و با حضور و خشوع بروحی
 صاحب شرع خبر کرده است لازم گیر که در استقامت این کار سعادات
 و جهانی و دولت جاودانی و برکات و رحمت بیشمار است و بدانکه مقصود از
 علم عمل است که فردا از عمل پرسند نه از بسیاری علم و مقصود از غسل
 خلاص و محبت حق تعالی است پس لیسئل الصادقین عن صدقهم که شکل خاص
 عام است و مقصود از اخلاص محبت محبوب است که معبود بر حق است و موجود
 طلق آن صلواتی و نسکی و محیای و ممانتی شرب العالمین انتی کلمات
 الشریفه انتقال شیخ ازین دایره ملال بسالی است که شیخ اجل مبتین است و
 رب تشریفش در قریه گنگوی است که بر ساحل دریای چین قریب کرناال است
 رحمه الله سبحانه حضرت ایشان قدس الله سره العالی از اواخر حال شیخ
 حکایت میکردند که ساعت بساعت غیبت و یخودی بر آنجناب مستولی میشد
 و استغراق غلبه داشت یکی و آن از و ستر آن رسید فرمود دل ایند که بسیار
 کو فتم اکنون سلطان ذکر زمان زمان بر من علیکم می نماید و مرا ازین سیر باید
 شیخ را هفت پسر بوده که هر یک در حال و قال بمشیل بوده از شیخ احمد که
 فرزند ثالث شیخ بودی آری که میگفته که این نسبت خانوادہ است که

فرزندان را کمالات صوری آراسته سازند و آن گاه بمجاهدات و ریاضات انداخته
 بپایه قطبیت رسانند از زبان دُرُفشان حضرت ایشان قدس ستره شنویم که
 در آن ایام که فرزندان شیخ در دہلی کرم تحصیل بودند اکثر ایشان را اشتیاق
 دیدار پدر بزرگوار غلبہ کردی بخند متشنج نوشتند می کہ اگر امر عالی و رود
 باید بتجلیل استمان مستبعد کردیم شیخ گفتی آمدن ایشان نزد ما موجب
 تسویف و تعطیل تحصیل علوم است ما را نزد ایشان باید شد و با این ہمہ
 کبر سن و ناتوانی خود بدہلی آمدی و ایضاً حضرت ایشان قدس سترہ از
 والد ماجد خود روایت کردند فرمود کہ چون شیخ ماعبدالقدوس قدس سترہ
 از وطن خود بدہلی آمدی خبر با کابر آخائرسیدی پذیرہ راہ شدند می
 کذلک قوالان و مطربان نیز او را استقبال نمودند می و شیخ کثیر السماع بود
 و سماعش در غایت شورش و سکند و ضمن سماع سخنان مستانہ از دوسے
 سر نیز دو وقتے در دہلی در محفل عظیم کہ علمای حاضر بودند بتواجد برخاست
 در میان تواجد گفت منصور را نادانان گشتند چون این کلمہ را در قص
 بکرات بر زبان راند یکی از مخول علمای حاضر بے آرام شدہ نام یکی
 از اعظم علمائے آن وقت را بروہ گفت چون آن جماعت را نادان
 توان گفت کہ چون اوئی در میان ایشان نبود شیخ ہمچنان لشورش گفت
 من ہمان را میگویم باز آن عالم گفت شیخا چون مثل اوئی را نادان توان گفت
 کہ چون بآن عالم خبر رسید کہ از قطرات خون منصور نقش انا الحق ظاہر
 شد آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر آن حق است این چیست
 سیاہی کہ از دوات اور بخت نقش اللہ ظاہر گشت شیخ باز کرم تر از پیشتر
 بخوشید و گفت کہ زہی نادان کہ سر این حق در جہادی ظاہر شود و در حق

و هم حضرت ایشان قدس سره الغریرین تقرب فرمودند یک بار شیخ
 بهی آمده بود و شیخ حاجی عبدالوهاب بخاری که از اولاد سید جلال الدین
 بخاری بود و صاحب علم و تفسیر نوشته بود و نزد شیخ فرستاد و شیخ چون
 مشاهده آنست تطهیر اهل بیت سرور کائنات علیه و آله و علیهم الصلوٰة و التحیات
 آمد که شیخ عبدالوهاب درین مقام نوشته بود اولاد نبی همه مأمون الخاتمه
 عاقبت شان علی الیقین باخیر شیخ عبدالقدوس برکنار آن نوشت که
 اخلاف مذهب اهل السنة و الجماعة و کتاب را باز فرستاد و درین سخن روزها
 بیان علمای آن بلاد مذاکرات بوقوع پیوست بالاخر مقرر آن شد که شیخ
 عبدالقدوس گفتی قدس سره شیخ رکن الدین فرزند دوم و خلیفه
 اول شیخ عبدالقدوس است که بعد از او بر سجاد و ارشاد و نبشت و از
 سید ابراهیم الایرجی القادری که در نامه اجازت ذکر یافت
 نیز طریق قادریه را اخذ نموده خرقه خلافت یافت و این سید
 ابراهیم مروی بود از اعلام دانشمندان علوم عقلی و نقلی چنانکه در عهد
 و به شهر و بهی کس بدانش او نبود و با اشتغال علوم التزام او کار و او را
 تربیت و ارشاد و انیز جمع نموده و سید شیخ بهاء الدین قادری
 شطاری ست و شیخ بهاء الدین را رساله ایست در طریق شطاریه برای او
 گویند و معامله از شیخ نظام الدین خالدهی نیز خرقه یافته است و در سنه
 ثلث و خمسين و تسعمائة بعالم باقی شتافته و در پایان روضه امیر خسرو
 سرور نقاب تراب کشیده رحمه الله سبحانه شیخ رکن الدین گوید روزی
 که عرس خواجه قطب الدین بود و بر وضه شریفه او جمعی گرم رقص و سماع
 بسید معروض داشتند چه بود که خدمت ایشان نیز بدان مجلس شریف

حضور ارزانی دارند فرمود باید که شما زیارت رفته متوجه روحانیت ایشان
باشید تا چه فرمایند من چنان کردم و را شناسے جوش و خروش قوالان
و رقاصان حضرت خواجہ برین ظاہر گشته فرمودند این بد بختان چند وقت را
بر ماشوش گردانند من بخدست سید آمدہ معروض و ششم تبسم نمود و
فرمود آیا اکنون مارا معذور و ارید یا نہ شیخ رکن الدین صاحب احوال اطوار
علیہ لو و تصانیف شایسته دارد از انجملہ است مرج البحرین محتوی بر سر
علم دینی و یقینی و نیز اورا مکتوبات کثیر البرکات است و ریکی از مکاتیب او
بخط کشف حضرت مخدوم علیہ الرحمہ دیدم کہ بیکے از محرمان راز نوشته
و انابتہ ربک فحدثک الحمد والمنة کہ در دیدہ شہود نماندہ بخبر خدای مع ہذا
خرافلاس و غر بیش نہ و جزیرت و در ماندگی کیش نہ انتہی سے تہ از دریا
جدائی میکنم بر سر گنجے گدائی میکنم + شیخ رکن الدین را در حل بعضی کلمات
سکریم والدہ خوش تحقیقات ست از انجملہ است آنکہ والدہ ماجدش را روزی
و را شناسے سماع بر زبان رفته بودہ کہ خداے داند ما کجا تیم و باز تیرمودہ
اگر گوئے خداے نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسد مرا و از علم الے
تقین علمی است اجمالی یا تفصیلی کہ بوحثت و واحدیہ معتزندیہ شیخ ماوران
وقت فوق تقین علمی بودہ غریبے این بیان را در محفل حضرت ایشان
قدس سدرہ مذکور ساخت می فرمودند این حل از شیخ رکن الدین خالی از
تکلفی نیست زیرا کہ شیخ ابن عربی و تالبعان اور جمہم الشہیرہ سیر فوق تقین
علمی قائل نمید و شیخ عبدالقدوس رحمہ اللہ از تالبعان شیخ عربی بودند و
سیر شان سیر فوق این تقین ذات ست کہ سکر از حال و قال سے خیر و شیخ
رکن الدین در سہہ ثلث و ثمانین و تسعماتہ ازین جہان رخت بان جہان

ستمه مضجع او و سائر اخوانش در جنب والد بزرگوار است الا شیخ احمد پیر
 مخ عبد البنی شهید صاحب کتاب سنن الهمدی رحمه الله که در شاه آباد
 بوده انتقال شیخ احمد در سنه اتنی و سبعین و شتمایه بوده و سعادت
 زندگورش در سنه احدی و تسعین و شتمایه و چون حضرت مخدوم
 بحضرت شیخ فانی فی الله شیخ جلال تانیسری رحمه الله محبت محبت
 هم پیرگی صحبت های شایسته و مجالس شکر و روی داده بمحلی از احوال
 بن بزرگ نیند لازم است شیخ جلال تانیسری از اعظم خلفای
 حضرت شیخ عبد القدوس بود و رحمه الله و از علم ظاهر نیز بهره تمام داشت
 استغراق و استیلاک تمام تا گویند بسیار بوده که بر اے افاقش محبت
 و اے نماز قریبان آمده با و از بلند حق حق می گفته اند تا از سر به صحر
 می آمده عمر و راز یافت بعد از نو و پنج سالگی در سنه تسع و ثمانین و شتمایه
 با حضرت شتافت و در بلده خود مضجع یافت حضرت ایشان از والد ماجد
 خود نقل کردند که می فرمودند ایام احتضار حضرت جلال بروزها کشید از ان
 بهت اضطراب و شورش عظیم از خلایق برخاست گویند چون بعد از
 شانزده روز اندک به هوش آمد نظایم که از اعظم خلفای و سے بوده
 از ان حال تنگدل شده گفت مخدوم این چه حال است شیخ و ران
 حالت بجوش و در و تمام این بیت بر خواند سے قومی ز وجود خویش فانی
 رفته ز حروف و رمعانی حضرت ایشان چون این حکایت را این جا
 رسانیدند گریه و رگلوے مبارک گره شده و قطرات بر رخسار مبارک
 روان گشت و بدتے بانگسار تمام سه فرود بر و ند حضرت شیخ جلال را
 رسائل مفیده است تبرکات بیک نشر از رساله ارشاد اقطالبین و الکفایر و

نمونه مینویسد که عشاق بر منازل کشف و کرامات توقف روا ندارند و از آن
مترقی شوند و مقید بکفری نگردند بریده و دریده از همه جان باز و جهان باز
باشند و آن انیست که ایشان از عبادت و زهد و تقوی و ریاضت
احراز کنند و اینها را همیشه دانند بلکه جان کنند و خون خورند و گرم شوند و
پیش از مرگ بمیرند و بحق رسند این جا اکثر مدعیان اهل سلوک جمال
صوفیه راه خطا کردند و گمراه شدند العیاذ بالله من ذلک و روی عن

السلف رضی الله عنهم اجمعین انما حرمان الوصول لتضييع الاصول والاصول
رعاية الشريعة والطريقة واسیخ گفته اند تلاوة القرآن والاستئصال بالعلوم
الشريعة امور حسنة لكن شان الطالب شان آخر نسبت به زواید و افل
گفته اند که کار طالب حق بعد از ادای فرائض و سنن رواتب مخصوص

بشغل باطن است نه بکثرت زواید و اعمال جوارح انتهى بیان ملاقات
حضرت مخدوم بحضرت شیخ کمال رحمهم الله حضرت مخدوم را
در خلال مجالس شیخ اجلال حضرت شاه کمال ملاقات روی داد و بسالما
کشید و فوائد با ظهور رسید صورت این قضیه آنکه روزی حضرت مخدوم

در خدمت شیخ جلال نشسته بودند که مردی بصورت اهل سپاه بان
خانقاه درآمد و بحضرت شیخ معانقه نموده در حلقه انجمن نشست شیخ او را
از عسکران دانسته اخبار شاه سپاه پرسیدن رفت وین ازین پرسش
بشورش درآمد که گفت شیخا اگر مسکین از مساکین این راه جبت اقتباس
انوار الله باین خانقاه آید شمار الاتیق نیست از و اخبار شاه سپاه
پرسیدن اگر خواهش این اخبار داری بدید بر اهلکذا از بشینید و از روندگان
نخوتید شیخ از غایت حلم و بردباری راه خموشی و طریق معذرت پیش گرفت

حضرت مخدوم کہ از حاضران آن مجلس بودند چون آثار جذبہ بی تعلقی از ان
بدیدند بران آمدند کہ آن ہنگام کہ آواز منحل شیخ برون آید با ملاقات
آیند و آشنائی نام و شناسائی مقام او کردند چنان کردند آن غزیرا
لعبۃ ملاقی و معاقت ایشان بکلمہ خیر القلوب ایشا ہد رگ ہوائست بچنبید و
الفت بکشا و نام خویش اظہار کرد و گفت مرا کمال نام است و از مسکن
وطن خود ایشان را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر بہ پابل اندر نشست
نام است اگر صحبت ما باشد آن جا باید شد تا با ہم آئین صحبت
انگیریم و پابل وہیہ است از توابع بلدہ سرہند قریب چار یا پنج
رخ دور از چون حضرت مخدوم سرہند شد از ان جا بہ پابل رفتند و
درست شیخ کمال ذوالکمال والا کمال را آن جا دریافتند صحبتی گرم گشت
افتابیدار آمد تا بجائی کہ شیخ کمال اکثر مع عیال و اطفال بہت ازل
ت مماثل ایشان آمدے و روز ہا آن جا گذرانیدی و باز بہ مسکن حبت
مردمی با جملہ حضرت اورا فواتد بی شمار از مجالست و مصاحبت شیخ
سال نصب روزگار آمد و غرائب معاملات و خارق عادات از و معانیہ
نمود این جانبان قدر کہ از لسان گوہر بار حضرت ایشان قدس شد سرہ
و مخدوم زاد ہای کبار عالی شان و است بر کاتھم مسموع گردیدہ قلم را زبان
ظہار کشودہ می آید آن جناب اگر چہ از محبوبان و مرادان بودا ولیے
المشرب می نمود اما بنظر اہل انتساب و ارتباط بہ شیخ فضیل داشت کہ بہ
واسطہ بہ شیخ الرحمن والانش عبدالقادر جیلے پیوند وزیر اکہ شیخ فضیل
را راوت بسید گدار حمن ثانی بودا و را بسید شمس الدین عارف و را
بسید گدار حمن اول و را بسید شمس الدین صحرائی و را بسید عقیل اورا

بسید بہار الدین اور البسید عبدالوہاب اور البسید شرف الدین اور
 بسید عبدالرزاق اور ابوالدہ ماجد خود غوث الثقلین قدسنا اللہ تعالیٰ
 بسرہ الاقدس شیخ کمال از شوزیدہ بری و آشفتمہ سری بیشترہ جزائر و
 مفاد و بسر بردی و دوران بواوی کہ مصداق بواو غیر ذی ذرع بود چون
 احتیاجش بشراب و طعام و مضجع و مقام او فتاویٰ بنا گاہ دوران بید
 شہرے پیدا شدے و ساکنان شہر اور ایتہ مکرم و تعظیم ہر جہ تمامہ بنازل
 خویش بروندے و ضیافتا نمودندے و شیخ از طعام و کشتہ با ایشان
 تناول فرمودے و شب ہنگام کہ مصدوقہ بیت عند ربی بود بامکشہ
 ایشان اغنودے بامداد کہ بامداد الہی سدا بچیب سحر گاہے چون
 آفتاب بر آوردے نہ اذان شہر نامی دیدی و نہ اذان مردم نشانی گویند
 نماز جماعت کہ حاضر میشد روزی میان آوان اقامت یکی از مردان
 اورا احتیاجی بخلا رافتا و چون بہ طہارت جاسی درآمد وید کہ از جاکے
 درمی کشودہ گردید و بوشانی دران در نمودار گشت آن درویش
 بدان بوستان شد حوضی دید سرشار آب بر کنار آن جمعی بہ نماز صف
 بستہ کاہم بنیان مرصوص و امام ایشان شیخ کمال رحمہ اللہ المتعال
 حیرتش بر حیرت افزو و دوران تحیر بنا گاہ چون نظر بکشد و خویش را بدان
 مکان سابق دید کہ اذان جا قصد خلا نمودہ بود ہم حضرت ایشان
 قدس اللہ سرہ العالی بہ تقریبی از شیخ نقل فرمودند کہ روزی در خرابہ
 برگوری بول میکرد با آنکہ آن مدفن یکے از اولیا بود اذان گوری آواز
 اُح اُحی برون آمد کہ اشارت بود بکراہت آن امر و منع اذان شیخ کمال

و آن بشنود همچنان بشورش تمام بر صاحب اُح اُح بانگ برزد و گفت
 ای چنین و چنان چندین سال برآمده که از جهان در گذشته و خاک کیهان
 شسته هنوز اُح اُح خود نمی گذاری و از آن جایگاه برخاست و برفت و هم
 حضرت ایشان قدس الله سره الا نوار فرمودند باین همه ظهور خوارق از شیخ
 مرزواو کس به نیت مشاهده خارق رفتی از آن سخت دربار شدی و تفتی
 و لا تا فلان صانونی که از اعظم علمای عصر بود مع تلامذه خویش غالباً
 بن نیت متوجه دریافت شیخ گردیده چون بحوالی منزل شیخ رسید شیخ
 مقصود او آگاهی یافته بخشونت و غضب هر چه تا متر سنگها و شتاب و آ
 متوجه مولانا گردیده مولانا ناچار مع شاگردان فرار برقرار اختیار فرموده
 شیخ قدمی چند و دنبال او حمله نموده می فرموده ای صالونی فلان فلان
 مد که از کمال کرامات بینی و هم حضرت ایشان قدس الله سره از شیخ
 حکایت کردند که روزی فرموده این مردمان گنج شکر و سلطان المشایخ
 را این و آن میگویند و از فلان و بهمان مایخیر اند که مرتبه اینان از آنها کم نیست
 و مرادش از فلان و به بهمان فرزندان کبار عالی مقدار خویش بود و هم حضرت
 ایشان اسکنه الله بحبوه اجماع از والد شریف خود نقل کردند که می فرمود
 که شیخ چون در بیان معارف و یقین اسرار می درآمد بعضی اوقات
 و قانع آن اسرار بآنکه مهارت علمی مستمان را کامل بود بعد از تفکر و
 تأمل بسیار بر و رایام حل می شد و بفهم می درآمد از باب بهت
 زنده بجان و گردند بیرون زد و کون در جهانی و گردند کس به زبان حال
 ایشان خبر و این طائفه گویا زبان و گردند روزی بتقریب احوال
 شکر و خواجه محمد معشوق طوسی قدس سرها فرمودند که توان گفت که حضرت

شیخ کمال نیز از آن عالم بود و نیز یکی از یاران قبول یافته حضرت ایشان از
 زبان مبارک نقل کرد که روزی بتقریبی فرمودند چون نظر کشفی بر او میشوید
 بعد از حضرت غوث الثقلین از مشایخ سلسله علییه قاوریه چون شیخ کمال
 اقل قلیل بنظر می درآمد و اند چون عمر شریف شیخ از ثمانین تجاوز نمود و در
 تاسع عشر از جمادی الآخر سنه احدى و ثمانین و تسعمائة راه وصال رفیق
 اعلى گرفت و در تشریه کتخل که از قرای تابعه سرهند است خوابگاه یافت
 رحمه الله سبحانه رحمه واسعه بعد از و بنیسه او شاه سکندر است و ارث مواریث
 احوال و مواجید خوارق عادات او بود و در تمامه جذبات و حالات عظیمه
 فیض رسان سلسله آباء خود می بود حضرت ایشان می فرموده اند که
 جانب آفتاب می توان به فراغت نظر کرد و اما بر دل شاه اسکندر از غلبه
 نور نظر راه نیست شاه مذکور در حد و دسنة ثلث و عشرين بعد از الف
 از جهان رفت رحمه الله سبحانه چمن را تر و تازه آراستند + چو شبنم
 نشستند و برخاستند + بتقریب این دو بزرگ کثیرا کذب حضرت ایشان
 حرف مجاذیب در میان آوردند و درین ضمن نقل کردند که وقتی حضرت
 والد ما علیه الرحمه بلاهور تشریف برده بودند و من در آن سفر از حاضران
 خدمت بودم روزی یکی از صلیان نزد ایشان آمد و از شاه رزق الله که در آن
 دیار از مغلوبان و مجذوبان روزگار بود حکایت کرد که امروز شاه را در فلان
 شاه راه بنایت خندان و قهقهه زنان یافتم طلب کشف ستران نمودم فرمود
 در فلان موضع نشسته بودم بناگاه یکی از اهل روستا پشتواره گاه بر سر
 و اسی ورگرم باید آن پشته گاه را بجای واکذاشته بجاخت انسانی نشسته
 از حاجت خویش فارغ گردیده بود که برخی از فرشتگان از آسمان بر او فرو آمدند

ورا همچنان بر داشته و هر که رجال الغیب ملحق ساختند من دوران اثنا
 ده و بدان واسه که در گذشت میدیدم و گریاس شمر عورت او را که
 رو بود می نگریستم این خنده من ازان است مگر گاه فروش آنجا در کماست
 براس محتاج اند مخفی نماند سابقا وعده بیان سیر و سیاحت حضرت مخدوم
 منی بلا و رفته بود اکنون آنجا ز وعده نموده می آید آنجا ب چون از کتسبه
 و م فارغ شد بشوق دریافت اهل الله و استفاده و استفاضه لازم
 الی الله و بسیر بعضی بلدان ممالک هندوستان قدم نهاد و درین سفر
 خود عهد کرد که جائی بجز آنکه تفضیلش لب انکشا بد و از هر که
 از بدعت بسیند بارادت بل صحبت او نیز و از دوران سفر بسا علمای
 مل و عرفا که کامل را دریافت حضرت ایشان قدس الله سره العالی
 تقریبی فرمودند دوران ایام که حضرت والد ما را بر تها س گذار افتاده بود
 مع الهدا و را که مردی بود بنایت معروغ و غریز غریزان ویده آنجا دریافت بودند
 و حکایت کردند که گفت هر راه را نهایت نیست الا راه حق و جل
 آنرا نهایتی است والد ما ازین کلام بنایت متعجب بودند و در معنی آن متفکر
 آن خلاف صریحیت بقول جمهور محققین که منازل الوصول لا یقطع ابدا بل
 حضرت ایشان قدس سره فرمودند که آنچه درین ایام در حل معنی آن
 مام افاضه نموده اند آنست که هیچ چیز را ذات نیست چه حقائق همه اشیا
 وجود و اعتبارات نیند و وجود و اعتبارات را غایات نیست بخلاف راه
 حصول با و سبحانه که منتی بذات اقدس او کرد و زیرا که عارف را چون بسیر
 بوبی و طے اجماعی بعض عنایات از سیر صفات و شیونات بگذرانند آنجا
 به وجود و اعتبارات منقود گردند و سیر او بذات بخت منتی گرد و بعد از آن

سیر در راه ماند و دست او را که زوایان آن کوتاه پس آن سیر که لا ینقطع
ابدالاً بدین گفته اند سیر اسما و صفات است که سیر تفصیلاًست و غایت ندارد
و هم حضرت ایشان مد ظله از والد شریف خود نقل کردند که من فرمودند
شیخ الہدای مذکور روزی در مجلس کہ جمع ذکر اترہ کے کشیدند حاضرین و بعد از
فراغ آن اُمرا صاحب ذکر را فرمود ذکر برائے تصفیہ دل و انجلائی آئست
و دل نیست مگر آمینہ کہ رنگے برو نشسته اورا صیقلے باید کرد تا روشنی پذیرد
و آن خود بذکر خفیه است نہ آئست کہ دل آہنی باشد کہ مارا تنگ برود
باید زد یعنی بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت را تم حروف نصرا شد مذکرہ
مے گوید جمع از مشائخ کہ ذکر جہر خستیار نمودہ اند بطریق اترہ بالغیب آن
ایشان بحکم کریمہ آواشد قسودہ دل را از سنگ و آہن سخت تر و آئستہ اند
و نیز خواستہ اند کہ از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفہ متاثر
گرد و ایضاً آنرا کہ ذکر خفیه خستیار نمودہ اند نیز وجوہ معتبرہ مشہورہ و از
کہ وجہ شیخ مذکور یکے ازان وجوہ است بر اثبات ذکر خفیه و جہر حدیثی کہ
مبتین حال صدیق و فاروق است رضی اللہ عنہما باندہ است با جملہ
لکل وجہ ہو مولیہا بیان طریق اکابر مے نماید و ہم در بلدہ رہتاس حضرت
مخدوم مجوزہ درس مولانا راکبیر النخیری محمد بن فخر کہ صاحب موضح الحوائی
و غیر آئست و از دانشمندان معروف و بتقوی و زہد موصوف رسیدہ اند
روزی کہ آنجناب درین حاشیہ فاضل ہندی علامہ فہامہ قاضی شہاب الدین
دولت آبادی علیہ الرحمہ کہ بر مصباح واقع ست می فرمود دوران ضمن از
زوائد فوائد طبع خویش مذکور می ساخت حاشیہ طویل الذیل کہ در یکے
از مواضع آن اعلان نمودہ بود و ہنگے مینے بر جرح کلام قاضی بو تلمینہ و قرات

و چون حضرت مخدوم آن را بشنود و تدبیر فرمود دریافت که آن اعتراض
لانا بیچوچه و رودنی یابد اما بر حفظ عهدی که با خود بسته بود کما مرینه
موشی چاره نیافت چون شترأت آن عاشق و افاده مولانا به آخر
سیدنا گاه از برکات حفظ بیان حضرت مخدوم مولانا روضه
عطای خویش آگاه گشت و گفت ما آن کلام قاضی را بزرگ دیگر فرستاد
فته بودیم و این همه بر و پدید نه چنان بوده بل حقیقت آن کذا و کذا است
چنان که حق آن بود بیان نموده خط نسخ بر آن حاشیه مرقومه خود کشیده حضرت
مخدوم شکرانه اصلاح و انصاف او و تمکین و ثبات خویش بجای آورده از آن
س برون شد سمعت من بعض الفضلاء را الصدوق ان مولانا محمد المذکور
ل یوم مع جم غفیر من العلماء فی حدیقه کانت واقع فی ظاهری بلده فاذا
ب عین بن اعلینم فتح مسوہ ایا ما و ما و جد و و الله اعلم بحقیقه عالم و هم
نرت ایشان علیه الرحمة و الرضوان بتقریب آن معرفت اعظمه خاصه که
ت اقدس او بیانه هر چند بسیط است اما او را یک و سستی است چون که تمیز
ن را آنجا باز نیست از حضرت والد خویش حکایت کردند که من فرمودند
سیاحت بلا و بنگاله بشری رسیدم که آنجا درویشی بود شیخ برهان نام
ور یکی از مساجد آن شهر ماجیای لیالی بسر برد و شبها از فراط بقراری
به وزارت می نمود و داد و مهر بانی بسیار بمن اظهار نموده گفتی بیایا چند گاه
م بگذرانیم اما بجهت آنکه امری از امور بدعت را مرتکب بود دلم پذیرای
جهت او نگشت آن درویش اکثر شعری را از اشعار هندی می خواندی
شک اخزان از دیدگان بر افشاندی که مضمون آن شعرا این بود که
رتی دارم از لطافت معشوق که اگر گوئی از بس نزا کتش موسی را آنجا

گنجای نیست شاید و اگر از بس انبساط و انتساع آن گوی عالمها در و کم است
 نیز درست آید سه تنگدانی به تنگه چون دل مور و نمک چندان که در عالم فتنه
 شور و دهم حضرت مخدوم را ورین سفر گذاری بشهر جوپورا فتا و آسما فواکد
 صحبت حضرت سید علی قوام را قدس سره دریافت و او بزرگی بود صاحب
 السکر والوجد والسماع و ذو التوکل والتبطل والا تقطاع در سلسله خوب
 معین الدین سنجری و مرید شیخ بهار الدین جوپوری که بسته واسطه شیخ
 نصیر الدین محمودی پیوند در جمیع ائمه سبحانه از و آرنند که سید الانام را علیه الصلوٰه
 والسلام در منام دید که فرمود علی دلی بر در خود میزنی و از خلق الله حیرت
 نمی گیری گفت یا رسول الله اگر دلی ست ازان نشت و اگر درست هم ازان
 تو علی بسیار در میان کیست فرمود بر اے خلق دعا کن که دعای تو در باره
 ایشان مقبول ست تو فی رحمه الله سنة خمسین و تسعمائة باجمعه حضرت مخدوم
 چون صحبت بسیار از ارباب معرفت و علوم را در آن سفر دریافت عنان
 مراجعت بوطن مالوف بر تافت تا زمان انتقال ازین دایره طال و ربله
 سرزند بوده همواره کتب متداوله را از معقول و منقول بی تطیل و فتور بسبیل
 تحقیق و تدقیق و افهام حقیق بیان می فرمود که در جمیع علوم تخریر بود لایما
 و رفقه و اصول آن که بے نظیر بود می فرمود که در آن ایام که در وقایع
 بزدوی غور نموده می آمد محسوس می گشت که در جنب علو اجتهاد و وقت
 استنباط سراج الملة امام ابو حنیفه رضی الله عنه سائر مجتهدین کالتلامیذ
 و نیز حضرتش ازان جا که با علوم رسمی و صورتی معنوی و حضوری راجع
 فرموده بودند مدام بر سجاد و آفاضت بمصداق خبر لان بیدی اندک
 رجلا و احدا خیرک من الدنیا و ما فیها سایلان برکات یقینی را از سحاب

محنت و تربیت خویش شاداب داشت و شاد روان درس بیان کتب
 موفیه علیه را چون لغز و عوارف المعارف و فصوص الحکم و غیره باور
 مایه بلند کسب می افراشت بسا ارباب شوق و اصحاب ذوق که قرات
 و استماع این کتب را نزد او از دور نیز و یک طرف بستند که از همینست
 فادّه او بمقاصد خویش پیوستند که قدوة المشائخ جناب شیخ میر که
 مرور در بلده لاہورست و در حالت و غلت مشهور از تلامذہ فصوص
 دست با بجمہ حضرت او در آگاہی از اسرار باب توحید و وجود مرتبہ
 علیا داشت و در حل و قائل شیخ اکبر محی الدین العربی قدس سرہ
 لا توار از قسط علم و غلبہ حال بد طولی و بر مشرب او بود و بآنکہ مقتضیات
 بوم این علوم و حالات بیشتر سکر مایه و شطیحات ست اما از علوفطرت
 قسط تمکین و بلند می بہت بل بحض صیانت حضرت عزت علیہ السلام
 جل ذکرہ بر طبق آن کلام ثمرة الالہام شیخ ربانی ابو سلیمان و ارانی^(۱)
 رہما یقع فی قلبہ النکۃ من نکات القوم ایا ما لا قبل منہ الا بشاہد
 دلین الکتاب و السنۃ حالی کہ مخالف کتاب و سنت بودے خواہ از
 و یشتن و دیدے خواہ از غیر شنیدے اعتبار نہادے و اعمت داد
 فرمودے انیست نشان صحت احوال و صداقت اقوال و خلوص
 اعمال رحمہ اللہ سبحانہ ارباب ہار حمتہ و اسعہ و رحم عبد اقبال آمینا و نیز آن
 لام حضرت مخدوم کہ بعد از ملاقات شیخ عبد العزیز و استماع راز نبیہ
 و فرمودہ و وشاہد عدل اند بران مدعا قصہ راز شیخ عبد العزیز آنست
 حضرت ایشان قدس اللہ سرہ روزی بتقریب مسئلہ توحید وجود
 مشرب والد خود از والد شریف خود حکایت کرد کہ مدتی جوان بود

ملاقات شیخ عبدالغنی را که در ویته بود از شهر سون پته بس ممبر و بزرگ
 بهجت استماع راز که از و بایشان رسید بود و آن راز این بود
 که گفته پیر من که جد ما ورثه من بود و تبریک هنگام احتضار مرا بایستی
 از درویشان شوریده کار به نزد خویش خواند تا اتفاقا بستی نماید و اعطای
 نعتی فرماید چون به خدمتش حاضر شستم سر از حقیقت این معصوم
 زبان راند که به مجرد استماع آن درویش دوم دست از جان برداشته و
 من به چنان حیران و اسیبم جان بر جا بماندم که بگویم چه راز بود که شب
 از تو زبان بگذشت + که روز عمر بسا مان تر جان بگذشت + بگوش صید
 ندانم زبان تیغ چه گفت + که در سماع در افتاد و به دران بگذشت +
 پس حضرت ایشان قدس الله سره فرمودند حضرت والد مالبشوق
 استماع این سخن از و خواستند که بدیاری او شوند بناگاه
 شیخ مذکور را بهجت می آید بهند عبور فرای پیش آمد چون سر بند رسید
 بکاروان سراسر نزل نمود و والد مانیر و از آن جانشند بعد از
 معالفت و محالست خلوتی در خواستند و التماس اظهار و ابراز آن
 سر بسته را نمودند شیخ آن را بیان نمود چون والد ما از نزد شیخ
 بیرون آمدند شیخ جمیل الدین که فاضل صاحبی بود که از خلفای
 والد ما از ایشان پرسید که استفسار آن نمودند فرمودند بله مسالت
 نمود که آن چه بود و نمودند همین سکه که ما برانیم و حال و مشرب
 ماست یعنی این همه که می نماید واحد حقیقی است که بقولان کثرت نمودار
 گشته لیکن چون آن درویش را لوحی بود ساوه و این راز صفا جا
 بگوش او سر نهاد و حوصله اش تحمل آن را بر نتافت و براه هلاکت شتافت

شیخ عبدالغنی چون عالم بوده و صاحب تمکین و آشنای این رازخانه
 راند از برجای بماند پس حضرت ایشان قدس سره بتقریب نسبت
 و حمید معارف علیه بر زبان راندند و رین اثنافرمودند گاه باشد که پیش
 از ظهور حقیقت توحید کما هو بعض متبدیان و متوسطان را از استیلائی
 محبت که از اقتضای آن استیلا آلتست که غیر محبوب نیز در نظر محب
 محبوب بے و رأید کثرت مو هو منہ منفیہ بکسوت و عدت هویدا گردد
 مثل این در عشق مجاز نیز واقع است چنانچه حضرت والد ما قدس سره
 در ویشتی حکایت کردند که گفتم و تفتی در شهری برای میرنم
 ظرم بناگاه بریکه از نشاء جمیلہ افتاد که بطرف بام خویش خرامش
 مے نمود و بگردیدن او از خود شدم او خود مخفی و مستور گشت من در آن
 حالت چون بر خود نگریستم لباس او را بهمان رنگ و صورت کسیت
 کیفیت در بر خویش یا شتم بے چنانکه از نظر اریان شرمگین گشتم و
 ویش را کنار جستم بے ع در عشق چنین بوالعجب باشد + پس حضرت
 ایشان قدس سره العالی فرمودند چگونه اشیا می شکسته عین
 احد حقیقی بود که کثرت مو هو م است یعنی حضرت حق سبحانه و تعالی
 صفات خود را از مرتبه حس و وهم بقدرت کامله نمودی و بقای بخشیده
 عالم نامیده و اما در خارج بحقیقت موجودی نیست جزوات و صفات
 نمیه او سبحانه و مو هو م چگونه عین موجود حقیقی بود و تحقیق این محبت در
 ثوبات منبع البرکات از مواضع متعدد و بتدقیقات عالیہ و تمیلات
 ضمه نگارش شد مو ده من اراد الاطلاع بها تفصیلاً و اجمالاً فلیرح
 یما علما و حالا با جمله حضرت مخدوم گرامی حیات را به افادت و افادت

بانجام رسانیدند و از کمال بے نفسی و تفرید با وجود کثرت تلامذہ هیچ کے
 را بنجا دے خود قبول نمے کردند و اکثر حوائج خانہ از بازار خود می آوردند دیگر
 تجویز نمے فرمودند و در حلقہ زندگانی را چنان با اتباع رسول سبحانی علیہ افضل
 الصلوات والتسلیمات بستہ بودند کہ سنتے از سنن را نیز مسترد و ک
 نگذاشتند تا بجائے کہ گویند مہما اکمن ازار پوشیدندے نہ سراویل
 تعلیم و وقبالین بر پائے کردندے نہ پائے افتار با وجود اتیان طاعات
 مسنونہ و دعوات ماثورہ بعضے وظائف اوراد مشائخ طریقت اکہ منافی
 غریمت نبودے از بس شوق عمل از دست ندادندے حضرت ایشان را
 قدس اللہ سرہ العالی توفیق عبادات نافلہ از والد ماجد بودہ چنان کہ
 بعد ازین در منقہ گذارش آید از بس کہ بہت ایشان ہمگی بر التزام غریمت
 واجتناب رخصت بودہ با آنکہ سلوک این راہ در سلاسل دیگر کردہ بودند
 و برکات آن طرق بنسبتہای علیہ رسیدہ کما مر لیکن غایت اخلاص
 و نہایت اشتیاق سلسلہ شریفہ عالیہ نقشبندیہ قدس اللہ سرہ را ہا لہا
 ظاہر میساختہ اند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت مخدوم قدس
 سرہ نقل میگردند و فرمودند چنان معلوم ما گردیدہ کہ مرکز این دائرہ
 و شاہراہ این باد یہ بدست این طائفہ علیہ نقشبندیہ افتادہ و نسبت
 ایشان فوق ہمہ نسبتہا ظاہرے کرد و نیزے فرمودند با وجود کہ از مسائل
 اکابر آن طرق سنیہ براوضاع و اطوار و اسرار ایشان بہرہ یافتہ اما ہموارہ
 از خواہان انیم کہ یکے از کار شناسان و راہ نمایان این سلسلہ راجع سبحانہ
 بدیار مارساند یا مارا بدیار او برد تا از برکات صحبت او اقتباس انوار
 ایشان نمایم پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی فرمودند کہ من

طراز و مندی ایشان را به حضرت خواجہ غوث و رضی اللہ والہین محمد الباقی
 من اللہ سرورہ الاقدس معروض داشتہ فرمودند ما را نیز شوق دیدن
 مان بود چون بسہ ہند رسیدیم چہ از ایشان گرفتیم مانا کہ بیکے
 تہ اسے آن حد و تشریف برودہ بودند راستہ حروف گوید چون
 حکایت مذکورہ را از حضرت ایشان قدس سرہ شفقتم با خود میگفتم
 دیگرے از کبار مشائخ سلاسل آخر از حضرت ایشان جمال نسبت
 بند یہ جلوہ گر شدہ باشد یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون
 متنبہ علیہ حضرت ایشان قدس سرہ بشہر ربان پور آمدیم
 ت شیخ عیسی سند می کہ از اعظم مشائخ آن دیار بود و جامع علوم
 و قال و صاحب تفسیر الانوار و خلیفہ شیخ لشکر محمد کہ وے خلیفہ
 محمد غوث بود کہ بحمل احوال این عہدہ در مقالہ زابعہ انشاء اللہ تحریر
 یافت قبل از رسیدن فقیر بسالے در سنہ احدی و ثمانین بعد
 از جہان رفتہ بود بہ تقریب نزد فرزندانش رفتہ فرزند بزرگ
 شیخ عبدالستار کہ صاحب سجادہ اوست و جوان و قابل و فاضل
 ماحدل گفت والد و شیخ ما و آخر عمرے گفت چنان معلوم باشد
 لاصتہ نسبتہاے مشائخ طرق نسبت نقش بند یہ است و اسکاال
 را بران نسبتے واریم گفتہ انک گواہ عدل دیگر بدیدار آمد
 ن مدعا شاہدین عدلین بروے کار آمد اکھد شد و المنۃ حضرت
 و م را و علوم وینی کتب شایستہ است و در اسرار یقینی رسائل نخستہ
 جملہ است کتاب کنوز الحقائق و رسالہ اسرار التمشد کہ لبائکات
 بہ و ران تعلیم بیان آمدہ نفع اللہ سبحانہ الطالبین بہا و پرستانندگان

جو ہر سخن ہو پیداست کہ آنہم مفاض از حضرت و اہب العطا یا ست و جناب
 مامور بدان نگارش و املاست چنانکہ خود و در عنوان آن رسالہ شریفہ این
 معنی را اظہار فرماید آنجا کہ فرماید ہذا اسرار التشفہ فی معراج النبی
 صلی اللہ علیہ وسلم افاضہ اللہ سبحانہ علی بقیضہ القدیور و فضلہ العیم
 فابرہا متثالا بامر المفیض المحکیم این حقیر نکتہ ہای چند از ان ایرادینما
 و اگرچہ آن رسالہ بتازی زبان ست اما این جابر نے از ان ترجمہ فارسی سینہ
 بعرضہ تحریر فرماید بطلب معراج کہ متضمن رویتہ است بلسان استعداد
 آن حضرت است علیہ الصلوٰۃ والسلام از غیر سوال لفظی زیرا کہ دعا بلسان
 استعداد و الزم و اتم است مراستجابت را و الحمد لموسی علیہ السلام ممنوع
 گشت از رویت با سوال لفظی زیرا کہ پیش از استعداد و آن طلب نمودن
 فی معنی لتغیبات اللہ والصلوات والطیبات ہی ظہار الکمال بصفات
 الجمال و نعوت الجلال مجیع الانواع و مجیع الاعتبارات للذات المیتجمع
 لمجیع الکمال المنزاع عن النقص والزوال فانہ باعتبار قوالی و فعلی و حالی
 اما القوالی فکا ظہار الانسان عظمۃ الحق سبحانہ و کمالہ باللسان و اما
 الفعلی فکا متثال لأمس واجتناب لنواہی باینان الاعمال لبدن و لا فعلا
 الجسمی من العبادات و انواع الخیرات و استعمال کل عضو فیما خلق لہ
 ابتغاء لوجه اللہ سبحانہ و تعالی و اما الحالی فکا شتغال القلب الروح
 بکسب الکمالات العلیہ و العلیۃ و التخلق باخلاق الالہیہ فان الانسان
 مأمورہ لیصیر الکمالات ملکۃ نفسہ کما ورح فی الحدیث تخلقوا
 باخلاق اللہ ہذا بالنسبۃ الی مقام الفرق اما بنسبۃ مقام الجمع
 فالقول کذا کہ سبحانہ تعریفات ذاتہ بکمالات صفاتہ فی ضمن

الحروف والكلمات في الكتب المنزلة والفعل فكما ظهر جماله وجلاله من
غيب إلى الشهادة ومن الباطن إلى الظاهر من العلم إلى العين والجمال
تجليه سبحانه وظهوره على نفسه بالفيض الاقدس وباعتبار ذات
صفاتي وافعال فالذاتي كذا الحق سبحانه بصفة وجوب الوجود وانه
تنزه عن الكل وسائر في كل بالكل اي ما جديته جميع كما لانه واسمائه
صفاته بحيث لا مفاصلة في الاشياء كلها اعلاها واسفلها من هذه
الحيثية اصلا والصفاتي كذا سبحانه بصفة العلم وبصفة القدرة
الافعال كتعظيمه سبحانه باللسان او بالجنان بصفة الخالق والراقي
وغير ذلك من الاسماء والصفات الفعلية والمعتبر عند العرفاء المحققين
لتناء الذات فانه شامل لجميع وجوه التعظيم واصناف الكمال بخلاف
ثناء الاسماء الوصفية والفعلية فانه يوجب التقدير والتقييد
بما وثق وموضوعي از موضوع اين كتاب قلبي منيما يد كه سر او راست كه اين
مارا كه التحيات لله النخ بود از آن حضرت صلى الله عليه وسلم بر قرب نفس
مول و اريم كه حق سبحانه فاعل بود و بنده الت نه بر قرب نوافل كه بنده فاعل
و و حق سبحانه الت لانه لما تفرق عليه الصلوة والسلام و ارتفع من
بين استحال ان يستند اليه شئ فيما يظهر منه فانما هو من الله
سبحانه وتعالى الا كالة كقوله عليه الصلوة والسلام لا احصى ثناء عليك
خ وان الحق ينطق بلسان عمر ويمكن ان يجعله من قرب النوافل تنزله
به وادخاؤه نفسه في البين انكسار له و اظهار العجز تمام انجا كس
ان كز تمامي كند با خواجگه كار غلامی + او يجعل لوجه الموهوب له من
حق سبحانه بدل وجوده مضافا اليه وان كان من الحق سبحانه مبالغة

فی الترتیب او باعتبار مقام الدوران فی المقامات الثلاث من قرب النوافل
 والفرایض والجمع منهنما من غیر تقید بواحد منهما وهذا هو مقام اداة
 المختص بنبينا محمد صلی الله علیه وسلم ودر خاتمه این رساله شریفه بر قلم
 محترم آورده که مراد دل بعون الله سبحانه چنان می آید که امر بقراءة تشهد و
 آخر نماز تذکیر و ایدان است بر آنکه نماز معراج است مومنین را پس سر اوار
 آنست که معراج مومنان نیز مشتمل باشد چیزی را که در معراج او صلی الله
 علیه وآله وسلم بطهور پیوسته از احوالات عظیمه و تشریفات علییه زرقش الله
 سبحانه تعالی جرعه من کاسه صلی الله علیه وآله وسلم بلطفه و امر بصلوة بعد از
 تشهد بر آن سر و رسید البشر اعلام است بر آنکه معراج مومنین متابعت محمد
 صلی الله علیه وآله وسلم و ادای حق لغمار است که رسیده مسلمین را به بین
 هدایت و متابعت او صلی الله علیه وآله وسلم و تنبیه است بر آنکه چون حضرت
 شرکت بخشید است راه تشریفات معراج فینقیض لمران یصلوا علیه فی معراجهم
 و نیز ایاست بر آنکه اگر چند کمال است بنهایت مرتبه کمال عروج نمایند و چون
 نمیروند از رتبه متابعت او علیه الصلوة والسلام و نمیرسد بنهایت ایشان تبت
 مقام او و سر ایشان تحت اقدام او ایضا اشاره الی ان منتهی معراجهم الی النبی
 علیه الصلوة والسلام و منتهی معراجهم صلی الله علیه وآله وسلم الی الله
 سبحانه و تعالی و تعظم الاثری انه علیه الصلوة والسلام و اثنی علی الله سبحانه
 فی لا ابتداء لقوله التحیات لله الخ و المؤمنون امر و بالصلوة علیه
 التحیات و التسلیمات فی منتهایهم بعض خوانند که حضرت ایشان را
 و الله شریف خود و نقل کرده اند حضرت ایشان قدس سره الله علیه و تعالی حکایت
 کردند از حضرت و الله که فرمودند یک بار شیخ جلال بدین شیخ رکن الدین فقه بود

پنج رکن الدین آن کلام صاحب تعریف را که عارف از رویت و مشاهده
 و سبحانه تعالی درین نشان چه چشم سز و چه چشم سیر خرافیان بهره ندارد و در میان
 ما و شیخ جلال گفت این سخن مبتنی بر سراسر راست است این توجیه شیخ
 رکن الدین را خاطر نشین نگاشت حضرت ایشان قدس سره فرمودند که
 من از حضرت والد پرسیدم آخر شما و شیخ رکن الدین آن را چگونه توفیق
 دادید و بر چه تقریر نهادید فرمودند سالهای بسیار گذشته بخاطر نمانده اما
 آنچه الحال بر دل می آید آنست که در مقام اتحاد همین یقین است پس چنانچه
 کس را بخود می باشد چه مشهود و اثبنت می طلبد و مشاهده معارف میجو
 و ما حضرت ایشان قدس سره در مکتوبی نگارش فرموده اند که از اول
 رگوار خود شنیده ام قدس سره که می فرمودند اکثر از گروه های بهتاد و دولت
 به ضلالت رفته اند و راه راست کم کرده و منشای آن دخول در طریق
 موفیه است که کار را با انجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت رفته
 و ما هم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم شریف آورده اند حضرت والد بزرگوار
 قدس سره می فرمودند که در علم سلوک رساله دیده ام که در آنجا نوشته که
 مرا کولات مراعات اعتدال نمودن و حد وسط نگاها داشتن در وصول
 مطلوب کافیت باین مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست من خواهم
 زبان صداقت نشان مخدوم را و هائی عالیشان و عین بزرگوار ایشان
 نمودم که فرمودند روزی یکی از مخلصان صادق حضرت مخدوم بحجّه اقول
 و او به جمول ایشان و آمده می بیند که آنجناب مقتول و مقطوع الاخر افتاده
 تا آنکه بر عضوی از اعضای شریفه جایی سر نهاده آن در ویش بعقیده آنکه
 زوزوی یا دشمنی این معامله با ایشان ظهور یافته هر اسان و نوحه کسان و

خاک مصیبت بر سر زبان برون آمده و یکی را خبر کرده چون آن هر دو یار
 بان حجره و آمده اند حضرت مخدوم راحتی و سالم و جالس و مراقب یافته اند حیران
 و گریان و در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت گردن آنها فرموده تا با بحیات
 عاریت دین جهان با شرم افشای این راز غمی نماید چون از آن پرسیده اند فرموده
 امری بود که بیان را پیرامون آن راه نیست ولیکن زبان حال مخدوم مترنم
 بوده باین ابیات عارف روم سه دشمن خوشیم و یار آنکه مار می کشد + غواق
 در یاتیم ماراموج و ریامی کشد + نیست غزائیل را بر عاشقان اورهی + عاشقان
 دوست را هم عشق سودا می کشد + تشنگان نعره زنان بالیت قومی بعلیون + خفیه
 صد جان میدهد و دلدار پیدای کشد + پس کنم من چون بگویم سیر قتل عاشقان +
 ز آنکه منکر خویش را از خشم و صفرا می کشد + چون قلم بچرخ شهادت کبری رسید
 اکنون منرا دارا نیست که زبان قلم را از ذکر موت و شهادت کبری بذكر موت
 صغری آریم چون حضرت مخدوم حمزه حیات را بدر وانه حد و دشمنان رسانید
 که ابنای آن بلسان نبوی عتقاء الله اند نفس نفیس ندای ارجعی را اجابت فرمود
 و کان ذلک فی السابغ عشر من رجب سنة سبع بعد الالف بیرون شهر سر هندی
 جانب غربی بمغرب تراب چون آفتاب سر در کشید رحمه الله علیه رحمه و سخته
 فقیر تاریخ انتقال ایشان را چنین یافته و نظم نموده رباعیه آن شیخ که بود
 اعلم اندر هر فن + جانش گهر ستر ازل را معدن + چون شیخ زمانه بود و علم و عمل +
 تاریخ وصال او بگو شیخ زمین + حضرت ایشان میفرمودند زمان احتضار و اله
 بزرگوار حاضر بودم در آن سکرات و غمرات ناگاه بر زبان مبارک رانند که
 سخن همانست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت شیخ
 ابن العزلی و نهسته باستفهام معروض داشتیم که شیخ ابن العزلی فرمودند شیخ ما

شیخ عبدالقدوس گفتیم آن کلام کدام است بعد از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن
 نیست که گفت حقیقت او سبحانه بستی مطلق است اما کسوت کونی خال و چشم
 مجربان می اندازد و دور و محو می سازد بعد از آن معروض داشتیم که مراد امری
 دلالت نمایند و وصیت فرمایند که بران باشیم فرمودند ترا بر همین سخن وصیت
 میکنم و هم حضرت ایشان فرمودند که چون بارها حضرت والد ماجد ما را بر زبان
 شریفه میگذشت که محبت الهیست حضرت خاتمت علییه و علیهم الصلوٰه و التحیة
 را در جزایان و حسن خاتمه مدخلتی عظیم است هنگام نزاع ایشان من آنرا فراموش
 ایشان را و دم فرمودند الحمد لله و المنة که سرشار آن محبت و غرق آن دریاییست
 الهی بحق نبی و فاطمه که بر قول یان کنم خاتمه حضرت حق سبحانه و
 مجدوم را مطابقاً بشیخ عبدالقدوس رحمهما الله هفت پسر عطا فرموده بود و حضرت
 ایشان فرزند چهارم اند و مرکز آن دایره اینجار فرمی توان گفت که از آن آن
 حضرت رابع آمد که در مراتب حساب مرتبه رابع مرتبه الف است و آن حضرت
 بعد و الالف و آنحضرت آفتاب فلک ولایت اند شمس که انور و عظیم نجوم است
 قدام و فلک رابع و همه برادران ایشان مردم فاضل و صالح و مستند از فضیلت
 سره و بر بوده اند چنانکه آن فقره شریفه حضرت خواجه که در ذکر احوال حضرت ایشان
 در سره باید بر حسن استدلال و برادران و فرزندان ایشان دلالت نماید یکی
 از اخوان آنحضرت شیخ شاه محمد بود لبال از ایشان بزرگتر تربیت از والد
 شریف خویش یافته بود از علم ظاهر و نسبت باطن بزرگوار حفظ فر گرفته از
 بان و نشان حضرت ایشان قدس سره شنودم که فرمودند والد ما بارها
 فرمود می شاه محمد و قال و حال تلمیذ رشید ماست هم حضرت ایشان روح
 و الغریر فرمودند هنگام احتضار این برادر من بر سر او حاضر بودم ناگاه مسمی

کرد موجب آن پرسیدم گفت حقیقت محمدی علیه السلام بر من منکشف گردید و مشاهد
 آنم احمد شد علی الاحسان و دیگر از برادران آنحضرت شیخ محمد مسعود بود که تلقین فکر از
 حضرت خواجہ باقی باشد طاب تربتہ گرفته بود و از برکات نظر کیمیا اثر آن حضرت
 بحالات و مکاشفات رسید چنانکہ از آن فقرہ کہ حضرت خواجہ قدس سزده در
 عنایت نامہ کہ بجناب محمد دوم زاده بزرگ خواجہ محمد صادق علیہ الرحمۃ ارسال
 فرمودہ اند و توضیحت شیخ محمد مسعود ثبت نموده اند ہویدا است و آن فقرہ آیت
 مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتباری نگیر و کشف صوریہ محل خطا و لغزش است
 سعی کند کہ حضور مع اللہ ظهور یابد و دوام پذیرد ہر چند کہ عالم صاف شدہ باشد و
 معنی نورانیت نیز از نظر بصیرت اسقاط یافتہ و در کار و سعی باشد کہ جذبہ حضور
 ایشان دیگر است و در آن موطن از ماسوی نامی و نشانی نیست گاہی بالکلیہ
 و اکثر بالاصالہ بوجہی است از شش جهت معرا گاہی فوق بہت خصوصیتہ کہ
 عرش مجید راست در وہم می آید و گاہی ہمہ جہات را فرو میگرد و معنی داشتند من
 و را ہم محیط بظہور میرسد و اگر صور معنویہ و اشکال صوریہ محو نشدہ اند و بچوہر آب
 و خیال بے اعتبار افتادہ و در ہمین وقت نزو و ریافت صور خیالیہ ہوا الاول
 و الآخر در میان می آید و اگر در وقت فرو گرفتن آن توجہ ہمہ جہات را یا اکثر را
 صور و اشکال بالکلیہ محو شود و صفای اتم بظہور رسد و معنی لیس فی الدراغیرہ
 و یار و جلوہ آید ہوش باید بود کہ کسوت معنویہ در میان است لا اقل صفۃ حیوۃ
 و ہستی اکنون یک دقیقه دیگر بشناسند کہ در وقت ظہور داشتند و را ہم محیط
 می تواند بود کہ ہمچنین کسوتی در میان می تواند بود کہ بالکلیہ نظر محبتش مجر و
 شدہ باشد باری حقیقہ مقصود و ریافت و ادراک نمی آید آنجا عشق و محبت است
 و تصفیہ نیز از ماسوی الی آخر المکتوب الشریف و برادران و دیگر حضرت ایشان

که از آنحضرت که تر اند و خدمت ایشان نموده اند و از نظرات عنایات بهره ور شده
 و از فضائل صوری نیز بالنصیب اندکی شیخ غلام محمد و دیگر شیخ مودود است و در
 وفات مکتوبات قدسی آیات بنام مشارالیهما مکتوب متعدد و اند از آنجمله است این
 مکتوبات که بشیخ مودود و مرسل داشته اند آندم که بحسب حصول اسباب نبویه
 بآب باب غنا محشور بوده هوای برادر و فقنا الله سبحانه وایاک فرصه حیوة بسیار
 قلیل است و عذاب ابدی متفرع بران حیث باشد که کسی این فرصت را در
 تحصیل امور لا طائل صرف نماید و متنظم الامم مخلد گردد ای برادر مردم از اطراف
 و جوانب در رنگ مودود و ملخ میرزید و شما قدر دولت خانگی را ناشناخته و مطلب
 دنیای دینه بذوق میدوید و بشوق خوابان حصول آئیند احیاء شعبه من الایمان
 حدیث نبوی است علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات الکلمات ای برادر
 این نوع اجتماع اهل الله و این قسم جمعیت شد فی الله که امر و در سر بند میر
 است اگر گرد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشر این دولت پیدا آری عشره از ان
 ماجر حاصل کنید و شما این چنین دولت را مفت از دست دادید و از جواهر
 نفیس بجز و موز و رنگ طفلان اکتفا نمودید عشرت باد اهل عشرت باد و
 ای برادر شما وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند این اجتماع را برپا نهند از اند
 آن زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و ملا فی چه چیز حاصل آید غلط کرده اید
 خطا نمیده اید به لغت های حرب و شیرین مفتون نشوید و بلباس های نفیس
 فریب فریب نخورید که نتایج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه
 در آخرت هیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و عیال خود را و ربلا انداختن
 و اختیار عذاب اخروی نمودن از عقل و وراندیش و درست حق سبحانه و
 تعالی عقل و باد و متنبه کناد ای برادر دنیا که در بیوفائی مثل است اهل دنیا

که در دناوت و خست مشهور حیف باشد که کسی عمر گرامی خود را از پی بیوفای و خلس
 صرف نماید و ما علی الرسول الا البلاغ فصل دوم در بیان ولادت صدیقی
 حضرت ایشان قدس الله سره الا قدس و بدایت حال آن حضرت از تحصیل
 علوم دینی و استفادات یقینی از پدر بزرگوار خود رحمه الله و غیره تا ذکر وصول
 ایشان به شرف صحبت خواجه عالی شان طاب ثراه منقول است که حضرت مخدوم
 چون همواره بسیاحت و انقطاع میل داشتند و مهاجرت وطن میکردند اکثر دور
 بلاد و بقاع بسری برزید چنانکه چند گاه در سکندریه که قریب اثنا و هشتاد
 قصبات مشهوره هندوستان است بطریق نشر علوم شرعی و ادای عبادت
 سنی اشتغال داشتند چون انوار صلاح و آثار معرفت بر جبین مبین ایشان
 لایح و لامع بود روزی عورتی صالحه که از قبائل شراف آن دیار بود و بفرست
 صادق و اتصاف داشت مشاهد جمال و کمال ایشان کرده التماس نمود که
 من در کنار تربیت خود خواهری دارم که کان جواهر عفت و روح عصمت است
 میخواهم که در حباله عقد شما منتظم گردد و امید دارم که این التماس پذیرای قبول شود
 چون حلاوت تفرید و ذوق تجرید بر باطن عالی ایشان غالب بود و فی الحال
 بقبول لب نکشادند و عذر خواستند التماس با اتهام پیوست و چون موافق تقدیر
 و رضای خداوندی بوده بر منصفه قبول رسید او را و عقد خود منتظم ساخت
 و چند گاهی آنجا بسر بردند فلما جرم حق سبحانه و تعالی از برکت نیکو گمانی و نجسته
 نیستی آن مخدومه صبیئه مخدومه او را مطلع بیضا و صدف و ریکیتا گردانید
 یعنی چون حضرت ایشان بزرگی را از ان صامحه ظهور آورده این قصه
 شباهت تمام دارد و بقصه ثابت و الدام نام ابو حنیفه کوفی رضی الله عنهما
 که بزرگی از اقیاس کوفه صبیئه طاهره خود را بلا خطه کثرت و رع حضرت شایسته

بعقد و آورد و چنانکه در حیرة الفقهاء و دیگر کتب معتبره مذکور است تا حق سبحانه آنجا
 بمین آن گمان نیک شمره چون امام الائمه سراج الامة رضی اللہ عنہ بوجود
 آورد و اینجا بنایت او تعالی چون این قطب ربانی منور الف ثانی قدس سره
 شمره ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت بدایه از تقریر شریف حضرت
 ایشان که تخمین میفرمودند و نیز این بنده از بعضی معمران اقربای ایشان
 شنوده چون ولادت پیر بزرگوار ایشان در حدود سنه احدى و سبعین
 شمست و وقوع یافته که کلمه خاشع بیان آن سال سعادت قرین نماید و این در
 بلده شریفه سرهند بوده که از اماکن معموره مشهوره روح افزای مملکت هندوستان
 و مرکز آن دیار برکت آثار و هم در ایام طفولیت هر که ایشانرا میدیده به مضمون
 لریه یکا ذریتهایضی و لم تسمه نازبان حال و قال می کشوده و حضرت
 شاه کمال قادری که ذکر شریفش سبق ذکر یافت انظار خاصه و حق ایشان
 مرعی میداشته تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رو
 داده چنانکه والده ماجده ایشان از غایت بے آرامی ایشان رنجیدست
 شاه برود التماس و عای صحت نموده حضرت او علیه الرحمه جبذبه و
 شورش تمام بر زبان مبارک رانده که خاطر جمع دارید که این طفل عمر و راز
 خواهد یافت و عالم عامل و عارف کامل خواهد شد و مثل سن و تو از
 اسن این بسیار خواهند برآمد و نیز بکرات آن شیخ بزرگوار بواله حضرت
 ایشان رحمه الله انفاس بشارت اساس و رقی حضرت ایشان فرموده
 حضرت ایشان هفت هشت ساله بوده اند که شیخ کمال از جهان انتقال
 نموده حلیه مبارکه شیخ را بخصوصا بنحاطر عاطر داشتند و آن خانه که
 محبوب والد بزرگوار خود در خدمت شیخ آنجا شسته بودند نیز بایه ایشان

بود با بکلمه چون حضرت ایشان بدستان شده اند باندک روز حفظ قرآن
 نموده تحصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشته اند و بچند روزۀ توجہ نفعی
 تمام روی داده چنانکہ سخنان دقیق را علمای تحقیق می فرموده اند و بعض
 مواضع کتب و تفسیر عبارات دلکش کشاده مشکلات را تحریر می فرموده و بیشتر
 علوم را نزد پدر بزرگوار خود و اندکے را پیش بعضی علمای کبار آن روزگار
 گذرانده اند و بسیار کتب نیز رفته نزد مولانا می محقق مولانا کمال کشمیری
 رحمہ اللہ کہ از مخول و الشوران متورع بود بعضی کتب مشککہ را چون عضدی
 و امثالہ خوانده اند و بعض کتب احادیث را نزد شیخ یعقوب کشمیری علیہ الرحمۃ
 گذرانده بودند و این شیخ یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم و قطب مکرّم
 شیخ حسین خوارزمی کبروی قدس سرہما بود و در حریم محترمین زاد ہما اللہ
 شرفانزد کبار محدثین آنجا تصحیح حدیث نموده بود و نیز حضرت ایشان اجازت
 تفسیر واحدی را با جمیع مؤلفاتش چون بسیط و وسیط و اسباب نزول و نیز
 تفسیر مضیای و را با جمیع مصنفاتش چون منهاج الوصول و غایۃ القصودی و غیرہما
 و صحیح بخاری را با جمیع مؤلفات او چون ثلاثیات و ادب مفرد و افعال العباد
 و تاریخ و غیر ذلک و مشکوٰۃ تبریزی و شمائل ترمذی و جامع صغیر سیوطی و
 قصیدہ برودہ شیخ سعید بوسری و حدیث مسلسلہ را کہ عنقریب مع الاسناد
 بیاید از عالم ربانی قاضی بہلول بدخشانی رحمہ اللہ کہ روایت و اجازت
 یافتہ بودند و قاضی ندکو را اجازت این کتب فرمودہ را با آن حدیث مسلسل
 از شیخ معظم عبد الرحمن بن فہد و مشتملہ کہ او ابامی او در آن بلاد معظم از کبار
 محدثین بودہ اند و خانہ ایشان اباعنجی بیت الحدیث چون بیان اسناد بہر کتب
 و رین اوراق بہ تطویل می انجامد ازین میان اسناد و اجازت مشکوٰۃ را با سند

حديث مسلسل تجريبي وأما الحديث المسلسل بأولية قال الشيخ عبد الرحمن
 بن فهد سمعته من لفظ سيدي والدي عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد
 وهو أول حديث سمعته منه قال حدثني به جدي الحافظ الرحلة تقي الدين محمد
 بن فهد الهاشمي العلوي وهو أول حديث سمعته منه قال حدثني به
 جمع من المشائخ الأعلام أجمعهم العلامة برهان الدين الأبناسي سماعاً من
 لفظ قاضي القضاة أبو الحامد المطري بقرائتي عليه بالحرم الشريف المكة و
 أول حديث سمعته منهما قال أخبرنا به الخطيب صدر الدين أبو الفتح محمد بن المبرك
 قال لأبناسي وهو أول حديث سمعته منه وقال المطري وهو أول حديث
 روي عنه قال أخبرنا به الشيخ نجيب الدين عبد اللطيف الحارثي وهو أول حديث
 سمعته منه قال أخبرنا به الحافظ أبو الفرج ابن الجوزي وهو أول حديث
 سمعته منه قال أخبرنا به أبو سعيد أسما عيل بن أبي صالح النشاوري
 هو أول حديث سمعته منه قال أخبرنا به أبو صالح أحمد بن عبد الملك
 المؤذن وهو أول حديث سمعته منه قال حدثنا به أبو طاهر محمد بن
 محمد الرمادلي وهو أول حديث سمعته منه قال حدثنا به أبو طاهر أحمد
 البرازي وهو أول حديث سمعته منه قال حدثنا به عبد الرحمان بن بشير
 ابن الحكيم الصدي وهو أول حديث سمعته منه قال حدثنا به
 سفيان بن عيسى وهو أول حديث سمعته من سفيان بن عمرو بن دينار
 عن أبي قابوس مولى عبد الله بن عمرو بن العاص عن عبد الله بن عمرو
 بن العاص رضي الله عنهما أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 قال لأحمون برحمهم الرحمن تبارك وتعالى أرحموا من في الأرض
 برحمكم من في السماء أما أسنا وشكوة المصاحف ككتابتها بغير كتب

حدیث مذکورہ متداول و مشہور و باجائز و اسناد محتاج تر از دیگر کتب حدیث
ووسایط اسناد بہ مؤلفش کمتر از وسایط کتب دیگر نیست کہ ذکر می یابد از
حضرت ایشان مآقدس سرہ تاشیخ غزالدین بن فہد ہمان سندست کہ در حدیث
گذشتہ محرکشت لیکن شیخ غزالدین بن فہد مشکوٰۃ را ہم از شیخ تقی الدین بن
فہد الهاشمی جائزہ وارد و ہم از شیخ الاسلام بن حجر العسقلانی رحمہما اللہ قتال
الشیخ تقی الدین اخبارنا بہ عالیاً الشیخ الامام اشرف الدین عبدالرحیم بن
عبدالکریم الحرمی قال خبرنا بہ العلامة امام الدین علی بن مبارک شاہ
الصدیقی الساجی عرف بخواجه و قال لشیخ الاسلام بن حجر خبرنا بہ العلامة
البنغوی قاضی لا قضیہ المجد بن محمد بن یعقوب البغوی و زابادی الشیرازی الحدیث
الشافعی قال خبرنا بہ الحافظ جلال الدین حسین والحقہ الہما و شمس الدین
المقدسی قال و الصدیقی الساجی خبرنا بہ مؤلفہ ناصر السنۃ ابو عبد اللہ محمد
بن عبد اللہ الخطیب الساجی قرأہ و اجازۃ قال الاخران اذنا فقط بعد از اخذ
این اجازت حضرت ایشان فرمودند کہ محسوس گردید کہ مراد داخل طبقہ محدثین
گردند و حضرت ایشان قدس سرہ از غایت کرم باین را قم محمد الهاشمی بن
محمد القاسم البنغالی البدخشیانی عفی عنہما اجازت دادند این کتب مذکورہ را با حدیث
مستور در اول شهر رجب سنہ ہزار و سی و ستہ و ربیعہ سر بند احمد شد علی
ذلک بعد از استماع بندہ حدیث مسلسل مذکور را از حضرت ایشان جناب
مخدوم زادہ جامع الفنون صدقہ العیون خواجہ محمد سعید سلمہ شد بہ نکتہ نریا
اشارہ نمودند و آن این بود کہ فرمودند در وصول حدیث رحم و رحم مسلسل
با لاولیۃ بحضرت ایشان ایامی ست بانچہ آنحضرت در مکتوبی از مکاتیب
در فرمای و چشمی از مرتبہ و معاملہ خود اشارہ نموده اند فہم من فہم چون حضرت

ایشان از استفاوه علوم معقول و منقول و فروع و اصول فارغ شده اند
 رخت بپسند افاده کشیده اند و در تمام طلبه علوم را از برکات خویش بهره ور
 گردانیده و بعضی رسائل شریفه تباری و بفارسی و در نهایت بلاغت و فصاحت
 تصنیف فرموده که از آن جمله است رساله تهلیل و رساله رند و مذهب شیعه شنیعه
 با آنکه در آن اوقات ارباب تشیع در آن بلاد در نهایت حشمت و جاه بودند و
 سلطان تقرب تمام داشتند و سلطان نیردین و ارباب دین در نهایت
 عداوت بودند لیکن از جوش غیرت اسلام که حضرت ایشان را حضرت حق سبحانه
 عطا فرموده بود ملاحظه این و آن در خاطر نشان خطور نمی بود و از آن راه که
 ابوالفضل مشهور را بابل فضل سری بود و فضلا را بضرورت لازم بود که
 آمدندی شد حضرت ایشان هم در آن وقت مکرر بمجلس او در آمده بودند آن
 دوی بر و فور فضائل کثیره ایشان اطلاع یافته رعایتی نمی نموده چنانکه
 یکی از تلامذه او با این فقره گفت وقتی یکی از آشنایان خود کلمه چند رستم
 می نمود آن جایه تقرب نقلی که از حضرت شیخ شنوده بود فقرات کثیره در گوش
 شیخ تو بگم آورد دیگری از صاحبان او گفت روزی که حضور شیخ تو در
 مجلس وی حاضر بود وی زبان بتوصیف فلاسفه و علوم ایشان گشود و در آن
 مبالغه فراوان نمود چنانکه عائد می شد بتو هین علمای دین حضرت شیخ تو
 سلمه الله از جنون اسلام تحمل نایست نمود و فرمود که امام غزالی قدس الله
 سره العالی در رساله شریفه منتقد عن الضلال بر کاشته است که از علومی که
 فلاسفه خود را واضح آن میدانند آنچه بکاری می آید چون هیئت و نجوم و
 حکمت و طب آنرا از کتب انبیاء ما تقدم و کلام ایشانان سرقه نموده اند
 و آنچه زاده طبع ایشان است چون ریاضی و امثال کبیله کار دین می آید

ابو الفضل چون این لشبزو دستگیر شد و گفت غزالی نام مقول گفت حضرت شیخ
 تونیز از استماع این حروف او متغیر شده از مجلس او برخاستند و وقت برخاستن
 فرمودند اگر ذوق صحبت ما اهل علم داری ازین حرفهای دور از ادب زبان
 باز دار و بر رفتند و چند روز بمجلس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده و
 معذرت خواسته طلب نمود و نیز روزی حضرت ایشان بمنزل ابو الفیض
 برادر او در آمده اند که در تحریر تفسیر غیر معجمه بوده چون ایشان را دیده خوش
 گشته و گفته خوب رسیدید موصی از تفسیر پیش آمده که آن را به حروف
 غیر معجمه تاویل و تفسیر نمودن متعسر شده من و ماغ بسیار سوختم اما عبارات
 و نحوه بدست نیامد حضرت ایشان بآنکه عبارات بی نقطه و زبیده بودند و در
 ساعت مطالب کثیره صفحه در کمال بلاغت بزرگداشتند که فیضی در حیرت نیست
 و مطلب از تحریر این حکایت آنست که آثار حمیت و غیرت ایشان همدران
 ایام که بسلوک طریقه صوفیه در آمده بودند برایین قسم مردم چنان بود و صحبت و
 هبیت ایشان بر آنها چنین در عنوان رساله روشیه که در آن ایام مرقوم شده
 نگارش نموده اند که چون در آن اثنا رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد
 عبداللہ خان^{۱۱} اوزبک نموده بود و علمای ماوراءالنہر نوشته بودند و جواب
 رساله آنها که در باب تکفیر شیعه و اباحت قتل اخذ اموال ایشان مسلمانان
 بود باین حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد طی مقدمات بلذوق
 تکفیر خلفائے ثلاث است رضی اللہ عنہم و ذم و تشنیع حضرت عایشہ صدیقہ
 رضی اللہ تعالیٰ عنہا سے ترسم این قوم که بر دوکشان می خندند و در سر کار
 خرابات کنند ایمان را + بخاطر فائز قرار یافت که در حل شبهات و آہستہ
 اینها و تحقیق مذہب فرقہ تاجیه رساله نوشته آید تا ساوہ لوحی از مقدمات

فرخنده آن در غلط نیفتد و از صراط مستقیم منحرف نگردد و خیرعت بحسب توفیق
 سبحانه والله المستعان و علیه التکلان و بعضی از طالبه شیعه که مترو داین حد
 بودند باین مقدمات امتحار و مباحث می نمودند و در مجالس امر و سلاطین این
 مغالطات شهرت می دادند و این حقیر در هر مجلس و معرکه مشافهت بمقدمات
 معقوله و منقوله رو آنها می کرد و بر غلطها سبک صریح ایشان را اطلاع میداد
 اما حمیت اسلام و رک فاروقیم باین قدر و الزام کفایت نکرد و سوزش
 سینۀ بے کینه تشنه نیافت و بخاطر فائز قرار یافت که اظهار مفاسد
 ایشان و ابطال متاع عام به بحث انتهی کلامه در آن ایام که ایشان با گره
 تشریف برده بوده اند چون آمدن بر آن گذشته والد ماجد ایشان
 از شوق دیدار این فرزند فرشته مانند با وجود کبر سن و بعد مسافت با گره
 آمده اند یکی از فضلاے آن یار زیارت ایشان آمده پرسید که باعث
 این تصدیع چه بود فرمودند شوق ملاقات فرزند و بلند شیخ احمد سلیم
 چون وی را بنابر بعضی ضروریات نزد ما آمدن میسر نبوده ما آمدیم ع
 یوسف نرو و کنعان یعقوب برون آید چون والد ماجد ایشان را ایشان
 الفت تمام بوده و از جان غریز خود غریز تر می داشتند و همیشه
 به صحبت ایشان مشغوف بوده اند و قایل علوم دینی و اسرار
 یقینی در میان می آورده اند حضرت ایشان نیز بعد از آن سفر مذکور
 بوطن مراجعت نموده ملتزم خدمت و صحبت والد بزرگوار شده اند و یکی
 اقتباس انوار آن بزرگوار عالی مقدار گردیده و فوائد باطنیه کثیره از
 ایشان دیده چنانکه خود در رسائل و مکاتیب تصریح بآن نموده اند
 از آن جمله است آنکه در فقره نخستین از رساله مبدؤ و معاد نوشته اند که

را بگوشتان تا زمانی که در حقیقت کلمات نیاید و در حقیقت خود را بگوشتان تا زمانی که

این درویش را پایه نسبت فروست از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر
 بزرگوار او را از غزیری که جذبه قوی داشتند و به خوارق مشهور بودند
 بدست آمده بود و نیز این درویش را توفیق عبادت نافله خصوصاً
 ادای صلوٰۃ نافله مددی از پدر روی ست و پدر بزرگوار او را این
 سعادت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند حاصل شده بود و انتی
 مراد حضرت ایشان از آن غزیر کثیرا جذبه و اسخوارق شیخ کمال قادری
 مذکور است و از غزیر دیگر که در سلسله چشتیه فرموده اند شیخ عبدالقدوس
 مذکور جمہما اللہ سبحانہ و حضرت ایشان بی واسطه والد بزرگوار او بن
 آن انظار حضرت شاه کمال که در طفولیت دیده کرده اند بهر حال نسبت
 قادریه یافته بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریف حضرت خواجہ
 بانی تبار شد قدس سرہ با ایشان خرقہ و نسبت کاملہ اجازه از روحانیت
 حضرت شیخ کمال مذکور رسید و بیان این قضیہ یعنی حصول
 خرقہ و نسبت تمام و اجازت آنکہ خدمت شاه سکندری کہ نیرۃ حضرت
 شیخ کمال بود و نائب مناب ذوالکمال آن بزرگ دین روزیکہ حضرت
 ایشان در حلقہ مراقبہ با یاران نشستہ بودند از کتفل آمدہ خرقہ متبرکہ کہ
 حضرت شاه کمال را بروش حضرت ایشان نہادہ چون حضرت ایشان
 چشم کشادہ اند شاه را دیدہ اند بہ تواضع معانقہ نمودہ اند شاه گفت چند
 مرتبہ می شود کہ در معاملہ از حضرت جد خود شاه کمال مأمور می شوم کہ
 خرقہ مرا بہ منسلان کہ حضرت شما باشد برسان بآن کہ مرا مشکل بود
 خرقہ متبرکہ کہ ایشان را از خانہ برآوردون باز یکسے وادون لیکن چون تباکید
 مأمور شدم ناچار امتثال امر نمودم حضرت ایشان آن خرقہ را پوشیدہ

بحکم آوردن رفتند بعد از مدتی که بیرون آمدند به بعضی محرابان اسرار
 گفتند که بعد از پوشیدن خرقه حضرت شاه کمال قضیه عجیب رو داده
 و آن اینست که خون خرقه را پوشیدم حضرت شیخ ابجن والا بن سید عبدالقادر
 جیلانی راضی القدر^{۱۱} عنه دیدم که با خلفای کبار خود تا حضرت شیخ کمال رحمہ اللہ
 حاضر شدند غوث ربانی دل مرا در تصرف خود آوردند با نوار و اسرار نسبتہاے
 خاصہ خود منور گردانیدند و من غرق بچہ آن انوار و احوال گشتم و در غیوای
 آن دریا در آمدم چون چند ساعت برین معاملہ رفت ہسم در غلبات آن
 احوال ناگاہ بروم خطور نمود کہ تو مرتبے اکابر نقشبندیہ بودے و ملاک
 امر تو نسبتہاے آن بزرگان بود اکنون این صورت گرفت بجزو این
 خطور دیدم کہ مشائخ سلسلہ شریفہ نقشبندیہ و خواجہ جہان خواجہ عبدالغنی
 تا حضرت شیخ ما خواجہ باقی باشند قدس اللہ اسرارہم در رسیدند بر کار
 من در مشاجرہ افتادند اکابر نقشبندیہ قدس اللہ اسرارہم فرمودند
 کہ این مرتبے ماست و از تربیت ما بذوق و حال و کمال و اکمال رسیدہ
 شمارا باوچہ دخل ست اکابر قادیان رحمہم اللہ گفتند و طفولیت ما را با او
 نظرے بودہ و چاشنی از خوان نعمت ما بودہ و اکنون نیز خرقہ ما پوشیدہ
 ۵ زہر آن بت چون شمع و چون گل گرفتہ جنگ با پروانہ بلبل وین
 مباحثہ بودند کہ جماعت از مشائخ کبرویہ و شتیہ رحمہم اللہ در رسیدند
 و مصالحہ نمودند بعد از ان حظ وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین
 و رباطن خود یافتہم لاجرم حضرت ایشان بطریق ندرت از سلسلہ قادریہ
 نیز مریدے گرفتند و شجرہ آن مشائخ سے واؤند و کلاہ و دامنی نیز
 و اگر طالبے ازان سلسلہ ذکر طلب سے نمود تعلیمش میکردند و بہ نسبت

آنها تربیت می نمودند روزی یکی از طالبان صادق از ایشان التماس ذوق و
 نسبت طریقه شریفه قادریه نمود ایشان فرمودند که اکثر به صحبت و خدمت حاضر
 می شده باش آن طالب حاضر شد حضرت ایشان خود را به نسبت
 آن بزرگان داشته افاضه احوال برو می نمودند چون دو هفته روز برین
 گذشت اجله اصحاب ایشان که ریزه چینیان خوان نخست نقشبندی بودند
 در احوال خود بستگی دیدند و یکی از ایشان ناچار از دل تنگی آمده قبض احوال
 را بعرض رسانید که خود را درین دو هفته روز نسبت خود بیگانه می یابم تا چه تقصیر
 از ما رفته باشد دیگر نمی آید مثل او معروض داشت حضرت ایشان بهم
 نمودند و فرمودند هیچ تقصیر از شما بوقوع نیامده بل سزا برین بستگی نیست
 که شما از ما اقتباس انوار نسبت اکابر نقشبندیه رضی الله عنهم می نمائید و ما
 درین دو هفته روز خود را به است افاضت طالبی از طالبان نسبت و تادیه
 بران نسبت میداریم و در یکم القای آن را کشوده ایم ناچار شما که بان منافی
 ندارید معطل مانده اید و متخلل گشته باز چون سیر ما به نسبت اکابر خواجگان
 رجوع نماید بستگی شما بکشاید و همچنان بود که فرمودند و نیز حضرت ایشان
 در سلسله شریفه چشتیه اجازت ارشاد از پیر بزرگوار خود داشتند و از
 راه کمال تقوی و التزام متابعت سنت سنیّه علی مصداقها الصلوة
 والتحیة از سر و دو و تواجده غیر بما که مرسوم این سلسله عالییه است جهت از
 می فرمودند با بجمله از پیر بزرگوار خود استغاضه های کثیره نموده و پیش
 از آنکه به خدمت حضرت خواجه باقی باشد قدس سره که مشرف گردید
 در خدمت والد ماجد همواره در وطن بکار باطن و درس علوم ظاهری
 می گذرانیده و با وجود آن که خاطر عاطر ایشان مائل بسفر حجاز بوده رعایت

خدمت حضرت والد را از وطن هیچ جانی رفته اند هم درین ایام وقتی
 ایشان را ضعف قوی روی داده بود از مشاهد غلبات ضعف ایشان
 والد مخدم زاد و های عالی شان را بے آرامی روی نموده است و صبر
 کرده اند و در کثرت نماز حاجت گذارده بگریه روی نیاز بر خاک نهاده بود
 در آن گریه ایشان را خواب در بر بوده و در آن خواب دیده اند که قائل میگویی
 خاطر جمع دار که ما را باین مرد کارهای عظیم فراموش است که هنوز از هزار کی
 بظهور نیامده لاجرم حضرت ایشان بزودی از آن بیماری شفا یافته اند و بعد
 از چند گاه از آن قضیه بخدمت حضرت خواجه شتافته و آن علم اتم را باحوال
 اکمل هم آغوش گردانیده اند و آن جدول احوال سابق را بقلزم کمال و
 و اکمال رسانیده ناوَره زمان و قطب دوران و پناه جهانیان گشته اند چه
 و فصل خطاب حضرت قدوة الاولیاء خواجه محمد با ساو کذ لک در کتب دیگر
 اکابر محققین رضی الله عنهم اجمعین در بیان کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء
 ذکر یافته که علماء کرده اند بعضی بعلم ظاهراً عالم اند و بعضی بعلم باطن و برخی هم
 بعلم باطن و هم بعلم ظاهراً و این قسم ثالث است پس ناوَره بود اگر در هر قرانی یکے هم باشد
 برکت او بمشرق و مغرب رسد و قطب وقت او بود و عالمیان و پناه دولت
 او باشند انتی کلام الشریف فصل سوم در بیان وصول حضرت ایشان
 بشرف صحبت پیر بزرگوار ایشان خواجه باقی باشد جمیعاً الله و ازین تربیت
 و انظار آن قدوة الاخیار بذروه کمال و اکمال رسیدن قبل ازین سطوح اجمال
 ایامی رفت که حضرت ایشان را همیشه شوق طواف بیت الله و زیارت
 روضه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بے آرام میداشت لیکن چون
 والد متبرک ایشان با کبر سن بر مسند حیات بودند ایشان را از خدمت والد

دوری گزیدن پسندیده نمی نمود تا آنکه در سنه سبع بعد الالف الهجری آن بزرگوار
 سال و حال و قال بسراے باقی انتقال فرمود و بعد از انتقال آن بزرگوار به
 بهشت حضرت ایشان در سال هزار و بهشت متوجه سفر سعادت اثر شرب و بطحا
 شدند چون بدار الاولیای دہلی رسیدند یکے از فضلاے مولانا حسن کشمیری
 که آشناے ایشان و از مخلصان حضرت باقی باشند بود و حضرت ایشان را
 دلالت بدریافت نمود و گفت امروز از سلسلہ علیہ نقشبندیہ انجمن گوهرے بجہا
 سوے این دیار آمدہ کہ طلاب از یک نظرش آن یابند کہ از اربعینات شکار
 و ریاضات متواترہ نیابند سہ آنکہ تیریز دید یک نظر شمس دین پسخر کند
 بر دہ طعنہ زند بر چلہ چنانکہ آن عالی حضرت بآن عزیز بعد از جلوس بر سر سر
 اکمال و ارشاد و شکر دلالت باین نعمت عظمی و ضمن مکتوب نگارش فرمودہ
 نیست فقیر و ادائے شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور دارد و در مکافات
 آن احسان شما معترف بعجز این ہمہ کار و بار مبنی بر آن نعمت است و این
 دید و داد مربوط بآن احسان بحسن توسط شما آن دادہ اند کہ کم کسے دیدہ است
 و بمن توسل شما آن بخشیدہ اند کہ کم کسے چشیدہ از خواص عطا یا آنقدر
 عطا فرمودہ اند کہ اکثرے را از عموم عطا یا آن مقدار میرنشدہ است
 احوال و مقامات و اذواق و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظہور
 ہمہ از بہمے راہ عروج ساختہ بنازل وصول رسانیدہ اند لفظ قرب و وصل
 از تنگی میدان عبارت اختیار کردہ است و الا فلا قرب ثمة و لا وصول و لا عبارة
 و لا اشارۃ و لا شہود و لا حلول و لا اتحاد و لا کیف و لا این و لا نہمان و لا مکان و لا
 احاطہ و لا سر بیان و لا علم و لا معرفہ و لا جہل و لا حیوۃ سہ چکویم من از ان مرغی نشا
 کہ با عنقا بود ہم آشیانہ مرغی ہست نامی پیش مردم از مرغ من بود آن نام ہم کہ

چون اظهار این احسانهای خداوندی جل سلطانہ کہ در عالم اسباب ظهور آن
مرتب بر آن نعمت شما بوده متضمن شکر نعمت شما بوده است در ضمن چند فقره مندیج
ساخته بقید کتابت در آورده بود که لحظه از شکر آن نعمت شما و ایا بدو چون حضرت
ایشان از والد ماجد خود نیز وصافی سلسله نقشبندیہ و اہل آن شنیده بودند
و ہوارہ مشاہدہ اشواق والد بزرگوار خود باین طریقہ و اہل آن می نمودند و خود
ہم در رسائل ایشان شیوہ نازنین ایشان را دیدہ و ایضا آنحضرت را مناسبت
و مجالست باین نسبت و علو استعداد و قابلیت بروجہ اکمل بود و بشوق تمام
متوجہ دریافت حضرت خواجہ شدند گفتند توشہ این راہ حجاز بہ از ان
چہ باشد کہ ازین مقدار ذکر و مراقبہ این عزیزان را اخذ نمودہ بران باشم
سہ بگیریم ز اورہ این سراغ ہزار شورابہ اشک و زرق و ص داغ ہ چون فتنہ
بدست بوس حضرت خواجہ شرف شدہ اند حضرت خواجہ بشاشت و مہربانی
بسیار نمودہ از ارادہ و قصہ ایشان پرسیدہ اند غرضی کہ در پیش داشتہ
اند بعرصہ رسانیدہ اند بآنکہ شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ بنودہ کہ
کسے را از طلب بنفس نفیس دلالت بر اخذ طریقہ از خود و التزام صحبت
خوشن نمایند یا از مثل این سفر متبرک بسکونت خانقاہ خود اشارت
فرمایند اما از آنجا کہ نظر عالی بر استعداد بلند و قابلیت ارجمند این
شاہباز بلند پرواز افتادہ بودند لے آرام شدہ از عادت خوشن تجاوز
نمودہ فرمودہ اند ہر چند ارادہ سفر مبارک در پیش دارند اما چند روز
میتوان بفقرا صحبت داشت لا اقل ماہی یا ہفتہ چہ مانع است حسب
الامر اختیار بودن ہفتہ نمودہ در ان ہفتہ بلازمست آن ماہ دو ہفتہ
میرسیدہ اند و روزی نرفتہ بود کہ از آثار صرف و کشش حضرت

خواجہ عالمیق دارشوق انابت و اخذ طریقہ حضرت خواجگان بزرگوار حضرت
 ایشان استیلا نموده آنرا بحضرت خواجہ معروض داشتند چون حضرت
 خواجہ شنیده اندک استخاره جانپن بوقوع انجامد یا چنانکه شیوہ
 نازنین حضرت خواجہ بوده نازک و تاملی در میان آید ایشان را در خلوت
 طلبیده بزرگ دل دلالت نموده اند و توجہات عالیہ بکار برده کہ ہمدان
 لحظہ دل حق منزل ایشان بزرگ گویا شدہ و آرام و صلوات و التذاد
 تمام روئے نموده و یوگما فیوگابل انا فانا ترقیات عالیہ و عروجات متعالیہ
 بظہورے پوست تا دیدہ اند آنچه دیدہ اند کہ ماتیجے بیانہ من کلامہ شوق
 طواف خانہ کعبہ می شدند در اثناء راہ وصول بصاحب خانہ میسر شد
 بر اسے در یوزہ ضیا از روضہ منورہ مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 می رفتند در میان سفر اقتباس النوار ساکن آن روضہ مطہرہ محصل گشت
 بعد از چند گاہ وزا زین معاملہ چون حضرت خواجہ قدس سرہ آثار شد
 و رشاد پتہ شد بلند استعدا و دیدہ اند و ریکی از خلوات با ظہار
 و قائمے کہ پیش ازان بچند سال پیش بعلو حال و بکمال و اکمال حضرت
 ایشان معاینہ کردہ بودند زبان کشودہ اند و یکے از انہا این بودہ کہ
 فرمودہ اند چون حضرت مخدوم مامولانا سے بزرگ خواجہ کے اکلنے
 قدس سرہ مارا امر کردند کہ بہند وستان شوتا این سلسلہ شریفہ را آنجا
 از تور و اجے پدیدار کرد و ما خود را شایان این معنی ندیدہ تو اضع نمودیم
 ایشان امر باستخارہ کردند در ان استخارہ دیدیم کہ گویا طوطی بر سر شاخی
 نشستہ و مادر دل خود نیت کردیم کہ اگر آن طوطی ازان شاخ آمدہ بر دست
 ما بنشیند پس مارا کشایشہا در ان سفر روئے خواہد نمود و بحسب این خلوران

طوطی پرواز نموده آمده بر دست ما بنشست و ما آب دهان خود در منقار او میگویم
و آن طوطی در دهان من شکر رنجیت و فردا س آن شب این واقعه را چون
بعضی حضرت مولانا خواجگی قدس سره رسانیدیم فرمودند که طوطی جانور هندی است
در هندوستان از دامان شمع عزیزی بوجود آید که غالمی از و سنور گردد و شمارا
نیز از و بهره رسد و این را اشارت بحال ایشان داشته اند و واقعه
دیگر آن بوده که فرموده اند که چون شهر سرت شمار رسیدیم در واقعه نمودند
که تو در جوار قطب فرود آمده و از حلیه آن قطب نیز آگاه گردانیدند صبح
آنروز بد ریافت در و ایشان و گوشه نشینان آن بلده رفتیم جماعه را که دیدیم
نه ایشان را بر آن حلیه یافتیم و نه آثار و حالت قطبیت از هیچ یک معاینه
نمودیم گفتیم شاید که از اهل شهر قابلیت اینی داشته باشد که بعد ازین
بظهور آید همان روز که شمارا دیدیم همه حلیه شمارا موافق یافتیم و هم نشان آن
قابلیت در شما مشهود گشت و نیز دیده شد که ما چراغ عظیم افروخته و مشاهد
می شد که ساعت بساعت نور آن چراغ افزون میگشت نیز مشهود میگردد که
مردم از آن چراغ پاکیزه افروخته اند که چون بنوا حه سرت رسیدیم و شت
و صحرا س آنجا را پر از مشعل دیدیم این را نیز اشارت به عالمه شما پیدا کنیم با جمله
آنچه در دو سه ماه بعنایت اللہ ازین نظر و تربیت خواجہ باقی باشد در حق حضرت
ایشان بظهور رسیده فلم زبان و زبان مستلم از تقریر و تحریر آن قاصر
است بجله ازان که ہم حضرت ایشان خود بتقریب تحریر طالع بوبے
بر نگاشته اند تبرگایر ادا نموده مے آید القلیل يدل على الكثير و آن نسبت
این در ویش را چون بوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل
و علا بادئی کار او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه بادئی طریق

اندراج النہایت فی البدایت والے السبیل الموصل الی درجات الولایت ^{الدن} موید
 الرحمن یسخرنا واما منّا محمد الباقی قدس اللہ تعالیٰ سرہ کہ یکے از خلفائے کبار
 خانوادہ حضرات اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم بودہ اند رسانید
 وایشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانہ تعلیم نمودند و بطریق معهود
 توجہ نمودند تا التذات تمام در من پیدا شد و از کمال شوق گیر دست داد و چون از یک
 روز کیفیت بخود نمی یک دریای محیط میدیدم و صور و اشکال عالم را در رنگ
 سایہ در ان دریای یافتم و این بخود می رفتہ رفتہ استیلا پیدا کرد و بہ
 امتداد کشید و گاہے تا یک پھر روز یک کشید گاہے تا دو پھر و در بعضے
 اوقات استیلاب شب مینمود و چون این قضیہ را بحضرت ایشان رسانیدم
 فرمودند نحوے از فنا حاصل شدہ است و از ذکر گفتن منع فرمودند و بگاہے
 آن آگاہی افرمودند بعد از دو روز مرا فناے مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم
 فرمودند بکار خود مشغول باش بعد از ان فناے فنا حاصل شد چون بعرض
 رسانیدم فرمودند کہ تمام عالم را یکے می بینی و متصل و احد میانی عرض کردم
 کہ بلے فرمودند کہ معتبر در فناے فنا نیست کہ با وجود و بیدان اتصال مشغول
 حاصل شود در ہمان شب فناے فنا باین صفت حاصل شد بعرض رسانیدم
 و حالتے کہ بعد از فنا حاصل شدہ بود نیز بعرض رسانیدم و گفتیم کہ من علم خود
 را نسبت بحق سبحانہ حضوری سے یا ہم بعد از ان نورے کہ محیط ہمہ اشیا
 ظاہر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاہ داشت
 بعرض رسانیدم فرمودند کہ این انبساط کہ در ان نور می نماید در علم است
 بواسطہ تعلق ذات جل شانہ با شیاے متعددہ کہ در بالا و پست واقع
 شدہ اند منبسط می نماید فی انبساط باید کرد بعد از ان آن نور سیاہ منبسط و

بانقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکه نقطه کشید فرمودند آن نقطه را هم
 باید نفی کرد و بحیرت آمد همچنان کردم آن نقطه موهوم هم از میان نایل شد و
 بحیرت انجامید که در آن موطن شود حق سبحانه خود بخود است چون بعرض رسانید
 فرمودند که همین حضور حضور نقش بندیه است و نسبت نقش بندیه عبارت ازین
 حضور است و این حضور بے غایت نیز میگویند و اندراج نهایت
 در بدایت و ریچ موطن صورت می بندد و حصول این نسبت مرطالک درین
 طریق در رنگ اخذ کردن طالب است و سلاسل دیگر از کار و او را در از پیر تا
 بر آن عمل نماید و بے مقصود برود قیاس کن رنگستان من بهر طرف
 و این در ویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از
 ابتداء زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقیق شدن این
 نسبت فنا و دیگر که آنرا فنا حقیقی میگویند حاصل گشت اول را
 آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب
 آن وسعت مقدار خرد و قدری نبود بعد از آن خود را و هر فرد عالم بلکه
 هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد از آن هر ذره عالم را فردی فردی عین
 خود دیدم و خود را بلکه هر ذره را آنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را
 بلکه اصناف عالم را در آن گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نور
 یافتم منبسط که در هر ذره ساریست و صورت و اشکال عالم در آن نور مضمحل و مغللا
 بعد از آن خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم
 فرمودند که مرتبه حق یقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت
 ازین مقام است بعد از آن صورت و اشکال عالم را چنانکه اول حق مییافتم
 این زمان موهوم یافتم بنهایت حیرت دست داد و درین اثنا عبارت حضور

که از پدر بزرگوار علیه الرحمة شنبه بودم بیاو آمد که فرموده است ان شئت
قلت انه اے العالم حق ان شئت ^{قلت} انه خلق وان شئت قلت انه حق ومن وجه
وخلق من وجه وان شئت قلت بالحیة بعد المیز بینهما این عبارت الجمل
مسکن آن اضطراب گشت بعد از ان در ملازمست ایشان رفته عرص
حال خود کردم فرمودند که هنوز حضور توصیف نشده است بکار خود مشغول باش
تا تیز موجود از موهوم ظاهر شود عبارت فصوص را که شعر بعد تمیز بود خواندم
فرمودند که شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز نسبت به بعضی ثابت
است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانه تعالی بحض توجه
شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز موجود و موهوم ظاهر برگردانید
تا وجود حقیقی را از موهوم متخیل ممتاز یافتیم و صفات و افعال را نیز موهوم
محض یافتیم و در خارج جز یک ذات موجود ندیدیم چون این حالت را برین
اشرف رسانیدم فرمودند که مرتبه فرق بعد الجمع همین است و نهایت سستی
اینجا است پیش ازین آنچه در نهاد استعداد هر کس نهاده اند ظاهر میشود و این
مرتبه را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفته اند انتی کلامه الشریف و بعد ازین
بیان دقایق علیه از واردات احوال شریفه بقلم محترم آورده اند که برخوانندگان
مخفی نخواهد بود و این معاملات مذکوره عالی که سالکان هر یک نسبت را در سالی
بدست آرند حضرت ایشان را بسیر محبوبی و مرادی در اندک فرصت بحصول پیوسته
و حضرت خواجہ قدس سره بارها میفرموده اند که ایشان از محبوبان و مرادان
اند و این سرعت سیر ایشان از ان است روزی چند از صحبت حضرت
ایشان بآن خواجہ عالی شان رفته بود که حضرت خواجہ سیکه از مخلصان
مکتون نوشته اند و اینجا قلمی فرموده که هو شیخ احمد نام مروی است از

سرهند کثیر العلم و قوی العمل روزی چند فقیر باو نشست و خواست کرده عجب
 بسیار از روزگار اوقات او مشاهده نموده بآن ماند که چرا غنی شود که عالمها
 از و روشن گرد و الحمد لله تعالی احوال کامله او مرا یقین پیوسته و این شیخ
 مشار الیه برادران واقربا و ارحم مردم صالح و از طبقه علما چندے را دعا گو
 ملازمت کرده از جواہر عالیہ دانستہ استعداد ہائے عجب دارند فرزندان
 آن شیخ کہ اطفال اند اسرار الہی اند باجملہ شجرہ طیہ اند انبتہ اللہ نباتا حسنا
 و فقرائے باب اللہ دلہائے عجب دارند انتہی کلامہ الصادق اللطیف
 این فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم کہ فرمودند
 ازان روز کہ در خدمت علیہ حضرت خواجہ خود قدس اللہ سرہ تعلیم طریقت
 گرفتہ مرا یقین پیوست کہ عنقریب اللہ سبحانہ بحض کرم مرا بہنایت این راہ
 خواہد رسانید ہر چند از راہ دید مقصور حال و اعمال نفسی این یقین می نمود
 صورت نمی بہت و اکثر این بیت و روز بانم بودے ازین نورے کہ از تو
 بروم تافت بہ یقین دائم کہ آخر خواہمست یافت بہ بعد از طے اداے این
 بیان حضرت ایشان بانکہ سار و نیاز مندے و استغراق تمام آب دیدہ
 کلمہ تجمید بر زبان شریف آوردند یکے از مخلصان حضرت ایشان
 از زبان مبارک ایشان نقل کرد کہ فرمودند در ابتداے احوال کہ مارا
 در خدمت خواجہ خود قدس سرہ رفتگیہا و نسبتیہا بظہور رسیدہ بود
 حضرت خواجہ ما برادر طریقت ما شیخ تاج را فرمودہ بودند کہ احوال و وقایع
 بعضے باران را شنودہ بعرض ایشان رساند لیکن احوال مرا ازان مستثنی
 فرودانیدہ خودے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفتہ چیزے نیگفتہ تا روز
 شیخ بمن گفت کہ اے فلان ترا چیست کہ از احوال خود چیزے نیگوئی

من بتواضع رفتم و گفتم احوال من شایان استماع ایشان نیست شیخ ابرام نمود
 و گفت لا اقل واقعاً اگر دیده باشی بگو اتفاقاً در آن نزدیک در یکی از
 وقایع دیده بودم که من متوجه شیخ تاج شدم و شیخ را تصرف نمودم چنانکه
 بنمود شده افتاد چون الحاج شیخ را به تندی تمام در اظهار واقعہ دیدم
 لاجرم از روی جذبہ این واقعہ مذکورہ را بیان نمودم شیخ متغیر شد
 و هر دو خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایمانست و الهست و الهست
 حضرت ایشان است از هدایت تا نهایت از بلندی همت و سوفطرت
 و عمل و استعداد و قابلیت و کثرة علم و عبادت و وفور رعایت آداب پر
 رفیع المرتبة قدس سرہ باندک ایام و فرصت رسیده اند بجای که
 رسیده اند و حضرت خواجہ قدس سرہ بشکرانہ آنکہ حضرت حق سبحانہ
 اینچنین مستر شدی و الا قابلیت وافر الفضیلتی را کہ بصحبت ایشان رسانید
 و ازین نظر تربیت و برکات هدایت ایشان بکمال و تکمیل و اصل گردانید
 محامد قوے و فعلے و حالے بجا آورده در ساعتی کہ مستر شدی از و کسب سعادت
 نماید حضرت ایشان را خلعت اجازه کاملہ پوشا میدند و بسر بند کہ وطن
 مالوف آنحضرت بود و رخصت فرمودند و جمعی از طالبان صادق خود را در
 خدمت ایشان تعیین نمودند پس حضرت ایشان بانتمتہای فراوان
 بوطن بازگشتند چون بازگشتن شاہباز بلند سیر ابو سعید^(۱۱) ابو الخیر از خدمت
 شیخ الاقطاب ابو العباس قصاب قدس سرہما چنانکہ خود فرمودہ باز آمدیم
 با صد ہزار خلعت و فتوح انتہی و بامر حضرت خواجہ در آن بلکہ بہ تربیت طالبان
 حق پرداختند و در اندک مدت حجم غفیر را از سرچشمہ فیوضات خویش شاداب
 ساختند و را شناسای این افاضات ناگاہ از آنجا کہ ہست و الای آنحضرت

مطلبه را جویان بود که در وهم و غم اقل قلیل از عارفان آید آن کثیر را قلیل از حکمت
 و از غلبه اندوه یافت آن مقصد والا مستر شد از او و داع نموده صحبت را خواستند
 که بغیرت مبدل گردانند بعضی اصحاب غرض و از باب غبطه آنرا بشنیده و دیگر بعضی
 حضرت خواجه قدس سره رسانیدند چون این معنی معلوم حضرت ایشان شد این غرض
 را به پیروز گوار مرسل داشتند و از آن روز که از ملازمت برآمده بود بواسطه
 میل بفقو الفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت ندارد و چندگاه خود به
 آن بود که در گوشه خنیده شود و مردم در صحبت به چو بر و شیر و نظر آمدند عزم عز
 مصمم شده بود اما استخاره موافق نمی آید عروج در مدارج قرب بغایت آفتاب
 هر چند بغایت ندارد و میسر شد و میشود و می آید و می آید کل یومیه هونی شان
 بر مقامات جمیع مشایخ الی ماشاء الله تعالی گذرانیدند و گله بر و ندانین
 و پلیر و لپست و بدان درگاه والا دست بردست و درین میان اگر توسط
 روحانیات مشایخ را تعداد و نمایم بطول انجامد با بکلیه از جمیع مقامات اصل
 رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چه نویسد قبل من قبل بلا علة
 چندان و حجه ولایت و کمالات آنرا نمودند که چه در تحریر آید و در شهر ذی الحجه در
 مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است
 اما هنوز چیزها از ستم و مکمل از بر اے این مقام در کار است تا که میسر شود
 آسان نیست با وجود مرادیت چندان قطع منازل کرده میشود که مریدان اینجا
 قد نگاه ندارند نهایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد هم
 گذرانند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و چه تو
 در مراتب تکمیل و ارشاد نیست مردم و تخیلات خود چیزهای بر ند اعتبار نباید کرد
 و در نیاید حال بخت هیچ خام و بس سخن کوتاه باید و السلام و در اندیشه این قسم

نخ را در هر نوح معلوم نیست که میسر شود بلکه وجه مخصوص بحرادران است مریدان

ظنیات احتمال ضرر غالب است آنجماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر
خیال خود پوشند مجال نظر را مجال دیگر بسیار است سه من گم شده ام مراجع
از گم شده گان خبر گویند از عزت خداوندی جل سلطانہ باید اندیشد امری
که حق سبحانہ و تعالیٰ کمال او میخواهد در تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب است
و فی الحقیقه معارضه است با و تعالیٰ انتم کلامہ الشریف تا آنکہ حضرت حق سبحانہ
مطلبے را که درین عزالت میبستند محض کرم عطا فرمود آنگاه با فاضلہ طلاب باز
گشتند چنانکہ خود در یکے از مکاتیب نگارش نموده اند کہ حاصلش اینست کہ چون
خواجہ من مرا بحال مصطلح این طالیفہ علیہ رسانیده اجازت دادند مرا فی الجملة
دران کمال و اکمال حاصل خود ترودی بود آنرا بکرامت دریافتند فرمودند کہ
ترود را دران راه نباید داد کہ از ان ترودی در کمالیت مشائخ لازم آید
حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت و در مسترشدان کار سپین
بسات محسوس گشت درین میان باز علم بنقص خود پدیدار شد آنرا کہ پیر او
من می تنیدند جمع کرده حدیث نقص خود گفتم و داع خواستم اما طالبان اینمغنی را
محول بر تو اضع داشتند از آنچه داشتند بگشتند بعد از چند گاه حضرت حق سبحانہ
و تعالیٰ احوال منتظره را محصل گردانید انتم ما اخذنا من کلامہ المفصل المکمل
باز حضرت ایشان بطوق دریافت ملازمت خواجہ عالیشان از سرهند بدہلی
شده اند و مدتہا در خدمت پیر بزرگوار بسر برده و صحبتہای شگرف گذرانده
و معاملہ را بچندین درجہ از پیش بیشتر رسانیده اند و با اینمہ الطاف کثیر حضرت
خواجہ و حصول معاملات بلند و فضائل ارجمند نوعی رعایت ادب پیر بزرگوار
نموده اند کہ فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجہ
حسام الدین احمد سلمہ اللہ تعالیٰ شنودم کہ بعد مدح و ثنای حضرت ایشان

فرمودند که با وجود علو مرتبه و کثرت فضیلت که ایشان را بود در کمال عایت اواب
حضرت پیر و شکیر بیچکس از میان اصحاب حضرت خواجه ما چون ایشان نبود و لذا
ایش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد شاید عدل این فرموده خواجه
سما الدین آنکه یکی از مقبولان حضرت باقی باشد قدس سره باین فقیر گفت که
ران ایام که حضرت خواجه ما نهایت انتفات باین خلیفه عالی درجات یعنی شیخ تو
اشتند و در توقیر و احترام ایشان مبالغه میفرمودند و روزی به تقرب مرا بطلب
ایشان فرستادند بمن که بخدمت ایشان آمده گفتم که حضرت پیر و شکیر شما را طلبیده اند
و بدستماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغییر چهره خائفان و از غایت
شیت اضطرابی قریب ریشه در ایشان پدیدار گشت من با خود گفتم سبحان الله
لکه می شنودیم نزد یگانا بیش بود حیرانی بچشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس
سره نیز در رساله مبدأ و معاد رقم نموده اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت
خواجه خود که پیش مردم در میان سائر یاران امتیازی داشتیم و هر کدام را
سبب بخدمت حضرت خواجه قدس سره اعتقاد علیحدّه بود و معامله جدا بود این فقیر
یقین میدانست که مثل این صحبت و اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد بعد از
مان آل سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات هرگز بوجود نیامده است
و شکر این نعمت بجا بیاید آورد که اگر چه بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله
الصلوات و السلام مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نمائیم و
هر کدام را باندازه اعتقاد بهره رسید آنچه کلامه فلا جرم از بین این عایات دیگر
سباب اخذ برکات دیدند آنچه دیدند تا بجائی که حضرت خواجه ایشان نمودند
هر چه از جواهر عالی نسبتهای متعالیه داشتند و لوای مصدق این کلام بشارت
ساس شیخ ابوالعباس را در حق شیخ ابوسعید فرمود که دوش ایشان را فرست همه نصیب

این جوان منکے آمد مبارکش باد انتے بر فرق فرق دان سایہ این فاروقی اثر و افرا
 و کارخانہ ارشاد خود را بحضرت ایشان حوالہ نمودہ تربیت طالبان را با ایشان و اگر باشند
 فاین رفیقہ والا را با حضرت بزرگداشتند ہر جمعے دوستان کہ گرفتار بار وجود ما
 بودند چون توبہ صبیق و مامنا الالہ مقام معلوم در بند مصلحت فکر عقل و اقتضا
 آن نمود کہ درین برشکال از مقابلہ توبہ قلمون دور افتادہ در تحت آفتاب مشہود
 زندگانی نمایند انشا اللہ بیکے و پاکی با خیر رسد فوائد صحبت و جماعت امری است
 محقق چہ حاجت با ظہار سہ ما گرفتاریم بر مانا و کس پیدا در نیزہ سوسن و گل بہر
 کنار مردم آزاد و نیزہ انتہی مکتوبہ الشریف باز حضرت ایشان بوطن مالوف مراجعت
 نمودہ مدتی با فاضلات سالکان لے اللہ در آن ملکہ اشتغال فرمودند و احوال
 عظیمہ حاصل نمود و ترقیات یاران و ہم پیروگان بزبان قلم عرضه داشتند بہر
 بزرگواری نمودند کہ بعضی ازان عرا بطل بعد از تمامی این فصل در فصل علیحدہ رقم
 خواہد یافت انشا اللہ تعالیٰ آنرا کہ شوق دل خواہان آن باشد کہ تفصیل
 آن اطلاع یابد کہ بمطالعہ آن عرا یعنی کہ در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیات
 ثبت یافتہ بشمارد و همچنین حضرت خواجہ بزرگواری احوال یارانی کہ بخدمت شریف
 ایشان در دہلی می بودہ اند غایبانہ از حضرت ایشان می پرسیدہ اند کہ توجہ
 نمودہ بہ ترقیات و قابلیت ہر یک را معلوم فرمودہ از سر بند با ایشان رقم نمایند
 روزی یکی از خلص اصحاب ایشان تبصرع تمام التماس نظرات عنایات خاصہ
 نمودہ فرمودہ اند کہ انشا اللہ چون جناب ایشان از سر بند اینجا بیایند التماس کنیم
 کہ در حق تو توجہات خاصہ نمایند و در اندک فرصت ترا بمقامات عالیہ رسانند
 و کذلک و قایق علوم طریق و درجات مقامات بعضی ارباب معرفت تحقیق
 را نیز از ایشان استفسار می فرمودہ اند و انجہ درین ابواب حضرت ایشان

معروض میباشند موجب اطمینان خاطر ایشان گردیده محامد کثیره بزرگوار
می آورده اند این مکتوب شریف خواجه عالی شان که بحضرت ایشان ارسال
فرموده اند و واسطه از خط شریف منقول میگردد شاید آن مطالب استناد
به مستند ارشاد واضح و انور باد مسوده رساله که در طریقه خواجگان تمام شده خواج
برهان کحل البصر شتاقان گردانیدند محمد اسد سبحانه والمنت به غایت عالی است
و لطیف لیکن بخاطر میرسد که التماس نموده آید که قدری در احوال حضرت خوا
احرار قدس سره تفتیش فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که
بمطالعه آن لطیفه غلبه مشرف شد و اثبات نفاس خاطر آمد که دست چپ
یعنی عالم ارواح با ایشان تعلق دارد چون حاضر شد بحبت ضعف حافظه مترو
گشت که مشار الیه که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشاره بحضرت خواجه بود یکی
در طبقه آنکه دیده شود لیکن که چیز ظاهر گردد دیگر از سخنان ایشان معنی عصمت
مفهوم میشود و این نیز از بعضی خواجها دریافت شده که ایشان بحسب خلقت
نهایت در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطه علم در زیر
مقام وحدت علیا که قابلیت مطلقه است مخلوق باشند بکرم نموده آنجا
هم دیده شود و این در مقام حضرت فاروق رضی الله عنه نظر بیندازند
که داخل آن مقام شده بنزول آمده اند یا از راه دیگر بکنار آمده اند شاید
البته که مخلوقیه فوق نقطه بسبب عدم تقرر در آن مقام شده باشد باری البت
عنایت نمایند و نیک تفتیش نمایند که خیل خاطر نگران است التماس دیگر آنکه
در باب فناء بشریت نیز توجه فرمایند که از غیر محض فناء فی الله نیز
مقامی دارد یا منحصر است در داخل شدن بهمین مقام از جمله جماعتی که در
فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر نیست که همچنان محفوظ باشند و

حاجت بکسب و ظهور قنای بشریت نداشته باشند و ایضا جماعتی که در زیر همان
 مقام و حدت محو شده باشد و اگر چه از راه جذبه قیومیت یا غیر آن رفته باشند نیز از عود
 بوجود بشریت محفوظ باشند ایضا یک نظری در خانه خجروت که مقام انبیا است
 صلوة الرحمن علی نبیا و علیهم نیز بکنید که در آنجا نیز مقامی خواهد بود که از عود مذکور
 امین گردانند ایضا در مقام فنا فی الله نیز نظری بفرمایند که شاید غیر ازین
 راه ظاهر تفصیل راه دیگر هم داشته باشند و بعضی ازین عزیزان از آن راه
 داخل شده باشند باقی احوال آن موقف ایشان را بهتر معلوم است چه توهم
 چندان اسامی و علامات مقامات ما را معلوم نیست تغییرات را چه نوع توان
 نوشت انشاء الله آنچه مرخصی است همان شود محمد صادق و جمیع برادران و غره
 نیاز مندی قبول نمایند انتهای مکتوبه العالی این پرستشها و نوازشها از آن
 خواجہ والا مرتبه باین خلیفه عالی منزل بجای رسید و استماع احوالات
 بلند تازه حضرت ایشان با آنجا کشید که خود نیز و فور تعطش که داشتند چنانکه
 این دو بیت شریف ایشان دو گواه این مدعا تواند بود پس تشذ و نس
 خرابم اید و دست در حسرت بکدم آیم اید و دست در هر جا که ترشح تو بینم
 و العطش آیم و نشینم بران آمدند که احوالات تازه که از خصایص مقتضای
 استدرا و حضرت ایشان بظهور رسیده بطریق روایت عالی از سال
 که بعضی اساتذہ از محدثین از تلامذہ خود اخذ حدیث نموده اند حضرت خواجہ
 بزرگوار آن احوالات را ازین ناسب عالی مقدار خود اخذ فرمایند بحضرت
 ایشان اظهار رافی الضمیر المنیر فرمودند حضرت ایشان سبک تو اضع و انکسار
 گردیده براه مغفرت رفتند که بسا دآن امتحانے بود در حق
 ایشان و مورث ترک اودے کرد و لیکن چون الحاح حضرت خواجہ بجا رسید

عدم امتثال امر واجب الاطاعة منجر میشد ترک ادب لاجرم حضرت ایشان با آن
تواضع و احترام تمام بعرض رسانیدند که احوالات حاصله حاضر اند و دعا و
م ب حصول آنچه پیر بزرگوار ایشان میخواست گماشتند تا بتایید الله سبحانه
ن مطلب بحصول پوست و حضرت خواجه بخلص اصحاب رزمی ازین بجا
در میان نهاده بوده اند چنانکه بنده این قضیه را با دلیلی تفاوتی از زبان خلیف
شیخ تاج الدین سلمه الله شنود که مشارالیه از زبان مبارک حضرت خواجه نقل می نمود و آنکه
بعضی عرایض حضرت ایشان مرقوم است که عزیز متوقف چنان و چنین اشاره
حال آن قدوة ارباب کمال است که با مر ایشان از حال ایشان بایشان خبر میدادند
بهمه معاملات حضرت خواجه بحضرت ایشان رضی الله عنهما بر حاضران گواه این بجا
و که آن شیوه نیاز مندی که مریدان را به پیران باید آنحضرت باین خلیفه بزرگوار خود
در میان آورده بودند چنانکه در حضور خود و سر حلقه اصحاب خود ایشان را داشته و مقتدا
حلقه های مراقبه صباح و رواح هم ایشان را گردانیده بودند و خود چون سائرسرشدان
و در آن حلقه داخل میشدند و چون از حلقه یا آن مجلس که حضرت ایشان آنجا بودند
از میگشتند چندین گام بشیوه قهقری می نهادند رعایت غایت ادب را و بارانرا
بر تا کپ کرده بودند که استقبال و متابعتی را که بایشان می نمودند بحضرت ایشان نمایند
بایشان باران سلوک پیش گیرند باین اصحاب خود فرموده بودند که باطن خود را نیز در حضور
حضرت ایشان متوجه مانده و باران زبان جناب سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله بنقل
تواضعات حضرت خواجه عالی شان بحضرت ایشان شنودم که حکایت کردند که روزی
حضرت ایشان در حجره خود بر عرش خود غنوده بودند ناگاه حضرت خواجه باقی با الله سبحانه
سائرسر و ایشان بقصد دریافت ایشان به در حجره رسیدند خادم حضرت ایشان
خواست که حضرت ایشان را بیدار کند حضرت خواجه بمبالغه تمام او را از بیدار کردن

منع فرمودند و همچنان به نیاز و آداب تمام بیرون در نزد یک آستانه انتظار بیداری
حضرت ایشان میکشیدند لجه گذشته بود که حضرت ایشان بیدار شده آواز دادند
که بیرون در کسبت حضرت خواجه آداب تمام گفتند که فقیر محمد بابی حضرت ایشان
از عیش خود با اضطراب بر حسته بیرون آمده بافتخار و انکسار تمام در خدمت نشسته
و نیز از زبان سیدی و مرشدی شنیدم که فرمود در آن ایام
که این فقیر در بندگی حضرت در الاعظم حضرت خواجه بوده
و ایشان همه یاران خود را فرموده بودند که در خدمت امام المحققین
حضرت ایشان بروید و در خدمت مشغولی کنید و
هر قسم شغل که ایشان فرمایند بهمان روش مشغول
باشید و در خدمت ایشان تعظیم مانکنید بلکه توجه خود را
بجانب مانکنید در آن اثنا باین فقیر محمد نعمان فرموده که میان
شیخ احمد آفتابی اند که مثل ماهزاران ستاره در ضمن
ایشان گم اند و از کل اولیای متقدمین خالی حال مثل ایشان
گذشته باشند بعده با اعتقاد تمام بخدمت ایشان
رسیدم چنانکه میر مذکور در بیاض مخدوم فراده گرامی خواجه
محمد معصوم بدست خط خود آنرا قلمی نموده است
و نیز مکاتب شریفه حضرت خواجه بزرگوار که قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگارش
فرموده اند مجراین مقوله است از انجمله است این دو رقیبه که دو شاهد عدل اند بر
مد عارفیمه اولی حق سبحانه با علی مرتبه کمال کمال برساند و لا مرض من کأس الکرام
نصیب به تکلف نیست آنچه حقیقت حال است نوشته میشود پیر انصاری قدس سره
میفرموده من مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی در نوبت میبود با وجود پیرش مریدی
من میکرد و هرگاه صفت آن بی صفات این باشد گرفتاران آثار صفات چرا جان

فدائی لوازم طلبکاری نمکنند و از هر کجا بوی بهشام ایشان رسد در شمع آن نروند
 اکنون توفیق و اقبال مانده از استغنا و شمع نیازی است موقوف باشارت است
 سه گریخ خواهد زمین سلطان دین و خاک بر فرق قناعت بعد ازین چهار
 نسخه حال و اراده ما نیست خدای عزوجل بر آنچه میباید مہندی گرداناد و از
 عجب و پندار مخلص بخشاد و بقیہ المقصود جناب سیادت مآب امیر صالح
 نیشاپوری سلمہ اللہ اظہار طلب نمودند چون وقت مقتضی این بود تفسیح
 اوقات ایشان دادن از مسلمانان نمود و لاجرم بصحبت شما فرستاده شد
 انشا اللہ بقدر استعداد بہرہ مند گردند و توجہ لطف کامل یا بند والد عا
 رفیمہ ثانیہ اللہ تعالیٰ فقر او مساکین در ماندہ را از برکات برگزیدگان
 بدرمانی برساناد بدقیست کہ عرض نیاز مندی بدرگاہ ولایت نکرده ام
 آری این یک کلمہ را قاصدان صادق حال بتوانند شد الحمد للہ این قسم خود
 صورت می بندد و دیگر چه نویسم سخن در و ایشان بحضرت عثمانوشن بغایت بیشتر
 است و حکایت او ضاع صور یہ بسیار بیجا الغرض ما را حد خودی باید دانست
 و از فضول احتراز باید کرد والد عا انتہی مکتوبہ الشریعہ بالجملہ این صحبت و معاملہ
 کہ میان این پیر و این مرید قدس سرہما بظہور رسیدہ کم کسی شنیدہ و از عجا
 رب و کار است و موجب حیرت اولوالالبصار و ہم شاید فتنای اعم و غلطش تحمل
 خواجہ بزرگوار و ہم اہل علم و تہذیب ما کہ زبدۃ مقربین است و قدوۃ اختیار و یحیی
 حضرت خواجہ بزرگوار در آخر کار میفرمودہ اند کہ در او اخرا را از اثر صحبت فلان
 و اشارہ بحضرت ایشان نمودہ اند معلوم شد کہ توحید کوہ تنگ بودہ و تو
 آن شاہ راہ وسیع و اللہ اعلم بحقیقہ کلامہ در سفر سوم کہ حضرت ایشان از سر
 بلا دست آن خواجہ صفا کیشار رسیدہ اند فرمودہ اند آثار ضعف بدن بسیار
 ظاہر میشود امید حیات کمتر ماندہ و فرزندان بر خوردار خود خواجہ عبید اللہ و خواجہ

محمد عبداللہ را کہ آن دم شیرخوارہ بودہ اند طلب فرمودہ از حضرت ایشان التماس
توجہ در حق آن دو نور ویدہ نمودہ اند و حضرت ایشان در حضور پیر بزرگوار بامر
ایشان توجہات علیہ در حق پیر زادہ فرمودہ اند چنانکہ اثر آن توجہ حضرت خواجہ
نیر ظاہر شدہ است و نیز فرمودہ آنحضرت در حق والدات آنها غائبانہ توجہ نمودہ اند
چنانکہ در ذکر حضرات مخدوم زادہ منقولاً عن مکتوبہ الشریف اشارہ بآن رفت
و نیز فقرات مدحیہ کہ از زبان ذرفشان حضرت خواجہ در ایشان در حق حضرت
ایشان بطہور پوستہ پیش از آنست کہ تحریر گنجد چندی از ان بزکاشتمی آمد
روزی فرمودہ اند کہ ایشان از کمل مردان و محبوبان اند وقت دیگر فرمودہ اند
کہ امروز وزیر فلک ازین طائفہ علیہ چون ایشان نیست وقتی دیگر بزبان
مبارک رساندہ اند بعد از صحابہ و کمل تابعین و مجتہدین چون ایشان معدود و چندی
از اخص الخواص منظرے آید و نیز فرمودہ اند کہ ماورین سہ چہار سال شبینی نکردیم
چند روز بازی کردیم الحمد للہ و الملتہ کہ این بازی ماورین و کان پڑازی مسا
بیفا نہ شدہ کہ چون ایشان نے بروی کار آمد و نیز فرمود و فقیر از زبان مبارک
حضرت ایشان شنود کہ فرمودند سرگرمی حضرت خواجہ مافدس سرہ بہ تربیت طایف
تا زمانی بود کہ معاملہ ماہانتہا نرسیدہ بود چون از کار من فارغ شدند مری گردید
کہ خود را از کار شینت کشیدند و طلاب را بماحوالہ نمودہ فرمودند کہ این تخم را از
بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آئین ہند گشتم و نیز بعد از وصیت آن
خواجہ ذوالبرکات از میان مسوآت مکاشف خاصہ مستورہ سودہ برآمدہ کہ آنجا
چہار دائرہ کشیدہ بودہ اند در یک دائرہ ولایت لفتح و اورقم نمودہ و در دائرہ
چہار کمال مطلق و ارباب از دوائر اربعہ را از اخص الخواص بعد الصحابہ و التابعین
رضی اللہ عنہم اجمعین در حواشی آن دائرہ موافق مرتبہ آئمان بنوعی کہ در غیب
اکشف بلاریب معاینہ گردیدہ رقم فرمودہ در میان ہمہ آنہادہ دوازده تن

را از رؤسای ایشان در هر دایره وجهه اکمل داخل دیده اند حضرت ایشان را
 نیز داخل این دوازده یافته و تیر آن خواجه عالی شان مکرر اشاره بقطبیت حضرت
 ایشان فرموده اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان مانده است
 ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد لایح میگردید که از آنهاست دو فقره
 از نخستین فقرات رساله مبدأ و معاد فقره اولی از آن متضمن افاضات روقا^{نیت}
 اکابر است بر حضرت ایشان و آن دو فقره بعد از تحریر فقرات عرایض در
 آخر فصل آئینده خواهد آمد انشاء الله سبحانه بعد از مخصص شدن حضرت ایشان
 در مرسوم از پیر بزرگوار خود که بعد از آن ایشان ملاقات اینجانبان^{نیت} میسر گشت چون
 حضرت ایشان از دلی بسره بند شدند روزی چند آنجا گذرانیده بامر و اشاره
 متوجه بلده معظمه لاهور گردیدند اکابر و اصاغر آن بلده مقدم محترم ایشان را بجهت
 شمر وند و بسا از خواص عوام در سلک اراده آن غوث الانام درآمدند و محبت گرم
 و حلقه و شغل و مراقبه التماسی پذیرفت فاضلی از تلامذه عالم عامل منوی مولانا جمال
 تلوی رحمه الله بقیه گفت در آن سفر اکثر استادان که مولانا می مذکور باشند نیازمند
 و اخلاص تمام بکار زمست شیخ بزرگوار تو میسر رسیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا
 از آن محبت گرامی شیخ خواستند که چند قدم شایعت مولانا نمایند مولانا پای او را
 ایشان را برداشته پیش پای ایشان نهاد و تا شاکر و انرا آن افراط تو وضع مولانا گران
 نموده چنانچه ادا و حق مولانا از روی علم بیش از ایشان بود و از روی ورع
 و صفای باطن نیز از ایشان کم نمیدانستیم چون بیرون آمدیم گستاخی نمود و معروفت
 داشتیم که این همه تو وضع و تذلل از مثل شمای و جی ندارد و فرمود اینها علمای
 بالله اند و از محرمان اسرارلی مع الله احترام ایشان بر ما یان لازم است ما را
 درین باب معذور بل مأجور دانید و نیز یکی از مخلصان حضرت ایشان که مولانا
 مذکور نسبت شاکر وی و همسانگی داشت باین حقیر گفت در آن ایام که حضرت

ایشان بلاهور شریف برده بودند و مولانا جمال بصحبت آن قدوة ارباب
کمال میرسید روزی در خلوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید که شما امروز جامع
اید میان علم احکام و علم اسرار و از حال و عرفان سرشار مسند وحدت وجود
که به ظاهر شرع چندان موافقت ندارد و بسیاری از کمال اولیا برانند حل آن
نزد شما چیست حضرت ایشان سرگوشش مولانا برده کلمه چند فرمودند که اشک
از دیده مولانا فرو ریخت و تغیر در بشیره او چون تغیر ارباب حال میکردیدست
بزانوی ایشان برده همچنان بانگسار تمام مرخص شد کس ندانست که لسان
گوهر نشان حضرت ایشان چه گفت و گوشش هوشش مولانا چه شنفت

ندانم چه گفتی چه انگیزتی که گفته و از دیده خون ریزتختی به تقریب این قضیه
و نسبت توحید کی از خلص اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آن حضرت
باین حقیر نقل کرد که فرمودند در اوایل غلبات نسبت احاطت و سر بیان و
روزی یک در حضور من بر قلم قطع زد انگشت من بریده شد بالجمله درین اثنا
این گرمی صحبت حضرت ایشان در لاهور با ارباب فضل و اصحاب حضور ناگاه
خبر انتقال خواجه بزرگوار بدارالقرار بسم ایشان رسید آرام دلها به نای آرامی رسید
گشت و شربت شیرین آن صحنه های رنگین بذاق همه تلخ شد حضرت ایشان بحجرت
استماع این خبر متوجه دلی شدند چون بزیارت روضه منوره مشرف گشتند و
عزای پرسی مخدوم زادها و هم پیرها نمودند اصحاب حضرت خواجه شکسته دل را مویا
از برکت تربیت و صحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر و وصیت پیر بزرگوار
و التماس یاران دل افکار آنجا مانده بتفقد احوال آنها پرداختند چنانچه باز نصایب
ارشاد و طراوت افاضه و سرگرمی حلقه بشاب که در حیات بابرکات خواجه باقی باشد
قدسنا الله سره الا قدس بود از سر نو تازگی یافت و آثار توجیهات و انوار جذبات
بر بواطن این طلاب جلوه گر گشت در میان سرگرمی آن افادات و اخلاصات

بعضی حاسدان متاع الخیر آن قضیه استفادہ حضرت خواجہ عالیشان را از ایشان
 کما مر شیوہای مختلف در میان آورد و خلاصان حضرت خواجہ بیگمات انداختند
 حضرت ایشان بران مطلع گردیده برفع آن بنصالحی که موجب مزید اخلاص و اتحاد
 آنان باشد و فواید رسان آنها بود و پرداختن چون دیدند که مفید نیاید سلب سببهای
 بعضی آنها توجه نمودند از آن ہم متنبہ نگشتند بل اکثرشان جمع شده بروضہ منور
 حضرت خواجہ قدس سرہ رفته توجه و التجا نمودند درین توجه یکے از آنها را که حساب
 کشف بود در نظر درآمد که ہر یک ازین درویشان طلبی چراغے برافروختہ بودند
 ناگاہ برق خاطفہ در رسید و ہمہ چراغها کدغاد توجه این درویشان بود و آن برق
 توجه عالی حضرت ایشان مع ذلک آن یاران چنانکہ استفادہ را شاید بالیشان
 رجوع نمودند و حضرت ایشان بحکم العود واحد بوطن معاودت فرمودند و بعد از
 مدتی بعضی پیر یا معذرت در میان آوردند حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر
 حال صفا و رضا بود چنانکہ اشارہ ازین در ذکر حال خواجہ حسام الدین نیز گذشت
 پس حضرت ایشان در شہر جامی الاخر کہ ماہ انتقال شیخ عالیقدر ایشانست بنیاد
 روضہ منورہ پیر بزرگوار از سر بہند آمدہ باز بسیر بہند میرفتند و دوسہ کرت با گرہ نیز شریف
 آورده باشند دیگر از سر بہند بیج جانشینند مگر او اخر عمر کہ دوسہ سال از مزاحمت
 سلطان وقت مصحوب عسکر بیخنے بلاد مرو و ایشان روی داد و دران نیز حکمتها
 بود کہ اہل آن بلاد باین سبب تعجب است ایشان مشرف شوند و از برکات نظام ایشان
 بہرہ ور گردند چنانکہ یکے از سفر ہا کہ این بندہ در خدمت بود روزی عسکر بنو امی کی
 از قرای معظمہ رسید خادمان حضرت ایشان نزد یک بآن قریہ جاے گرفتہ شروع
 در برافراشتن خیمہ نمودند درین میان بندہ حضرت ایشان را دید کہ تنہا پیادہ
 بکوچہ آن قریہ درآمد بندہ در قفای ایشان دوید چون مراد بدید فرمودند
 در خاطر افتاد کہ درین دیہ مسجدے خواہد بود آنجا رفته وضوے تازہ کردہ

و شایرہ صنفی گردانید و ہم در محاطہ بآں راقی دانانیدند کہ این خواجہ

دو گانه ادا نمايم چند قدم نرفته بودند که مسجدی در کمال صفا ظاهر شد و
 چاه بالوازم اسباب وضو در محن آن مسجد ایشان وضو کرده بمسجد درآمدند
 یکی از فقراي که آنجا بود از فقير پرسيد که ایشان چه کس اند بنده و پايه
 وادوے بذوق تمام و دیده رفت و عزيزی را که مقتداي آنجا بوده
 و در پہلوے مسجد خانه داشته و اوصاف حضرت ایشان شنیده بود
 آرزو مند دیدار و ملاقات ذوالبرکات می بوده اما از کبر سن و دیگر موانع بهر
 نبوده بخدمت ایشان رسیدن خبر کرد آن عزیز پادشاه بر اقدام همايون افتاد و بنا
 بمضمون این بیت برکشاد
 ہمای اوج سعادت بدام ما افتد اگر ترا گذری بر مقام
 ما افتد و ایشان را با جمیع درویشان آنشب بمنزل خود آورد و پیراینها نمود و فرستاد
 انابت کرده تعلیم ذکر گرفت و فرزند او و چند درویشان دیگر نیز سمور و صاحب
 حضور شدند وقت رخصت یک منزل مشایعت نیز نمودند اکنون وقت آن
 آمد که آنجا زوعدہ مذکورہ نمایم و آن این بود که گفته بودیم که فصلی علیحدہ خودم
 بزنگاشت که مشتمل باشد بر بعض عرایض شریفه حضرت ایشان که در آن سفر
 از احوالات فالص و اسرار و حقایق وارده پر پر گواری خود نوشتہ اند قدس
 القدر سہما و روحها و افاض علینا برکاتہا و فتوحها و آن فصل مخبر اسرار
 الوصل نیست فصل چهارم در ابراد بعض عرایض حضرت ایشان و
 بعض فقرات مانوذه از بعضی آن عرایض کمترین بندگان احمد بنده عرض
 میرساند و حسب الامر الشریف گستاخی بینماید و احوال پریشان را معروض
 میدارد که در اثناي راه آنقدر بتخلی اسم الظاہر متجلی گشت که در جمیع اشیا
 بتخلی خاص علیحدہ ظاہر گشت علی الخصوص در کسوت نسابلکہ در اجزای آنها
 جدا جدا و آنقدر منقاد این طائف گشتیم کہ چہ عرض نمایم درین انقیاد مضطر
 بودم و ظہوری کہ دین کسوت بوده در هیچ جا نبوده خصوصیات لطائف و

تسنات عجائب که درین لباس مینموده از هیچ مظهری ظاهر نمیشد پیش
 ایشان تمام گداخته آب شده میفرست و همچنین در هر طعمای و شرابی و کسوف
 جدا متجلی شد لطافت و حسنی که در طعام لذیذ تر کلفت بود و در مایه آن
 و در آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در لذیذ و شیرین
 خصوصیت کمال علی تفاوت درجات جدا بود خصوصیات این تجلی
 تحریر ابرض میتواند رسانید اگر در ملازمت علیه بود شاید معروض میداشت
 مآذراتی این تجلیات آرزوی رفیق اعلى و اتم و با بهنامها اتمن متوجه نمیشد
 ما مغلوب بودم چاره نبود درین اثنا معلوم شد که این تجلی با نسبت نیزه
 دارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاہر اصلا ملتفت نیست و ظاہر
 از آن نسبت خالی و معطل بود باین تجلی مشرف ساخته اند و همچنان با ختم که طین
 اصلا بزیغ بصر مبتلا نیست و از جمله معلومات و ظہورات معروض است و ظاہر که متوجه
 شرف و اثنیت بود باین تجلی مستعد گشته است بعد از آن چند گاه این تجلیات
 و بخفا آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی حال خود ماند و صارت تلک التجلیات
 کان لم یکن شبیه مذکور بعد از آن یک فتنای خاص روداد و همانا که آن تعیین
 علی که بعد از عود تعیین پیدا شده بود درین فتنای خاص و اثر از سلطان
 آن ماند درین وقت آثار اسلام و علامات انهدام معالم شرک خفی بظہور
 آمدن گرفت و همچنین دید قصور اعمال و مشتم داشتن نیات و خواطر نیز با بملامت
 عبودیت و نیستی از آن باز ظاہر گشته اند حق سبحانه و تعالی بیکت توجه حضرت
 ایشان به حقیقت بندگی رسانند منها عرض داشت کمترین بندگان احمد بن محمد بن
 میرساند که از تقصیرات خود چه عرض نماید عاشر الله کان و مالک فی شاء لم یکن لاهول
 ولا قوة الا بالله العلی العظیم علوی که تعلق بمقام فنا فی الله و البقا به داشتند حق
 سبحانه ببنایت خود و منکشف ساخت و همچنین معلوم کرد که وجه خاص هر شیء است

و سیر فی الدیجہ معنی است و تجلی ذاتی برقی چه باشد و محمدی المشرّب کیست و مثالی
آن و در هر مقام لوازم و ضروریات آنرا بنمایند و میگذرانند و کم چیزی مانده باشد
که اولیای اللہ قدس اللہ سرہم آنرا نشان داده اند در راه فرو گذارند و بنمایند
قبل من قبل بلا علتہ همچنانکه ذوات اشیا را محمول میدانند اصل قابلیت استعدادات
را محمول و مصنوع میدانند و سببانه محکوم قابلیت نیست و نشاید که چیزی بروی
حاکم باشد یا دود گستاخی نه نمود عین پاید که حد خود داند منہساده عینہ رقم
نموده اند چندین مرتبہ از برای دفع بعضی امراض توجه کرده شد و اثر آن ظاهر گشت
و بچین احوال بعضی موی که از عالم برزخیت ظاهر شده بود و نیز از برای دفع آلام
و شاید آنها توجه کرده شده اما حالا قدرت بر توجه نمانده است که بر هیچ چیز خود را
جمع نمیتوانم ساخت بعضی شاید از مردم بر فقیر گذشت ستمها نمودند و جمع کثیر از
مستلقات این جانب را بناحق ویران ساختند و جلا وطن نمودند اصلاً بخاطر
غبار کلفت راه نیافت چه جای آنکه بد آنها بخاطر گذرد و منہساده عینہ
است که چنانکه سابقاً تعلق ارادت بر ادوات بر طرف شده بود لیکن اصل ارادت
مانده بود چنانچه معروض داشته بود الحال ارادت هم از بیخ برآمد و جنتی لامراده و لا اراده
و صورت این فنانیز در نظر آمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده فالیض
گشت چون در تحریر آن علوم بواسطہ رقت و غموض تعمیری بود لا جرم عنان قلم
را از تحریر آن گردانیده و در وقت تحقیق این فنا و افااضہ علوم یک نظر خاص
در ماوراء وحدت پیدا شده هر چند مقرر است که در ماورای وحدت نظری
نیست بلکه هیچ نسبتی نیست اما آنچه میباید معروض میدار و تا زمانی که یقین نیست
بر نوشتن جرات ننمود و هیچ شبهه در آن راه نمی یابد هر چند در نظر وحدت است
و نه و راے آن و نه هیچ مقامی که بعنوان حقیقت بدانند تا حق را و راے آن داند
حیرت و جمل بهمان صرافت است و ازین دید هیچ تفاوئی نشده نمیدانم چه عرض

ما بهم همه تناقض و در تناقض است در گفت نمی آید حال نه شبه متحقق است
استغفر الله و اتوب الیه التذین جمیع ماکره الله قولاً و فعلاً یا خیراً و ناظر اوانیضاً
این زمان چنان معلوم گشت که سابقاً آنچه ازین صفات میدانستم فی الحقیقه
فناهی خصوصیت صفات مابالایها از آنها بوده که در ضمن و عدت مندرج شده
بودند و خصوصیات را تل گشته احوال اصل صفات و لو کانت علی سبیل الاندراج
و لاندراج نیز بر طرف شده قهرمان احدیت هیچ چیز را نگذاشته نمیرد که از مرتبه
علم اجمالی یا تفصیلی حاصل شده بود و مانند و تمام نظیر بر خارج آمده کان الله و
لیکن معه شیء الا آن کما کان این زمان مطابق حال گشته و سابقاً علم بمضمون
این حدیث بوده منها از عنایات خداوندی جل و علا که برکت توجّهات علیه
حضرت ایشان علی التواتر و التواتر فائز و وارد اند چه عرض نمایم من آن
خاکم که ابرو بهار کس که از لطف بر من قطره باری اگر بر روید از تن صدیقه
چو سوسن شکر لطفش که توانم هر چند اظهار این قسم احوال موجب جرات گستا
است و شعر افتخار و سیاهات سولی چون شه مرا برداشت از خاک و سرورگر
بگذرانم سر بر افلاک و ابتداء عالم محمود بقا از او آخر ماه ربیع الآخر است و تا حال
بقای خاص در هر یک مدتی مشرف میسازند ابتدا از تجلی ذالی حضرت شیخ محمد الدین
است قدس سره در صحنی آورند باز بسکری برند و در نزول معروج علوم غریبه
و معارف عجیبه افاضه می فرمایند و با حسان و شهود خاص در هر مرتبه که مناسب
بقای آن مقام است مشرف میسازند بتاریخ ششم ماه مبارک رمضان بقای
مشرف ساختند و احسانی میسر شد که چه عرض نمایم بدانند که نهایت استعداد تا آنجا
بوده و وصلی که مناسب حال بود بهم اینجا میسر گشت^{۱۱} هر چند فنا انهم باشد بقای
مرتب بران اکمل خواهد بود و هر چند بقا اکمل باشد صوابتر خواهد بود و هر چند صوابتر
افاضه علوم موافق شریعت غرامی افتد چه کمال صحو انبیاء بود و علیم الصلوٰه و السلام

معارفی که از ایشان سرزده بشرایع است و عقایدی که در ذات و صفات بیان
فرموده اند و مخالفت ظاهراً آن از بقیه سکر است الحال معارفی که باین کینه
فائض اندا که تفصیل معارف شرعی است و بیان آنها و علم استدلالی کشفی و جزو
ری میگرد و مجمل مفصل میشود و گر بگویم شرح این بحد شود و بی ترسم که مبادا منجر
به ستاخی شود و بنده باید که حد خود و اندر شد علی الاطلاق جل شانہ بپرکت توجهات
علیه بهر دو طریق جذبه و سلوک تربیت فرموده و بهر دو صفت جمال و جلال
مرئی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال^{۱۱} علامت این
تربیت متحقق شدن است بحسب ذاتی تربیت از حق آن امکان ندارد و بحسب
ذاتیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان مایوی است پس تا زمانی
که علوم تمام از ساحت سینه رفته نشود و مجمل مطلق متحقق نشود از فنا بهر ندارد
و این حیرت و جهل دائمی است امکان زوال ندارد و نه آنست که گاهی حاصل
شود و گاهی زائل گردد و غایت مانع الباب پیش از بقا جهالت محض است و بعد
از بقا جهالت و علم با هم جمع و عین نادانی بشعور است و در عین حیرت بحضور که
این موطن حق الیقین است که علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و علم که پیش از جهالت
حاصل شود از خیر اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است در خود است و
اگر شهود است هم از خود اگر معرفت است یا حیرت نیز در خود است تا زمانی که نظر
دیر یرون است بچا صل است اگر چه در خود نظر داشته باشد نظر از بیرون
بالکل منقطع میباشد و که حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره میفرمایند که اهل الله
بعد از فنا و بقا هر چه بنیند در خود بنیند و هر چه شناسند در خود می شناسند
و حیرت ایشان در وجود خود است از بیخا هم صریحاً معلوم میشود که شهود و معرفت
و حیرت در نفس است دیر یرون هیچکدام اینها نیست تا زمانی که یکی
ازین ثلثه دیر یرون است اگر چه در خود هم دارد از فنا بحسره ندارد

تکلیف البقاء نهایت مرتبه در فنا و بقا نیست و این فنا مطلق است و مطلق
عام است و بقا باندازه فناست لهذا بعضی از اهل الطریق بعد از تحقق بقا و بقا و پیر
نیز مشهور دارند اما نسبت این عزیزان فوق همه نسبتها است و نه هر که سر
تراشد قلندری و اندیشه هر که آینه دارد و سکندری و اندیشه این نسبت حضرت خواج
عبدالحق است و ششم و مکمل آن حضرت خواجها حضرت خواجها را الحق و الله
است المعروف بنشیند قدس الله سرها بحسب کاری است اولاً هر بلا و
مصیبت که واقع میشود باعث سرور و فرحت میشود پس من مزید میگفت و هر چه
از استعداده و بنویس کم میشود خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد و حال که بعالم اسباب فرو
آورده اند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد و اگر اندک ضرری لاحق میشود در اول بله
نوعی از حزن و رویداد هر چند بسبب غایت زائل میشود و هیچ نماند و همچنین اگر پیش ازین
و عا میگردان برای رفع بلا و مصیبت مقصود از و نه رفع آن میبود بلکه امتثال امر
او دعوی بود حالا مقصود از دعا رفع بلیه و مصایب است و خوف و حیرتی که
زائل شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سر بود و در محو هر چه عوام ان
را هست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا که مقصود از دعا رفع
بلا نبود دل را این معنی خوش نمی آمد لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت
که دعا بانبیا ازین قبیل نبود که حصول مراد بخوابند حالا که بآن حالت مشغول
ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد که دعا بانبیا
علیهم الصلوات و التسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بوده
نه عجز و امتثال امر بعضی امور که رویداد بحسب امر گاه بعضی از آن کتانی
بنماید منمسا هر چه از مسئله و مدت وجود و توابع آن گفتند در اول
حال بآن شرف ساختند و شهود احدیت در کثرت میسر شد از آن مقام
بدرجات بالا بروند و انواع علوم درین ضمن افاده فرمودند و بلا مصداق

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحاً یافته نمی شود و اشارات و رموز
 اجمالی در کلام شریف بعضی از بزرگان هست لیکن گواه عدل و صحت آنها
 موافقت ظاهر شریعت و خیر اندرند و هیچ موافقت حکما و اصول معقوله آنها
 ندارند بلکه از علماء اسلام جماعه که مخالفت با اهل سنت دارند با اصول آنها نیز
 موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل
 قدرتی ندارد و قدرت بمقاربه فعل می بخشند و تکلیف بر سلامت بسیار
 و اعضا پیدا اند کما قره علماء اهل السنه و درین مقام خود را بر قدم
 حضرت خواجه نقشبند قدس سره الا قدس می یابند ایشان درین مقام
 بوده اند و حضرت خواجه علاء الدین راقدس سره نیز ازین مقام نصیب
 هست و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبدالخالق اند قدس الله
 تعالی سره الا قدس و از شاخ ماتقدم حضرت خواجه معروف کرخی و امام دواؤ
 طائی و خواجه حسن بصری و حبیب عجمی قدس الله تعالی اسرارهم المقدس
 حاصل اینهمه کمال بعد و بیگانگی اکابر از معالجه گذشته است تا زمانه
 که حجب مسدول بوده اند و همه گنجایش رفع آنها داشت اکنون
 بزرگے او حجاب اوست ع فلا طبیب لها ولا رافعه * مگر کمال بیگانگی
 و نه مناسبتی را وصل و اتصال نام نهادند و نه پیماها و پیماها همان پیما
 یوسف زلیخا موافق حالست سه در افکنده دف این آواز از دست
 کز و پر دست و ف کوبان بود پوست به شهود کجاست و شاید کمیت
 و شهود چیست ع خلق را روی که نماید او به مال لثراب و رب الارباب
 خود را بنده مخلوق غیر مقدر میداند و همچنین تمام عالم را و خالق و قادر
 حق را عزوجل میداند غیر این هیچ نسبت اثبات نمیکند عینیت و ذاتیت کجا

ع در کدام آئینه در آید او؟ منهادنی است که احوال خدمت علیه اطلاق
 ندارد و نگذاشت ^س عجب نیست اگر زنده شود جان عزیز چون از آن یار
 جدا مانده پیام برسد و میداند که شایان دولت حضور نیست ع این بسکه
 رسد ز دور بانگ جرم عجایب کار و بار است نهایت بعد از قرب نیاید
 و غایت فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقت در ضمن این اشاره یعنی
 قرب و وصال کرده اند شمس کیف الوصول الی سعاد و دنیا قلل الجبال
 و دونهن خیوف پس حزن ابدی و فکر دائمی لا جرم و انگریز آمد مراد از این نیز آخر
 الامر بار او مرید باید شد و محبوب را محبت محب میباید گشت آن سرور
 وین ^{و دنیا} علیه من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها با وجود مقام مراتب
 و محبوبیت از مجیدین آمد و از مریدین گشت لا جرم از حال او خبر داده اند که کان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم متواصل الحزن دائما الفکر و آن سرور فرموده
 علیه الصلوات و السلام ما اودى نبي مثل ما اودى محبان بار محبت
 توانست که شدید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قضیه پیاپی ندارد
 ع قصه العشق لا انفصام لها منهما چون حضرت حق سبحانه تعالی از برکت
 توجهات علیه از رقیب احوال محرم ساخت و از تلویین به تکلمین مشرف گردانیده حال
 کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد از وصل جز بهر و از قرب جز بعد حاصل نشد
 و از معرفت جز تکسرت و از علم جز جهل نیفزود لا جرم در عرض داشت تا توقف
 واقع شد عجب ^{۱۱} آنست که حال الحق یقین مشرف ساخته اند که در آن موطن علم
 و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در آن جمع اند و عین حیرت و غیبه
 نشان علم و شعور است و نفیس غیبت حضور است با وجود علم و معرفت
 جز از دیاد و جسل و نگذاشت ع عجب آنست که من واصل و سرگردانم

الله تعالى بحض عنایت بیغایت خویش و در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشته
 است فوق مقام ولایت مقام شهادت است و نسبت ولایت بشهادت نسبت
 تجلی صورتی بتجلی ذات است بل بعد مابینهما اکثر من بعد هذین التجلین و فوق
 مقام شهادت مقام صدیقیه است و تفاوتی که میان این دو مقام است
 اجل من أن يُعبر عنه بعبارۃ واعظم من أن یشار الیه باشارة و فوق آن
 مقامی نیست الا النبوة علی اهلها الصلوات والتسلیمات و نشاید که میان
 صدیقیه و نبوة مقامی بوده باشد بلکه محال است و این حکم بحالیت و بکشف
 صریح صحیح معلوم گشته و آنچه بعضی از اهل الله واسطه میان این دو مقام
 ثابت کرده اند و بقربت نامیده اند بآن نیز مشرف ساختند و بر حقیقت
 آن مقام اطلاع دادند بعد از توجه بسیار و تضرع بیشمار اولاً همان طور که بعضی
 اکابر فرموده اند ظاهراً شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول
 آن مقام بعد حصول مقام صدیقیه است در وقت عروج اما واسطه بودن
 محل تأمل است بعد از ملازمت صورتی انشاء الله تعالی حقیقت را بتفصیل
 عرض خواهد کرد و آن مقام پس عالی است و در منازل عروج فوق آن مقامی
 معلوم نیست و زایدیت وجود بر ذات جل و علا در مقام ظاهر میشود چنانکه
 مقرر علماء اهل حق است شکر الله تعالی سعبهم و اینجا وجود هم در راه میماند
 و فوق آن عروج واقع میشود ابوالککارم رکن الدین شیخ علاء الدین و بعضی
 مصنفات خود میفرمایند و فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و مقام صدیقیه
 از مقامات بقاست که روایع عالم دارد پایان تر از آن مقام مقام نبوت
 است که در الحقیقه بالاتر است و بحال صحو و بقاست مقام قربت لیاقت
 برزخیت این دو مقام ندارد که رویش به تفریه صرف است و تمام عروج است

شتان ما بینها سه در پس آینه طوطی صفتم داشته اند هر چه استاد از ل گفت
 بگویم و بگویم و علوم شرعی نظریه استدلالیه را ضروری کشفیه ساخته اند از^{۱۱}
 نظریه ضروری آورده اند شخصی از خواجه بزرگ قدس الله تعالی
 سره الا قدس پرسید که مقصود از سلوک چیست فرموده اند تا معرفت
 اجمالی تفصیلی شود و استدلال کشفی کرد و فرمودند که علوم دیگر سوائے
 آنها حاصل شود آری در راه علوم و معارف بسیار رو می دهند که از آنها
 می باید گذشت و تا پایتیه نهایت که مقام صدیقی است نرسد ازین علوم
 بهره نمی باید فیالبت شفری ان من اهل الله القائلین بحصول هذا المقام
 الشریف لا نفسهم و لیس لهم مناسبه بعلوم هذا المقام و معارفه فواجبه
 و فوق کل ذی علم علیهم و بر سر سلسله قضا و قدر نیز اطلاع دادند و آنرا
 بنجی اعلام فرمودند که هیچ وجه به اصول ظاهر شرعیست غرض مخالفت لازم
 نیاید و از نقص ایجاب و ثابته جبر بر او منته است و ظهور بشا به شر
 لیله البدر است عجب است که با وجود عدم مخالفت به اصول شرعیست
 این سلسله را چرا پوشیده داشته اند اگر شایسته مخالفت میداشت
 اخفا و ستر مناسب بود لایسأل عما یفعل **ه** که از بهره آنکه از بیم توبه کشاید
 زبان جز به تسلیم بود و علوم و معارف در رنگ نیستان میریزند که قوت
 مدر که از تحمل آن عاجز میشود و قوت مدر که مجبور و قسیر است ^و لا یحمل عطایا
 الملک الا مطایا اوایل شوق آن بود که این علوم غریبه را در قیاس کتابت
 آورده شود اما توفیق نمی یافت و ازین مورد بار بود آخر الامر تسلی
 فرمودند که مقصود از افاضه آن علوم حصول بلکه است شاید کرد
 آن علوم چنانچه طلبه علوم تحصیل علوم بر آید آن میکنند که ملکه تلویت

بهم رسانند نہ آنکہ حفظ اصول صرف و نحو و غیر ہما کنند انتم عرابینہ الشریفہ
 روح اللہ روح صاحبہا و جناب خواجہ عالیشان نیز در جواب ہر یک از
 عرابین حضرت ایشان صحایف گرامی بزرگداشتہ ارسال فرمودہ اند
 و زبان ثنائی و دعائے ایشان کثودہ و بصحت و بعلو مرتبہ تہائے
 آن احوال و اسرار حکم نمودہ چنانکہ در یکے ازان گرامی صحایف بقلم محترم
 آوردہ اند کہ انچہ از کثوف مذکور گشتہ طریق آن بغایت مرضی و صحیح
 و مستقیم و مستحسن است چون این طریق شمار بر سببے واقع شدہ کہ بے
 قول و زبان چیز ہا کثوف میشوند حاجت نیست کہ بیان ہمہ وجوہ نمودہ شود
 انشاء اللہ بعد از ملاقات انچہ باید گفت بحضور گفتہ خواہد شد انتم
 کلامہ العالی قدس اللہ سرہ قائمہ و ایضا وعدہ ایراد و فقرہ از فقرات
 رسالہ مبدر و معا و حضرت ایشان در آخر این عرابین رفتہ بآن وعدہ
 نیز وفا لازم است و آن دو فقرہ اینست کہ مرقوم میگردد و فقرہ اولی
 در ویشے را ہوس این راہ پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانہ اورا
 بیکے از خلفائے خانوادہ حضرات خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم
 رسانید و از انجا طریقہ بزرگواران اخذ کردہ ملازم صحبت آن عزیز گشت
 برکت توجہ آن بزرگ جذبہ خواجہا کہ از جہت استہلاک و صفت قیوت
 میبخیزد اورا حاصل گشت و از طریق اندراج النہایت فی الہدایہ نیز شرف
 میسر شد بعد از تحقق این جذبہ کار اولہو ک قرار یافت و این راہ را نیز
 روحانیت اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالیٰ و تقدس وجہ المقدس بنہا
 رسانید یعنی با سبب اوست و ازان اسم تجاہلیت اعلیٰ کہ بمعبر حقیقت
 محمدیہ است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و نتیجتہ بعد در روحانیت حضرت خواجہ

نقش بند قدس الله تعالى سوره عروج نمود و از آنجا بدستگیری روحانیت حضرت
 فاروق رخصه الله تعالى عنه فوق آن قابلیت استعلام میرشد و از آنجا
 تا به مقامی که فوق آن قابلیت است و آن قابلیت کا تفصیل است مر آن مقام
 و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدی است تبارک
 و تعالی حضرت رسالت خاتمه علی صاحبها الصلوة والسلام والحقه ترقی
 واقع شد و در وقت وصول باین مقام نحو که ایداد از روحانیت حضرت
 خواجه علاء الدین عطار که خلیفه حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی
 اسرارها قطب ارشاد بوده اند بآن درویش رسید نهایت عروج
 اقطاب تا این مقام است و دایره ظلیت تا بهین مقام منتهی میشود بعد
 ازان اصل خالص است متمیز بظلم طائفه افراد بوصول این دولت
 ممتاز اند بعضی از اقطاب را بواسطه مصاحبت افراد تا مقام متمیز
 عروج واقع میشود ناظر اصل متمیز بظلم میگردد اما وصول باصل خالص
 یا نظریان علی تفاوت در جانتهم خاصه افراد است ذلک فضل الله
 یؤتی من یشاء والله ذو الفضل العظیم و آن درویش را خلعت
 قطبیت ارشاد و بعد از وصول بآن مقام که مقام اقطاب است ازان
 سرور دین و دنیا علیه الصلوات المبارکات والتحیات الناصیات عنایت
 شده و باین منصب سرافراز ساختند بعد ازان عنایت خداوندی جل شانہ
 و عم احسانه شامل حال او گشت و از آنجا متوجه فوق ساخت یک دفعه باصل
 متمیز بر دو مقام و بقای در آنجا میرشد چنانکه در مقامات سابقه و از آنجا بمقامات
 اصل ترقی از زانی فرموده باصل الاصل رسانید و عروج اخیر که عروج در مقامات
 اصل است مدد از روحانیت حضرت عنوث اعظم می الدین شیخ عبد القادر بود

قدس الله تعالی سره الاقدس و بقوت تصرف ازان مقامات گذرانیده
 باصل الاصل و اصل گردانیدند و از آنجا بعالم باز گردانیدند چنانکه از هر مقامی
 باز میگرددانیدند و آن در ویش را مایه نسبت فردیت که عروج اخیر مخصوص بانست
 از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود پدر بزرگوار او را از عزیزی که جذبه قوی داشتند
 و بخوارق مشهور بودند بدست آمده لیکن آن در ویش بواسطه ضعف بصیرت
 خویش و قلت ظهور آن نسبت آن نسبت را پیش از قطع سن ازل
 سلوک در خود نمی یافت و اصلاً آنرا معلوم خود ندانست و نیز این در ویش را
 توفیق عبادات نافله خصوصاً ادای صلوٰة نافله مدد از پدرش
 است و پدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود که در سلسله چشتیه بوده اند
 حاصل شده بود و ایضاً این در ویش را علوم لدنی از روحانیت خضر بو

علی نبیا و علیه الصلوٰة والسلام و البته لیکن تا زمانیکه از مقام اقطاب
 نگزشته بود اما بعد از عبور ازان مقام و حصول ترقیات عالیہ اخذ علوم
 از حقیقت خود است و در خود بخود از خود مییابد غیری را مجال غانده است تا در بیان
 در آید و ایضاً آن در ویش را در وقت نزول که عبارت از سیر عن الله بالهدی است
 بمقام مشایخ سلاسل دیگر هم عبوری واقع شد و از هر مقامی نصیبی وافر گرفت
 و مشایخ آن مقام مدد و معاون کار او شدند و از خلاصه های نسبت های خویش
 نصیبی اول بمقام اکابر چشتیه قدس الله اسرار هم عبوری واقع شد و ازان
 مقام حظه وافر نصیب او گشت و ازان مشایخ عظام روحانیت حضرت خوا
 قطب الدین پیش از دیگران امداد فرمود الحق ایشان در آن مقام شان عظیم
 دارند و رئیس آن مقام اند بعد ازان بمقام اکابر کبرویه قدس الله تعالی سرهم
 گذری واقع شد آن هم در مقام باعتبار عروج برابرند لیکن این مقام در وقت

نزول از فوق چنانچه بین آن شاه راه است و مقام اول بجانب بسیار آن طرف
 مستقیم و این شاه راهی است که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد ازان راه بمقام فرود
 میروند و نهایت نهایت میرسند افراد تنها راه و دیگر است بی طبیعت ازین راه
 نمیتوان گذشت این مقام در میان مقام صفات و این شاه راه واقع شده است
 گمانه برخ است میان این دو مقام از هر دو جهت بهره ویراست و مقام اول در جای
 دیگر ازان شاه راه واقع شده است که بصفت مناسب کم دارد و بعد ازان
 بمقام اکابر سرور و پیه که شیخ شهاب الدین ابن طریق اند قدس الله سرهم
 مخبر واقع شده است آن مقام متجلی نور اتباع سنت است علی مصدر بالاصد
 والسلام والتجته و مزین است نورانیت مشایخ فوق الفوق و توفیق عبادات
 رفیع آن مقام است بعضی از سالکان سیده که عبادات نافله مشغولند و بان آرام
 دارند نصیب ازان مقام بواسطه مناسبت بان مقام یافته اند بالاحوال
 عبادات نافله مناسب آن مقام است دیگر اثر از مبتدیان و منتهیان بواسطه
 مناسبت بان مقام توان مقام بیس شگرفست آن نورانیت که درین مقام
 مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشایخ این مقام بواسطه کمال اتباع
 عظیم الشان و رفیع القدر اند در بنای جنس خود امتیاز خاص دارند آنچه ایشانرا
 درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگر چه باعتبار عروج فوق اند مشرب
 بعد ازان بمقام جذبه فرود آورند و این ^{مقام} جامع مقامات جذبات است اندازها
 از اینجا نیز فرود آورند نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت
 جامع است و ارشاد و تکمیل بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد و درین
 مقام فرود آورند پیش از آنکه درین مقام تکلیف پیدا شود باز عروج واقع
 این زمان اصل را نیز در رنگ ظل و انداختن ازین عروج

که در مقام قلب واقع شد بملکین پوست و السلام فقره ثانیه قطب ارشاد
که جامع کمال فردیت نیز باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار
و از سنه بشمار این قسم گوهری بظهور می آید و عالم ظلمات را نور ظهور او
میگیرد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز
عرش هر کس را که رشد و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او
می آید و از مستغنی دیگر و دنیای توسط او بچکس باین دولت میرسد مثلاً نور هدایت
او در رنگ دریای محیط تمام عالم را فرو گرفته است و آن دریا گویا بنحمد است
که اصلاح حرکت ندارد و شخصی که متوجه آن بزرگ است و با و اخلاص دارد بآن
که آن بزرگ متوجه حال طالب شود و وقت توجه گویند روزی در دل طالب کشاده
میشود و از آن راه بقدر توجه و اخلاص از آن دریا سیراب میگردد و همچنین شخصی که متوجه
ذکر الهی است جل شانہ و بآن عزیز اصلاح متوجه نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد
همین قسم افاده انجام حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از ثانیه است اما کسی که
منکر آن بزرگ است یا آن بزرگ از دور بار است هر چند بذكر الهی تعالی تقدیر
مشغول است اما از حقیقت رشد و هدایت محروم است همان انکار و آزار سدر راه
فیض او میگردد و بی آنکه آن عزیز متوجه عدم افاده او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت هدایت
از وی منقود است صورت رشد است صورت بمعنی قلیل النفع است و جماعه که اخلاص
و محبت بآن عزیز دارند هر چند از توجه مذکور و ذکر الهی تعالی شانہ خالی باشند نیز ایشانرا
بواسطه محبت نور رشد و هدایت میرسد و السلام فصل پنجم در بیان آن معابد
بزرگ و مراتب شکر که حضرت سبحانہ و تعالی ایشانرا بخش فضل و کرم بآن اختصاص داده
اگرچه ازین جمله بعضی مافیل فیل از اخص خواص را نیز عطا فرموده باشند لیکن چون
بندرت است آنرا نیز از خصایص حضرت ایشان شمرده اند باینکه معانی که از دیگران

بگوش بوش نرسیده بود و ستر اختصاص این مراتب علیه بآن مطلب البیر چنان
 بینماید که چون از دسجانه ایشانرا مجتهد و متورأ الفث ثانی گردانیده بود و او را
 بکرات با نخصرت الهام فرموده و با فشای آن امر نموده چنانکه خود در چند مکتوب
 بآن ایما فرموده اند پس صاحب این مرتبه خطی را باید که مخصوصات علیا بود
 باین مدعا هم اشارتی از قلم محترم رفته آنجا که نگارشش نموده اند هوای فرزند
 این آن وقت است که در اتم سابقه درین طور وقتی که بر از ظلمت است بهیبه
 اولى العزم مبعوث میگشت و بنای شریعت جدید میگردد و درین است که
 خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه و علی آله الصلوات و التسلیات
 علما را مرتبه انبیاء بنی اسرائیل داده اند و جو و علما از وجود انبیاء کفایت فرموده اند
 لهذا بر سر هر مایه از علما این است مجدی تعیین می نمایند که احیای شریعت و
 علی الخصوص بعد از الفث که در اتم سابقه وقت بعثت پیغمبر الو العزم است و بر
 پیغمبر در آنوقت اکتفا نموده اند و درین طور وقت عالمی عارفی تمام المعرفت
 ازین امت در کار است که قائم المقام الو العزم انبیاء باشند فیض روح القدس
 را باز مد و فرماید و دیگران هم بکنند آنچه میسر شده است کلامه الشریف و بر مکتوب
 دیگر بعد ازین این مدعا رقم نموده اند که ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلایق
 گران است و از افهام آنها دور اما اگر بر سر انصاف بیایند و علوم معارف
 یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقه علوم شرعی و عدم مطابقت
 ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را بینند که در کدام یک بیشتر است شاید
 از استبعاد بر آیند و دیده باشند که فقیر کتب و رسائل خود نوشته است که طریقت و
 حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت اگر چه ولایت آن نبی با
 و نوشته کمالات ولایت را بکمالات نبوت هیچ معنی ندارد نسبت کاشکی

حکم قطره داشته نسبت بدرباری محیط و امثال این بسیار رقم نموده خصوصاً در
 مکتوب بیان طریق که بنام فرزند می است آنجا ملاحظه نمایند مقصود از این گفتگو
 اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت به تفصیل خود
 بر دیگران معرفت خدای جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر و فرنگ
 بشمارد و اندکیت از اکابر دین سه ولی چون شه مرابرو داشت از خاک به مندرگ
 بگذرانم سرز افلاک به من آن خاتم که ابرو بهار می به کند از لطفت بر من قطره با
 اگر بر روید از تن صد زبانم به چو سوسن شکر لطفش که توانم بختی کلامه الشریف
 را رقم حروف گوید مرابرو دل خطور میکرد که اگر از اعظم علماء وقت اینست را که
 حق سبحانه حضرت ایشان را مجد و آلف ساخته مسلم میداشت تا بید تمام بود تا روز
 باین خطره بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نموده فرمودند که
 مولانا عبدالحکیم سیال کوئی که در علوم عقلیه و نقلیه و تصانیف علیه چون او
 الحال در دیار هندست نماید کتابت بهمانوشه بود و تبسم نموده فرمودند که
 از آن فقرات مدحیه این بود که مجد و آلف الثانی مخفی نماند که این مولانا
 مذکور شبی در واقع حضرت ایشان را دیده بود که این آیه بر خوانده اند قل الله
 ثم فریم بعد از وید این واقع بخدمت ایشان آمده تعالیم گرفت و از مخلصان
 حقیقه گفت پس پیش از ملازمت صورت میگرفت که این ^{طریقه} حضرت
 ایشان پس خداوند این مرتبه را که آن تجسدید آلف بود اگر باین
 خصایص که مذکور گردید بنواخت باشند عجیب و غریب نبود آن مخصوصاً
 که بعضی از آن سالیبت در فصل سوم ذکر یافت که باز ^{۱۷} گردید که
 ظاهر شدن اسقف را و قطبیت ایشان به پیر بزرگوار ایشان پیش
 از رسیدن آنحضرت بخدمت آن مرشد و الامرتبه بچندین سال دیگر

نور عالم افروز ایشان را هم پیش از ظهور معامله ایشان بچندین سال
بصورت شمع عظیم دیدن که امر دیگر بزرگداشتن آن خواجۀ ذوالکاشف
در بدایت سلوک حضرت ایشان به مخلصی که فلان بدان ماند که چرایی
شود که عالمها از و منور گردد و دیگر فرمودن بیک از مخلصان متمسک احوال
و کمال که چون ایشان بپایند از ایشان التماس نمایم که در پنج شش روز کار
ترا بنهایت رسانند و دیگر حصول مرتبۀ مرادیت و محبوبیت مرا ایشان را و بشارت
پیر عالی منقبت بآن دولت دیگر سرعت سپرد سلوک ایشان در
خدمت پیر بزرگوار تا بحدی که در دو نیم ماه بکمال رسیدند و دیگر فرمودن
پیر والا مرتبۀ ایشان مستفیضان خود را در حیوة خود با ایشان دیگر فرمودن
آن پیر و سنگیر ایشان را افتاب شهود و خود را بوقلمون دیگر نوشتن
آن پیر بزرگوار با ایشان که مدتیست عرض نیازی بدرگاه ولایت نکرده ایم
و دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر با ایشان که سخن در ایشان بجز
شما نوشتن بیشتری است و دیگر رسم نمودن آن خواجۀ صفا کیشان با ایشان
که ما را حد خود باید نگاهاشت و از فضول احتراز نمود و دیگر تمیق نمودن آن
مقتدای جهان که دلارض من کأس الکرام نصیب دیگر نگارش نمودن
آن قدوة الاولیاء با ایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرمود
من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیریش مرید
من کروی یعنی حال ما با شما چنین است و نوشتن که اجمال مانده از استغناء
موقوف اشارتیم و دیگر تحقیق نمودن آن خواجۀ عالی شان احوالات علیه
خود را بدیده مکاشفۀ ایشان و کذلک احوالات باران خود را غائبانه
از ایشان پرسیدن و دیگر از همه عجیبات استفاضة نمودن آن بزرگوار از ایشان کما شبر

فی الفصل الثالث ویکرا آن پنج تعریفات عالیات که در آخر فصل سوم مرقوم گشت
اما آن خصائص حضرت ایشان که هم بر ایشان چون افق بمبین ظاهر و هویدا گشت
و خود چه بجز بر وجه بتقریر صریحاً و کنایه اشارتاً بآنها فرموده اند از آن جمله است
آنکه بعد از افاضت پیر بزرگوار ایشان نسبتهای علیّه خود را با ایشان همه مشایخ
طریق دیگر ایشان را چون ورد احمد دست بدست تربیت گرفته بمقامات بزرگ
برده اند و از خلص نسبتهای توحیش عطا فرموده چنانچه سابقاً و فقره
که از رساله تمیذار و معاد رقم یافت معلوم شد و از آن جمله است آنکه نسبتها
ولایت و اقتباس نبوت را نیز بعضی از اولیای رحم الله دون بعضی
جمله گردانیده اند حضرت ایشان را همه آن نسبتها نواخته اند و بهر
هر یک سرافراز شده اند چنانکه بارها بر زبان مبارک میرانند که از کمال
عناپات او سبحانه در حق این بنده کثرین این است که هیچ کوه ازین
راه نماند الا که این حقیر را بران عبور دادند و از نسب علیّه سرپایان و بهر
واحاطت و جدت و تشبیه و تنزیه و اسرار این جهانی و آن جهانی و وجود
و امکانی علیّه علیّه به محض کرم بهره ور گردانیدند و از آن جمله نسبت
که حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه المقدس ایشان را علم سموات آموخت
چنانکه خود اشارت نموده اند و در عرایض سابقه رقم یافت و از آن جمله
آنکه حضرت خضر و الیاس علیهما السلام با ایشان ملاقات نموده از حقیقت
حیات و ممات خود بهمان فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس سره خود و
مکتوبی بآن تصریح نموده اند و از آن جمله آنست که ایشان را در مبادی
سلوک روحانیت حضرت خضر علیه السلام معلوم لدن نواخته چنان
اشاره باین راز هم در فقره مذکوره مبداً و معاد رفت و از آن جمله است

(۱) دیگر فرمودن آن خواجه عالیشان در باره حضرت ایشان آفتابی اند که مثل ما هزاران ستاره در ضمن ایشان گم اند الخ کما ترفی فصل الثالث

آنکه حضرت خاتمت علیه الصلوة والتحية ایشانرا مجتهد علم کلام ساخته و بشارت
آن فوخته اند چنانکه خود بیان آن در مکتوبی کرده اند و بر ناظران معلوم
ایشان صدق مدعا مستور نیست راقم حروف عینی این عینه را و ده آن دار و که
آن مجتهدات کلامیه ایشان را از دفاتر مکتوبات و رسائل مبرکات برآورده
رساله ساز و انشا الله تعالی سبحانه ازان جمله آنست که روزی ایشان در
حلقه مراقبه بوده اند و بانگسار و دید قصور اعمال نرفته که ندای در رسیده
که غَفَرْتَ لَكَ وَلِمَنْ تَوْسَّلُ بِكَ بِوَاسِطَةٍ أَوْ بِغَيْرِهَا سِطَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَ
باطهار آن امر فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس الله سره خود در فقره از فقرات
رساله بیدار و معاد این معنی را رقم نموده اند از انجمله است آنکه بایشان
خطاب در رسیده که اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِينَ و موجب این خطاب آن بوده
که روزی بروج یکی از فرزندان متوفای خود طعامی کرده بوده اند درین میان
ایشان را از غلبه انگسار بر زبان رفته که این صدقه از ما چگونه قبول افتد که او
سبحانه در قبول صدقه میفرماید اِنَّ مَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ درین گفت بوده اند
که ندا در رسیده اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِينَ ازان جمله است آنکه می فرمودند هرگز من خود
به تبحر برخاستم بلکه همیشه مرا با اذان و اعلام و صدای و امثالها در ثلث آخر شب بیدار
کردند بلکه یکبار بی آنکه صریحاً ندای رسید بیدار شدم گفتم من کییم که بخود برخیزم در
بندگی طاعت او تعالی آوینم باز سر بخواب نهادم لم یخبره بود که از هر طرف آواز
اذان و اعلام برخاست و از انجمله است آنکه ایشان را بشهر گردانیدند بر آن که
بر هر جنازه که تو حاضر شوی آن میت مغفورست و ازان جمله است آنکه بر هر مقبره
ایشان برای اموات طلب آمرزش نمودند طعم شدند بدانکه عذاب را از اهل آن
برداشتند چنانکه و شاید باین مدعا در ذکر امام رفیع الدین از جد و ایشان سبق

ذکر یافت ازان جمله است آنکه ایشان را بشارت دادند بآنکه این علوم که تو گفته
 و تخریر نموده همه از ما است و گفته ما خصوصاً علوم که دران نحوی تردوی داشته
 مخصوصه صدق و حقیقت آنرا دانموده اند و ازان جمله است آنکه فرمودند بشری
 را دیدم که در محله ما فرود آمده چنانکه کاروانی در سرای فرود آید و هم ازان جمله است
 آنکه مولانا عبد القادر انبالی که از ثقات اصحاب آن حضرت است نقل کردند
 که بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدم که تبسم فرمودند و ازان جمله است آنکه
 فرمودند در ربه آخر رمضان بعد از ادای تراویح کسلی در خود یافتم رفتم که بر فرش
 خود تکیه کنم وقت اضطجاع از غلبه کسل فراموشم شد که پهلوی راست خود را اول
 بر بالین نهم چنانکه مسنون است و بر پهلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن
 پیادم آمد که ترک سنت شد یکبار نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از رو
 سهو و نسیان شده لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاسته بر
 پهلوی راست اضطجاع نمودم متعاقب آن عمل از کرم الهی فیوضات نور
 نامتناهی بظهور رسید و ندانم که باین قدر رعایت که نمودی ترا در آخرت
 از هیچ وجه عذاب نکند و بسبب این رعایت تو خادمی که آندم پای تو می مالید
 او را نیز آمرزیدم و ازان جمله است آنکه هم در عشر آخر رمضان فرمودند امر فر
 معامله عجیب گذشت بر عرش خود تکیه کرده بودم که چشم فرو خوابیده که احس
 نمودم که بران عرش من دیگری آمده نشست چه بینم که سید اولین و آخرین
 بود صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسم و تا حال
 برای کسی چنین ننوشتام دیدم که در متن آن نامه الطاف عظیمه که تعلق باین
 جهان داشت ثبت نمودند و در ظاهر آن عنایات کثیره که متعلق بآن عالم بود در حق
 فرمودند چنانکه این معنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث نگارش نموده اند از جمله

است آن که ایشان را از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بشارت رسید
 که فردا چندین هزار کس را بشفاعت توبه بخشند و اقم این حروف گوید که آنروز
 که با ایشان این مرثیه از سپید انس و جان رسیده لشکر آن ایشان طعنه
 کردند و قصه را باز نمودند بنده بعرض رسانید که متقرب آن معرفت حضرت
 ایشان که فرموده اند الحمد لله الذی جعلنی صلیه بین البحرین الخ میان ما و غیره
 مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوند این چنین معامه عظمی اشارت از
 سرور دین و دنیا بیاید که بوقوع بیاید چنانکه مهدی موعود علیه الرضوان و قوع
 یافته من با و گفتم که از کجا که در احادیث اشارتی بآن وارد نه شده باشد و ما را
 علم همه احادیث ثابت نه آن عزیز گفت جمع الجوامع شیخ سیوطی در احادیث
 پیش نیست و کم حدیثی از و بیرون رفته بیابا هم در باب فضائل این است جست
 کنیم و میان حدیثی برآمد که دلالت تمام داشت بآن مدعا و آن حدیث این است
 [۱] بكون فی امتی رجل یقال له صلیه یدخل الجنة بشفاعة کذا و کذا من بآن فاعل
 گفتم چنانچه بود که این حدیث اشاره بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد
 و خاموش شدن از زبان قلم ایشان مصرح صلیه بودن را شنیده بودم و چشم
 بر مقوله دوم که شفاعت بود داشتم الحمد لله که آن نوید نیز بکوشش امید رسید
 آن حضرت تبسم نمودند و شکر آن بر زبان آورده و در حق این بنده
 التفاتها فرمودند از انجمله است آنکه ایشان را با نوار و برکات هفت
 درجه متابعت حضرت خاتمیت علیه الصلوة و النجیة مشرف ساخته اند
 تحقیق آن هفت درجه با حصول آن دولت و در حق ایشان در مکتوب پنجاهم
 از دفتر ثانی ثبت یافته خوانندگان از آن جایی بعلو مرتبه ایشان خواهند
 برو و از انجمله است آنکه خناس و سواس را به محض کرم از سینه

بکینه ایشان برون کرده اند چنانکه خودی فرمودند که در نماز ضعی بودم که دیدم
 بلا عظمی ناگاه از سینه من برون رفت ازان مرئی شد که آشیانه او را نیز از سینه
 دور کردند و ظلمات کثیره که در لواحی آن بود آثاری از آنها نماند و انشراح
 عجیب سینه را روی داد معلوم کردند این که از صدر تو برون شد خناس بود که
 پیغمبر علیه الصلوة والسلام باستعاذه ازان مأمور گشته بود و نیز وانمودند که
 خطراتی که در اصول دین پیدائی شوند فشامی آن پین خناس است که در صدر
 آشیانه دارد و هر وقت فیثما میزند و ازان حمله است آنکه به محض عنایت مطلق
 شرک خفی را از عبادت ایشان برداشتند میفرمودند که چند روز بعد قصورهای
 برخی را استیلا نمود که چون در نماز در فاتحه به لفظ ایاک نعبد می رسیدم حیران
 می شدم که اگر این لفظ را بخوانم به مفهوم آن مستحق نیم بس در آشنای قرار
 مصداق کریمه *لَمْ يَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ* باشم و اگر نخوانم نماز من آن درست
 نیست تا آنکه حضرت حق سبحانه به محض کرم شرک را از عبادت من برداشت
 و نعمت *أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ* بظهور پیوست الحمد لله علی ذلک هم از انجاست
 آن که ایشان را از غایه اتباع آن سرور و روح علم و عمل با امام اعظم ابو حنیفه
 کوفی رضی الله عنه و امام مکرم شافعی مطلقه با کبار تلامذه هر یک رضی الله تعالی
 عنهم فتاوی بظهور رسید چنانکه میفرمودند در حلقه ذکر صبح گاهی بودم ناگاه
 یک گونه فتنای مخصوص روی داد که تعینی که مرا بود برفت و آن تاملی کشید
 تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم که امام الائمة سراج الامة ابو حنیفه کوفی رضی
 الله عنه با جمیع شاگردان و جمیع علمای مجتهد مذہب خود گرداگرد من
 جمع اند و مرا احاطه نموده اند و بعضی اساتذه امام مذکور چون ابراهیم نخعی^۱
 رحمه الله نیز بنظر در آمدند ناگاه دیدم که نور امام و نور هر یک ازین ائمه

کرام درین در آمدند و من بآن انوار ایشان تعین و بقا یافتم و بهتمامه محسبم از آن
 انوار شدم و نور هر واحدی را جدا جدا جزای خود میدیدم بعد از دو سه روز
 ازین معامله عین قسم تسعین و بقا با امام شافعی و تلامذه و علماء و مذہب او
 بظهور رسید و دیدم که علمای حنفیه از من بیرون آمدند و امام شافعی با تلامذه
 و مجتهدان مذہب خود در من آمدند و مانند طائفه اولی انوار ایشان اجزای من شد
 بعد از ساعتی چند دیدم که انوار حنفیه بسیر سابق باز آمد لکن خود را
 با انوار فریقین متحقق می یابم بعد فرمودند در آن وقت مشهود گردید که حق
 زین هر دو امام تمام بیرون نیست آنچه از حنفی مانده شافعی گرفته و از ایشان
 تجاوز نه نموده و حصه با امام ابو حلیفه مسلم است و ثلث با امام شافعی رحمه الله
 سبحانه و هم از انجمله است آنکه مشایخ نقشبندی و مشایخ قادریه را قدس الله
 سرایم بر سر ایشان مشاجرت رفت تا آنکه مشایخ طریقی دیگر جسم الله رسید
 صلح دادند کما مر فی الفصل الثانی و از آن جمله است آنکه فرمودند هر که داخل
 طریقه باشد و نخواهد شد تا قیامت بواسطه آلودگی و واسطه از رجال و نسایم را
 نظر ما در آورند و اسم و نسب و مولد و مسکن او را بآنها نهند اگر خواهیم
 که در ایک یک بیان نمایم از آن جمله است آنکه بر ایشان ظاہر گردانیدند
 در هند انبیا بوده اند علیهم السلام که بعضی سترتن و به بعضی دو تن و یک
 تن ایمان آورده اند و زیاده از سترتن کسی بایشان نه گردیده و ایضا
 بقرین که منوره بعضی ازین انبیاء که در آن دیار آسوده اند نیز بایشان
 داده اند و انوار آنرا مشاهده فرموده و از آن جمله است آنکه احوال مال
 شایق جبل و مشرکان فتره رسل را که نزد ما شریک به این جماعه در دوزخ
 و اینند بود و نزد اشعریه خلاف آن به حضرت ایشان چنان مکشوف

گردانیدند که بعد از بعثت و احیای اخروی آنها را در مقام حساب و سنجش
 باندازه جرمیه معاتب و معذب خواهند ساخت و استیفای حقوق نموده در
 رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق و لاشی محض خواهند
 فرمود و تحقیق این دو امر مخصوص مذکور در مکتوب و و صد و پنجاه و نهم از دفتر
 اول مسطور است و در آن مکتوب بعد از تحریر این مکتوب رقم نموده اند
 که این مسئلہ غریب را چون در محضر انبیاء کرام علیهم الصلوٰات والسلام
 عرضه نموده آمد تصدیق فرموده اند مقبول داشتند العلم عند الله سبحانه
 و هم ازان جمله است آنکه حکمی از احکام یک قسم قضای مبرم را بآنها
 ایشان به محض کرم پذیرفتند و به اطلاع اسرار که متعلق بانقسام قضای
 مبرم و معلق و محو و اثبات آن بود مخصوص گردانیدند چنانکه محلی ازین قضیه
 در ذکر حال شیخ طاهر از خلفای حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه
 و هم ازان جمله است آن که ایشان را از علمای راسخین گردانیدند و از
 کاشفان اسرار تشابهات قرآنی و از واقفان رموز مقطعات کلام ربانی
 چنانکه خود فرموده اند و نگارش نموده که این فقیر نامده تها ستر تشابهات
 مفوض بعلم حضرت حق سبحانه می ساخت و علمای راسخین را بنحی از این
 تشابهات نصیب نمی یافت و تا ویدانی که بعضی علما و صوفیه بیان کرده اند
 آنها را لایق شان آن تشابهات نمیدانست و آن تا ویدلات را از سر
 که قابل استتار باشد تصور نمی کرد چنانچه علین القضا^{۱۱}ات از الف لام میم الم
 خواسته که به معنی درو است که لازم عشق است و امثال آن آخر کار چون حضرت
 حق سبحانه به محض فضل شمر از تا ویدلات تشابهات را برین فقیر ظاهر
 ساخت و جدولی از آن در پای محیط زمین استعدا و این سکین کشاؤ

کردانید دانست که علماء را آخرین را از تاویل تشابهات و مقطعات نصیب
و افر است و همچنین آنکه بعضی از وجه ذات مراد داشته اند و از پد قدرت
از نم نیست بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که باخص الخواص آنرا
نموده اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفی از حروف بحری است سواج
از اسرار خفیه عاشق و معشوق و رمز نیست غامض از رموز و قبضه محب و محبوب
و محکات هر چند اتمیات کتاب اند اما نتایج و ثمرات آن تشابهات اند معانی
کتاب تشابهات اند و سایل پیش نیستند عالم را سخ کسی بود که این را بیان
جمع سازد و حقیقت را تواند که بصورت آورد و آنکه بی علم محکات و بی عمل معانی
آن محکات تاویل تشابهات جوید و صورت را گذاشته حقیقت پوید آن کس
جابل است و از جهل خود بخیر وصال است و از ضلالت خود بی شعور و نیز رستم
نموده اند که علم تاویل تشابهات مخصوص برسل است علیم الصلوات و تسلیما
و از امتان مگر اقل قلیل را به تبعیت و وراثت ازین علم شرفی ارزانی دارند و
درین نثار بوقع از جمال شان بر اینان بکشایند اما امید است که نثار آخرت هم
غیر از امتان غیر به تبعیت به این دولت مهتر گردند این قدر بعلم می درآید که
درین نثار نیز بعضی دیگر را و رای آن اقل رواست که باین دولت مشرف
سازند اما علم بحقیقه معامله ندیند و تاویل را منکشف نه سازند با جمله جائز است
که تاویل تشابهات حاصل آن بعضی بود اما ندانند که چه حاصل نیر که تشابهات
کنایات از معاملات است روا بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد این
را در یک فردی از مشایخ خود مشاهده نموده است بدینسان تا چه رسد انشی کلامه
العالی این حقیر را هم این حروف عفا الله عنه از مخدوم زاده جامع الاسرار و العلوم
خواجہ محمد معصوم که مشارالیه و برادر اغرابیشان مظلمها از محرمان اسرار خاصه حضرت

ایشان بودند و خلوتی بتضرع تمام مسألت نمود که آیا از اسرار حرفی ازان حروف
مقطعات قرآنی آن مجد و آلف ثانی باشمايان رمزی در میان نهاده اند یا نه اگر
در میان نهاده اند بنده نیز امیدوار است که با اشاره سرافراز شود فرمودند که
چندین بار در خلوات از حضرت ایشان التماس آن نموده شد که ازان اسرار
متشابهات و مقطعات رمزی در میان آرند که شیطان همواره پیرامون بکاشفان
این اسرار بزرگ میگردد که شاید او را از دل بر زبان آرند تا استراق سمع نماید
و هرگز از علمای راسخین رضی الله عنهم باین اسرار اطلاع بخشیده اند آنرا
مستور داشته اند مایان معروض داشتیم که حضرت ایشان قادر اند بر آنکه طرد
شیاطین از حوالی خود نمایند و رمزی فرمایند چون الحاح و زاری ما از حد شد
آن حضرت فرمودند که ستر یک حرف ازان حروف را شمایان اظهار دیدیم
و به بیان آن مأمور شدیم و آن حرف ق بود آن را بیان فرمودند و ما را از زبان
و نیز ما را از اظهار آن به دیگرے منع بلیغ نمودند ما را معذور دار و هم ازان جمله است
آن که حضرت ایشان را در سیر مقامات صغری جامع گردانیده بودند میان قطبیت
ارشاد و قطبیت افراد آن مرتبه عالیّه از نوادر است چنانکه در فقره مذکوره بسیار
معاود سبق ذکر یافت و هم از آنجمله است آنکه برای ایشان مشارب تمیز کمالات و لایا
انبیاء علیهم الصلوات والتجیات و کذلک طالبان که بر قدم پیغمبری از پیروان
اند مکشوف گردانیده بودند و تمیز تفاوت اقدام هر یک را در آن مشارب
و انموده چنان که می فرمودند فلان در ولایت موسوی است و نزدیک نقطه
مرکز و فلان قریب دایره و امثالها و این از نوادر است و بس منظم فقی
از مخلصان ایشان گفته که مرا فرمودند که اے تو فلان از ولایت
ابراہیمه اید علی صاحب السلام آن فقیر را بخاطر رسیده باشد که اگر چه

علم حضرت ایشان باین معنی بسندہ است اگر مرا نیز فی الجملہ بہ توجہ حضرت
 ایشان معلوم شدی عنایتی بود و همان شب در معاملہ دیدہ کہ حضرت خلیل الرحمن
 علی نبینا وعلیہ الصلوہ والسلام در غایت اہبت و نورانیت حاضر اند و حضرت
 ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس در خدمت آن حضرت علیہ السلام باد
 تمام بر ہا ایستادہ اند من و آن تن دیگر کہ بشر بہ ولایت ابراہیم بودیم حاضر
 شدیم حضرت ایشان دستہای مارا گرفتہ در قدم محترم خلیل انداختند
 ما قدم ایشان پوشیدہ باز گشتیم این را وی گوید بعد از دیدن واقعہ
 چون بلا زمت شریف رسیدم تبسم نمودند و فرمودند در آنچه گفتہ ایم تردد
 کنجائے ندارد و ندانی کہ چہ طالبان را علم بہ وقایع احوال و مشرب
 و استعداد خود میدہند در قرون کثیرہ یکی از کمل خواص را بدولت این
 علوم می نوازند نمی بینی کہ چون شیخ نجم الدین کبری ^{۱۱} قدس سترہ بزرگے
 کہ قطب اولیائے زمانہ خود بود و معلوم بودہ کہ بر قدم کدام نبی از انبیا
 باشد قیامت تحقیق این امر یکے از طالبان خود نزد بزرگوارے دیگرے
 قدس سترہ کہ اورا بہ علم این اسرار نواختہ بودہ اند فرستاد و فرستادہ آن
 بزرگ در اثناے تفتیش احوال شیخ از ان طالب فرمودہ کہ جوہر
 ما چون است آن مرید ازین حرف دل تنگ و حیران بخد مت شیخ
 خود باز گشتہ انجہ شنیدہ بود معروض داشتہ شیخ بنوا جد بہ خاصہ
 فرمودند مقصد ما بحصول پیوست و معلوم شد کہ ما بر قدم کلیم اللہ
 علیہ السلام بودہ ایم جوہر است اورا گویند و این کلام از ان بزرگ
 مارا اشارت باتباع ولایت اوست و ہم از ان جملہ آنکہ حضرت حق شجاع
 ایشان را بہ محض کرم قدرے عطا فرمودہ بودہ و تصرف بخشیدہ کی را

از ولایتی و شریعتی که در آن بود و ولایتی که فوق آن بودی رسانیدند چنانکه
 بمجد و مزاده بزرگ قدس سره رقم نموده اند که شمارا بعد از ولایت موسوی
 به ولایت محمدی آورده شد و بدین مناسبت العجوبات و من اعظم
 انصرفات و هم از آن جمله است آنکه تعین وجود و تعین علمی را که تالیف
 قایم عارفی بآن لب نکشوده برایشان ظاهر گردانیده با سرار و برکات
 آن مرتبه علیا ایشان را مشرف ساخته اند چنانکه آن حضرت قدس سره
 تحقیق این معنی در مکتوب شتاد و نهم از جلد سوم نموده اند و از آن جمله است
 آنکه با سرار معاملات قلوب خمسۀ نواخته اند خصوصاً بمرتبه عظمی که بقلب
 خامس متعلق است و آن از مقامات شگرف است چنانکه خود در فقه
 دو از دهم رساله اشعار و معاد بیان آن نموده فاذا بلغ العارف الالتم معرفته
 والاکمل شهوداً هذا المقام العزیز و موجوده الشریف رتبة یصیر ذلک العارف
 قلباً للعوالم کلها و الظهورات جمیعها و هو المتحقق بالولاية المحمدية و المشرف
 بالعبادة المصطفوية علی صاحبها الصلوة و التحية و الاقطاب و الابدال و الاوتاد
 و اخلون تحت دائرة ولايته و الافراد و الاحاد و سائر رقی الاولیاء
 مندرجون تحت انوار هدایت لیا هونائب مناسب رسول الله و الهادی
 بهندی حبیب الله و هذه النسبة الشريفة العزیز و موجودها مخصوصة بأحوال المراد
 لیس للمريدین من هذا الکمال نصیب هذا هو النهاية العظمی و الغاية القصوی
 لیس فوقه کمال و لا اکرم منه نوال لو وجد بعد الوف سنیة مثل هذا العارف
 لا نعظم و یسری بركة الی مدة بدیة و آجال متباعدة و هو الذی کلامه دواء
 و نظره شفاء و المحضرت المهدی سید وجد علی هذه النسبة الشريفة من بندگان
 الائمة الحیة ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و هم از انجمله است

آنکه دنیای ایشان را به محض کرم آخرت گردانیده اند مخدوم زاده عالی
مرتبه خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ ورحلہ این معنی رقم زده اند کہ بعضی متعانت
این نشان فائده است کہ موجب تنقیص درجات اخرویہ است و حق ایشان
بچنین بود کہ نفیس دنیا حکم نفیس آخرت پیدا کرده و نیز هر چه در دنیا است مود گردد
نہ شایہ ظلمت نیست و این نشاء تاب آن کہ لی این شائبہ جلوہ گر شود ندارد
مگر آن سرور دین و دنیا را صلی اللہ علیہ وسلم این دولت عطا فرمودہ بودند
حضرت ایشان را از غایۃ کمال اتباع آن سرور اگر از آلودگی خوان آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم نصیب دادہ باشند می شاید ہر کمال کہ پیغمبر را بود
کمل تابعان اورا از ان بورا شد نصیب رسد حضرت ایشان نیز بآن نصیب
در بعضی مکاتیب اشارت نمائند و نہ فری تواند بود مراد ازین فرمودہ ایشان
آن بود کہ ہر چند شہود عارف کمل باشد اما در قیام زندگانی این جہانی است
مقید بخیال است و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشاء محال چنانکہ مولانا رومی
قدس اللہ سرہ العالی قریب احتضار میفرمودہ سہ من شوم عربان ز خود او
از خیال بہ تاخراتم و رہنمایات الوصال بگراںکہ فرمودی کسی را از کمل تابعان
انبیاء علیہم السلام بطیفیل ایشان بہرہ رسیدہ باشد چہ خلاصی از قید خیال درین
نشاء و ولایت انبیاست کہ باصل الاصل شعلوق است و ہم از ان جملہ است کہ
ایشان را از اسرار و انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبہ ربانی و حقیقت بیت المقدس
بہرہ فراوان بخشیدند کما نفیم من مکاتیب المتعد و از ان جملہ است آنکہ ایشان را
و رای آفاق و نفس متعالہ نمودہ اند کہ نفس بنزد آن چون آفاق است نزد
انفس و بیان آن مجمل و فقرہ از فقرات مبدا و متعا و نمودہ اند و بہ تفصیل
در مکتوب چہل و سوم از جلد دوم فرمودہ و متعالہ کالرؤیۃ را در ان اثبات

نموده فرموده که این دولت عظمی است که بعد از زمان اصحاب رضی الله
عنهم آجیدین کم کسی باین دولت مستبعد گشته است هر چند این سخن مستبعدی نماید
و مقبول اکثری نمیکرد و اما اظهار نعمت عظمی می نماید کونه اندیشان قبول کنند
یا نه و این نسبت فردا بر وجه اکمل در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور خواهد یافت
و هم ازین جمله است آنکه حق سبحانه ایشان را بحق الیقین مشرف ساخته که حق
الیقین دیگران نزد آن علم الیقین است چنانکه این معنی را در مکتوب چهارم
از جلد دوم بیان نموده اند و فرموده که ازین حق الیقین چه گوید و اگر گوید که فهم
کند و چه دریابد این معارف از حیطه ولایت خارج است از باب ولایت در
رنگ علمای طواپر و ادراک آن عاجزند و در رک آن قاصر این علوم مقتدر از
مشکوة النوار بنوت اند علی اهلها الصلوات و التسلیمات که بعد از محمد یوسف
ثانی به تبعیت و وراثت تازه گشته اند و از انجمله است آنکه برایشان راهی را
که برون جذب به سلوک است نمودند که آن را حضرت ایشان براه اقتباس
بنوت تعبیر فرموده اند و بیان آن در مکتوب سی صد و یکم از جلد اول کرده اند
و از ان جمله است آنکه ایشان را بحال متابعت سید الانبیاء بقای که فوق
مقام رضا است و آن را محبت ذاتی تعبیر نموده اند مشرف گردانیده اند و آن
سخت شگرف است و بیان آن در مکتوب از مکاتیب جلد دوم مرقوم کرده
و هم از ان جمله است آنکه برایشان قدس سره درجات ولایت ثلاثه صغری و کبری
و علیا که ولایت اولیا و ولایت انبیاء و ولایت ملائکه است منکشف گردانیدند و به
کمالات هر یک متحقق ساختند چنانچه تفصیل این درجات در مکتوبات را
عالیات حسین و شروح است و هم از ان جمله است آنکه بعضی لطیف ایشان
خزینة رحمت گردانیدند چنانکه خود در مکتوب سی صد و یازدهم از دفتر اول

به تقریب سترهای دو چشمی^۱ اشاره باین معنی نموده اند و هم از آن جمله است آنکه
 بایشان معلوم گردانیدند که ایشان تا ظهور مهدی آخر الزمان دیگری باین
 کمالات باطنیه و معاملات بطور نخواهد آمد و از آن جمله است آن که در رساله
 مبارکه و معارف و نگارش فرموده اند در اوایل حال می بینم که در مکانی طواف
 میکنم و جمعی دیگر نیز درین طواف با من شریک اند اما بطور سیر انجماء یکدست
 که تا من یک دور طواف را با انجام میرسانم آنجماع دوسه قدم مسافت را قطع
 مینمایند درین اثنا معلوم میگردد که این مکان فوق العرش است و جماعه طواف
 کنندگان ملائکه کرام اند علی بنیما وعلیم الصلوات و التسلیمات و الله یختص
برحمته من یشاکر الله ذوالفضل العظیم و از آن جمله است آنکه ایشان را مجدداً
 و منور بنوار گردانیده اند چنانکه در صدر این فصل مذکور شد و این همه خصایص
 بنی بر آن گشت و از جمله این خصایص علیاست این پنج خاصه عظیمه و گیرینت
الاولی مندرجه فی دعائه الشریف الحمد لله الذی جعلنی صلیه بین النجیرین و مصلی
بین القسین و هی مرقومه فی المکتوب السادس من الجلد الثانی و الثانیة
و صولة قدس السیرة بمقام السابقین الذین مرتبهم فوق اصحاب الیمین
كما ان اصحاب الیمین تفوق اصحاب الشمال بالمرتبة العلیا و لهذا سطورین
قلبه الشریف فی المکتوب الاربعین من الجلد الثانی و الثالث کلامه سبحانه تعالی
منه قدس سیرة شفا یا ذلک را افراد الانبیاء علیهم الصلوات و الطیبات قد
یکون ذلک لبعض النسل من مشایخهم بالشیعة و الوراثة و اذا کثر هذا القسم من
الكلام مع واحد منهم یمتی فحدیثا کما کان امیر المؤمنین ع مر عنی الله عز
 اشاره باین است آنکه محمد دوم زاده خواجہ محمد معصوم مد ظله در بیاض
 خاص رسم نموده اند که حضرت ایشان را پوراشت حدیث مکرر ایشان

فاروق اعظم محدث بفتح وال گردانیده اند آنحضرت علی ذلک والرابعة مندرج
 فی مغرقة النبی منقذ بالفت کم المکریم فی المکتوب التاسع والسبعون من
 الجلد الثالث وهی أنه سبحانه اعطى له قدس سره ذاتا قیوما للعالم الذی
 هو اغراض مجتمعة والخامسة فی المغرقة التي تتصل باصله ان طینة یثیة
 من طینة نبیه صلی الله علیه وآله وسلم کطینة الثیة من یثیة طینة آدم علیه السلام
 واز خصائص عظمی آنست که قریب بایام وصال فرمودند که هر کمالی که در نوع
 بشر ممکن است مرا عطا فرمودند و بوارث و تبعیت استید البشر علیه الصلوة والسلام
 بدان متحقق ساختند و اگر خواهم آنرا به مقدمات معقوله معقول مستمعان
 غایم به نهی بیان فرمودند که عقل عقیل به بیان شکر و ترپه نبر و نیز
 ازان جمله است آنکه میفرمودند که نسبت خاصه ما تا انقراض این نشاء
 در نزدان خواهد ماند از همه عجیب تر از خصائص علیای آنحضرت
 آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را با وجود تبعیت و وراثت نصیب
 از اصالت ممتاز گردانید چنانکه تحقیق و تفصیل آن در مکاتیب شریفه مسطور
 است و قلم اینچار سید و سرشکست سه گره گویم شرح آن بحسب شوق
 مشغولی هفتاد و من کاغد شود و اگر عالمی عارفی بمکاتیب لطیفه و رسائل شریفه
 ایشان عبور نماید بیش ازین بحصائص آن عالی حضرت متعالی نسبت
 بی برد و اگر چه این قدر که ما بیان نمودیم نیز بسیارست اذعان و قبول از
 خوانندگان و شنودگان در کارست سه راز جز بار از دال انبار نیست
 راز اندر گوش منکر از نیست به رضی الله عن صاحب الاحوال و رضی عنه سبحانه
 فصل ششم در بیان عبادات و عادات یومیه و لیلیه آن حضرت
 بر طبق عزیمت و عایة اتباع سنت با اندکی از شرح بعض عقاید شریفه ایشان

از فضل سابق که در آن علوم مرتبه و سمو منزله آنحضرت بوضوح پیوسته خردمند
 منصف خواهد شناخت که خداوند این معاملات شگرف و اتباع سنت
 سنیه و اخلاص رضیه و طاعات کثیره علیه چه پایه خواهد داشت مع ذلک
 مجملی بجهت دستور العمل طلاب چه مریدان بواسطه و چه بغیر واسطه ایشان
 بصحیفه بیان می آرد اگر چه وظائف یومی و لیلی آن حضرت را بتأید حضرت
 مخدوم زاده های کبار بعضی از یاران سعادت یار جمع نموده اند اما اینجا بآئین
 نازنین باز واید فواید یقین می آید بکرم الله سبحانه و توفیق این کمترین از زبان
 مبارک حضرت ایشان بکرات استماع نمود که فرمودند اگر چه عمل و کار ما چه
 باشد هر چه بجا عطا کرده اند به محض فضل و صرف کرم سید انم اما اگر مثلاً امر
 پنهان کرم باشد آن متابعت سید الاولین و آخرین صلی الله علیه و سلم
 خواهد بود که مدار کار خود را بر آن می دانم هر چه بجا داده اند از راه این اتباع
 داده اند جز بیا و کلیاً و هر چه نداده اند از آن نداده اند که از ما در اتباع انم
 نقصانی بحکم بشریت رفته باشد و بدین تقریب بر زبان مبارک رانند که
 یک روز سهو در آمدن بجای پای راست نهادم آن روز چندین احوال من
 بسته شد را قسم حروف گوید روزی در خدمت آن حضرت نشسته بودم
 و ایشان در تحریر معارف بودند ناگهان از غلبه تقاضای بول سباحت
 متوجه متوضا شدند همچنان که سباحت متوضا رفته بودند سباحت هر چه
 تمام تر برآمدند بنده را حیرت روی داده که باین سرعت درآمدن
 و باین تعبیل برآمدن چه بود بجز و برآمدن از حلا ابریق آب طلبیده
 ناخن ابهام بسیار را شسته باز بجلا در آمدند چون بعد از ساعی
 بیرون شد فرمودند که تقاضای بول استیلا نمود به سرعت

بمشورت و آمدن و شسته بودم که نظم بر پشت ناخن افتاد که نقطه سیاهی
 بر او بود که برای امتحان قلم نهاده بودم بآن نقطه سیاهی که از اسباب
 کتابت حروف قرآنی است اینجا شستن را لایق و بر عایت ادب مطابق
 ندیدم با وجود که از غلبه آن تقاضا محنت داشتم لیکن آن محنت پیش
 این محنت ترک ادب پس حقیر نمود برون آمده آن نقطه سیاهی را
 شستم و باز آمدم وقت دیگر که این بنده در خدمت حاضر بود مولانا صاحب
 ختلائی را امر نمودند که چند قمر نفل از خریطه بر آورده حاضر کن وی شش
 قمر نفل حاضر ساخت در عتاب رفته فرمودند اینک صوفی ما آن قدر نشنیده
 که الله و تر حبت الوتر رعایت و تر از مستجاب است مستحب را مردم چه دانسته اند
 مستحب دوست داشته است سبحانه و تعالی اگر دنیا و آخرت را به یک
 عملی که دوست داشته حق عزوجل باشد بدیدیم نداده باشد و فرمودند
 که ما در رعایت استجاب تا بآن حد توجه داریم که در وقت شستن روی
 قصد میکنیم که اول آب بر خدیم رسد که تیا من نیز از مستجاب است و نیز دیده
 که چند روز توجه تمام نمودند بصوم تطوع بآنکه از نجاست بدن ایشان را در آن
 ایام روزه داشتن بغایت دشوار بود چون پرسیده شد که این چه روز است
 فرمودند قضا و احتیاطی روزهای این رمضان است که در آن روزها
 روزانه استنجا کرده باین تقریب فرمودند که والد ماجد علیه الرحمة
 مهاالکن در روز رمضان استنجائی کردند و اگر بضرورت واقع می شد
 آنرا قضا میداشتند نعم السلف و نعم الخلف روزی بر عرش خود تکیه
 کرده بودند بناگاه باضطراب فرود آمدند و فرمودند که زیر عرش کاغذی
 دیدم هر چند معلوم نبود که در و چیز نوشته اند و چه نوشته اند بآنکه

کسی را بگویم که بر دار و آن وقت در شستن را هم عریض بی ادبی دیدم و وقت
دیگر دیده شد که یکی از حفاظ که زیر بالین او فرشی گسترده بودند لقمه‌ات
بر داخت حضرت ایشان دیدند که آنجا که ایشان نشسته اند فی الجمله در فرشی
مزین و در بان فرش که حافظ بر آن قرآن تلاوة میکند آن فرش
زیاده را از زیر پاهای خود و در نور دیده کناره بگذاشتند عزیز که بخدمت
شریف حضرت ایشان رسیده بود و دیگر مشایخ وقت را نیز دیده گفت
بعد از شرف ملازمت ایشان وقتی به برهان پور به خدمت شیخ معظم
قدوة مجتبان این درگاه محمد بن فضل الله قدس سره رسیدم شیخ
از من اطوار این بزرگوار پرسید که در سرهند بخدمت ایشان رسیده
بان بگو تا چه دیده گفتم از احوال باطن ایشان چون من نامراد که را
چه خبر اتا به ظاهر در رعایت آداب سلت و وقایق آن ایشان را چنان
یافتم که اگر مشایخ وقت جمع شوند عشر عشر آن از دست ایشان نیاید شیخ
بغایت سرور شده فرموده چون این چنین است هر چه این بزرگوارین
از اسرار حقیقت میگوید می نویسد همه صحیح و اصل است و در آن صادق
آن متحقق که نشان صدق مقال و علو حال اتباع بر کمال است
شیخ مذکور را قدس سره بحضرت ایشان و طاب ثراه اخلاص و محبت
بود و این معنی را مکرر باین حقیر افشام که گاه بخدمت ایشان
می رسید اظهار فرمودند و در آن ایام که سلطان و وقت حضرت
ایشان را در حبس کشیده بود هر وقت که فقیر بخدمت شیخ میرسد
میفرمودند که بعد از هر نماز دعا و فاتحه برای مخلص ایشان و در ساخته ایم
روزی مروی از سرهند بخدمت شیخ آمده التماس آن نمود که بیعت نماید شیخ فرمود

نام مبارک حضرت ایشان را برده عجب که چون ایشان بزرگی در شهر شما
باشد و شما بجای دیگر مرید می شوید و نیز یکی از امرای وقت که در کار حضرت
ایشان تردد می داشت روزی از اقصای القنات وقت که همسایه حضرت
ایشان بود در خلوتی بر سید که شما مردم عالم اید و صادق القول و صاحب
دیانت از احوال عزیزی که همسایه شماست بگوئید فرمود که احوال باطنی این
طائفه از دریافت ماوراست اما این قدر میگویم که شاید اطوار این بزرگوار
مارا باطوار اولیای ما تقدم یقین دیگر بخشیده زیرا که چون ریاضات عجیبه
و طاعات کثیره کمال متقدمین را در کتب بخواندیم بخاطر میگذشت که شاید
محبان ایشان به بهالغی نوشته باشند چون اوضاع این عزیز را دیدیم
آن تردد برخواست بلکه بنویسندگان احوال جنگ داریم که هنوز کم نوشته اند
الحق چنین بود که این عالم منصف بدیانت منصف فرموده جزاه الله خیراً
این حقیر را قسم از درویشی که خدمات آب و صوفی و مصلی و مایعین با امور العباد
حواله بوی بود شنود که بیگفت من در تمام روز همان ساعت قبل از حضرت
ایشان و در شب ثلثه دوم فرصتی بکار خود می یابم و رای این دو وقت
مرا از استیجاب طاعت آنحضرت فرصتی نیست بچنین اصحاب خود را که بیشتر
دوام ذکر و حضور و مراقبت تحریر می نمود و می فرمودند که این دار و عمل است
و مزرع کشت و کار حضور باطن را با رعایت آداب و اعمال ظاهر جمع ساخته در کار
باشید و می فرمودند آنکه برخی از بعضی رسایل حضرات خواجگان نقشبندیه رضی الله
عنهم قلت عمل فمیده اند نه آن چنان است که طریقه این بزرگان در اتباع بنوی
اوش و اوفق طرق است و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم با وجود محبوبیت و علو مرتبه
از کثرت عبادت پاهای مبارک متورم گردیده بود غایه فی الباب چون طریقه خواجگان

ماوربدايت بل ابتدای توسط نیز بجدات متعلق است لاجرم حال ایشان آنند
 از کثرت سکر و استغراق مقصده کثرت اعمال جوارحی نیست بل دوام توجه و حضور
 با ایشان فرا بصر و واجبات و سنن مؤکده هیچ کرده بهمان اقتضای کرده اند و مع
 فلک رعایت عزیمت امور لازم نموده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصا
 با جذبات و غلبات اما چون بعنايت التماس از ملوینات احوال به یکمین
 رسد لاجرم بکثرت طاعات آیند و هر مقداری که آن از ایشان بیشتر نظمو آید
 ترقیات بیشتر بیند و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقه استحضار تمام بود
 و بر اصول فقه مهارت فراوان اما بنا بر غایت احتیاط اکثر مسائل بکتاب معتبر
 ۱۰ ثقة می نمودند و در سفر و حضر بعضی کتب معتبره فقه را با خود می گرفتند و بهیچ
 ایشان آن بود که عمل بمقتل به و مختار فقهای کبار نموده آید و در عملی که بعضی
 از فقهای بر جواز آن رفته بوده اند و بعضی بر کراهت آن ایشان ترجیح جاب
 کراهت داده بران عمل نمی کردند نمی کردند و می نمودند اگر تعارض در جواز
 و عدم و حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز است و جانب حرمت
 را و تا ممکن بود حضرت جمیع مذاهبات می نمودند و در بعضی روایات که امام
 اعظم رضی الله عنه یک جانب بود و صاحبین رضی الله عنهما یک جانب اگر چه
 فتوی بقول صاحبین بود اما گاه احترام امام را عمل بقول امام هم میکردند مثل
 آنکه در زیارت قبور اکثر قرآن میخواندند که مذہب صاحبین بر جواز نیست فتوی
 برین است و گاه ترک می کردند و بدعا اکتفای نمودند که مذہب امام اعظم
 بر کراهت قرآن خواندن است بر قبور این حقیر چون میدید که دایم حضرت
 ایشان به نفس نفیس امامت می کردند و روزی در خاطر گذشت که آیا لایم
 آن چه باشد بدین خاطر بلازمست مشرف شد تقریب جمیع مذاهبات میان

آورده فرمودند شافیه رحمه الله بر آنند که جز بقبر است فاتحه نماز
 درست نیست لهذا خلف امام فاتحه می خوانند و احادیث صحیحیه نیز دلالت
 برین می نماید اما امام^{مالک} و امام ابو حنیفه رضی الله عنهما فاتحه امام را فاتحه مأموم
 گفته مأموم را فاتحه خلف امام بخونیزنی نمایند و جمهور فقهای حنفیه برینند
 مگر بعضی روایات مروجه از حنفیه بر جواز فاتحه خلف امام آمده چون مأمما
 امکان بر جمع مذاهب می کوشم درین صورت جمع را دران دیده ایم که خود
 امامت کفر ع گزینیم شرح آن بید شود با بجمه عمل حضرت ایشان درین
 و شمار و در سفر و حضر آن بود که نصف اخیر غالباً و گاه ثلث آخر شب
 برخاسته ادعیه مسنونۀ آنوقت را خوانده وضو در کمال اسبغ و احتیاط
 می نمودند بران نبودند که دیگر در وضو بر دست ایشان آب ریزد و در
 آب وضو آفت در احتیاط به ظهور میرسد که فوق آن متصور نه باشد استقبال
 قبله و دران رعایت می نمودند اما در وقت شستن رجلین بسوی شمال
 یا جنوب منحرف می شدند و سواک را در هر وضو و وضو را بهتر نماز لازم
 داشتند الا ماشاء الله و هر عضو را سه بار می شستند و هر بار بدست آب
 پیاده از ان می افشانند که احتمال تقاطر نمی ماندند و عضو مغسول و نه
 درید غاسله و ستر آن عیان می نمود که چون در طهارت و نجاست غسل
 وضو اختلاف است هر چند که فتوی بر طهارت است عمل بر احوط می نمودند
 و در غسل هر عضو کلمه شهادت را و در و در انیر یا دعیه ماثوره دیگر که در
 کتب احادیث چون تکلمه شکوة و بعضی کتب فقه و عوارف آمده بخوانند
 و بعد از ادای وضو گوشه چشم حق بین بجانب آسمان کرده دعائے
 آن وقت یا ثور است خوانده متوجه تجمیع می شدند و باطلانینت و حضور جمیع

تمام و طول قنوت تهجد ادا می نمودند به مرتبه که طاقت بشری نمی تأیید آید
 بل شانه در ادا آن عاجز و قاصر است و در اوایل احوال بیشتر در تهجد و ضعیفی
 فی زوال تکرار قنوت سوره لیس می فرمودند چنانکه گاهی قنوت آن
 سوره بهشتاد مرتبه می کشید و گاهی کم و گاهی زیاد از آن عدد در اواخر
 بیشتر بختتم قرآن مجید در نماز اشتغال می نمودند بعد از ادا تهجد
 خشوع و استغراق تمام خاموشی و مراقب می نشستند و پیش از
 صبح بدو سه ساعت ساعتی بر طبق سنت می غنودند تا تهجد بین النوبین
 بظهور انجامد و باز پیش از دیدن صبح بیدار شده نماز فجر می پردازد
 و سنت باید ادا در خانه ادا می نمودند و میان سنت و فرض تکرار
 سبحان الله و بحمد سبحان الله العظیم به طریق خفیه میکردند و بعد
 از ادا فرض باید ادا تا وقت اشراق در مسجد یا اصحاب خود حلقه زده
 مراقب می نشستند آنگاه نماز اشراق را بطول قنات چهار رکعت
 بدو سلام ادا فرموده بتبیهات و ادعیه مانورده که در آن وقت آمده می پردازد
 بعد از آن بجرم رفته لحظه از احوال عورات و اطفال خبر می گرفتند و امور
 را که بمبانش تعلق داشته می فرمودند بعد از آن بخلوت می شدند
 و بقرات قرآن مجید توجه می نمودند و بعد از ادا تلاوت طالبان
 طلب نموده پرشس احوال ایشان می فرمودند یا خلص اصحاب را
 طلب نموده با سرار خاصه لب می کشودند و باستماع آن سامعان را
 از خود می ربودند که در اسماع آن معرفت القای نسبت و اعطای
 نسبت می نمودند ناگاه هر یک از یاران را موافق حال او واستعداد
 او بامری دلالت می نمودند و بر حال و اوردی که بر وفا بیض شده بود

اطلاع می بخشیدند و همه را به علو همت و اتباع سنت و دوم ذکر چشود
 مراقبت و اخفای حال تا کسی در می کردند و می فرمودند که اگر به تمام
 دنیا و مافیها یک فعل مرضی او سبحانه معلوم گردد و عمل بمقتضای
 آن میسر شود غنیمت عظیم دانند و حکم آن دارد که کسی بخذف ریزه چند
 جوهر نفیس خرج عالم را بخرد و بجا و لاطایل روح بدست آورد و ایضا
 بتقریب تر غیب بر تکرار کلمه مقدس لا اله الا الله محمد رسول الله
 فرمودند همه عالم در جنب این کلام معظم کاش حکم قطره می داشت
 نسبت به دریای محیط این کلمه طیبه جامع کمالات ولایت و نبوت است
 مردم تعجب دارند که بیک گفتن این کلمه چگونه دخول جنت میسر شود
 محسوس و مشهود این فقیر شده که اگر تمام عالم را بیک گفتن این کلمه
 بخشند و به بهشت فرستند گنجائی دارد و اگر برکات این کلمه را منت
 کنند تمام عالم همه ابد الابد و مسمور و سیراب گردند و نیز فرمودند
 حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قایلان آن است
 هر چند گوینده عظیم تر ظهور برکت و عظمت آن بیشتر و این مصرع
 بر زبان رانند سه یزیدک وجه حسنه اذا ما زدت نظرا و ایضا فرمودند
 آرزوئی در دنیا معلوم نیست که برابر آن باشد که کسی در گوشه خزیده
 تکرار این کلمه طیبه ملتزم و محفوظ بود اما چه توان کرد جمیع آرزوهای غیرست
 و ایضا اصحاب خود را بطلالعه کتب فقیه معتبره و لایست می نمودند
 و می فرمودند که از علمای دین احکام شرع بسین را تحقیق میکرده باشند
 که کدام مفتی به است و کدام سنون و ممول و کدام بدعت و مردود
 که زمانه از عهد آن سرور صلی الله علیه و سلم پس دور افتاده و فاسد شده

و ظلمات بدیع و مخور ستول یافته و درین ظلمات جز نور چراغ سنت
 راه نجات نتوان یافت و نیز می فرمودند که در کشف می در آید که عالم
 را بدعت چون گرداب ظلماتی فرو گرفته و نور سنت هر جا در و چون
 گرم شجره اراغ می نماید و صحبت ایشان بیشتر به خموشی می گذشت و هرگز
 غیبت و عیب مسلمانان مذکور نمی شد و باران ایشان راهبیت
 ایشان در غایت ادب و خشوع می داشت که زهره انبساط بنداشتن
 و تمکین ایشان به مرتبه بود که با وجود و در این احوالات عظیمه هرگز
 آثار تلوین بر ایشان ظاهر نمی شد و خروشی و صیحه بل آه بلند
 به ظهور نمیرسید در مدت دو سال که بنده حاضر خدمت بود
 چهار بار دیده شد که قطرات اشک بر چهره همایون فرود آمد و سه
 چهار بار دیگر در وقت بیان معارف عالی در حشیم و رخسار ایشان
 سرخی و بر خدین شریفین عرق حرارتی مشاهده نمود روزی در آنجا
 بیان معرفتی ساعتی خاموشی گشتند بعد ازان فرمودند که درین
 وقفه خاموشی احوال شگرف و معالیه عظیمه به ظهور رسید و در آن
 وقت از چشمهای ایشان اثر غیبت و از بشره فی الجمله رنگ
 حرمت ظاهر بود جز این قدر از تلوین نشان نمی دیدار نه چون ضحوة
 کبریه می شد نماز ضحیه را در خلوت ادا نموده باز بسم تشریف
 می بردند و بآن جماعه طعام تناول نموده خود بنفس نفیس توجه
 فرموده به همه فرزندان و درویشان یکبار از هر چه بخت شده بود
 میرساندند و اگر کسی آن وقت از فرزندان و درویشان و خادمان حاضر
 نمی بود امر میکردند که حقه او بگذارند و بعد از تناول طعام او عیبه نثاره که در آن وقت

آمده میخوانند و در اخیر ایام که عزالت گزیدند و صوم بود و طعم در میان
خلوتخانه تناول می فرمودند قرات فاتحه بعد از طعام چنانکه بین الانام
معروف گشته از ایشان گفته دیده شد که در احادیث صحیحہ نیامده است
هر روزی پیش از نیم روز چیزی میخوردند و آن هم بجا است قلیل مع ذلک
می فرمودند چه توان کرد که حکم اقتضای آخر زمان در گرسنگیها کمال اتباع
آن سرور دین و دنیا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پیسترنی شود و نیز می فرمودند
از امورے که عارف را از ملکیت به بشریت نزدیک می سازد هیچ چیز چون
خوردن نیست گاه وقت تهجد صورت مثالی که در اوقات آن بنظر می در آید
و طعام را به خشوع و حضور تمام تناول می نمودند و پاران را نیز آن وقت
بحضور و خشوع تا کیب می کردند و در وقت طعام خوردن زانوی بسیار
نویانیده و زانوسه بین را بران می نهادند و گاه در غیر مجالس دیده می
شد هر دو زانو را برداشته تناول می فرمودند و بعد از تناول لحظه چند
بحکم سنت قبله می فرمودند و مؤذن ایشان در اول وقت ظهر
اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا اہمال متوجہ وضو می شدند
بسنت زوال سے پرداختند و می فرمودند حضرت رسالت مآب
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از زمان بعثت تا ایام رحلت از دنیا سنت
زوال را ترک نہ کرده اند قرات در آن گاه از طوالت مفصل بود و گاه
از قصار و بعد از آن چهار رکعت فرض ظهر و دو رکعت سنت آن
چهار رکعت سنت دیگر ہم میگذاردند بعد از فراغ از نماز ظهر شسته از
حافظ جزوے پاکم و پیش از آن قرآن می شنودند و اگر درسی بود می خواندند
اگر حافظ حاضر نبود خود بخلویت رفتہ تلاوت می نمودند و نماز عصر را

در اول وقت بعد از خروج مثلین آدمی کردند و چهار رکعت سنت پیش
 از عصر را دیده نشد که ترک کرده باشند بعد از عصر تا قریب وقت غروب
 بایاران بسکوت و مراقبه می گذرانیدند و درین حلقه های فجر و عصر
 باطناً متوجه احوال سترشان می شدند و نماز مغرب را نیز اگر روز غیم
 نبود در اول وقت ادا نموده بعد از ادای فرصن بهمان جلسه با
 سر آکلیمه لا اله الا الله و حمد لا شریک له را کرام می نمودند و بعد از ادای
 دو رکعت سنت و چهار رکعت آوا بین با اذعیه ماثوره که در آن وقت
 آمده می پرداختند و آوا بین را گاه چهار رکعت و گاه شش رکعت
 می گذاردند و اکثر قرات در آن سوره واقعه می بود و نماز خفتن را بعد
 از زایل شدن سیاحت افق که نزد امام اعظم شفق عبارت از آنست
 ادای نمودند و چهار رکعت سنت پیش از فرصن عشار را و کذا که
 چهار رکعت سنت بعد از دو رکعت سنت عشار را نیز اکثر می گذاردند
 و قرات در چهار رکعت سنت آخرین الم سجده و سوره تبارک می خواندند
 الکافرون و قل هو الله احدی بود و گاه در آن چهار رکعت چهار قل
 مقهور میگشت و اگر در آن چهار رکعت الم سجده و سوره الملک
 خوانده بودند بعد از ادای وتر این دو سوره را مع سوره دخان بخواندند
 و یاران را نیز بقرات این سوره ها در آن وقت دلالت می نمودند
 و در رکعت اولی از وتر اکثر سج اسم و در ثانیه قل یا ایها الکافرون و در
 ثالثه سوره اخلاص می خواندند و با قنوت حنفی قنوت شافعی را حنم
 میکردند و بعد از ادای وتر گاهی دو رکعت شسته ادا میفرمودند و در
 رکعت اولی از آن دو رکعت اذان و اذان و در ثانیه تسلیم میخواندند

و در آن وقت که در آن سوره ها در آن وقت دلالت می نمودند
 و در رکعت اولی از وتر اکثر سج اسم و در ثانیه قل یا ایها الکافرون و در
 ثالثه سوره اخلاص می خواندند و با قنوت حنفی قنوت شافعی را حنم
 میکردند و بعد از ادای وتر گاهی دو رکعت شسته ادا میفرمودند و در
 رکعت اولی از آن دو رکعت اذان و اذان و در ثانیه تسلیم میخواندند

و در او آخر بطریق ندرت این دو رکعت را می گذارند و می فرمودند و فقها
 در آن قیل و قال بسیار است و دو سجده که بعد از وتر متعارف شده
 نمی کردند و می فرمودند علما بر کراهت آن فتوی داده اند و وتر را
 گاه اول شب ادا می نمودند و گاه بعد از تهجد و تر را چون در اول شب
 ادا می نمودند باز در آخر تکرار نمی کردند چنانکه بعضی گفتند و می فرمودند
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که در یک شب دو و تر نباشد
 و می فرمودند که در شبی از شبها نمودند که در صورت تأخیر ادا می وتر
 چون مصلی بخواب رود و نیت دارد که در آخر شب و تر را ادا خواهد نمود
 کتبه اعمال او تمام شب بنام او حسنات نویسد تا زمانه که و تر را ادا
 نماید پس هر چند و تر را بتأخیر تر ادا کند بهتر باشد مع ذلک می فرمودند
 و نیز فرموده اند که در تعجیل و تأخیر و تر غیر از متابعت سید البشر علیه
 الصلوات و التسلیمات هیچ چیز منظور نیست و هیچ فضیلت را متابعت
 عدیل نمی اندازد و حضرت رسالت مآب و تر را گاهی اول شب
 ادا فرموده اند و گاهی آخر شب سعادت خود در آن میدانند که در امر
 از امور تشبه بآن سرور نماید علیه و آله الصلوات و التسلیمات اگر چه آن
 تشبه بحسب صورت باشد مردم در بعضی سنن نیت احیای لیل
 و مثل آنرا دخل میدهند عجب می آید از کوتاهی اندیشه هزار احیای
 به نیم متابعت خیریم عشره آخر ماه رمضان را اعتکاف نشستم
 یا ران را جمع کرده گفتم که غیر از متابعت نیت نه کنید که بتل و انقطاع
 چه خواهد بود صد گرفتاری محبول یک متابعت قبول داریم اما
 هزار بتل و انقطاع نه تو سل متابعت قبول نداریم آخر که در

را سزای نگار است فارغ نیست از باغ و بوستان و تماشا سزای لاله زار
 رقتا الله سبحانه کمال متابعت علیه و علی آل الصلوة و التسلیات اتمها و کمالها
 ایضا باین تقریب رقم نموده اند که وقتی از اوقات جمعی از رویش
 شسته بودند این فقیر از محبت خود که نسبت بغلامان آن سرور است
 علیه و علی آل الصلوات و التسلیات اتمها و کمالها چنین گفت که محبت
 آن سرور بر من مستولی شده که حق سبحانه و تعالی را بواسطه آن دوست
 بدارم که رب محمد است حاضران ازین سخن در تحیر ماندند اما مجال مختار
 داشتند این سخن نقیض سخن رابعه لصری^[۱] است که گفت آن سرور را
 در خواب که محبت حق سبحانه و تعالی بر منی استیلا یافته است که محبت شما
 اجاتانده است این هر دو سخن هر چند از سکر خبر میداد اما سخن من اصوات
 اردو در عین سکر گفته است و من در ابتدا سحر سخن او در مرتبه صفات
 است و سخن من بعد از رجوع از مرتبه ذات زیر که در مرتبه ذات تعالی
 ین قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را از ان مرتبه کوتهی
 با جمل بلکه بذوق نفی محبت در ان مرتبه یکمندی و به هیچ وجه خود
 را شایان محبت او نمیدانم محبت و معرفت و صفات است
 پس محبت ذاتی که گفته اند مراد از ان ذات احدیت نیست
 بلکه ذات بال بعضی از اعتبارات ذات است پس محبت رابعه
 در مرتبه صفات است و الله سبحانه اعلم لنتی کلامه الشریف و بعد از
 ادای صلوٰة عشاء و ترزود به مضجع رفته می غنودند و پیش از اضطجاع
 و عیة ما ثوره را میخوانند و در ستر آنکه زود بعد از عشاء می غنودند و در وقت
 این بیداری بعد از عشاء و بیداری آخر شب فتور می اندازد و دیگر

اگر کسی نمیشیند و در نیست که به سخنان رسمی هم پرواز و آن در آن وقت
 نه که راهت نیست از عمر عبد العزیز رحمه الله تعالی منقولست که شبی
 بعد از ادا صلاوة عشا بتفقد رعایا پنهان و تنها برآمده بود ناگاه هم
 عسکان او و انا شناخته گرفتند و بند کرده بخانه آوردند و در روشنائی صبح
 چه بنید خلیفه است معذرت خواستند و عرض کردند که خلیفه چرا گفتند
 که من فلام فرمود من صلاوة عشا گذارده بودم و بعد از ادا آن بچین
 دنیا کرده است و در و نیز اکثر بخواندند خصوصاً شب جمعه و روز جمعه و شب
 و شب و روز و شب و روز آخر یاران را شبها جمعه جمع کرده هزار بار
 در و میفرستادند و بعد از ادا آن عدد ساعتی مراقب شده بانگسار
 تمام میکردند چنان می نمود که بآن مأمور شده بودند و رساله صلوات
 ماثوره که زیاده از جزوے باشد یا رساله در و دے که حضرت شیخ ابی بن
 و الانس سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه ترتیب داده اند بخوانند
 و نماز جمعه بسجد جامع و بعیدین بمصلا حاضر می شدند و ظهر را نیز بعد
 از ادا جمعه احتیاطاً می گذاردند و بعد از ادا فرض جمعه این چهار
 سوره را که فاتحه و اخلاص و معوذتین باشد هر یک را هفت بار بخوانند
 روز عید اضحی تکبیرات را در راه بلند می گفتند و احیاناً بنا بر فتویٰ منصرات^(۱)
 هست و در عشره ذی الحجه موکد و ناخن نمی گرفتند جهت تشبیه حایان
 چنانچه مستحب است اما آنچه در روز عرفه به تشبیه اهل عرفات مردم میکنند
 نمیکردند و در آن عشره هر روز قرات سوره الفجر و لیل عشر میفرمودند
 و کذلک در بانی آن شهر و صلاوة کسوف و خسوف میکردند و نماز
 تراویح را در سفر و حضر بحسبیت تمام ادا می نمودند و ختمهای قرآن مکرر

میگردند میان هر تر و بجه گاه به سکوت و گاه بدر و دو گاه باد غیبه که آمده
 بر آسمان برداختند و در غیر رمضان و نیز وایم ختمها عن ظهر القلب
 میخوانند و میفرمودند ختم احزاب که میان مردم مشهور است و آن را
 شیخ بشوق مقرر کرده اند در صحت این طریق مسنون است و فرمودند
 از بزرگ نوشته که بخط مولانا یعقوب چرمی قدس سره دیده شد که ختم
 احزاب چنین بوده است فاتحه انعام و یونس گیر و طه ای همام و عنکبوت
 که زمر پس واقعه و ان و السلام و در وقت تلاوت از سیاهی ایشان
 از شیوه قرائت بر ساسعان هویدا می شد که اسرار قرآنی و برکات
 بآیات فرقانی بر ایشان فالین می گشت روزی در اثنا تلاوت
 بجانب فقیر کرده فرمودند سبحان الله و بحمده چه رازها که میان او سبحان
 بپای او صلی الله علیه و آله و سلم در قرآن اندراج یافته که ادراک
 آن مخصوص بعلما می باشد سخن بوده فرمودند گاهی بعضی آیات تا
 در اینجا می برد که در فهم و فهم نیاید و در نماز و بر و نماز آیات
 و رانها می ادا می نمودند و از تعجب تعجب را و از استغفام
 استغفام را و مطلقاً رعایت شیعه از شیعیات موعوده میفرمودند
 سفر با دیده می شد که در محفل شسته بودند و دثار بر روی
 شیده قرآن می خواندند می شمر دم که گاه چهار سیپاره و گاه سه
 گاه کم در آن محفل تلاوت می نمودند چون آیه سجده میرسید فرود آمد
 سجده می کردند و سر آنکه دثار بر روی کشیدند آن بود که نظر بر عورت
 دوم نیفتد و تسبیح رکوع و سجود و نماز را اکثر در حال انفراد بهفت و نه و
 از ده میرسانیدند و میفرمودند که شرم می آید که کسی در حال انفراد

وقوت واستطاعت اقتضای بر اقل تسبیحات نماید و فرمودند
 در نماز رعایت سنن و مندوبات و آداب کار حضور قلب می نماید
 چنانچه رعایتها همه ذکر است زیرا که یاد کرد او است بجهان و توجه با و نیز میفرمودند
 مردم هوس ریاضتها و مجاہدہا می نمایند هیچ ریاضت و مجاہدہ بر آن
 رعایت آداب نماز نیست لایمان نماز ہائے فرض و واجب و سنن
 آدائے نماز بنوعی کہ فرمودہ اند بس شکل است و لهذا حق سبحانہ
 می فرماید انھا لکبیرۃ الایمان علی الخاشعین الایۃ و نیز فرمودند بسیار مردم
 متراض و متورع را دیدہ می شود کہ بہ رعایتها و احتیاطها مشغوف اند اما
 در آداب نماز مساہلتها می نمایند و در وفات مکتوبات ازین قسم کلمات
 نصح آئین کہ متعلق بجا فطرت نماز و اسرار آن بود بسیار رقم نموده اند
 کہ بر خوانندگان پوشیدہ نخواہد ماند و در کتب تحت الوضو و تحیۃ مسجد رازک
 نمی گردند و در رنگ سنن و واتب سنن زواید را نیز در سفر و حضر
 تکلف ادا می فرمودند و در آنکہ زیادتے و نقصان بر فعل و عمل ماثورہ نظر
 نباید احتیاطها بلیغ بجائے آوردند و بجز تراویح هیچ نماز نفل را بجماع
 نیکند و ندبل جماع را در نماز نفل مکروه میدانند و جمیع بہ روز عاشور
 و شب براقہ و شب قدر نوافل را بجماعت میگردانند منع آنها می نمودند
 و در ان باب مکتوبے مؤید بر وایات معتبرہ فقیہہ رقم فرمودہ اند و در آنکہ
 بعضے متاخران این سلسلہ عالیہ نقشبندیہ تجدید را بجماع ادا می نمایند
 تعجبها می فرمودند کہ از اہل این سلسلہ شریفہ کہ بنای طریقشان بر عز
 و کمال متابعت است این عمل چرا باید کہ بوقوع آید و بہ نماز استخارہ
 شروع در کار ہا می نمودند و گاہ بہمان استفتائے قلب و دعائے

مسنون اکتفا سے فرمودند کماورد اماور ہرہم کلی و جزئی استخارہ را لازم
داشتند و گاہ چندہم را در یک استخارہ جمع سے کروند و آنہما را در
تعداد سے نمودند و اگر در اول بھی بنا گاہ استخارہ فراموش می شد
در میان یا در آخر تدارک آن سے فرمودند و در تشہد اشارہ بسپاہی نہی کرد
و سے فرمودند اگرچہ ظاہر بعضی احادیث بر فعل آن دلالت سے نماید
و نیز بعضی روایات از حنفیہ ہم بر جواز آن آمدہ است اما چون نیک
متبع نمودہ آمد احوط و مفتی بہ ترک آن معلوم شد کہ بسیار سے از علما
مکرم و مکروہ ہم گفتہ اند چون امر سے میان محل و حرمت دائر شود ترک
آن اولی است و نیز عمل حنفیہ بر روایات اصل و ظاہر الروایہ است
امام محمد اہلبیان آنرا در اصل ذکر نہ کردہ بل در نوادر آوردہ و در آخر
بدل اول مکتوب سے نیز درین باب نگارش نمودہ اند و گاہ سے در بعضی
ذائل امتیاطا و احتمال سنت ادا فرمودہ اند و فاتح بعد از ادا می
را یعنی بار و گزشتگان بر اے مہمات دین و دنیا چنانکہ مشہور
شدہ می خوانند کہ فقہا آنرا مکروہ داشتہ اند و بعد از ادا سے نماز
بر و عصر دست برداشتہ دعائے کروند اما در سہ نماز دیگر نیکی کردند
فاتح خلف امام سے خواندند و آن را استحسین سے شمرند و خلف
بر بر و فاجر نماز را جائز میداشتند و بر ہر بر و فاجر نماز سیکندار وند و
مبادت مرینی سے نمودند و ادعیہ ماثورہ بر مرین میخواندند و در رفع
رض بعض بیمار ان توجہ باطنی نیز سے گماشتند و بسا اراض کہ بہ
وجہ آن منظر غیبی صر مرفع گردیدہ چنانکہ بعضی ازان در بیان
وارق ایشان بیاید انشاء اللہ تعالیٰ و ہر بار است قبور میرفتند

و باستغفار و دعوات ماثورہ اعانت می نمودند و نیز بہ توجہ خاص احوال
 موتے میشدند و اوایل چون بزیارت پیر عالی مقدار و پدر بزرگوار خود
 قدس سرہا میرفتند دست بر قبر میرسانیدند کہ فقہما تجویز آن نموده اند
 و آخر ترک آن عمل نمودند کہ منعی از فقہما در آن باب نیز آمد باجمکہ تبیل
 قبور را محسن بنیداشتند اما استعانت از موتی تجویز می نمودند و اجاب
 دعوت می فرمودند مگر آنکہ در آن مجلس از منکرات می بود و بسماع
 و قص حاضر نمی شدند و ذکر ہر را نیز جز در مواضع معدودہ متشرعہ
 کہ تکبیرات التشریق و غیرہا تجویزی کردند و حالے کہ سر موسی مخالف
 شریعت و رأے اہل سنت و جماعت داشت قبول نمی کردند
 و می فرمودند احوال تابع شریعت است نہ شریعت تابع احوال
 کہ شریعت قطعے است بومی ثابت شدہ و احوال نطنے است از
 کشف و الہام ثابت گشتہ و می فرمودند عجب است از بعضی
 در ویشان خام نام تمام کہ کشف خود را اعتبار نموده با بکار و مخالفت
 این شریعت باہرہ اقدام می نمایند و حال آنکہ حضرت موسی
 علی نبیا و علیہ الصلوٰات و السلام بآن مرتبہ علیا کہ بعد از پیغمبر
 اوراست اگر زندہ می بود غیر از متابعت این شریعت نمیکرد
 این متی داستان لے سرو برگ را چہ رسد و رأے علمائے ماترید
 را مقدم میداشتند بر رأے علمائے اشعریہ میگزییدند و میفرمودند
 کہ این بزرگواران از مداخلات فلسفیہ دور تراند و باقتباس نور نبوت
 نزدیکتر و خواص بشر را از خواص ملک و نبوت را از ولایت
 افضل میگفتند اگرچہ ولایت آن بنی ہاشم و صحورابر سکر ترجیح

پیداوند ولی عشرت را از ولی عزالت بهتر میدانستند و جمیع اصحاب
 را علی تا ادنی همه را بر اولیای است هر ولی که باشد ترجیح
 می نمودند و منازعات و مشاجرات اصحاب را بر محال نیک
 رفت می نمودند و از اجتهاد و ورأس می دانستند نه از هوا و هوس
 مناسب شان ایشان نیست و رین باب مکاتیب متعدده
 نموده اند و طریق مشایخ نقشبندی را قدس الله اسرار هم بهتر از
 رقی جمیع مشایخ می دانستند و این طریقه را بعینه طریقه اصحاب
 امام می گفتند و بلاقه اندراج النهایت فی الابدایت میفرمودند
 و اهل این طریقه فرموده اند نسبت ما فوق جمیع نسبتهاست از ان
 طریقه ایشان در متابعت سنت و رعایت عزیمت فوق دیگر
 رقی است لاجرم نسبت ایشان نیز فوق نسبت سائر طرق باشد
 و خصتها که بعضی متأخرین این طریقه برخلاف طریق حقّه خواج
 رگ و خواجہ علاؤالدین عطار و خواجہ محمد پارسا و خواجہ عبید الله
 اسرار قدس الله اسرار هم احداث نموده اند یعنی پسندیدند و شیخ
 محی الدین ابن العربی قدس سره را بس بزرگ میدانستند و نیک یاد میکرد
 می گفتند با وجود این محبت که مرا بشیخ ست قدس سره بعضی علوم
 شیخ را نمی پسندم و حق برخلاف آن معلوم می شود اما چون
 در خطا و خطا پر کشفی است از مواخذہ و درست و صاحب آن
 در خطا می اجتهاد می لیکن مقلد مجتهد مخطی چون مجتهد خود
 اخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطا که او درستی
 و بے آن کشف خطا مواخذ با شد که کشف یکی برد دیگری حجت نبود

و در بعض کتب دینی را چون بیضاوی و بخاری و مشکوٰۃ و عوارف
 و بزدی و هدایه و موافق نے سخن و نے مباحثه و مشاجرت می فرمودند
 اگر چه در آخر عمر تقلیل تمام پذیرفته بود و طلبه را به تحصیل علوم
 دینی تخریص می نمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریقہ صوفیہ مقدم
 میدانستند و چون جائے سفر میکردند در ایام مسنونہ سفر میکردند و مقید
 بساعات نجومیہ نبودند و می فرمودند که نحوست ایام بعد از ولادت آن
 سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرتفع شدہ بتایید این حدیث کہ الایام
 ایام اللہ و العباد و اللہ و در ابتدائے سفر نماز استخاره میکند و روزه
 و دیگر ادعیه ماثورہ کہ در آن باب آمدہ میخوانند و همچنین در منازل و در
 فرود آمدن ادعیه مسنونہ را ترک نمی کردند و ایضا دعوات ماثورہ را
 در پوشیدن لباس و نوشیدن آب و تناول طعام و دیدن
 و آئینہ نظہور سے آورند کہ مازین دعوات بجز و حکایت اکتفا نمودیم
 و عزیز کے کہ ظالمت یومے و لیلة ایشان را جمع کرده با اکثر آنها تصریح
 نموده بآن باید رجوع نمود و ایضا آنحضرت کثیر الحمد و استغفار بودند
 و تقلیل نعمت شکر فراوان بر زبان سے آورند و باندک ترک
 آولے استغفار بسیار می نمودند و اگر بلیہ می رسید می فرمودند کہ از
 شامت اطوار ماست اما آن بلیہ را صابون بسیار جنایات میدیدند
 و آن را زینہ لباع و جات می فرمودند و روزی یکی پرسید کہ با عیثی
 کہ سلطان وقت از ادب تجاوز نمودہ آزار شما داد چه بود فرمودند کہ با
 افعال بد ما بود و این آیه برخوانند ما اصابکم من مصیبة فہا کسبت انکم
 و باہمہ کثرت عمل و بد قصور اعمال بر ایشان استیلا می تمام داشت و یازار

تصور نمایند زیرا که در جمال و انعام مراد محبوب مشوب براد خود است
 و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب ست و خلاف مراد خود اینجا وقت
 و حال و در اوقات و حال سابق است شش تن مابینها انتی و ایضاً
 ازین قلعه دران ایام این رفیقہ عظیمہ را بحضرت سیدے مرشدی
 میر محمد نعمان ارسال نموده بودند الحمد للہ و سلام علی عباد الذین
 اصطفت محضی مانند کہ تا زمانے کہ بعنایت اللہ سبحانہ کہ آن عنایت
 بصورت جلال و غضب اولیٰ تعالیٰ تجلی فرمودہ بود و محبوب قفس
 زندان نگشتم از تنگناے ایمان شہودے بالکلیہ رستم و از بس کو چہا
 طلال و خیال و مثال تمام نہر آدم و در شاہ راہ ایمان بغیب مطلق
 العنان بنجیر نمودم و از حضور بغیت و از عین بہ علم و از شہود و با شہد
 بر وجہ کمال نہ پوستم و ہنر دیگران عیب و عیب دیگران را ہنر بدو
 کامل و وجدان بالغ نیافتم و شہتہاے خوشگوار نے شکے نے ناموس
 و مراباہے مزہ دار خواری و رسوائے رانچ شہیدم و از جمال طعن
 و ملاست خلق حظ نہ گرفتہ و از حسن بلا و جفاے مردم محظوظ نشدم
 و کاملیت بین یدی الغسال گشتہ بالکلیہ ترک ارادہ و اختیار
 نکردم و رشتہاے تعلق آفاق و انفس را بہ تمام و کمال نگشتم و
 حقیقت تصرع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست
 نیاوردم و قسطاس رفیع المنزلہ استغناے حضرت حق سبحانہ را کہ
 محفوظ بہر اوقات عظمت و کبریاے ست شاہدہ نہ نمودم و خود
 بندہ خوار و ذلیل و نے ہنر و نے اقت رار و با کمال احتیاج
 و انتقار معلوم نہ ساختم و ما ابویٰ نفسی ان النفس لا تارک بالشر

لا ما رحم ربي ان ربي غفور رحيم اگر بعض فضل و تواتر موصوف و ارادات الهی
 مل سلطان و تواتر عطیات و انعامات نامنتهای او سبحانه درین محنت
 رده شامل حال این شکسته بال نمی شد نزدیک بود که معامله بیاس
 سد و رشتنه امید گسته گردد الحمد للہ الذی عافانی فی عین البلاء و کرمی
 فی نفس الجفار و احسن بے فی حالتہ العناء و وفقنی علی الشکر فی السراء
 الضرار و جعلنی من متابعی الانبیاء و من متقنی آثار الاولیاء و من محبی
 العلماء و الصالحین صلوات اللہ سبحانہ و تسلیماتہ علی الانبیاء و اولادہ علی
 صدقیرہم ثانیاً **فصل ہفتم** در بیان مدحت علو معارف ایشان
 سرظہور کثرت آن اسرار عالیشان بایراد چند معرفت مسموعہ ناظر
 عارف و خواستہ و شنونده منصف و ہر کہ از میگدہ احوال علیای
 مل عرفا جبرہ کشیدہ و از خوان سخنان و الاس محققین اولیا و علماء
 باشنی دیدہ چون مکاتیب شریفہ و رسائل لطیفہ حضرت ایشان را
 در س التدرہ الاقدس کہ ہر یک لجنہ اسرار شریعت و حقیقت ست
 طالعہ خواہد سپرد حکم کلام مرتضوی کرم اللہ وجہہ فائدہ کہ المر مخفی تحت
 سمانہ ناچار بجلو مرتبہ و سمو منزلت خداوند آن مقال را ہی خواہد برود
 و راوتہ دریاش پیدا ست ہا این حقیر راقم از عالمی عالمی کہ نہ از مردیان
 حضرت ایشان بود در حق مقولات عالیات ایشان شنود کہ میگفت
 لب و رسائل قوم تصنیف است یا تألیف تألیف آنست کہ سخنان مردم
 سباق و سیاق نیکو جمع آوری و تصنیف آنکہ علوم و نکات رودادہ خود را
 ری خواہ آن نکات از مهارت علمی و علو فطرت بظہور رسیدہ باشد خواہ
 مام ربانی و کثوف صادقہ جلوہ گر گردیدہ مدتها بود کہ از میان اہل فرگا

تصنیف رفته و همین تألیف مانده بود الا بندرت که بعضی مؤلفان در تالیف خویش از زاده علم یا ذوق خود حرفی می آرند اکنون انصاف این است که درین جزو زمان تصنیف متین زیبا رسائل و مکاتیب شیخ بزرگوار است که هر چند بر آن عبور نمودیم از دیگران آنجا نقل ندیدیم الا بندرت و ضرورت بیشترش مکشوفات و ملهات خاصه این بزرگ دین است و همه عالی و نازنین و بر وفق شرع ستین جزاه الله عن الطالبین خیر الجزاء استی کلام

هذا العالم رحمه الله تعالى فی حق کلام شیخنا طاب ثراه و بکری از فضل که بصحبت بسیار شرفا و علما رسیده بود و سالها سخنان این طائفه عالیه دیده و شنیده چون قیل و قال ابنای روزگار را در کلمات بلند حضرت ایشان استماع نمود گفت حق این است که فطرت و مزاج اهل این زمانه شایان ادراک و قایق و حقایق این بزرگوار نیست این عزیز بایستی در پیشین روزگار بودی تا پایه کلام او را قدر دانستندی و متاخران سخنان او را در کتب باستشهاد ایراد نمودندی و نیز گفت مزاج اهل وقت با سخنان ایشان چون آن گروه کوتاه اندیش است و حق آن دانای حکمت کیش پر سیده شد که آن قصه چگونه بوده گفت دانایی در مجلس پادشاهی گفت جانوری دیدم که احگر برافروخته را می خورد اهل مجلس که هرگز آن را ندیده بودند و قبل ایشان این قصه گنجای نبود از هر طرف بآن و نادیده بودند و بهالت و بلاهت او اتفاق نمود چون بیچاره دید که هر چند در آن باب مبالغه می نماید سوختن آن بخیران بر حجاب اومی افرازد ناچار بگو بهستانی که آن جانور یعنی قشعی از کبک که آتش خوار است آنجا بود و در شد و یکی را از آنها بدام آورد پس از مدتی مجلس این جماعه حاضر گشت و گفت اینک آن مرغ این است یکی جمع شدند و احگرهای برافروخته پیش آن

رخ نهاد آن مرغ یک یک بنقار گرفته فرو می برو چون آنان این بدیدند گفتند
 معلوم شد که عاقل تو بوده ما جاہل لیکن چون کلام تو بعقل ما نیاید حکم بر جا
 نمودیم و نیز تو پدید این معنی است آنکه از امام عالی مقام حجة الاسلام محمد غزالی
 در سلسله العالی به سلطان سنجر رسانیدند که بسا سخنان او که دور
 میزان عقل و نقل است سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون
 بشنود به سلطان مکتوبی نوشت که فقره چند از آن مکتوب است امروز
 سخنان می شنوم که اگر در جواب دیدنی گفتمی اضغاث احلام است شک نیست
 در سخن این غریب بیچاره شکل بسیار است که فهم هر کس بآن نرسد و آن نیز از
 فلاق و عنوض معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل وزگار
 است بشنح هر چه گفته ام از شکلات و معضلات با هر که فرمان شود از عهده
 رون می آیم انتهی الکلام العالی للامام الغزالی راقم حروف و رسطوری چند
 بر عنوان دفتر ثالث مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان بر نگاشته آنجا
 ضریب ثنای کلام والای پیر بزرگوار و توقف و تردد بعضی از باب عناد و انکار
 می چند رقم زده که این سه بیت از آن است سه مین فرزند فاروق است
 آن آب و کنون فطوق از زبان او کند رت و زهر یک نقطه اش چون ناپا
 هم وصل جانان میزند سر و ولی آن کز برودت و زکام است به چه داند نانو
 در شام است و در ایام حیات حضرت ایشان روزی یکی از علمای متشرع باین
 گرفت شنوده ام که شیخ بزرگوار را مکاتیب و رسائل است آنرا ندیده ام به
 و بی را که در آن حقیقت و طریقت را خادمان شریعت اثبات نموده اند بسبع
 عالم دین دار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان روی نیازی بجانب
 هر دو دست بدعا برداشت تا مدتی بصدق تمام میگفت اللهم هذا شیخی

و بمن گفت که درین زمانه قاسد پر بدعت از استماع کلام و رسائل اکثر مشایخ
وقت بر آئینه دل رنگ حزن و ملال نشسته بود کلام شیخ بلند مقام توانا صقلی
نمود الحمد للذی اذهب عنا الحزن و بسا صلی و علما رنیک نهاد و هر قرص
و بلا دجه و در وجه نزدیک که از مطالعة رسائل و مکاتیب ایشان از مخلصان
صادق العقیده گردیدند و بعضی بدلائل آن کلمات به ملازمت شریف نیز
رسیده نظرات قبول یافته فاضله معمر مردم دیده مولانا حسن غولی نام از مریدان
شیخ مشهور محمد غوث رحمه الله که عمرش تا روزگار حضرت ایشان با قدس الله
رسیده بود اما صحبت شریف ایشان را در نیافته اوصاف علیه شنیده بودند و تذکر
بر نگاشته در احوال جمعی که ملک و سیع هندوستان را بنور هدایت و ارشاد منور
اند آنجا منقبت حضرت ایشان را چنین رقم نموده بالا نشین سند محبوبیت و صد
آرای محفل حدانیت خدیو مقام فردیت و صاحب مرتبه قطبیت است اثنی کلام
جزاه الله عنا خیر الجزاء و فتراول مکتوبات ایشان را بعضی مخلصان به بلخ و ماورالنهر
برده بوده اند با آنکه معارف و اسرار آن دفتر قیاس بد فترین آخرین پایه فرود
اگر چه قیاس بکلام دیگران درین وقت و زمان رتبه اش بس عالیه است و نسبت
نسبت بعرض آمد فرود و در نه بس عالی پیش خاک توده علماء آن دیار و
الاخیار از مطالعة آن کلام در زباز بان به شنای و دعای قائل آن گشوده اند
و راه اخلاص و عقیدت فراوان پیوده و گفته اند که سجان الله و بجمده و کشوریند و
این چنین بزرگی قدوه حق پرستان باز هم خود افاده نموده اند که آری عجیب
نباشد شیخ بتاریکی درون آب حیات است و یکی از صلحا و ران ایام از فقه الاسلام
بلخ صاف الله عزه اقبال ساکنینا عن البلخ متوجه هندوستان شده بود اکابر آنجا
چه از عرفا مانند ارشاد و سیادت پناه سید میر کشا و ودانای حکمت صوری

و معنوی شیخ قدیم کبر و میر موسی بنی رحمہما اللہ و چنانچہ علمائے مثل مولانا
 ربانی حسن قبادیانی و اصفی القضاات مولانا قاضی تولاک سید احمد مصوب ان
 درویش امانات دعوات نیازمندانه مریدانه حضرت ایشان مرسل داشته بود
 و راجع آن درویش بشرف و سبوس آنحضرت مشرف شد و امانات اکابر
 و البرکات را با و فور محبت و عقیدت ایشان رسانید تخصیص از کمال انجلا
 تقداس خود جناب میر موسی مذکور رحمہ اللہ با ایشان بسیار مذکور مجلس اشرف
 و انید تا بجای که گفت فرمودند اگر مارا کبر سن و مسافت بیدہ مانع نبود
 ملازمت شریف رسیده بقیہ عمر خدمت می بودیم و از انوار احوال بلب
 لال عین رارت و لا اذن سمعت اقتباس می نمودیم چون این موانع دریا
 تماس آن است که از مخلصان حضور دانسته با فاضلات غائبان متوجه حوال
 بن محبان بظاہر مجبور یعنی در خدمت حضور می بودند باشند و آن درویش
 نت مرا فرموده اند که جانب ما مصافحہ نیز با ایشان بکن و چنان کرد وقت
 صت آن درویش باین حقیر گفت کہ اغرہ آنجا معارف بلند ایشان را
 نموده اشتیاق تمام دارند خصوصاً خدمت میر موسی چه شود کہ التماس آنجا
 لتوبی مشتمل بر معارف کثیرہ عالیہ مرسل گردد کہ آن غایت کرم است چون
 رہ آنوقت را مقتضی تحریر معارف ایشان نمیدانست از معارف سابقہ
 تونی چند بآن درویش نوشته داد بحضرت ایشان معروض داشت فرمود
 بکردی کہ وقت ما مقتضی آن نبود مع ذلک آن درویش بمبالغہ التماس
 و کہ دو کلمہ دعا و سلامی بید مبارک با کما بر مذکورہ خصوصاً بحضرت میر
 ورنویسند کہ اغرہ آنجا بار مغانی آن از من ممنون گردند و من ببرکت آن مرقوم
 فات راہ مصون آن التماس بغیر اجابت رسید حضرت ایشان قلم محرمان

برداشتند مکتوب بنی مدت میرمومن رحمہ اللہ بزرگداشتند و بدیکر اعزہ مذکور
 در ان رفیقہ شیمہ دعا نوشتند و آن این است الحمد لله وسلام علی عباده الذین
 اصطفی من لم یشکر الناس لم یشکر الله حقوق علیا و مشایخ ما و الله یشکر الله
 نقالے سیمندر بر ذمہ ما واپس ماندگان و دور افتادگان بلکه بر کافہ اہل اسلام
 ہندوستان نہ آنقدر است کہ در ضمن تقریر و چوتھم بر آید درستی اعتقاد و بروفی
 آرای صائبہ اہل سنت و جماعت کثر ہم اللہ سبحانہ فی الامصار از تحقیقات
 این بزرگواران اکتساب نمودیم و صحت عمل بموجب مذہب علما و حنفیہ
 رضی اللہ تعالیٰ عنہم از تدقیقات ایشان حاصل کردہ و نیز سلوک طریقیہ
 علیہ صوفیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم درین دیار از برکات آن بقعہ شریفہ
 مستفادست و تحقیق مقام جذبہ و سلوک و فنا و بقا و سیرالے اللہ و سیر
 اللہ کہ بحر تہ و لایت خاصہ مربوطست از فیوض اکابر آن عرصہ متبرکہ مقام
 با بکملہ اگر ظاہرست اصلاح از انجا یافتہ است و اگر باطنیست فلاح از انجا حاصل
 نمودہ شکر فیض تو جہن چون کند آے ابر بہارہ کہ اگر خار و گریہ ہمہ پرورہ

تست ہر سہما اللہ سبحانہ و اہالیہا عن الآفات و البلیات بحر تہ سید
 السادات علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التسلیات مع ذلک یارانی کہ
 بتقریبات از ان دیار علیا باین دیار سفلی می آیند الطاف حضرات ذوی
 البرکات انجائی علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و ہدایت پناہ افشا
 و افاضت دستگاہ سلمہ اللہ تعالیٰ نسبت باین حقیر اطہار می نمایند کہ عالیجناب
 نجابت آیات ایشان را بتوحسن ظن کاین است و بعض علوم و معارف
 ترا کہ تسوید نمودہ مطالعہ فرمودہ اند و پسندیدہ این قسم بشارت از بزرگان
 باعث از دیا و امیدواری میگردد و بر تحریر بعض اذواق و مواجید و لیر بسیار

و چون درین ایام بتازگے شیخ ابوالمکارم آمدہ اظہار الطاف ایشان
نمودہ و انواع مہربانی بیان فرمودہ ناچار اعتماد بر کرم ایشان نمودہ
چند کلمہ مصدع گشت و خود را فریاد ایشان داد و چون نقل بغض نمود
بن فقیہ را انخوسے خواجہ محمد باشم کشمی کہ از دوستان مستندست
صحبہ صوفیہ مشارالہ مرسل داشتہ است اکتفا بآن نمود و حرفی
در مقولہ علوم و معارف این طائفہ علیہ درین رقمہ مندرج ساخت و از
نهایت واشفاق حضرات امید آن دارد کہ در اوقات مرجمہ از دعای
سیر و فاتحہ سلامت خاتمہ فلسی نخواہند فرمودہ رہنا اتمان لدنک رحمتہ و
نامن امرنا رشد ادعوات فقیرانہ این حقیر را بحضرات عالی درجات
کہدام جناب نقابت و نجابت پناہ ملاذ اہل التہ سید میرک شاہ
جناب افادت و ستگاہ علامۃ الوری مولانا حسن و جناب ناصر
شرعیات حافظ المملۃ قاضی ٹولک ادام اللہ تعالیٰ برکاتہم تبلیغ
رہباند فقیر را دہانیر عرض دعا نمودہ التماس فاتحہ مے نمایند انشی اگر
عہ اخلاص بعضی فضلا و صلحاسے بلاد قریہ و بعیدہ را در حق ایشان
مضافات ایشان بیک بزرگوار و موجب تطویل کرد و مخفی نماد کہ
مراد عالیہ کہ از مبداء فیاض بر باطن معدن المیاسن حضرت ایشان
رویشد سہ قسم بود قسمی آن بود کہ ہرگز از دل بر زبان نئے آوردند
بحرمان اسرار و چہ بغیر ایشان از اختیار چنانکہ در مکتوبے کہ بخدمت
اجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ رحمہم نمودہ اند و فقرہ چہ تصریح
ن مدعا فرمودہ اند و آن فقرات این است از انعامات حق
سلطانہ چہ نویسد و چہ سان شکر آن ناپید علوم و معارف

که افاضه می شود و توفیق خداوند جل شانه اکثر آن در میدان کتابت می آید
 و بسع اهل و ناهل میرسد اما اسرار و وقایع که آن متمیز است شمه ازان
 بظهور نمی تواند آورد بلکه بر مز و اشاره نیز ازان مقوله سخن نمی تواند کرد
 و در زندگی اعز که مجموعه معارف فقیر است و نسخه مقامات سلوک نیز در میان
 ازمین اسرار دقیقه با او در میان نمی آرد و به شیخ تمام در استنار آن میگویند
 با آنکه میدانند که در زندگی از محرمات اسرار است و از خطا و غلط محفوظ است
 چه کند که وقت معانی زبان را بگوید و لطافت اسرار بهار می بندد
 یضیق صدری و لا یطلق لسانه نقد وقت است آن اسرار نه ازان
 قبیل اند که در میان نیایند بلکه در میان نمی آرد و فریاد حافظ اینهمه آخر نیز
 نیست و هم قصه غریب و حدیث عجیب است و این دولت که مادر استنار
 آن میگویند مقتبس از مشکوة نبوت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیات
 و ملائکه ملائک علی بنیاء و علیهم الصلوات و التحیات شریک این دولت اند
 و از متابعان انبیاء علیهم الصلوة و السلام هر که را این دولت مشرف سازد
 ابوهریره رضی الله تعالی عنه گفت من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم دو
 نوع علم اخذ نمودم یکی ازان دو علم آنست که در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر
 را اگر منتشر سازم حلقوم مرا ببرد و آن علم دیگر علم اسرار است که فهم هر کس بآن
 نرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم استی
 کلام المقدس قدس الله سره الا قدس بعضی ازمین اسرار که بر مز و ایما هم
 ازان در میان نمی آید اسرار حقائق حروف مقطعات قرآنی و تشابهات
 آیات فرقاتی بود چنانکه در فصل پنجم ایمان بر آن رفت قسم دوم آن بود
 که مجرمان خاص و پیشینان را و به اختصاص در خلوت در میان می آوردند

نت بیان آن ضبط میفرمودند که از آن چند تن که لایق استماع و دیده
سب نموده اند دیگر داخل نشود و بسیار بود که از غایت اهتمام درین
سب بر ابواب حاجب تعیین می نمودند و در وانه خانه را که در و بیان
سرار می نمودند بسیار معان امر میکردند که از درون زنجیر کنند روزی یک
لایق علم که از مخلصان بود و صاحب ذوق و حال برون آن در مانده بود
دی برای کار ضروری در را بکشود آن فاضل مقبل در آمدن در آمدن او خاطر
س از آن اسرار مقدسه بشیوه که مذکور میشد برخاست لیکن چون بر خموشی
بودند آن معرفت را باینکه تقریر فرمودند که از ادراک محرمان نیز در احوال
فرمای آن روز محرمان را طلب نموده فرمودند هیچ راهی بآن معرفت
شینه بر وی پدیده معروض داشتند که معلوم ایشان است فرمودند چون ناخر
مدلاجرم خلوت بیان را از باین شیوه بر آمد باز آن اسرار را بشیوه که
اک سامعان بدان آن تواند رسید بیان فرمودند و شنوندگان
و در بودند این گرامی اسرار را همین قلم زبان بجرمان در میان می آورد
زبان قلم را محرم آن نمی ساختند تا بگوشت هر محرم و نامحرم نرسد اگر مخدوم
با س عا لمقدار یا دیگر از خلفا که کبار التماس می نمودند که چه باشد
سرار تجریر رسد بحسب التماس آنان بعضی حواشی آنرا بشیوه که هر کس
بر در تم می نمودند و بعضی ازین معارف و اسرار از آن قبیل بودند
از حضرات مخدوم زاد با س عا لمقدار چه از محرم و چه از غیر محرم هیچکس در آنجا
نمود و بغیر ایشان دیگر بر اواقف و مطلع نمی ساختند مشتم دیگر از معارف
ضد آن بود که بالتماس سائلان یا به نیت افاده طالبان عموماً و شمولاً
بر و تحریر میرسید این معارف است که وفاتر مکتوبات کثیر البرکات

و رسائل معادن الفتوحات متضمن آنست و هر معرفتی از ان شفا بخش و لها
 رنجوران و مقرب دوران و مجوران نقل آنها نقصی هر محفل آوازه شان و یزد
 گوش هر دل هر فقره از ان خاتم اسرار فقره انگینه و هر فصلی از ان جواهر اسرار
 وصل را خزینه اقلام از بها شرت آن ارقام بیستان شکر صفحات از نقص آن
 کلمات بوستان از هر کامها از شیرینی آن مقال بجلاوت ایمان هدوش
 و لها از صفای آن اسرار با نوار لایزال هم آغوش جامع اسرار دین و انوار
 یقین مظهر روز مخفیة کتاب بسین مرات جمال معانی احادیث سید المرسلین
 حلال مشکلات کلامیه و فقهیه حاوی و قاطع معارف تشبیهیه و تزیینی ترجمان
 غوامض کلمات متقدمین کبر و استوار احوال و اقوال متاخرین علما و عرفا
 قدس الله سر قائلها این علوم مقال که از زبان خامه عظیمین بظهور میرسید
 چون همین اسرار و غیر آنرا از زبان درفشان خود در خلوات بیان میفرمودند
 صورت دیگر میگرفت گویا آن که بزبان قلم بیان می نمودند قال بود و اینکه بقلم
 زبان می فرمودند حال و آن بیان معرفت بود و این القای نسبت و
 اعطای نعمت یعنی در پرده تقریر آن تصریحی مضمهر پیدا شد که سامعان را سر
 و صنوری فرو میگرفت که تخریر میکنند چون شنوندگان از مجلس بیرون می آید
 چنان بود که مستی از میخانه بیرون آید محسوسم زادها و دیگر محرمان
 همیشه آرزو مند آن می بودند که آن کدام روز فرخنده فرجام باشد که آنحضرت
 بزبان مبارک معرفتی بسمع این مشتاقان رسانند از دل نزود لذت
 حرف لب او و نور لیسیت که از گوش بیرون نتوان کرد و شیوه آن نازنین
 آن غوث المحققین در بیان معارف آن بود که تا باخذ و منشأ این علوم
 متحقق نمی شد و چون فلق صبح در نظر بصیرت و کشف ایشان جمال آن معانی

بلوه گزنی گشت بجز وفات علی ازان سخن نمیکردند بسیار سوالات بود
 طالبان بکرات معروض میداشتند ایشان میفرمودند که حقیقت آن
 حقیقاً و حالاً معلوم مانگشته بعلم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن
 بن بنده بضرورتی روزی از معرفت خاتمه مکتوبی از دفتر ثانی که در اسرار
 قاضی نگارش فرموده اند حل شکلی را سوال نمود فرمودند که مدتهاست که
 ازین معامله بجای دیگر افتاده اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات بلکه علم
 و معرفت نبود باین شیوه حرف کردن خوش نمی آید و این مانع است لیکن چون
 الحاح بنده را در آن مشاهده نمودند روزی که بر عرش خود تکیه زده بودند و ثار
 مبارک را بر روکشیده مدتی فرورفتند آنگاه سر بر آورده تبسم نموده باین حقیر
 فرمودند که چون گمرانی ترا بجل آن معرفت بسیار دیده شد و بعد از سر و
 نشد که لاجرم همین لحظه متوجه آن مقام که معرفت مسؤل تعلق بان داشت
 گشتم این بار چون نظر روشنائی وحدت دیگر یافته بود آن معامله باین ساط
 و وسعت دیگر جلوه گر شد که اگر به تحریر آید بچندین درجه بیشتر و بهتر از پیشتر
 صورت بند و مجمل آنچه بجل آن شبهه تعلق داشت و موجب تشفی سائل میشد
 فرمودند و تفصیل آن لب نکشود و نیز روزی در بلده اجمیر شیخ نور الحق بن
 شیخ عبد الحق دهلوی که از علماء کبار است و شنای مقال این طائفه علیه از حضرت
 ایشان از سر گرفتار تے حضرت یعقوب بحضرت یوسف علی بنینا و علیهما
 الصلوات و السلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی بجموشتی رفته
 فرمودند که انشاء الله عنقریب در کشف این سریبان وافی در میان
 آریم و تفصیل بزرگواریم چون شیخ مشار الیه از مجلس برخاست باین حقیر
 خطاب نموده فرمودند که بکرات یاران و محبان سزا یعنی را از ما سوال

گروه بودند لیکن چون کثوف نگرویده بود جز خاموشی جواسی نداشت
 چنانکه شیوه ماست از روی مهارت علم و عرفان بجل آن پرداختن
 لائق نه اکنون که این جوان پرسید توجه بان منصرف گشت در آن
 کشف این سر بر روی بصیرت کثوف و شیوه خاص جلوه ازان راز
 و نمودند بدان ماند که کشف این معنی تفصیل بطور رسد و اوقات قلم و کاغذ
 حاضر میداشته باش فردای آن روز و اوقات و قلم طلبیده فرمودند
 که امشب بعد از ادا کے تمجید آن اجمال را تفصیل تمام و اوندانیک بعتابت
 اللہ سبحانہ از دل زبان و از زبان بقلم و از قلم به کاغذ آید پس به تحریر
 پرداختند و صحیفه را بویستان رنگین ساختند چنانکه بر نظار گیان آن
 بود است چون آن صحیفه جواب را بسائل سپردند یک از مخلصان باین
 حقیر گفت که درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشته و نیز خاصه از خصائص علیہ
 حضرت ایشان بر مزوایا و در آن مندرج شده شیخ سائل بصحبت امر او و حقیر
 آمد شدی دارد مبادا که این مکتوب عظیم را بسع آن گروه باطن سقیم رسانند
 در رنگ زمان سابق باز موجب قیل و قال آنجا که گردیده این مقول را
 بعرض حضرت ایشان رسانید فرمودند آن معرفت که دوستان را افشا
 آن در هراس انداخته کدام است که مرا بخاطر نیست که اینچنین راز را
 درین مکتوب رقم نموده باشم بنده معروض داشت که قصه یقیه النمل است
 تبسم نموده فرمودند که آن اینجا مذکور شده است و مراقب شدند بعد
 ازان سر بر آورده این بیت را از زبان مبارک راندند سه یارب
 آن غنی خندان که سپردی بخشش بی سپارم بتو از چشم
 حسود و چشمنش با بمسکه بان ماجر توجه نمودند و تکیه بر حفظ الهی فرمودند

آن مکتوب دوران مردم و دراز کار و اگر کردید از آنچه پاران ترسیده بودند
مورن رسید و این از جمله خوارق آنحضرت است و بسیار بودی که باعث
عزیز معارف دل پذیر حل کلام مشکل و مغلق اکابر دین بود و
موصفا کلامی که ظاهرش با اصول دین چندان موافقت نداشت
همان طلبان و نه ادیان آن کلام را دست آورید و تکامل و تساهل
نمودند و آنرا تاویل مستقیم زیبا بطریق شریعت غرامی فرمودند و اگر تاویل
کے آنرا نمودے یا بعد از توجه حضرت ایشان بکل کلام خلاف آن مقوله
دوران خلاف کمال مطابقت شرع بود و مشکوف شد و ناچار تحریر
فرمودند که این کلام او از غلبه سکر سرزده یا در کشف آن بزرگ خطائی
است و آن چون خطای اجتهاد و مغفور است اما دیگران را بران تنگ
متن و برخلاف فرموده مجتهدین و محققین رفتن ناست ایستاده و نازیب
ست و اگر مدعیان ناقص العلم قاصر الکشف را در اثبات آن مدعیان
دیدند ایشان نیز بحثی نیست رفقه از راه چون حیثیت دین و کمال منت
پیدا المرسلیں صلی علیہ وآلہ وسلم بزد و منع آن توجه نموده و
مے فرمودند ازین جمله است آنچه بقریب میرے کہ وراے نفس
فاق معلوم شریف گشته نوشته اند ہم ازین جمله است آنکه
ربیان آن کلام سید الطائفه نوشته اند کہ فرموده چون حادث
قدیم مقرون گردد از حادث اثرے مانند قدیم شود و اوقات دیگر
از فرط جنون متابعت مشحون بافاقت آمدند از غایت محبت
بقائیان آن کلام داشتند بافتقار تمام بیان معذرت مینمودند
میفرمودند و فرمود شرع را نیز سکرے است قوے کہ اقتضای آن

خلاف آنرا برتابد از هر که باشد نه پنی چون حضرت کلیم الله علیه الصلوة
 والسلام بامر حضرت حق سبحانه مصاحبت خضر نمودند و خود نیز فرمودند
 که ستجد نے انشا الله صابراً لیکن بجز و مشابده امری که آن را
 بظاہر شرع موافق نیافتند عنان بمصاحبت از دست داده
 بران پدید آمد تا آنکه خضر علیه السلام گفت ہذا فراق پنی و بینیک
 و نیز حضرت ایشان فرمودند کہ ہر چند سراپا غرق حقوق این بزرگوارانیم
 و از خوشہ چینیان خرمین و ذول ایشان اما چه توان کرد کہ حقوق خداوندی
 جل شانہ و عز سلطانہ فوق حقوق دیگران است خصوصاً کہ سخن نبی
 و صفات او سبحانه متعلق باشد و بتقدیس و تنزیہ او مربوط بود و ایضاً
 چون فلق صبح مکشوف و مشہود ہم شدہ باشد آنوقت اگر انچه موافق
 تقدیس او سبحانه ملہم و متیقن شدہ در میان نیاید ملاحظہ دیگران نماید
 خیانت و عدم دیانت باشد کہ ستر القا و انکشاف آن معرفت ہمین
 است و ازین باب ہم در ہمان مکتوب کہ سخن از وراے سیر النفس
 و آفاتے کردہ اند بسیار رقم نمودہ اند اما اگر در مسئلہ و معاملہ از مسائل
 و معاملات این طائفہ علیہ کہ آن را نزد علمائے قشربظاہر شرع
 موافقتی نبود و حضرت ایشان را تا ویلات قوی علماء و حالاً
 در ان عطا فرمودہ بودند مہما مکن در اثبات آن معاملہ و مسئلہ
 مختصہ صوفیہ بدلائل عقلیہ و نقلیہ و ذوقیہ کوشیدند و در حدت
 علو حال و مقال این خداوندان کمال و اکمال تحریرات بلند
 و تقریرات ارجمند در میان می آوردند مثل مسئلہ وحدت وجود و در
 وفات مکتوبات شریفہ بچہ تحقیقات والا و تدقیقات زیبا کہ بیان آن فرمودہ

ن را بطریق شریعت غزائیات نموده مانا که یکی از علما و ظاهراً گفته باشند
 ن مسئله باطل است حضرت ایشان بجلالیت تمام گفته اند و نوشته
 کار این بزرگواران باطل چه کار دارد و بطلان اینجا با بار دارد و در
 ن که ایشان ازین مسئله غالیشان دم زده اند استیلاست حق
 و بطلان باطل این بزرگواران در محبت حق جل و علا خود را
 خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک
 ط از سایه ایشان بگریزد و بگریزد و این ایشان او بزرگواران همه
 است و برای حق است علماء و ظاهراً بین از حقیقت ایشان چه دریاب
 از مخالفت صوری چه فهمند و از کمالات ایشان چه فرا گیرند انشی
 و توب و دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رشته محبت با بخت
 قوس دارند و محبت مانوس را فدای مطلوب حقیقی ساخته اند
 حکم المرع من احب از راه این معیت حقیقی مطلوب حقیقی میسرند
 ننگنا که تجلیات و ظهورات که منسوب بظلال است و ارسته باصل
 می پیوندند مقایسه که اینجا علم علمای طواهر میرسد این بزرگواران
 ب محبت منجذب گشته خود با میرسد و اتصال پیچیده پیدائی کنند
 فرق از راه محبت و عدم محبت آمد هر که محب است و از غیر محبوب
 است است محبوب می پیوند و هر که این محبت ندارد و بعلم کفایت
 و آنرا مقتنم پیدا ندانند جای که آن بزرگان خود با میرسد علم
 ن هم اینجا رسد نهایت علم بر تقدیر صحت تا و بهایر مطلوب است
 و اصل مطلوب است با مطلوب است معیت هیچ و قیقہ نمیکند و
 ب و اصل نشود انشی و ایضا بتقریب آنکه صوفیه در احکام اصول

و فروع دین تابع مجتهدین اند نه آنکه درین امور بر خلاف ایشان روند
 کما ظن بعض الناصبین و نیز الهام این طائفة علیه مفید بسیار اسرار
 خفیه و نافذونات و مرضیات علیه است امانه مثبت حل و حرمت شرعی
 کما توهم بعض الجاهلین لرفع فرموده اند که معتبر در اثبات احکام شرعی
 کتاب سنت است و قیاس مجتهدان و اجماع است نیز مثبت احکام
 است بعد این چهار ادله هیچ دلیل مثبت احکام شرعی نمیتواند شد الهام مثبت
 حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت نه نماید و
 ارباب ولایت خاصه با عامه مومنان در تقلید مجتهدان برابرند کشف و الهام
 ایشان را قربت نبی بخش و از بقیه تقلید نبی بر آرد ذوالنون و بسطای
 و جنید و شبلی رحمهم الله بازید و عمر و دیگر و خال که از عوام مومنان اند و تقلید
 مجتهدان در احکام اجتهادیه متساوی اند آری مرتب این بزرگواران
 از راه دیگر است اصحاب کشف و مشاهدات ایشانند و ارباب تجلیات
 و ظهورات هم ایشانند که بواسطه استیلائے محبت محبوب حقیقی حل
 سلطانان از ماسوئے او و تعالی گشته اند و از دید و دانش غیر و غیریت
 آزاد گشته اند اگر حاصل دارند و اگر اصل اند و اگر اصل اند و
 عالم بی عالم اند و با خود بخود اند و اگر میزنید برای او میزنید و بندگان ایشان
 مطلوب را بواسطه غلبه محبت در مراتب هر ذره از ذرات عالم مشاهده نمایند
 و هر ذره را جامع جمیع کمالات اسمایی و صفائی اوی یا بندگان ایشان ایشان
 چه نشان دهد که نشانی اند قدم اول نشان نسیان ماسوئے است از قدم
 ثانی ایشان چه و انما ید که بر دل آفاق و انفس است الهام ایشان راست
 و کلام با ایشان است اکابر الاکابر ایشان علوم و اسرار بی توسط از اصل اخذ

نمایند و رنگ مجتهد که تابع رأس و اجتهاد خود است ایشان نیز
 معارف و مواجبه تابع الهام فراست خود اند حضرت خواجه محمد باقر
 سره نوشته اند که در افاضه علوم که در روحانیت حضرت خضر
 وسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصلوات و السلام ظاهر این
 نسبت بابتدا و توسط خواهد بود معامله نهی و بکیرست کما لیشهد الکشف
 صریح و مؤید این تخصیص است آنچه از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
 سره منقول است که روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف نمودند
 این اثنا که حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے اسرار یلے بیا
 ام محمدی بشنوا این عبارت شیخ مفهوم می شود که حضرت خضر از
 بیان نیست از ملل سابقه است چون چنین باشد محمدیان را
 و نه واسطه بود پس محقق شد که علوم و معارف دیگر اندام و اداء احکام
 عیبه که اهل اندبان مخصوص اند اگر چند آن معارف ثمرات اوست
 نتایج این احکام اند مقصود از درخت نشان دادن حصول ثمرات اوست
 از زمانه که درخت برپاست ثمرات متوقع است چون در اصل درخت
 ل رفت ثمرات معدوم گشت نه عقلی باشد که درخت بیرون ثمرات
 توقع دارد هر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد
 و اگر چه مقصود است اما فرع شجره است ملتزم شریعت و مذهب است
 بر این معنی قیاس باید کرد و آنکه التزام دارد صاحب معرفت است
 چند التزام پیش معرفت پیش و آنکه مذهب از معرفت نه نصیب است
 فرض آنچه بر عسم فاسد خود دارد و اگر چه هیچ ندارد از قبیل
 استدراج است که جوگیه و براهمه را در آن شرکت است کل حقیقه

رذیلة الشریعة فهو زندقه واکاد پس رواست که خواص اهل البد و معارف
 ذات وصفات و افعال او تعالیٰ بعضی از اسرار و دقائق فهم کنند
 که ظاهر شریعت از ان ساکت است و در حرکات و سکونات اذن و عدم
 اذن او تعالیٰ در پابند و مرضی و غیر مرضی دانند بسیار است که در بعضی
 اوقات ادای بعضی از عبادات نافله را غیر مرضی یا بند و تبرک آن
 نافذ و گردند گاهی نوم را به از لفظ فهمند احکام شرعیہ با اوقات موقت
 و احکام الہامیہ ہمہ وقت ثابت اند و چون حرکات و سکونات این
 بزرگواران مربوط بہ اذن است ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان
 باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص بحکم شریعت نقل و همان
 فعل نسبت بشخص دیگر بحکم الہام فرض پس دیگران گاهی ادائی نوافل
 ینمائند و گاهی مرتکب امور مباحہ میگردند و این بزرگواران چون کار را
 بامر و اذن مولیٰ جل سلطانہ کنند ہمہ از فرائض ادائی باید استحب
 و مباح و دیگران فرض ایشان است از بیجا علو شان این بزرگواران
 باید دریافت علماء ظواہر در امور دین اخبار غیبیہ را مخصوص بنابر
 پیغمبران مے دانند علیہم الصلوٰات و التسلیمات و دیگران برادران
 اخبار شرکت نمیدهند این معنی منافی وراثت است و نفی است
 مر بسیارے از علوم و معارف صحیحہ را کہ بدین متین تعلق دارند از
 احکام شرعیہ مربوط بہ اولیٰ اربعہ است کہ الہام برادران گنجایش نیست
 اما امور و غیبیہ ماورایہ احکام شرعیہ بسیار است کہ اصل خامس در اینجا
 الہام است بلکہ توان گفت کہ اصل ثالث الہام است بعد کتاب و سنت
 این اصل تا انقراض عالم برپاست پس دیگران را بہین بزرگواران

نسبت بود بسیارست که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند آن
 عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت
 کنند و آن ترک مرضی بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از
 عمل دیگران شد و عوام بخلاف این حاکم اند آن عابد میداند این را
 یکا رمی شمارند سوال چون دین به کتاب و سنت کامل کشت بعد از کمال
 الهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که بالهام کامل گردد جواب
 الهام منظر کمالات خفیه دین است نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه
 جهاد منظر احکام است الهام منظر وقایع و اسرار است که فهم اکثر مردم
 از آن کوتاه است هر چند در جهاد و الهام فرق واضح است که آن
 مستند بر آنست و این مستند بخالق رأس جل سلطان پس الهام
 یک قسم اصالت پیدا شد که در جهاد نیست الهام شبیه اعلامی است
 یاخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگر الهام نطنی است و آن اعلام
 قطعاً ربنا اتنا من لدناک سراجاً و هدی لنا من امرنا رشد و السلام
 علی من اتبع الهدی انتصر کلامه فی حق اولیاء مطلوب از ایراد این
 فقرات رائقه و این مقدمات سابقه و لاحق آنست که حضرت ایشان پر
 غرق محبت و مدحت اکابر اولیا الله بودند و در جسم الله سبحانه و اگر
 بنزد حق در بعضی کلمات ایشان سخن کرده اند بنا برینتی و حکمتی و کشفی
 و مشاهدتی بوده بالجمله اگر منصفی علو حال و کمال و کثرت معرفت
 و علم و عمل و رعایت اتباع سنت آن حضرت را تامل نماید و دریابد
 که حضرت ایشان را میرسد که از روی اجتهادات کشفیه و الهامات
 لدنیه در بعضی کلمات مشایخ توقف فرمایند یا خلاف آنرا اثبات

نمایند و از آن هیچ فتنه قائل آن کلام لازم نمی آید چه امثال این میان
 محمل مشایخ بظهور پیوسته و هیچ از روی انکار هم نبوده از مشاجره که شیخ
 ربانی علاءالاولی سمنانی در سند از مسائل شیخ اکبر محمد الدین العزلی
 رضی الله عنهما نموده انکار آن بزرگ لازم نیاید نه بنی که هم شیخ سمنانی
 ویرا عارف سجانی گفته و در مصنفات خود بعلو مرتبه ستوده اینچنین است
 احوال مجتهدین میان هم دیگر و نیز تلمیذ را بعد از رسیدن بدرجه اجتهاد و
 متابعت رأی خود است و مرصی است و شورش نیز در آن است و علامه با وجود
 کمال ادب در حقیقت مسئله با سائده مباحثات و مناظرات نموده اند
 و آن محمود بوده امام ابو یوسف در یک مسئله شش ماه با امام اعظم مناظره
 نموده و در بسیار مسائل و امثال او برخلاف رأی استاد خود
 فتوای داده اند کمالا یعنی کذا یک مرتبه احوال و ارشاد و عرفان نیز
 این صورت دارد و اما هر ناقص معرفت پست منزلت را این مرتبه نباشد
 و بعضی فضلا وقت التماس آن نمودند که کتاب عوارف شری چنانکه
 باید ندارد و امروز در علم ظاهر و باطن یگانه زمانه ایشانند چه بود که شرعی
 بزرگوارند چون الحاح اعزّه از حد شد بنده را بقراءت عوارف امر نمود
 بدین تقریب شروع نمودند شرعی عرّی در غایت بلاغت
 معنی و فصاحت لفظ جزو تحریر یافته بود که فرمودند خود را ازین معنی
 گذرانیدیم که سباده و محلی از محال افکار تقریب علو سخن و تدقیقات آن
 ناگاه شیوه ظهور گیرد که کمال رعایت حضرت شیخ الشیوخ از دست
 حال آنکه من کترین مخلصان این بزرگوارم قدس سره شیخ حسن بر
 که مروفاصل است و از باب حال و از مخلصان اجازت یافت حضرت ایشان

مسئلہ از مسائل صوفیہ صافیہ رحمہ اللہ چپیدہ بود حضرت ایشان
باب و بخش تمام بوی نوشتند کہ این چپیدن تو غایت بجا و ناز
قع شدہ چنانکہ در احوال مشارالیه این قصہ بیاید انشا اللہ سبحانہ و اگر
مخفی تصوف خوانان مقید بہ بحث و ہوا یا بعضی از ارباب شوکت غنایا
مخفی علمائے طالب الدنیا و مجالس از اسرار این طائفہ لبوا لے لب
مکشوند حضرت ایشان راہ نموشے پیودہ میفرمودند تحقیق این امور
رتب قوم مسطورست از انجا باید طلبید و گاہ بد و کلہ در غایت جمال
سروا میکردند روزے یکے از خوانین بزرگ در مجلس از ایشان سوال
و اینکہ صوفیہ موقدہ عالم را نمودنے بود میگویند عجب سخنے سرت کہ
این مسئلہ و وزخ و عذاب و عقاب و جنت و لذات و ثواب او ہمہ نمود
نے بود خواہند شد کہ آنہا نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را
اہل محفل بہ اللائق استماع تفصیل حل این مسئلہ ندیدند و ایضا بسکوت
طلق آن سائل از سروانے شد و نیز از نحوای سوال اور غیبت اورا
رفع قیود شرعیہ و ریافتہ بودند در جواب فرمودند این لذات دنیویہ کہ
رفیقہ خطوط آنایند و بشوق تمام آنرا جو بیان و از زوال آن سخت
راسان و چین این عذابہا دنیویہ کہ می بینند و از ان خود را بصدیہ
بنار سیکشتند و بہترین المے کہ خلیدن خارے باشد چہ مقدار آزار می یابند
عین لذات و خطوط و بہشت و ہمان رنج و آزارے در دوزخ اشد و اہم
نوابد بود چین لذتے را کہ آنجا تمام ترست و ابدے طلب نمایند و ہرچہ
موجب حصول آن گردد باتیان آن سے فرمایند و از چین غذا نے و
آزارے کہ آنجا سخت ترست و سردے بہرہیزند و از ہرچہ باعث ہوا

بآن بود بگریزند خواه بحقیقت آن بود بود یا نمودن بود و کند یک مردمان اند
 و در نزد یک زبان قلم سوالات در میان آورده التماس جواب آن
 مینمودند حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجواب
 نمی پرداختند و گاه بود که مأمور بجواب او نمی شدند و اگر لائق نمی یافتند
 جواب آن می نگاشتند یا اشارت می رسید ناچار تفصیل یا اجمال کلام چند
 بنامه مشکین شامه میدادند موجب ظهور این مکاتیب کثیره با وجود کثرت
 خاموشی و استغراق آن حضرت این بوده و ابتداءً توجه شریف ایشان
 به تحریر اسرار عالی ایشان امر و اشاره حضرت پیر بزرگوار ایشان بوده و پیشا
 امرار و احاطه طبعه عارفین بل در بعضی معارف تحسین از سید المرسلین
 صلوات الله علیه و آله و اصحابه و اجماعین مشاهد فرمودند چنانکه در
 عریضه که بحضرت پیر بزرگوار خود نوشته اند تصریح باین معنی نموده اند
 آنجا که رقم فرموده اند هو در کشف هر یک از مقدمه مذکوره بمقتضای
 وقت مسوده کرده شد بعضی متهمت و مکلات آن علوم مسطوره نیز
 مخطور شده بود و فرصت تحریر آنها نشد که حامل عرضه داشت راهی شد
 انشاء الله تبارک و تعالی متعاقب بخدمت خواهد فرستاد احوال سال دیگر
 به بیاض رسیده بود و فرستاده آن رساله بالتماس بعضی یاران طبع شد
 که التماس نمودند که نصائح به نویس که در طریق نافع بود و بمقتضای آن بندگان
 کرده شود الحق رساله غیر مکرر کثیر البرکت است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد
 که حضرت رسالت خاتمت علیه السلام و الصلوة و الخیرة باجمع کثیر از مشایخ امت
 خود حاضر اند و عین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش
 آنرا بوسه میکنند و بمشایخ مینمایند که این نوع معتقدات می باید حاصل کرد

جماعه که باین علوم مستعد گشته بودند نورانی و ممتازند و عزیز الوجود و ربوب
 حضرت علیه الصلوة والسلام ایستاده اند و القصة لطولها و در همان مجلس
 شاعت این واقعه را افرمودند عبا کریمان کار بادشوار نیست پستی
 لایم العالی بمقتضای آنکه ایشان را بوراشت جد معظم خود فاروق
 عظم رحنی الله عنه از محبت بفتح دال نصیب فرماوان داده بودند چنانکه
 سابقا اشارت بآن رفته لاجرم این همه اسرار و معارف از دست بجان
 زبان این بنده برگزیده خود و اظهار نموده ع زبانی ز ما بود و گوینده تو
 شاید این معنی است قصه که راقم این حروف آنرا در دیباچه دفتر ثالث
 مکتوبات آن حضرت تبصیل نیز رقم نموده و مجلس نیست که بعد از اتمام
 دفتر اول مکتوبات و پیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان از غایت
 کسار و بد قصور احوال و اقوال که این دید لازم این طائفه است بر حق
 خاطر گذارشته که آیا اینهمه معارف که به تحریر آورده ایم مقبول و مرضی او
 سبحانه باشد یا نه مقارن این اندیشه ندانم و رسید که این علوم که در تحریر
 و تقریر آورده همه مقبول و مرضی ماست باز درین اثنا علم گشتند که اینهمه
 نوشته بلکه هر چه در گفتگو تو آورده است همه مقبول و مرضی ماست
 بل این همه را ما گفته ایم و بیان ماست و در آن وقت آن علوم و معارف
 یکبار در نظر ایشان داشتند و همه را در آن حکم داخل یافته اند و نگاه
 به تحریر یکا تیب جلد دوم پرداخته شتافته اند و ایضا حضرت در خاتمه مکتوبات
 دو صدوسی و چهارم از دفتر اول بتقریب معرفت خاصه عالییه رقم نموده
 که این معارف که مسوده یافته است امید است که از الهامات رحمانی
 باشند که اصلا شایسته وساوس شیطانی را در اینجا مجال نبود و لیل بنمیدانند

چون در صد و تحریر این علوم شد و ملتی بجناب قدس خداوندی جل سلطان
گشت و بدید که ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوٰۃ والسلام از نواحی آن مقام
و فتح شیطان میکردند و نیکو داشتند که در حوالی آن مکان بگرد و چون
اظهار نعم جلیل از اعظم محاسن باظهار نعم عظمی جرات نموده آمد و در جا
که از منطقه عجیب مبرایا شد چگونه عجب را گنجایش باشد که بعنایت اللہ سبحا
نقص و شرارت ذاتی خود همه وقت نصب عین است و کمالات منسوب با
و ایضا نموید تحریر کثرت علوم ایشان آن دو خاصه که ذکر یافته یکی فرمودن
سید الانام علیه الصلوٰۃ والسلام ایشان را مجتهد علم کلام دوم فرمودن
مرتضی کرم اللہ وجهہ ایشان را که آمده ام که ترا علم سموات و بیاموزم و باعث
دیگر ازین بواعث عجیب تر تحریر این علوم قصه ایست عجیب که بنده آنرا
از زبان یکی از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنوده که او از زبان
مبارک آنحضرت استماع نموده که روزی فرموده اند بر ما چنان ظاهر
گردانیدند که مرقومات ما بنظر اقدس النور حضرت مهدی آخر الزمان علیه
والتحیة والرضوان خواهد درآمد مقبول حضرت او خواهد شد این تکثیر تحریر
از انست سه بر نوبت شب و روز از آن محسبیم تا بویکی یک ناله بگوشش
نور سده و اگر آن قصه را داخل آن خصایص حضرت ایشان که در فصل جم
ذکر یافت نیز می نمودم گنجائی داشت و دیگر باعث برین تحریر تجدید نیت
و تشویق اهل طلب و ارادت و تحفیت بار غلیات حال و نسبت است چنان
در مکتوبات باین بواعث مذکور است تصریح نموده اند آنجا که فرموده اند مقصود
ازین گفتگو اظهار نعمت حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت
نه تفصیل خود بر دیگران معرفت خدای عز و جل بر آنکس حرام است که خود را

از کافر فرنگ بهتر داند کیفیت از اکابر دین سودے چون شد مرا بر دست
 از خاک بسنوگر بگذرانم سزا فلاح اگر بر روید از تن صد ز بانم چو سون
شکر لطفش گئے توانم و نیز رقم فرموده اند که طائفه از ارباب توحید آنانند
 که استملاک و اضحلال در مشهود خود بر وجه اتم پیدا کرده اند و بہت ایشان
 آنست کہ در مشهود خود مضحل و معدوم باشند و اثرے از لوازم وجود
 ایشان ظاہر نشود رجوع آثار ابر خود کفر پیدا نہ بعضے از ایشان
 میفرمایند کہ اشتی عدلًا لا اعود ابدًا عدلی میخواہم کہ ہرگز اورا وجودی نبود
 ایشان اند مقتول محبت و حدیث قدسی من قتلہ فانا دیتہ در شان ایشان
 متحقق ست ہمیشہ در زیر بار وجود اند و لمحہ آسائش ندارند چہ آسائش در
 غفلت ست بر تقدیر دوام استملاک غفلت را گنجائش نیست شیخ الاسلام
 ہروی میفرماید کسی را کہ مرا یک ساعت از حق سبحانہ غافل سازد امید
 کہ گناہان اورا بخشند و وجود بشریت را غفلت در کارست حق سبحانہ از
 کمال کرم خویش ہر یکے از ایشان را باندازہ استعداد او باورے
 کہ مستلزم غفلت اند ظاہر ایشان را بان امور مشغول ساختہ ست
 تا آن بار وجود نے اجماع از ایشان تخفیف یا بد جمعے را البمع وقصفت
 داده اند و طائفہ را تصنیف کتب و تحریر علوم معارف شمار ساختہ
 و گروے را بہ بعضے امور مباحہ مشغول داشتہ عبد الرحیم صطربی
 ہمراہ سگبانان بصیر میرفت شخصی از عزیزے ستر آن پرسید فرمود
 تانفسے از بار وجود خلاص شود انتہی کلامہ الی عزیز برخواستگان معارف
 حضرت ایشان مستور نیست کہ علوم ایشان را از علو قوت و غموصن
 و دقت پایہ دیگرست و از نازکے سرمایہ دیگر روزے این حقیر

از زبان شریف شنود که فرمودند تا کسی را در علوم ظاہرے از منقول
 و معقول مهارت تمام نبود و از غوامض کلام این طائفہ علیہ خصوصاً قائل
 حقائق شیخ اکبر محی الدین العرنی قدس سرہ اطلاق فراوان بناید
 قدر علوم معارف ماوناز گہما کے اثر اور نیاید در نیاید حال بخت
 ہیج خام و پس سخن کوتاہ باید و السلام و از مرقومات متبرکات حضرت
 ایشان کے فقرات عالیات مبدرو معادست و فقرات شریفہ
 معارف لدنیہ و رسالہ جذب و سلوک و رسالہ مکاشفات غیبیہ و رسالہ
 شرح رباعیات حضرت خواجہ باقی ہائے طاب ثراہ و رسالہ تہلیلہ و رسالہ
 روشنیہ و تعلقات عوارف و غیر ازین رسائل و فائز ثلثہ مکتوبات
 قدسی آیات ست اتا و فتراول متنس بیت عریضہ و دو صد و نو و
 مکتوب ست کہ مجموع سے صد و سیزده گرد و از خوارق حضرت ایشان
 کہ فقیر مطالعہ نمودہ کے نیست کہ چون بنام ہر یک از مخلصان
 مکتوبے مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزو کے این دولت بر دل گذشت
 و نیز منظور دل مکسور میشد کہ اگر بنا گاہ بعنایت اللہ رقمہ شیمہ نامزد این حقیر
 گردان آن رقمہ خاتمہ مکتوبات آن دفتر باشد کہ من فرود ہم مخلصان
 این در گاہ ہم چہ دولتی باشد اتفاقاً چون بتقریبے خواستند کہ نوازش نام
 باین غلام مہجور مترودے بر بان پور مرسل دارند چون برنگاشتنہ اند
 فرمودہ اند کہ باین مکتوب کہ بنام فلان ست مکتوبات آن دفتر را
 کہ بر طبق عدد مرسل و اصحاب پیش بدر گشتہ ختم نمایند فصل مرادی
 بکر است چون بندہ تاریخ اختتام این مجلد را در المعرفہ یافتہ بود فرمودند
 کہ نامش نیز بعین باشد اتا جلد ثانیہ مشتمل ست بر نو و نہ مکتوب

فوق اسمای حسنی جلد سوم محتوی ست برصد و چهارده مکتوب بطریق سوره
 نے بعد از تماسے جلد ثالث و مجورے بندہ از آستان بعضے مکاتیب
 شروع دفتر چهارم بود و بطور آمدہ بود و ہنوز یکبار وہ مکتوب رسیدہ
 ن ماہ چہار وہ آسمان قطبیت رود و نقاب مغرب تراب کشیدہ

التمسک بالانور و نور مضجوع المعطر بحبر مہ سید البشر والصلوة والسلام علیہ
 لکے آر و اصحابہ و اجتنائے الی یوم المحشر ناچار آن مکتوبات را داخل جلد ثالث
 شد اکنون وقت آن رسید کہ بیان این مطلب مزبور را بدین
 متبرکہ از حضرت ایشان ست ختم نمائیم آنگاہ زبان خامہ را بہ بیان
 معرفت مسوعہ کہ داخل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست تازہ
 بدست بکشائیم بعنایت اللہ سبحانہ و کریم فقرہ او لے در مکتوبی
 از ہم پیر ہائے متروک الاخلاص طالب خوارق نوشتہ اند علوم
 رف الہامیہ از اعظم آیات ست و ارفع خوارق لہذا معجزہ و ترا
 معجزات اقوی و ابقی آمد چشم بکشانید کہ این ہمہ علوم و معارف
 رنگ ابرنیسان مے ریزد از کجاست علومے با این ہمہ کثرت بہما
 ق علوم شرعیہ و سمر موسے مخالفست سنت را در ان گنجایے
 خصوصیت علامتہ صحت علوم ست حضرت خواجہ ماقدس اللہ سر
 رس نوشتہ بودند کہ علوم شما ہمہ صحیح ست الا چہ فائدہ کہ سخن حضرت
 بہ شہادۃ نیست ہر چند خود را پیر پرست نامیدہ اید فقرہ ثانیہ در آخر
 وف عالیہ مکتوب بیان طریق بزرگداشتہ اند کہ این ست بیان طریق
 مرت حق سبحانہ تعالیٰ این حقیر را باین طریق ممتاز ساختہ است
 ایت تا نہایت و بنیادش نسبت نقش بندہ است کہ ششم اندراج

نہایت و رہدایت ست برین بنیاد عمارتہا ساختہ اندو کو شکہا بنا فرمودہ
 اگر این بنیاد نئے بود معاملہ اینجہا نئے افزود تخم اواز بخارا و سمرقند
 آوردہ در زمین ہند کہ مایہ اش از خاک شیر و لطفاست کشتند بآ
 فضل سالہا آنرا سیراب داشتند و بہ تربیت احسان مرنے ساختند چون
 آن کشت و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد للہ الذی
 هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد جارت رحمت ربنا با حق
 فقرہ ثالثہ در علوم و معارف کہ ترجمان احوال و مواجیدند اگر تناقض
 و تدافع مفہوم گردد و حمل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود
 چہ در ہر وقت احوال و مواجید علیحدہ است و در ہر مقام علوم و
 معارف جدا پس فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این مثل
 احکام شرعیہ است کہ بعد از نسخ و تبدیل احکام تناقضہ مے نایند
 و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظہ نمودہ مے شود ان تناقض
 و تدافع مرتفع میگردد و للہ سبحانہ حکم و مصالح مے ذلک فلا تکن من الممتزین
 انشی کلامہ العزیز اما معارفی کہ این حقیر از زبان آن پیر دستگیر استماع
 نمودہ اگر چہ برائے تحریر آن نیز مرا علیحدہ کتاب مے باید پرداخت لیکن عشر
 را از ان اینجا در ضمن ہفت ہفت برکت مے نگارم و انتظار فرصت
 تحریر بقیہ آن در اوراق دیگر مے برم تا کہ میسر آید پس فرخندہ شی
 مکر را این دو بیت مولوے معنوی را قدس اللہ سرہ کہ عشق معشوق
 نہان ست و شیر و عشق عاشق باد و صد طبل و نفیر و لیک عشق عاشقان
 تن زہ کند و عشق معشوقان خوش و فریہ کند و بر زبان آوردہ اند فرمودند
 عشق معشوقان را از علوم مرتبہ ہیچ مناسبتی بہ عشق عاشقان نیست

اگر متعلق عشق معشوق بهمان ذات عاشق است نه آنکه صفاتی از صفات
 عشق ملحوظ بود و عشق عاشق ملحوظ صفات معشوق است مگر آنکه عاشق
 بر تصرف استیلائے عشق از صفات معشوق بذات معشوق برود تا
 عشق آن وقت ذاتی گردد و محبت معشوق به عاشقی نسبت پدید آرد
 بلکه در او اخرا از محبون عامر نقل کنند و الا در ابتدا و توسط عشق
 عشق منظور صفات معشوق است از صباحت خد و رشتاقت قد و
 است تبسم و لطافت تکلم و ناز گوشه چشم و چین ابرو و شکنج زلف و سیو
 مثالها اما در عشقی که معشوق را به عاشق است هیچ یک از اینها ملحوظ نیست
 ه فرمودند عشق صفات را نه آرا و تلوین ناگزیر است از اینست
 عشق عاشق باد و صد طبل و نفیر است و عشق ذات موجب آرام وین
 است تزارے عاشق و فرستے معشوق آثار آن و این است و آنکه عشق
 و قان نهان و شیر است نیز محبت ذاتیه شیر است لان الذات
 من الصفات و ادق منها این حقیر بعرض رسانید که آیا در عشقی
 عشق را به عاشق است ملحوظ معشوق آن نخواهد بود که این عاشق
 من محبوب من است که گرفتار من است فرمودند این ملاحظات نیز منقو
 پد و محبت معشوق نه کیفیت ظاهری میشود انتی ما سمعت من لسان الشریف
 من تعبیرے بود از آن حضرت بر مرے که تعلق بکرمیه مجهم و مجبونه
 است فهم من فهم سار روزے یکے از درویشان منظور حضرت
 مان بعرض رسانید که در کتانه دیده ام که غوث ربانی شیخ ابوالحسن
 مانے فرموده قدس سره در هر چیز رحمت است الا در محبت که کشند
 شدت ویت نخواهند معنی این کلام چه باشد حضرت ایشان

بر عرش خود تکیه کرده بودند چون آن کلام را شنودند با اضطراب از عرش
 فرود آمده و ساعتی مراقب نشستند بعد از آن روی بجای آن کرده
 ازین میان این بیچاره دل آواره را مخاطب ساخته فرمودند این کلام
 از زوال عین و اثر عارف نشان میدهد صاحب آن حال که لب
 بدین مقال کشوده با آنکه در حق او بجای از معشوق رحمت اند رحمت ظهور
 مینماید اما این بیچاره عاشق از غلط تعطش که میقا و تحقق معشوق دارد
 آنرا رحمت نمیداند زیرا که آندم که آن گشته محبت از معشوق دور بود
 شنیدن نام بل خیر مسکن و مقام محبوب او را رحمت بود اما او که
 رحمت رویت معشوق را امید نیست مجرود آن نوید پیش او عدم رحمت
 بود رحمت قربت را امید نیست چون بر رحمت محبوب از دوری
 نزدیک آمد آن قربت را عدم رحمت دانسته رحمت مشاهدت معشوق
 امید نیست چون بر رحمت محبوب بمشاهده رسیده تعطش او آنرا نیز عدم
 رحمت دانسته رحمت هم آغوشی محبوب را امید نیست چون بر رحمت محبوب
 هم آغوش محبوب شد از بس استسقا آن تشنه آنرا عدم رحمت دانسته رحمت
 عین معشوق شدن را امید نیست چون بر رحمت معشوق آن نیز شود
 چندان مرتبه دیگر درین تحقق و عینیت مندرج است که تعطش او رحمت
 آنرا داند و آنچه در پوست از غلبه شوق عدم رحمت شناسد آنکه گفت از
 گشته دست خواهند او بدانستگی خود و خود را گشته محض یافته و مواخذه
 که بر و از فنا بقاء یا بقاء را میرود و دست فهمیده ستیجرا نه می گوید آنچه
 میگوید اما نمیداند که در هر مرتبه قتل او با تمام نرسیده بود و رستنی باقی بود
 و بعد از قتل دوم که از آله آن رستنی بود و رستنی دقیق تر و نظر قاتل مینمود

بدفع آن میگوشتید اینجا دیت طلب نمودن قاتل از مقتول آنست
تول خود را بکلی با و سپارد و تا سرسوی از و با دست قاتل مواخذه
یت در میان دارد و چه گویم که بر و چه می رود و چه می بند و چه می پند
قلم اینجا رسید و سر شکست و توجیه این کلام وجه تیر برین وجه
بودند که باشند و از کشته دیت خواهند یعنی بفنا که زوال عین
از لازمه آنست مقتول سازند و با آن از و تکالیف عبودیت خواهند
و طائف شرعیه طلب دارند و روزی در سفری که هوا در
یت رطوبت و لطافت بود و صحرا در نهایت نخارت و خضرت
وقت حضرت ایشان با وجود استمرار وقت در کمال علو و رفعت
دوم زاده عالمی شرب جامع الاسرار و العلوم شیخ محمد المعصوم سلمه
این مسکین منوم توجه نموده فرمودند که عارف سبحانی شیخ ابوالکلام
الدوله سمنانی قدس سره میفرماید رباعیه این و هم بود که ز تو دو
خیزد و اسکان و حدث بر روی برخیزد و گر لطف خدا در رسد از راه کرم
اید که دمی از تو توئی برخیزد این رباعیه شیخ اشاره بزوال عین بنمایند
چه قاتل آن قدس سره آن زوال را جز لمح غمی دانند زیرا که از این
بجای نجاتی نماند و چون تجلی نواتی نزد قاتل نیست مگر
تایید لاجرم اثر او که رفع تویی است و آن ایماست باز از عین
و لحظه باشد و آنکه گفتم زوال عین جز به تجلی نواتی صورت
گیرد و اگر چه بیان آن تفصیله دارد اما مجملش آنست که چون
صفت ملحوظ بود لاجرم عین ماهیت عارف در میان
کل باشد پس زوال عین متحقق نگردد و نگاه فرمودند

قدس سرزوال عین مطابقاً قائل نیست و تجلے فاسے را جز بصورت تجلی
 له اثبات نمینماید آنجا که در فصل ششم میفرماید التجلی من الذات
 لا یكون الا بصورت التجلی له فالتجلی له لا یسے الا صورته فی مرآة الحق
 و نیز میفرماید عین که معلوم است از معلومات الهی اگر زائل گردد انقلا
 علم او سبحانه بجهل لازم آید و هذا محال و اعتقاد ضلال و نزوال اثر
 نیز این بزرگوار قائل نیست بگوید چون عین زائل نگردد اثر چگونه رود
 و در کلام بعض صوفیه چنان مفهوم می شود که عین زائل شود اما اثر
 ماند اما نزد ما حق آنست که عین و اثر هر دو نزوال پذیرد چنانکه
 کلام شیخ بلند سیر ابوسعید ابوالخیر قدس الله سر العزیز مصرح این
 مطلب است اما آنکه نزوال عین رفته و نزوال اثر را منع نموده
 شیرست این مقوله از وی بر آنکه نزوال عین از و بکلیت متحقق
 نشد که اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوهر چون جوهر و در عین
 چگونه ثبات یابد چون سر رود در و سر چون ماند بعد از آن آن
 رابعه شیخ مهنه قدس الله سره را که در جواب سائل از محو اثر
 نوشته فرستاد خواندند و مصراع چهارم او را تکرار نموده فرمودند
 ما بزوال عین و اثر شیخ مهنه موافقیم اما چون من همه عاشوق شدم
 عاشوق کیست نگویم بل چون شیخ سمنانے گویم توئے بر خیزد
 اما دوسے بر خیزد ولیکن شیخ سمنانے اثر ادا دے گوید و ما ستمر
 شناسم که نزو ما تجلے فاسے وائے بودند برے و نیز فرمودند نزوال
 عین و اثر را لازم نبود برخاستن دوسے بل شاید زیرا که هستی
 لظلم را بود از اصل و دلیست بود که از خود می دید چون باطل دید تو

نیز در چه توانی او همان ماهیت بود و اما دوی هر جا باشد که ظل
 مل نشود فهم من فهم و بسا تحقیق و قیق در میان نهادند که حافظه بل
 را که بنده بان کوتاهی نمود و بدین تقریبات فرمودند که شیخ
 و والد و له از ان قول صاحب فتوحات که حق را وجود مطلق گفته
 همه غوغا از ان دارد که قسم کلی را منحصر در مقید و مطلق میدانند
 بر خاص و عام قسمی ثالثی میگوید و الحق بحسب عرف و قانون منطقی
 ملائمه این چنین است اما شیخ ابن عربی که مطلق گفته مطلق از قید
 ملائق نیز و را گفته و این قسم ثالثی است که مصطلاح شیخ است بدین تقریر
 نزاع نیست مگر لفظی است روزی تقریب آن کلام صاحب فصوص
 پس سره که فرموده ان شدت قلت انه العالم حق و ان شدت
 قلت انه خلق و ان شدت قلت انه حق من وجه و خلق من وجه و ان
 شدت قلت باحیة بعدم التمییز بینهما فرمودند تمیز نمودن میان سوهم و
 بود دیگر است و تمیز گشتن آن دیگر و نیز فرمودند که همچنین میان نفی
 تفا فرقی است بس شگرت که نفی در بدایت و توسط باشد و انتقاد
 بیت و هم بدین تقریب فرمودند در طریقه حضرات خواجگان ماقدر الله
 را هم هم تعلیم و تعلم اسم ذات آمده و هم نفی اثبات آنچه ما را معلوم شده
 است که اسم ذات را بجز به مناسبست بیشتر است و نفی و اثبات را بسط
 ان درین طریقه در بدایت تقدم جذبه مناسب حال مبتدی است
 بدی این طریقه را اولی تکرار اسم ذات است و چون بسط قدم نهاد
 مت حال او نفی و اثبات است بعد از روزی یک از اصحاب صاحب جلد
 مان در خلوتی که بنده نیز حاضر بود و عرض داشت که معامله خود را عجیب بیام

در محفلها و ہنگامہا ظہور نسبت و حضور را بیشتر می بینم و در خلوات و تنہائی
 کمتر آیا ستر این معنی چیست فرمودند کہ یکے از اصحاب حضرت خواجہ احرار
 قدس سرہ از ایشان طلب کشف این سر نمود و فرمودند نسبت خواجگان
 با محبوبست چون محبوب را بخلوت خوانند در حیار و در حضرت ایشان
 بعد از ادای کلام حضرت خواجہ رضی اللہ عنہما این حقیر را بخطاب سرفراز
 کردہ فرمودند این جوانی ہست از حضرت خواجہ نجم الدین ادا و لطافت طہبت
 اسما انا حل این دقیقہ در میان نیامد بندہ معروض داشت کہ حل آن چیست
 فرمودند ظاہر را با باطن الفت و نسبتی است چون نسبت و الفت آشنا ہن
 و ہم نشینان با ہم و ہر یک از باطن و ظاہر سالک را بہ کار کے کلائق است
 داشتہ اند باطن سرگرم معاملات خود است از توجہ و مراقبہ و حضور و ظاہر نیز
 مشغول معاملات خود از امور حسیہ سالک را در محافل کثرت بنا بر اختلاط و الفت
 این و آن ظاہر از غایت اشتغال با امور توجہ الیہا از الفت و مصاحبت
 این رفیق و آشنائی خود کہ باطن است زائل گردد باطن او ناچار بی حرج
 و مزاحمت اختلاط او سرگرم کار خود باشد و این غلبہ حضور و علاوت و از آن
 است و چون سالک بخلوت رود و ظاہریش از شاغل پر واختہ متوجہ باطن
 گردد و باطن بحکم الفت روی با اختلاط صاحب خویش آورد و در کلیہ توجہ
 آنسوی بی سوی او تخلی رود و ناچار حضور و آراستہ ثقیل پذیرد بندہ بعرض
 رسانید کہ بسا باشد کہ سالک این طریقہ را در خلوت قیاس با نجم آرام و حضور
 نیز روی نماید و جبہ آن چہ بود فرمودند باطن این سالک را قوی میسر گشتہ کہ بر ظاہر
 او غالب آمدہ اورا نیز بکار خود آوردہ بل بزرگ خود بر آوردہ و ازین اتفاق نسبت آرام
 تناید پذیرفتہ یک وقت رخصت بندہ را در خلوتی طلبیدہ از پنجہ پیرہ بود و دانستہ پیرہ

مروض داشت بتقریبی که در میان بود فرمودند بلکه چنانکه ذات او سبحانه
 را در اک و مراقبات مانیاید صفات او تعالی نیز چنین مینماید که هر چه از صفات
 بی تعالی بد ریافت سالک در آید ظلال آن صفات بوده آنچه مختار است
 است که حکم اذکرونی اوقات خود را بپاد و ذکر او سبحانه مستغرق دارد
 و سبحانه بحکم اذکرتم ترا بگرم چگونه یاد کند که وعده یاد فرموده و نه تحیل و
 است توان و سبحانه بر تو چه ظاهر شود و ذکر بغیر حصول احوال و کاشفات
 و بی و مطلب در تنجیه جاندهی و نه غرضانه بل بجان سنت داشته بذر
 بودیت پرداز می اگر قبول کند هر چه او سبحانه بآن نواز د و آن طبق
 تقدرات اهل حق رحمهم الله بود بران اعتماد و نه نمانی و شکر بجا آورد اهل حق
 بید گوئی و الا اعتباری نهی بعد از آن فرمودند سبحان الله و تحمده ما را با وجود
 حصول کمالات و اتمه از بس مراعات نیز او سبحانه در مراقبات صفات و تصور
 نما خوف و حیرت می آید و بعضی مشایخ وقت را می شنویم که بمبتدیان مرا
 ات سبحانه میفرمایند و آنرا بنور نه رنگ نه چیز که محیط همه عالم است تعبیر
 نمایند و از بیان صاحبان آن مراقبه چنان مفهوم میشود که آن نور را بسط
 عرصین در تحیل می آرند حق سبحانه ازین تحیل ایشان منزله است بسطی
 یقی که آنجا انبساط را عرض و طول و مانند آن را و این تحیلات را راه نیست
 یک روزی در محفل شریف سکریات و شطیحات بعضی عرفا رحمهم الله مذکور شد
 خا مان و نامان از دست او نیز ساخته اند و تسابحات در دین پیش گرفته اند
 حضرت ایشان فرمودند اگر چه از صوفیه صافی فواید بسیار بدین محمدی و ملت
 مدی صلی الله علیه و سلم رسیده که بسیار فاجران این است بمن انظار این طائفه
 محبت ایشان از صالحان گردیدند و از انوار اکثر ایشان بساط طمات بدع منفع شد بسیار

اسرار خفیه کتاب سنت بکشف ایشان بعرضه بیان آمد لیکن بسیار ضرر با هم از
 مستان این طائفه بدین بدین لایق گشت و ناقصان بیاباک را تکیه گاه آمد که کلام
 در سکر حال از ایشان سر زد که آن معنی ناقصان را نیز مستند باشد از و ما خود می گشت
 اگر چه مقصد آنان از آن کلام معنی تمام بود اما چون دیده ادراک این ناقصان را
 نوری که بآن نور جمال معنی مستور را شایسته نمایند و از کجی برانیدند و لا حرم روی نمود
 آنچه نمود و حق را سبحانه و ظهور این کلمات از ایشان حال این طائفه حکمتها خواهد بود
 بلکه این طائفه در کلام باین نوع کلمات متشابه سمات بر سنت الهی رفته اند و انبیا
 رحم الله از تخلق با خلاق الهی آن نوع سخنان متشابه روی داده زیرا که در کلام
 او سبحانه متشابهات آمده چون پدید استوی و جنب که محسبه باطله از اینجا تحسیم رفته گمراه
 شده با آنکه او تعالی عالم بود به لغزش اقدام افهام آنها از آن عبارات مع ذلک
 بنا بر حکمتی فرستاد و همچنین در کلام نبوی چون صحک الله و ان الله خلق آدم علی صورته
 و امثالها آمده با آنکه انبیاستیما سرور ایشان علیه و علیهم الصلوٰة والسلام در غایت صحو
 و نهایت رعایت کلام حقیقت و عدالت با نظام اندیش از طائفه اولیا اگر مثل این
 یا زیاده ازین سرزند عجب شایسته بار باب سعادت را از کلام ایشان معنی دیگر بر دل
 قائلین شود و اصحاب بطلان را معنی دیگر کینیل مصر مار محبوبین و ما و محبوبین این قسم
 کلمات ناچار از اقتضای وقت و حال این طائفه باشد بعد از آن فرمودند
 که ما که بکلی خود را بشیر نعیت در داده ایم و بخدمت سنت سید مصطفوی علی صاحبها
 الصلوٰة و التحیة همیشه بر پایستاده از زبان قلم ما نیز بعضی کلمات سکر آمیز بر آید
 که تا دوران چه در یابند انتهی کلامه الشریف اللطیف فی حق کلامه و کلامهم را هم این
 حروف عفی الله عنه میگوید که این فرموده حضرت ایشان که درین صحیفه هست
 گذارش یافت رافع است تشکیکاتی را که بعضی مشککان در کلام حضرت ایشان

بنمایند از جمله آن تشکیکات یازده معترضات که شهرت تمام یافته اعتراض بکلمات
 رصیده یازدهم است از عرایضی که آن حضرت به پیر بزرگوار خود با سر آن بزرگ مسل
 شده اند و حاصل اینست که رقم نموده اند که بعد از سیر مقامات مشایخ عبور و مرور
 مقامات اصحاب و خلفای راشدین رضی الله عنهم اجمعین دست داده است
 بلکه سیر عبور ایشان بمقام حضرت صدیق نیز روی داده است و مردم ازین
 هم دعوی مساوات قائل آن کلام فهم نموده اند لصاحب آن مقام اما این
 یافت آنان را از قلت تدبر کلمات این طائفة علیه بظهور رسیده زیرا که هر که
 گامی اصطلاح و کلمات مورد الفلاح این طائفة باشد میداند که مراد ایشان
 من الله سره خود نیز در وفات مکتوبات قدسی آیات بصریح و کنایات رفع این
 مانت نموده اند که بر خوانندگان منصف بصفت عرفا منصف محقق نخواهد بود
 بخلاف مکتوبی است که بشیخ حمید بنگالی نوشته اند و آن مکتوب درین کتاب در
 و ال مشارالیه خواهد آمد انشا الله یا فقره دیگر که بنده از مکتوب آخر آنجا نقل
 ده و نیز در عنوان مکتوب آخرین از مکاتیب جلد دوم که آن مکتوبیت بنام
 مدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله رفع این شهره بشیوه حسن نموده اند من
 و الاطلاع فلیرجع الیه آیا معترضان ندانسته اند که عجب تر ازین سخنان از
 کان محل سر بر زده بایزید که سلطان العارفین است فرموده که اگر رفع من
 محمد از آنچه تاویل دارند و شیخ اکبر محی الدین العزنی که خاتم النبوة رحلی الله
 و سلم خشت فضه گفته و خاتم الولايت را که خود باشد خشت ذهب خوانده
 نوشته که خاتم النبوة اخذ معارف و علوم از خاتم الولايت بنماید و در
 چه میفرمایند و آنکه در مقامات قدوة المتأخرین خواجه بهار الحق و الدین
 من سره مرقوم است که حضرت خواجه بقرب بدایت و توسط سلوک خود

فرموده اند که در مقام منصور و ابو یزید و جنید سیر کردم و آنجا که ایشان رسیده بودند
رسیدم تا بجایکه پیارگاہی رسیدم که از آن معظم تر بارگاہی نبود و انستم که بارگاہ
محمدی است علی ساکنها الصلوة والسلام گستاخی نکردم و آنچه ابو یزید کرده بود
من نکردم و بعد از آن مقامات است که حضرت خواجہ فرمودند سلطان العارفین
ابو یزید بسطامی قدس سرہ فرموده در مقام سیر و صفات انبیاء علیہم السلام
سیر میکردم پیارگاہ محمدی صلی اللہ علیہ وسلم رسیدم خواستم که در صفت او سیر
کنم ^{دست} زد بر پیشانی من نهادند حضرت خواجہ بزرگ فرمودند که چون من بعبادت
الہی در سیر مقامات باین مقام رسیدم گستاخی نکردم و سر نیاز بر آستانہ احترام
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نهادم و در بعضی رسائل اکابر این خانوادہ
مرقوم است کہ حضرت خواجہ فرموده اند چون من تواضع را سر نیاز بر آن آستانہ
نهادم بر من کرم فرمودند و مراد اخل آن مقام گردانیدند انتہی در کلام این
دو بزرگ دین چہ میگویند ہر تاویلی کہ آنجا میکنند اینجا ہمان کنند آنکہ بمقام محمدی
رسیدنا چار از مقامات سایر انبیاء بالا رفته باشند پس اگر ازین کلام این طائفہ
ساوات و تفوق آنها بر انبیاء مراد میدارند عیاذ باللہ نہ بکجا منجر خواہد شد
پس اکابر دین و رؤسای محققین رضی اللہ عنہم اجماعین را در امثال این
بیان مراد است کہ ایشان دانند و آن مراد را حضرت ایشان در آن مقام
کہ تعیین نمودیم بوجہ حسن بیان فرموده اند بآنها رجوع باید نمود امید است
کہ هیچ شبہ نہ اند و حضرت خواجہ منبع الاسرار شیخ فرید الدین عطار عطر اللہ ترنتہ
در یکی از مصنفات شریفہ خودی آرد ہچنانکہ در عالم شہادت انبیاء و خلفای
انبیاء را علیہم السلام و الصلوۃ اماکن خاصہ است کہ مسافران و سایر زائران
بزیارت آن میرسند و استغاضا می کنند و گدائی و مسئلہ مینمایند کہ لک

در عالم غیب نیز ایشان را مقامات است که سالک طریقت جهت در یوزه
 خ کار و برای یوزه لغت احوال باین مقامات انبیاء و اعیان و اولیای علا
 میرسد و بر آستانه ایشان روی نیاز نهاده مسألت کشایش مینماید بلکه
 است که کشایش و کار نه بیند تابعه عیبه مقام محمدی علی صاحب السلام
 بدی نرسد خدمت شیخ تاج سلمه امتد باین فقیر گفت که یکی از منکران کلام
 خ تو این قضیه مذکوره را در میان آورده از من حل آن طلب نموده من
 م صاحب این سخن را فقیر پیدا اند که از محل علمای عالمین است و صا
 و ال بلند و معرفت از چند و از پیر و شکیر بکرات این معنی را شنوده پس این قسم
 لام از ایشان متضمن معنی صادق و ستر لائق است گو ما را او ترا معلوم و مکتوب
 باشد و حال آنکه از سلف شکل ترازین کلمات بشنوده ایم و هر یک را از رو
 قیده تا ویلات پسندیده نموده اینجا نیز همان کنیم آن شکاک خاموش گشت
 چون حقیقت بی مغزی یک شبهه اینجا بوضوح رسید که آن شبهه بیان مرد
 شور تر بود و از اذیان نا تمامان دور تر شبهات دیگر را بران قیاس کنند
 دور از سوزن با کار وین و وارثان سید المرسلین علیه و علی اتباعه افضل
 صلوات و تسلیات خلاص کنند فصل هشتم در بیان بعضی خوارق
 حضرت ایشان قدس الله سره الا قدس هر چند بحکم کلام ذوالاخر
 طبقة الله الحسن نوری نور الله مرقد که فرموده اعز الاشياء فی زماننا شیا
 الم لعل بعلم و عارف یطوق عن حقیقه همان کثرت علم و عمل و معرفت اهل
 حضرت ایشان که است شگرف آنحضرت بود نیز بحکم آنکه گفته اند عاشر و مجزا
 است و قائل حقائق آن غوث الخلائق عظیم ترین خوارق است و این
 ن خصائص علیا که در فصل نهم بزبان قلم رفت هر یک آیت استی

بر علو کرامت آن قطب الطریق مع ذلک چون عادت نویسندگان احوال
اولیا چنان جاری است که از خارق که بعالم کون متعلق است نیز می نگارند مانیز از
جله خوارق کثیره حضرت ایشان که در آل نه جهان مذکور است کرامتی چند که از
خلص اصحاب ایشان شنوده ایم درین کتاب بیاریم اگر چه صدق این مقام
انکلام حضرت شیخ الاسلام است یعنی خواجہ عبداللہ انصاری قدس سره که در حق
ذوالنون قدس سرما فرموده نه ذوالنون از آنست که ویرا بیارایند بکرامات ایشانند
بمقامات که مقال و حال در دست او سخره بود انتی یکی از خاصان حضرت
ایشان باین تراب اقدام در ویشان عفی عنه حکایت کرد که روزی بتقریب وقت
حضرت ایشان بغایت کرم بود درین اثنای نسبتی فرمودند که حضرت حق سبحانہ
از کمال کرم این محترم را آنقدرت و قوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک
توجه و همت گمارم عالمی از و منور شود اما درین جزو آخر زمان نه مرضی او سبحانه و ظهور
این امور است و نه مراد دل برین ظهور است خدمت مرحومی امیر سعد الدین محمد برادر
بزرگ حضرت سیدی مرشدی میر محمد نعمان بودند و از مخلصان منظور حضرت
ایشان گفتند چون چند روز در خانقاه اقطاب پناه حضرت ایشان بودیم
صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبه روی میداد چنانکه بسیار بودی که
وقت سجود احوال طبقات ارصی و مافیها و نظر آمدی در اثنای این احوال ناگاه
از ہم صحبتی یکی از آشنایان کثیر الخدشه در خاطر افتاد که عجب با وجود این همه بزرگی حضرت
ایشان و کثرت علم و عمل عرفان آنحضرت از ایشان خارق که بعالم کون متعلق باشد
که مزید میشود این خطر چون غلبه نمود دران احوالات که مشاهد میشد بکل قبض
تمام راه یافت چون از غلبه قبض عاجز شدم دانستم که از شامت حدوث این خطر
است بنیت غذر تقصیر بخدمت حضرت ایشان آمدم و دستار خود در گردن افکنده

و در پای مبارک ایشان انداختم بعد از آنکه مرا برداشته فرمودند آری
 دیگر امانت طلب شده اند و این از اثر صحبت فلان خواهد بود معلوم یاران
 باشد هر که چشم برین قسم کرامات دارد و شیخ دیگر جوید و هر که متابعت آن حضرت
 علی القدر علیه و سلم و اقتباس نور فنا و بقا و دیگر کمالات از معرفت ذات
 صفات میخواسته باشد باین فقر چند روز بگذرانند را و گفت بدین
 کتاب هم کرامت نمودند و هم مرا از آن دولت بکلی خلاص بخشیدند پیش
 از تحریر آن خوارق معارفی چنان درین معنی که از زبان حضرت ایشان
 شنیده ایم و بعضی را در مقومات شریف ایشان نیز دید و آن متضمن است فوائد
 جلیله را در ضمن برکات خمس بیاریم و نیز یک مکتوبی را تمام کردیم باین نام نموده
 زنگاریم پس فرمودند کرامات همه معجزات پیغمبر است و چنانکه معجزات پیغمبر برای پر
 تقویت دین بوده کذلک خوارق اولیا نیز برای همین مقصد است مطلب دیگر
 ایشان را و اظهار خوارق از حصول جاه و هنرنمای و اشتها خود و امثالها نیست
 و بعد از این نیست اکثر ایشان آخر عمر از ظهور خوارق ناوادم بوده اند بعضی از ایشان فرمودند

عقوبة الأنبياء حبس الوجدی و عقوبة الأولياء اظهار الكرامات و عقوبة المؤمنين التخصير
 في الطاعات و هر چند روزگار بقیاست نزدیکتر آید چون دین ضعف پیدا میکند و رواج
 آن فرومی نشیند چنانکه حادث کثیره مخبرین معنی است لاجرم ظهور خوارق که بر تقویت
 و ترویج دین بود نیز تعلیل پذیرد یعنی اولیا را امور باطهار آن نگردند و لا یموتون بهر حال
 سال از انتقال حضرت سیدالابرار صلی الله علیه و سلم بگذرد که مضمی آن است را در تغییر امور دین و
 دولت مدتی تمام است اولیا عشرت نیز چون اولیا عزلت از اظهار خوارق غایب مانع
 روند که ظهور خوارق از مقتضیات اسم الهادی است که بارشاد و هدایت شایع است و آخر
 زمان مقتضی ظهور اسم المصل است که به بدعت و ضلالت و ابسته است کما جاز فی الحدیث

ان بن یسری الساعۃ فیما کقطع اللیل المظلم یصبح الرجل فیہا مونا و یسری کل فرد و یسری مونا و یصبح کا و
 سبک و نیز فرمودند که راستی که از باب ارشاد و انفرادی است آنست که مریدان شیدا
 از خلق بجای برند و از حالی بجالی گذرانند و مرید سعادتمند هر روز از مرشد خود کرامات
 معالیه بینا پدید و در خود آثار تصرفات پیرمی بیند و اولیا را التدریج لازم نیست برای
 نمودن دیگران اظهار خوارق و کار نیست که معادله ولایت با ستثنای یق است اولیا
 تحت قبایلی لایعزهم غیر برین مدعا گواه صادق است و تخریر نموده اند که خوارق نه
 ارکان ولایت است و نه از شرائط آن بخلاف معجزه نبی که از شرائط مقام دعوت است لیکن
 ظهور خوارق از اولیا التدریج است تخلف کم کند اما کثرت ظهور خوارق نیز ولایت
 افضلیت و تفاضل اینجا باعتبار درجات قرب الی است جل شانه تواند بود که از ولی غیر
 ظهور خوارق اقل باشد و از بعد اکثر خوارق که از بعضی اولیای این است بظهور آمده
 از اصحاب کرام رضی اللہ عنہ عشر عشر آن نیامده بآنکه افضل اولیا بر تبه ادنای صحابی
 نرسد نظر بظهور خوارق از کونه نظری است و دلیل است بر قصور استعداد تعلیمی شایان
 قبول فیض نبوت و ولایت جماعه اند که استعداد تعلیمی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر
 ایشان حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ بواسطه آن قوت اصلا محتاج بلغم نگشت
 و لهذا سبق سابقان این است آمد و ابو جہل لعین بواسطه قصور بحین استعداد و با وجود
 ظهور چندین آیات با بهره و معجزه قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد سب
 و نیز فرمودند و هم بزرگاشنه اند که شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف بعد ذکر کرامات
 و خوارق مشایخ فرموده کل نذہ سوا سب التدریجانه و قد یکاشف بها قوم و یطی و قد
 یکون فوق ہذا لار من لا یکون لشی من ہذا لان ہذہ کلہا القویۃ للیقین و من شیخ
 الیقین لا حاجۃ الی شی من ہذا و کل ہذہ الکرامات دون ما ذکرناہ من تجوہر الذکر
 فی القلب و وجود ذکر الذات خوارق عادات بر دو نوع است اول معلوم و معارف

و در صورتی که از این
 ۳۵

الهی است جل سلطان که بذات و صفات و افعال اجبی جل علاه تعلق دارد و برای نظر
عقل است و خلاف متعارف و متداولست که بنده بای خاص خود را بآن ممتاز ساخته
است و نوع ثانی کشف صور مخلوقات است و اخبار از غیبات که بعالم تعلق دارد نوع اول
مخصوص بآل حق و در باب معرفت است نوع ثانی شامل محق و مطلق است برآل
استدراج را نیز نوع ثانی حاصل است نوع اول نزد خدای عز و جل شرافت اعتبار دارد
که با اولیاء خود مخصوص ساخته است اعداد اراد ان شرکت نداده و نوع ثانی نزد عوام
خلایق معتبرست و در انظار ایشان معزز و محترم یعنی اگر چه از آل استدراج بظهور آید نزد بندگان
که از نادانی او را پرستش نمایند و بر طب و یابس که او ایشان را تکلیف نماید مطیع و متقا
او گردند بلکه این مجربان نوع اول را از خوارق نبردانند و از کرامات بی ثمرند خوارق نزد
ایشان منحصر در نوع ثانی است و کرامات بزرگم این مجربان مخصوص بکشف صور مخلوقات
و اخبار از غیبات ایشان زری بخیر و ان علمی که احوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد
که ام شرافت و کرامت در وی حاصل است بلکه این علم شایان آنست که به جهل بدل
کردن انسان از مخلوقات و احوال ایشان حال آید معرفت و اجبی است تعالی و تقدس
که شرافت و کرامت نمر او است و با عز و احترام شایان سه پری نهفته رخ دیو در کشته
و ناز به بسوخت عقل حیرت که این چه بواجبی است و قریب ما ذکرنا ما قال شیخ الاسلام

الهری و الامام الا نصاری فی کتابه منازل السائرین و شارحه حماد بن محمد بن
سید و ایضا میفرمودند که از اکثر متقدمین اولیاء جمیع ائمه در طول عمر زیاده از پنج شش خوارق
نقل کرده اند جنید قدس سره که سید این طائفه است معلوم نیست که از وی ده خوارق
نقل کرده باشند حضرت حق سبحانه و تعالی از حال کلیم خود علی بن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام
چنین خبر داده است چنانچه قال عز و جل لقد آتینا موسی تسبیح آیات و از مشایخ این وقت
از بجا معلوم شد که امثال این خوارق بظهور نمی آید بلکه اولیای ائمه در آنچه متقدم و چه متاخر

در هر ساعت ظهور خوارق است معنی آزاداند پانداذ مصرع خورشید نه مجرم ار کسی بنیاست
اکثر خوارق مشایخ را مریدان خاص و جلسایان مجلس اختصاص ببیند و مبرور ایام به تضرع
و تحسیر و قلام بدین الانام شهرت بگیرد و این ایضا نثر ریخته اند که معنی تخلیق با خلاق الله
که در ولایت مانع دوست آنست که حاصل شود او را و لیکن در اصفاتی که مناسب
باشند صفات واجب را تعالی لیکن آن مناسب است در اسم بود و مشارکت در عموم
صفات در خواص معانی که آن محال است و مستلزم قلب حقائق و تحقیقات و اجتهاد
قدس سره میفرمایند در بیان معنی تخلیق با خلاق الله صفت دیگر یک است و معنی یک
متصرف بود و نیمه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود او را مقهور تواند و تصرف
او در آنها انفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و معنی سمیع
شنواست چون رونده سخن حق را از هر کس باشد زنی گرامی قبول کند و اسرار غیبی حق را
بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیرت است و معنی بصیرت
چون رونده راه را بصیر بصیرت او بینا شده باشد و نور فراست همه عیوب خود بیند و
محال حال دیگر آن یعنی هر کس را به از خود بیند و نیز بصیرت نظر او شده باشد تا هر چه کند موجب
پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محی است و معنی محی زنده
کننده بود چون رونده راه با حیا سنت متروک قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر نسبت است و معنی نسبت میرانده بود چون سالک بدعتهای که بجای سنت گرفته
و شیخ آن بدعتهای نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عموم معنی
رنگ دیگر فهمیده اند تا چار و رتبه ضلالت فروخته اند و خیال کرده اند که ولی احوال
جسدی در کار است اشیا غیبی می باید که اکثر و منکشف شود و مثال اینها کما ترون الظنون
الفاسده ان بعض الظن انتم اما ان مکتوب اینست که کجاست اجبه سام الدین محمد سلیمان نوشته
اند الحمد لله رب العالمین الصلوٰه والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين اجمعین بخاطر

میرسد که چون در میان اجتناب و بعد صوری حاصل گشته است و ملاقات ظاهری عنقا
 مغرب شده اگر احياناً بعضی از علوم و معارف بایشان نوشته شود مناسب بنمایند
 تا از علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیز بنویسد امید است که بلال نکشد بخدو ما چون
 بحث ولایت در میان است و نظر خواهم بنظهور خوارق ازین مقوله سخنی چند مذکور
 سازد و استماع خواهند فرمود ولایت عبارت از فنا و بقا است که خوارق و کشف
 از لوازم آنست قلّت او کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او تمام و اکمل
 باشد بلکه بسیار است که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت اکمل بود مدار کثرت ظهور خوارق
 در دو چیز است در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه
 اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلّت نزول است جانب عروج بهر کیف که باشد
 زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید و جو دایثار امر بوطب اسباب
 می یابد و فعل مسبب الاسباب را در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده
 یا نزول کرده و با اسباب نرسیده و نظرش بر فعل مسبب الاسباب است و پس بر آنکه
 اسباب تمام از نظر او مرتفع گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بقصد تصنیف
 ظن هر کدام با هر کدام علیحدّه معامله میفرماید و کار اسباب بین را با اسباب می اندازد
 و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب میامی سازد و حدیث قدس
 انا عند ظن عبدي بی شاید اینست تا مدت ها بنماطری خلیفه که وجوبیت که اولیا
 محل این است بسیار گذشته اند اما آنقدر که خوارق از حضرت سید محی الدین جمیلا
 قدس سره ظاهر گشته است آنرا هیچکدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه
 ستر این معمار اظا هر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلند تر و ارفع
 شده است و در جانب نزول در مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلند تر
 مناسب این مقام حکایت خواجہ حسن بصری^[۱] و حبیب عجمی^[۲] است قدس سره منقول

که روزی خواجه حسن بصری رضی الله عنه بر لب دریا ایستاده بود انتظار کشتی می برد
 که از آب بگذرد و درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده ای گفت انتظار کشتی
 می برم حبیب گفت چه احتیاج کشتی است شما یقین ندارید خواجه حسن گفت تو علم
 نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشت و خواجه در انتظار کشتی ایستاده ماند
 و حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او توسط اسباب معامله میفرمودند
 و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با او
 زندگانی میکردند اما فضل حسن است رضی الله عنه که صاحب علم است و عبد الباقین
 بعالم یقین جمیع ساخته و اشیا را چنانکه هست و الله چه نفس الامر قدرت را در پس
 پرده حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی قدس سره صاحب سکرست یقینی لافان
 حقیقی دارد بی آنکه اسباب را مدتی بود این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که بواسطه
 اسباب بحسب واقع کاین است اما معامله بحیل و ارشاد بر عکس معامله ظهور و خوارق
 زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که در ارشاد حصول مناسبت میان مرشد
 و مسترشد در کار است که منوط به نزول است و بدانند که اغلب آنست که هر که از هم
 بالاتر رفت از همه پایان تر فرو دآمد لکن حضرت رساله خاتمیت علیه و علی آله
 الصلوٰة والسلام و النجیة از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایان تر
 فرود آمد ازینجا است دعوة او اتم گشت و بکافه اناام مرسل شد چه بواسطه نهایت
 نزول مناسبت بهم پدید آکرده و راه افاده تمامتر گشته و بسااست که از متوسطان
 این راه آنقدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتپیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که
 متوسطان بیشتر مناسبت دارند بمتدیان از منتپیان غیر مرجوع ازینجا است که
 کتب اسلام هر وی قدس سره که اگر خرقائی و محمد قصاب بجای بودند یقین
 بسو قصاب فرستادنی نه بخرقائی و می شناسود و مندر بود از خرقائی یعنی خرقائی غشی بود

مرید از وی بهره کمتر یافتی یعنی غیر مرجوع نه منتهی مطلقاً که عدم افاده تمام در حق او
 غیر واقع است زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم منتهی تر بود از همه عالم و حال
 آنکه افاده او از همه زیاده تر بود پس مدار زیادتی افاده کمتر آن بر رجوع و موقوف اند
 نه بر انتها و عدم انتها اینجا دقیقه ایست باید دانست همچنانکه در حصول نفس حق لا
 مروی را علم بولایت خود شرط نیست بلکه بسیار است که مردم از وی خوارق نقل کنند
 و او را از ان خوارق اصلاً اطلاع نه از اولیای که صاحب علم و کشف اند جائز است
 که بر بعضی خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکه صور مشارالیه ایشان را در امکان
 متعده ظاهر سازند و در مسافات بعیده کارهای عجیبه و غریبه از ان صور ظهور
 آرند که صاحب آن صور را از آنها اصلاً اطلاع نیست ع از ما و شما بهمانه پرسیاخته
 اند حضرت مخدومی قبله گاهی^{۱۱} قدس سره میفرمودند که عزیزی میگفت عجایب کارهای
 ست مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند که ترا در مکه میخوردیده ایم در
 موسم حج حاضر بوده اید با اتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که در بغداد دیده
 بودیم و اظهار آشنیائی بینما نمودن هرگز از خانه خود نه برآمده ام و هرگز این قسم مردم
 را ندیده ام چه تنهائی است که بر من میکند و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها
 زیاده برین اطناب است اگر تعطش ایشان را معلوم خواهد ساخت نزد تر
 بیشتر خواهد نوشت انشاء الله تعالی انشی مکتوبه العالی چون این فوائد معلوم
 شد اکنون انجامز و عده نموده درین فصل سنی و یک حارق از خوارق
 از حضرت ایشان که این عدد اشارت بنصف عمرینمایند کور میگرد و بعضی
 خوارق عظیمه ایشان در فصل آینده که منضم احوال و وفات است نیز خواهد
 و برنخ دیگر در احوال پار ان ایشان بتقریبات مذکور خواهد شد انشاء الله
 سبحانه منها از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس الله سره شنودم

آن حضرت را ضعیفی روی نمود و در آن ضعف ده یازده وانه مویز طلبیدند
تا تناول نمایند چون خادم این مویزها پیش ایشان نهاد و در مراقبه رفتند
بعد از ساعتی سر بر آورده فرمودند امر عجیب لظهور رسید چون این مویزها
پیش من نهادند مرئی و محسوس گشت که همه مناجات درآمدند و از حضرت
حق سبحانه صحت و شفا آکل خود خواستند و معلوم گردید که حق سبحانه و تعالی
ایشان را اجابت فرمود و صحت آکل آنها را در اکل آنها و ولایت نهاد خود چند
مویز از آن تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زاده خرد ایشان که او
نیز مرصع بود و معامله بیانش رسیده از تناول آن بشفا رسید و کذا و کذا
تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مویز بیشتر بودی تا بسیار بیمار آن را
موجب صحت شدی منهنما سیدی صاحب دلی رحمة الله نام که از مریدان حضرت
ایشان هست اما آن سال که در ایام حیات خواجه باقی بالله طاب ثراه حضرت
ایشان بلاهور تشرف برده بودند گاه گاه بلا از دست ایشان میرسیده و حسن
عقیده بخادمان آن درگاه داشته باین حقیر حکایت کرد که در اقصای
ملک دکن بن بادوسه درویشی دیگر بصحرائی میرفتیم بتجانه دیدیم چون روزی
از حضرت شیخ توشنوده بودم هر مقدار که از تو بهین اصنام و عبده آن از دست
مسلمانی آید خود را معاف ندارد که ثواب غازیان سبیل الهی یا بدتکبیرین
نصیحت ایشان کرده بیمار آن گفتم که درین صحرائی حامی این بتخانه نمی نماید
باید هر مقدار که توانیم ازین بتخانه ویران کنیم بی شکستیم و کمزوریم بعضی دیوارها
بسیتم درین میان یکی از مزارعان بنود از دور در آن صحرائین تخریب مارادیده
دویده باهل قریه که عابدان بتخانه بوده اند خبر کرده ناگاه چه بینیم که قریب هزار کس بعضی
سنگ و بعضی چوب و بعضی حربه بردست بخشیم تمام متوجه شدند و دیواران را حیرت و دست

فرود گرفت و فرار نیز دشوار دیدیم دل بر شهادت نهادیم درین حال من
 متوجه باطن حضرت شیخ تو شدم و گفتم ای بزرگ دین تکیه بر نصیحت شما کرده
 این کار را پیش گرفته بودیم ما را از دست کفر و فخرزبانی ده درین تضرع و نیاز
 آوازهای بگوشتم رسید که مخصوصه آواز ایشان بوده غوغا بودی من آواز
 رومی شناسم که میگفت خاطر جمع دار که اینک برای حمایت تو لشکری
 از اسلام میفرستم من بیاران خود گفتم که عجب معامله ایست که در گوش من
 از حضرت شیخ این آواز رسید شکر که خواهد آمد اینان خود رسیدند قریب
 یک تیر پرتاب کفره مرتاب بمانزد یک شده بودند که ناگاه از فراز بلندی
 سوارهای چند که قریب بسی و چهل تن باشند نمایان شدند که سبعت تمام
 اسپان را بدین جانب میراندند چون کفره آن سواران را دیدند قدم واپس
 کشیدند انجماء رسیده بعضی را ازین کفره تازیانه زده و برهنه را شتم نموده
 ما را حمایت کرده همراه بردند معلوم شد که اینها سپاهیان مسلمانان بوده اند
 که تقریباً بیکی از قرای آن نواحی آمده بوده اند چون آن کفره بقصد قتل
 کاروان شده اند مسلمانی از قریه این کفار سبعت رفته بآن دیده که این
 سپاهیان بوده اند خبر کرده آنها بالفور خود را رسانیدند و ما را رسانیدند
 این بود الا محض تصرف حضرت شیخ تو قدس سره الله سره الغریز منها
 سید جمال که از ارباب فوق و حال است و خداوند صدق مقال از بقول
 حضرت ایشان باین حقیر گفت در یکی از بوادی ناگاه شیری مرا پیش آمد
 زدهشت تنهایی و بیست اک درنده سخت هراسان و لرزان شدم
 و از آن همیشه فرار را ممکن ندیدم ناچار التجا بحایت حضرت ایشان بردم
 تضرع و توجه بجانب آنحضرت در نظر آمد که حضرت ایشان عصا بر کف شتابان

رسیدند و به نیروی هر چه تمامتر عصای مبارک بر دهبان آن شیر و لیر فرو گرفتند
 چون ازین معالجه چشم گرم کردم نه حضرت ایشان را دیدم و نه از آن شیر در آن
 نشان یافتیم منها خدمت شیخ بدیع الدین سلمه الله از خلفای بزرگ حضرت
 ایشان اند و عنقریب ذکر ایشان بیاید حکایت کردند که روزی با حاج یکی از
 دوستان بزیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنا بر صد و بعضی سخنان معنی
 شرح از آن شیخ ناخوش بودند رفتم اما ازین رفتن بآن ملاحظه اندیشه داشتم
 لیکن در مرافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم
 در نظرم آمد که شیر غرائی خشم آلوده بآن خطیره درون شد و من بجانب آن شیر
 بدشست تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمان حضرت
 ایشان ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روی انسان از روی آن شیر
 گشت در کمال غضب چنانکه از سبب آن سر از مراقبه کشیدم و زود برخاستم و استغفار
 نمودم منها بعضی ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که محمد صادق
 کابلی که از اجله مخلصان حضرت ایشان بود علت جذام اعاونا الله منه بود
 غلبه کرد از مجالست و مشارکت او در اکل و شرب اجتناب نمودن گرفتند
 تا روزی در مجلس یکی از یاران مخصوص او صریحا از هم کاسی او تنزه نمود و خواج
 از عار آن یار بغایت منفعل و تنگدل شد و البتة بسبب آن روز در یوزه
 توجه و عنایت نمود حضرت ایشان از وفور شفقت و رحمت مغنوم شدند
 و در دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن او
 مبارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضای مولانا را نیز دیدند که از آن بیاض
 نمانده بود و از مشاهده آن اگر چه مخلصان خلاص و عقیدت در جبهه دیگر گرفتند اما آنکه آن مرض
 حضرت ایشان منتقل گشت همه آرام و تمکین شدند چون جزیع و فزیع فرزندان یاران

حضرت ایشان در آن باب مشاهده کردند باز بیتی و متصرع شدند که از ایشان برخیز
 رفع کرد و بنیاد شد بجهان رفیع گشت فزوده آن بفرزندان و یاران رسانیدند
 آن اعضا را نمودند که اثری از آن مرض در آنها نمانده همه شکر از بجا آوردند و این
 رقی بود از آن حضرت ایشان پس شکر و قدس اندر منظره بمنها هم
 عدول اصحاب ایشان شنودم که وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان و
 مدو و متوجه شدند روزی در میان راه آفتاب گرمی کرد و از حرارت هوا و گرد
 قبار تشنگی و ماندگی بر مخدوم زاده بزرگ رحمه الله و دیگران که پیاده و غنای
 رفتند غلبه نمود اما از غایت ادب حرارت عرض نداشتند درین میان حضرت
 ایشان بحر حوی مولانا محمد یوسف سمرقندی که از قدماء اصحاب آن حضرت بل از هم
 برای ایشان بود خطاب نموده فرمودند همانا حرارت آفتاب ترا کم غبار باران را
 رسید بد مولانا سمر و خدا شست چون معلوم و بکشوف حضرت ایشان است چه حاجت
 عرض مخلصان است حضرت ایشان تبسم نموده گوشه چشم حق بین جانب آسمان
 زده چیزی در زیر لب گفت قدمی چند نرفته بودند که قطعه ابر خطا هر گردید و محاذی ایشان
 اصحاب ایشان آمده سایه افکند و بهمان مقدار که غباری فرو نشیند و بوجل ناخدا
 قاطر شد و شمالی بنهایت اعتدال وزیدن گرفت و حال آنکه آنوقت وقت باران
 و باران را بمشاهده این سایه و باران موجب مزید عقیدت گشت منها برنامی
 سادات که از طلبه علم بود و آشنائی را قم روزی ببدیده گریان آمده باین حقیر
 بیست میان نهاد که خارق بود عظیم از حضرت ایشان آن این بود که گفت مرا بحاربان
 است امیر کرم الله وجهه خصوصاً معاویه نقاری بود و بسور عقیدت شعی سطل الله مکتوبات
 سر شیع بزرگوار تومی نمودم آنجا دیدم که نوشته اند که امام مالک شتم ابوبکر و عمر رضی الله عنهم
 کانت و همان حد که شاتم آنها میفرمودند شاتم معاویه میفرمودن ازین نقل شاتم و شاتم

ب

ب

معاویه را چون شاتم
 شاتم

این چه نقلی گفته است که این مرد اینجا برادر نموده است این نعم و مکتوبات از زمین انداخته
 ببالین سر بخواب نهادم در خواب دیدم که حضرت شیخ بزرگوار تو بغضب تمام در رسیدند و هر دو گو
 مراد و دست مبارک که گفته فرمودند که می طفتل تا دان تو هم بنوشته ما اعتراض میکنی و قید را بریز
 افکنی اگر از من آن سخن بیا که از او آشتی گشته باور میکنی بیات ترا پیش کسی برم که خوش آمد حضرت
 او نهشته برادران او را که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم دشمن داشته اما
 غلط پنداشته و همچنان مرا کشان کشان بیامنی بردند و کنار آن باغ مرا باز داشته خود
 تنهارشیده بجانب یوانی که در آن باغ می نمود رفتند آنجا دیدم که عزیزی بس عظیم نورانی
 نشسته بود تواضع تمام بآن عزیز آداب سلام بجا آوردند و آن نیز به بشاشت و تبسم
 تمام بایشان ملایق شدند بعد از آن حضرت شیخ بزرگوار تو بدو زانوی آداب پیش آن
 بزرگ نشسته حرفی معروض میداشتند و ایشان و آن عزیز جانب من از دور نگاه
 و اشارتها میکردند و بنشین و آمدم که جانب من حرفی میگردد و بعد از ساعتی حضرت شیخ بزرگوار
 برخاسته مرا نزد یک طلبیدند و فرمودند که ایشان گفته اند حضرت امیر اندکرم الله وجهه
 المقدس بشنو که چه میفرمایند من سلام کردم بزبان گوهر فشان فرمودند که زنهار با صفا
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم تقاری و رد دل نداری و ملاست این بزرگواران بزبان بنما
 که ما داریم و برادران ما که چه نیات خیر صورت منازعتی در میان آمده بود و نام شریف
 پیر بزرگوار ترا برده فرمودند از گفته ایشان نیز زنهار سر پیچی راوی گوید با وجود این محبت
 ایشان چون بدل رجوع نمودم دل خود را همچنان بر تقار و دشمنی آنجماعه یافته ایشان
 را آن معلوم شده و غضب فتند حضرت شیخ معظم تو فرمودند که دلش هنوز صاف نشده است
 و اشارت کردند بفرسبلی حضرت شیخ بقوت تمام سبلی بر فضای من و بعد از خوردن سبلی با خود گفت
 عداوت آنها را بر محبت و رضا ایشان اختیار کرده بودی چون تا این حد ایشان ازین تقار
 و عداوت از تو ناخوشنود می شده اند و رفع آن رضی همچنین بانش چون نظر کردم این جمیع دل خود

صاف دیدم و درین میان از جواب برآمدم و همچنان سینه النون از آن کینه پاک
می یابم و از لذت این جواب و خطاب بمکی حضور گشت تمام و شیخ بزرگوار تو و معارف
و گفتار این بزرگ اعتقاد می صد شده است منهایلی از ارباب سپاه و اصحاب جاه
که از مریدان حضرت ایشان بود روزی شنود که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند
و لتنگ شده گفت ایشان را مناسب نیست که بمنزل پاداران روند درویشی از
مخلصان حضرت ایشان آندم حاضر بود گفت ایشان البته برای رفع حاجت مسلمان
رفته باشند یا نیت خیری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی خاموش
شد آن جوان دو لبتند همان شب بخواب دید که جمعی از غنیان بغضب تمام رسیده
بوی در آویختند چنانکه بر کنگاری در آویزند و جرمیه اعتراض دو شینه را اندک و ساخته
کار و بر کشیدند که زبان او را قطع نمایند وی بتضرع بسیار راه سعادت و توبه و استغفار
بیشمار در میان آورد و تادست از و باز داشتند از آن پس هرگز هیچ کار ایشان اگر چه
بظاهر خاطر نشین او نکرد و اعتراض نمود منهای جناب حاجی عبدالحق که متواری و فاکر
ست و از ارباب دل باین حقیر گفت مجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم
تقریری را اندک و شیخ بزرگوار تو شد آن عالم در طعن و ملامت ایشان در آمدن باین
عالم گفتم که حقیر بصحبت این عزیز رسیده ام و سیر بسیار عرفا و اولیاء را دیده ام میدانم
که این عزیز از رجال الله است آن عالم مقدمات طویل در میان نهاد که ما و شما
هر دو وضوی تازه کنیم و دو گانه آدا نموده توجه و نیاز تمام مصحف را بر کشائیم هر کلمه
که در بدایت صحیفه آید از ایشان حال آن مرد داریم و مشاجرت را بمان ختم نمائیم
آن عالم را پسند آمد و بذوق تمام وضو کرد و من نیز هر دو دو گانه آدا کردیم و مصحف
همچنان عالم بردست گرفته توجه و خضوع تمام بکشاد اول صحیفه این بود که جلال الله
تجارة ولا یبع عن ذکر الله آن عالم در حیرت رفت و از گفته خود ناوم شد و من

بنام شکرگشتم ازین کرامت اخلاص من بایشان افزون شد ثقات اصحاب حضرت
ایشان بل مخدوم زادهای عالیشان نیز حکایت کردند که قطار نیل تاجری در همسایگی
یکی از خویشان حضرت ایشان بسرقره رفت صاحب مال بزبانی را از اقربای آنحضرت
بزروی ششم گردانید آن جوان از بیم ابانت و آزار فرار نمود عسس سرهند چون آنرا شنید
حضرت ایشان را طلب نمود ایشان بارانی را که میداشتند که محل دیدن آن رفتن
ایشان ندارند بکار با هر گوسیل کرده خود با خادمی همچنان پیاد و نزد او رفتند آن بی ادب
سخنان درشت بر زبان میراند و ایشان به لئیت تمام جواب میدادند درین اثنا
مولانا طاهر بدشتی رسید و بان عسس بشورید و گفت ای چنین و چنان میدانی
که چه کس طلبیده حضرت ایشان مولانا از آن گفتگو بازداشتند آن عسس را و وای
نمود و وزی چند برین بی ادبی او زفته بود که میان آن عسس و گروهی آن
و یار متازعت عظیم برپا شد و مجار به انجامید آن عسس با قریب بست تن
از فرزندان و خویشان بیالاهانه برآمده آن بالاخانه خانه بود پیر از نطفه که لفظ آنرا
برای مصالح حرب آماده کرده بودند بناگاه در آن لفظ از جامی آتش افتاد آن
عسس را با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش بعدم فرستاد که از میت آنها
اثری ندیدند سه نعلی اوب تنهانه خود را داشت بدو بلکه آتش در همه آفاق
زود پیشرسایک از امیرزاد بار سلطان وقت بغضب تمام از لاهور طلبید
که از وقصیرات بوقوع آمده بود از مشاهد کثرت غضب سلطان حاضرین
را عقیده آن بود که مجبور رسیدن او را بر پائی فیصل افکند و وی نیز
اینمندی را دریافته سخت بر اسنان گردیده بود چون بسرهند رسید بخدمت ایشان
که غالبانه اخلاصی داشت آمده براری تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند
ان شاء الله سبحانه و تعالی که هیچکس را بر سر سلطان التفات و مهربانی نخواهد

می از غایت اضطراب معروض داشت که در آنچه در حق این کمترین مخلصان بزرگان
 بسازد کشت آنرا بزرگان قلم نیز بیارند و آن رقیبه را بمن بسیار ند که مرا اطمینان تمام
 حاصل گردد چون سبالغه نمود حضرت ایشان ششم فرموده نوشته دادند که چون فلان از
 وف غضب سلطان که نموده غضب الهی است بقدر جوع نمود فقر او را در من خود گرفته
 این مملکت را بنیدند بعد از مرض فرمودن او بچندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن
 شخص سلطان آزار داده بزرگان فرستاد چون این خبر بسمع حضرت ایشان رسید
 هم نموده فرمودند در نظر بعضی فقر چون فلق صبح درآمد که وی یکی از سلطان شفقت
 عنایت بیند این خبر که میگوید صدق نداد و تا بعد دو سه روز خبر رسید که آن مرد
 بین که نظر سلطان درآمد سلطان بچندید و از روی نصیحت کلمه چند با و در میان
 آورد و ناگاه بالتفات تمام خلعتش داد و خصیت فرمود و منهای یکی از سلاطین بود ^{۱۲}
 با و شاه وقت در زندان کرد و رأی ملک بقتل آن مقرر شد آن بیچاره هر سو
 ست و پای میزد و فقرا رجوعی مینمود در آن اثنا حضرت ایشان بطالع او با گره کشید
 و کردند آن محبوس بایوس یکی از مخلصان منظور حضرت ایشان را که آشنای قدیم
 و بود طلب نمود و بزرگان او از حضرت ایشان در یوزة توجه خاص الخاص برای ما
 خلاص خود نمود آن عزیز آمده تنها به تضرع و الحاح التماس او را بعرض رسانید
 ایشان انشب متوجه فروداش فرمودند که با و مژده رسان که از قتل خلاص شد
 از حبس نیز غنیمت ربانی خواهی یافت این مژده را با و رسانید اما وی را از غلبه اضطراب
 داشت اطمینان تمام رو کند و یکی از مجاذیب معتبر کس فرستاد و التماس خلاصی خود از تو
 نیز نمود آن مجذوب بزرگان رفت که خاطر جمع دارد که دیدم که قلاب یکی از اکابر فتنه آورده
 می او را از گرداب هلاکت کشید و مقارن آن سلطان زاده از حبس خلاصی شده منصب
 بن حقیق این قصه را مخصوصه از زبان آن سلطان آوده شنود و ویرا بمنون احسان ایشان

و از مخلصان ایشان یافت عزیزی که در میان این معامله بود حکایت کند که وقتی
 حضرت ایشان بشارت خلاصی او فرمودند بعضی رسانیدم که تا تعیین وقت خلاصی
 نفرمایند خاطرها جمع نمیشود و درین احوال نمودیم فرمودند فردا خلاص خواهد شد و وقت
 فرموده فروای آن روز خلاص یافت منتهی او و مقتدی را از پیراوهایی این سلسله
 شریفه که از سوی ما و از اخفا و ملوک نیز بود مرض قویج عارض شد و بروزها کشید و بسا
 اطباء تدوی نمودند اما فایده نپهوز نرسید آن عزیز ازین سخت ستاوی و متالم و حیران
 بود و شب و روز خوابش نمی آمد یکی از نزدیکان خود را که آشنای این حقیر راقم بود
 نزد فقیر فرستاد که ما از تو پس مننون میشویم و احوال پدران خشنود و میشوند که نوعی بعضی
 دستگیر خود که از کبار عزیزان سلسله ماند رسانی که در وقت خوش متوجه رفع این بلا گردند
 بنده آن التماس را از فرستاده او بعد از عصر شنوده بود پس از فراغ عیشای بهمان
 خلوتی یافته حقیقت را بر وجهی که مهربان شوند معروض داشت فرمودند که انشا الله تعالی
 نخواهم کرد چون حضرت ایشان فرمن باید ادا کرد ندبی واسطه بنده را طلبیده سر
 گوشی نموده فرمودند که بعد از تجد متوجه رفع بلا آن عزیز که شب التماس مینودی شدیم
 بنایت اندک سجانه آن بلیه مرتفع گشت و در وقت دعای ما را باین نوید برسان بنده
 حسب الامر تشریف یافت مجبوری که مرادید از جای جسته در آغوش کشید و آب در شیم آوردیم
 از آنکه بنده لب کشاید گفت دایم که ترا برای چه فرستاده اند پیش ازین بجز من بجا فران
 میگفتم که چند ساعت از شب مانده بود که آن در عظیم مرتفع شد که گویا هرگز نبود یقین کردم
 که فلان که تو باشی التماس مرا بعضی ایشان رسانیده و ایشان این دم بهمد بر خاسته
 و عاوتوجهی در دفع آن نموده اند تا جابه رسیده منتقرب است که این مژده ایشان خواهد
 رسید فقیر گفتم که حقیقت تمامها همین است که دریافته اید مرا حضرت ایشان برای رسانید
 فرود این قضیه مذکوره فرستاده بودند الحمد لله که شما از علوف طرت و خلوص عقیدت

محتاج بنامه و پیام نبوده آید بعد از مشاهدۀ این خارق نقدر این عزیز با وجود علوجاه
 و پیرزادگی و سلاطین تراوی بسعادت انابت رسیده از حمد مخلصان و نیازمندان
 گردید چنانچه بتواضع تمام پیاده بخدمت ایشان میرسد و شکرانه وجود شریف درین باره
 روزگاری نمود منہما در ولایتی کہ وی و اہلیہ وی از مخلصان این آستانہ بودند و آن
 در ولایت تہترہی ساکن ملتان شدہ بود و در آن ایام کہ حضرت ایشان بلاہور تہترہ
 داشتند آن در ولایت آمدہ بقدموسی مشرف شد و دیگر توسط این حقیر بعضی رسید
 کہ اہلیہ من کہ از مخلصان حضرت ست چندین سال ست کہ بالانواع امراض مختلفہ
 گرفتار شدہ کہ طبابت یکی موجب مزید مرض دیگر میگردد و از آدویہ و آدغیہ انجہ
 مردمان در میان آوردند سودمند نیامد اکنون از ہمہ امید بگستہ و توجہ خاص حضرت
 ایشان سرشتہ رجاستہ امید کہ توجہی خاص فرمایند چون بندہ معروضداشت
 فرمودند کہ فاتحہ شفا بخوانم و خواندند آن در ولایت فقیر گفت کہ اہلیہ من مرا تا کہ تمام نمود
 کہ تقدیر بخدمت ایشان تضرع نمائی کہ ایشان بگویند کہ اورا مادر من خود گرفتہ و امراض
 اورا برداشتم خاطر جمع دار آنگاہ دست از دامن خادمان در گاہ خواہی کشید این فقیر
 مسألت اورا بعرض اشرف رسانید فرمودند کہ این چہ تکلیف مالا لطاق ست از ما
 فقیران ہمین دعا و فاتحہ است دیگر ہر چہ او کند سچانہ فقیر گستاخی نمودہ معروضداشت
 کہ او این تکلیف را قیاس بقدرت و مرتبہ حضرت ایشان مالا لطاق نمیدانند بلکہ بسیار
 بسیار آسان می یابد خاموش شدند باز روز دیگر بندہ جرأت نمودہ بعرض رسانید کہ
 آن بیچارہ بس امیدوار ست رجا کہ محروم نماند ساعتی خاموش گشتہ تبسم نمودہ فرمود
 خوش آنچنان باش کہ او بخوابد چنان کردیم خاطرش جمع باشد آن در ولایت روی
 نیاز بر اقدام ایشان نہادہ مخص شد و بندہ منتظر رسیدن خبر شفا می اہلیہ اومی بود
 تا آنکہ بعد از چند روز نوشتہ او رسید کہ چون اینجا رسیدم اہلیہ خود را صحیح و تندرست یافتہ

حساب کردم از همان روز که حضرت ایشان فرموده بودند یک یک امراض او رخت بسته
 بوده اند بنده بعضی ایشان رسانیدم بنموده کلمه تحمید بر زبان آوردند منهدم در بیان
 حضرت مخدوم زاد با خواجه محمد معصوم سلمه الله بخط آن نوباوه بوستان ارشاد دیدم که مرقوم
 بود در ایام غلبه طاعون در باره عزیزی مردم خوابهای ناخوش دیده بعضی حضرت
 ایشان رسانیدند حضرت ایشان آن عزیز را طلبیده ختم حصین^{۱۱} امر فرمودند وی
 ختم نموده آمد معروض داشت حضرت ایشان فاتحه خواندند بعد از ادای فاتحه فرمودند که در
 اشای قرأت فاتحه گرداگرد تو قلعه دیدم برپاشده اما بعضی اطراف آن قلعه نادرست ظاهر
 میشود غالباً و قرأت آن نسخه تفصیله رفته باشد آن شخص رفته باز ختم نمود حضرت ایشان فرمودند
 این حصین بنظر مرتب می در آید بعد از آن فرمودند عجیب معامله ایست آن حصین اول می بینم
 که از تو منتقل شد پنداشتم که گرد من آمد دیدم که متوجه برادرزاده تو شد و او را احاطه درست نمود
 او در مرض صعب گرفتار بود که اطباء عاجز بودند در آن ایام آن برادرزاده صحت
 یافت و عم او نیز بعافیت ماند منهدم مولانا محمد امین نام عزیز که از مریدان
 خواجه دیوانه سورتی رحمه الله بود بیمار صعب ویرایش آمده بود و مدتها
 مانده نه از دعای فقر او نه از تداوی اطباء تحفیض یافته چون آواز زبرگه
 حضرت ایشان بگوشش طالعش رسید به نیاز مندی تمام عریضه مرسل داشت
 و التماس توجهی که شفا بخش باشد با عنایت تبرک نمود حضرت ایشان بر و رحم
 فرموده این عنایت نامه را با پیراهن متبرک فرستاد همو مخدوم و ماتا چند بر خود
 چون مادر مهربان باید لرزید و تاکی سر خود از غصه و غم باید پیچید خود را و همیشه را
 مرده باید انگاشت و جمادے چند نعلی حس و حرکت باید پنداشت انگ صفت
 وَالْهَمُّ مَيِّتُونَ لَنْصُ قَاطِعٌ سَتَ فِكْرُ الزَّالِمِ مَرَضٌ قَلْبِي دَرِينِ فَسُرَّتْ لِسِيرَتِ كَرْتِشِ اَزْ اَهْمِ
 مهم است و علاج علت معنوی درین مهلت قلیل بیاورب جلیل از اعظم

مقاصد دلی که گرفتار غیرست از دست چه توقع خیرست روحی که مائل به ترست
 نفس اتاره از و بهترست آنجا همه سلامتی قلب میطلبند و خلاصی روح بجویند و ما
 کوته اندیشان در همه فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم پشاهیهات چه توان
 کرد و ما ظلم الله و لکن کانون انفسهم لظلمون دیگر از مرض صفت ظاهر اندیشه میکنند انشا الله
 تعالی بالصحت و عافیت تبدیل خواهد یافت خاطر اینجانب ازین بگذر جمع است جامه
 فقر که طلب داشته بودند پیراهن فرستاده شد پوششند و مترصد نایج و ثمرات آن باشند
 که کثیر الکرت است هر کس افسانه بخواند افسانه است بد و آنکه دیدش نقد خود مرد و

است به والسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعة المصطفی علیه و علی آله
 من الصلوات اکملها وی آن پیراهن را در پوشید و از آن مرض چندین ساله
 بهبودی و آمده از مریدان گشت منتهای فاضله از مخلصان مقبول ایشان که ساکن
 آن حد و دست باین فقیه گفت که باعث ارادت من بحضرت ایشان آن شد که مرخص
 بود که محبت با تو تمام داشتم و را بیماری صعب روی و اوج هست ادویه و ادویه با طبیب و فقرا
 تر و بسیار کردم اثری ظاهر نشد یکی ذکر خیر ایشان کرد و بخدمت رسیدم و التماس توهم
 نمودم فاتحه خوانند و متوجه حجره فاضل شدند بعد از لحظه برآمده مرا یاد کردند که فلان
 طالب العلم که برای مریض خود فاتحه شفا طلبیده بود کجاست حاضر شدم فرمودند فاتحه
 مغفرت بخوانیم من در حیرت و اندوه رفته بمسکن خود که از سرین چند فرسخ بود باز گشتم
 و در راه با خود گفتم که این فاتحه آخر ایشان بآن عبارت صحیح است بفوت و اگر اینچنین
 خواهد بود پس فارق عظیمست من آمده مرید خواهم شد چون بجانه رسیدم از دفن
 او فارغ شده بودند با خود حساب کردم که بهما الوقت که شرفوت کرده بود حضرت
 ایشان را معالوم شده مرا طلبید فاتحه مغفرت خوانده بودند پس آمده مرید شدم مننها
 از غریزی صاحب فطرتی ذی شوکتی که از مخلصان مقبول حضرت ایشان بودند شنووم

که گفت جهت امر ضرور از لایه و متوجه بر بان یور بودم چون بقدمبوس حضرت
ایشان سر میزد رسیدم مرا ضعف روی داد که در رفتن و بودن متروک شدم حضرت ایشان
فرمودند که کار ضرور و پیش داری بهر حال متوجه شوا نشا الشریست سبب الامر در راه
در آمدم و دوسه منزل رفته بودم که آن ضعف بر من غلبه کرد و شب بغایت استیلا
نمود و غلبات آن ضعف با خود گفتم ایشان فرموده بودند که برو بخیرست و عجب که
اینصورت گرفت بعد ازین خطره در عین اضطراب و تب و تاب حضرت ایشان و نظم
آمده فرمودند که خاطر جمع دار که ضعف ترا بر و شتم و در راه در آری چون صبح شد هیچ
اثری از ضعف و رخو ندیدم چون بدلی رسیدم آنجا و پستی تناول بمجوئی از بجهت
عاده مرا ولالت نمود و بخور و خوردن باز آن ضعف بیش از پیش عود نمود و بر بایز
اقتاده بودم و زبان التماس کردم بدرگاه حضرت ایشان کشاده و در و در برین
گذشته بود که یکی از دوستان قدیمی میهنی من که در خدمت حضرت ایشان می بود
پناگاه از دور آمد گفتم خیرست گفت حضرت ایشان مرا فرستادند که خود را بفلان
یا خود برسان که ضعفها او را روی میسر بداید که مثل تو مهربانی کار دانی با او همراه
باشد و وقت رخصت خریطه از نبات طلبیده بهن سپردند که بفلان برسان اینک
حاضرست من گفتم این نبات داروی هست که حضرت ایشان بپای رفع این
مرض من فرستاده اند من آنرا شربت ساخته می نوشتم اطباء مانع آمدند که و غلبات
تپ شیرینی و سرخ خوردن مضرست من گفتم ما معتقول مگوئید آن طبیب
الهی براس من فرستاده و ما چار شربت ساختن و بخور و نوشیدن نصف ضعف
را از خود کم یافته ام روز دیگر بقیه نبات را باز شربت کرده نوشیدم کلی آن ضعف
و تب مرتفع شد حاضران ازین قضیه و فارق در حیرت رفتند و از مستقدان
شدند منهای این حقیر را قم عفی الله عنه روزی در اثنا سے تلاوة سوره

بنی اسرائیل چون بر کریمه و تہجد بنافلتہ لک عیسیٰ ان میثاق ربک مقام محمود
 رسید بخاطرش خطور کرد کہ مگر او اسے نماز تہجد را در تحصیل از برکات مقام محمود
 کہ مقام شفاعت است دخل چیست از حضرت ایشان باید پرسید باین نیت بکارت
 آدم کہ ایشان در کار وضو بودند چون مراد پند بالفور فرمودند کہ تہجد را لازم داری
 معروض داشتیم کہ اکثر او اسے باید فرمودند ہر کہ میخواہد کہ از مقام محمود مقام شفاعت
 است بہرہ تمام گیرد گونا گوی تہجد را ملتزم باشد و آن آیت مذکورہ را تلاوت نمودند
 بندہ سر در قدم ہمالیون نہادہ معروض داشت کہ بنیت استفسار ہمین
 ستر بلا نیت رسیدہ بودم الحمد للہ کہ بکرامت ایشان بے آنکہ عرض نسایم
 بطور آمدنہا ہم این حقیر غفر اللہ ذنوبہ میگویی کہ در ان ایام کہ حضرت ایشان
 این کمترین رابطہ مشغول ساختہ بودند بندہ را راہ عشق باز رہا
 حضرت ایشان کشودہ بود روزی رباعی بنظم آوردہ بسع شریف رسانیدم
 و آن رباعی این بود سہ ای آنکہ ملائک مگس قند تواند بدول سوختگان
 عشق اسپند تواند بدکان نمک از لعل تو آوارہ بکودہ بد عالم ہمہ در شور و خند
 تواند ایشان بجزداستماع مصرع اول فرمودند کہ مدح کسے چنان نباید
 کرد کہ قدح بزرگ دیگرے لازم آید ملائکہ بس بزرگ اند و جمہور اہل سنت
 بر آنند کہ عوام ایشان از عوام بشر کہ اولیاء دین و و نہم باشند افضل از مگس
 قند گفتن نا ملائم است بندہ را بر اسے استشہاد آن این بیت مولوی کہ از زبان
 شریف ایشان مذکور خواہد شد در خاطر گذشت اما معروض داشتیم آنرا نحوے
 معارضہ دانستہ خموش بودم درین اثنا فرمودند کہ مبادا بان بیت مولوی رو
 قدس سترہ کہ سہ بی عنایات حق و خاصان حق چکر ملک باشد سیاہش شد
 ورق چٹکیہ کردہ باشی کہ مراد مولوی از خاصان انبیاء صلوات اللہ علیہم خواہند بود

یا از بس مبالغه بفرض محال فرموده باشد یا در سکر حال از مولانا سرزده بود
منہا ثقات اصحاب ایشان نقل کردند کہ در سفر حضرت ایشان بر باطی
فرود آمدہ بودند بناگاہ بیاران فرمودند کہ مری گریوید کہ درین سراسر روز بلیہ رو
خواہد داد و در عامہ اہل سراسرایت خواہد نمود و یاران مایکدیگر را خبر کنند کہ ہر

یک دعای ماثورہ بستم الذی لا یضر مع اسمہ شئ فی الارض ولا فی السماء
گویند اعموز بکلمات اللہ التامات من شئ تا خلق را تکرار نمایند کہ ہر کہ این دعا را
بخواند بعنایت اللہ سبحانہ وے واسبابش محفوظ ماند ازین فرمودہ ایشان دو
ساعت زرفتہ بود کہ در بعضی خانہاے آن رباط آتش و رافتاد و بشتی ہر ص
تا مہر مشتعل شد چنانکہ مروج از اطفای آن عاجز گشتند بسا خانہا سوخت
و بسا متعہ چہ بقرقت و چہ بمرقت رفت مولانا عبدالموسن لاہوری کہ فاضل
بود از مخلصان ایشان اسباب اونیہر محروق گشت و او خود را بصد محنت
بخدمت ایشان رسانید حضرت ایشان بمولانا فرمودند کہ مگر شمار آنخواندن
دعای ماثورہ مذکورہ خبر نکرد گفت نہ حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار
مولانا عتاب فرمودند و ہر یائے کہ آن دعا خواندہ بود وے و اشیاء وے بسلاست
رہائی یافت منہا فقیرے کہ در حد و دکن سکونت داشت و بشرف قدسوں
حضرت ایشان نرسیدہ بود و اما غائبانہ از آرزو متدیان و مشتاقان آن
در گاہ بود از غایت اشتیاق عریضہ مشتمل امتداد ایام محرومی فراق بنادان
آن آستان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریضہ او با و نوشتند کہ
در وقت مطالعہ کتابت شما انبساط نورانیت شما و ران نواسے بسیار بنظر درآمد و تالیف
ساخت اللہ سبحانہ الحمد و الممتہ علی ذلک انتہی آن فقیر بعد از رسیدن این کتاب
متضمن بشارت بسالی بخدمت ایشان مشرف گشت و چند گاہ در آستان

گذرانده نواز شهماوید و باز بدکن مرخص شد بعد از رفتن او بدکن باندک فر
 صا صدق فرموده و بشارت حضرت ایشان بظهور موسیست جمیع کثیر که زیاده
 از هزار باشد بتوسط او داخل طریق نقشبندیه شدند و جم غفیر صاحب ذوق
 و حالت گشتند و بسیاران از فسق بصلاح آمدند و بمعنی را حضرت ایشان و
 حق آن درویش پیش از پنج شش سال دیده فرمودند و دلها اسیر آن نظر
 و ربین او پد مسما هم در صوب دکن خانی عظیم الشانی که قدوة خوانین بود و ا
 محبان صلیح و علماء عارفین و بحضرت ایشان نیز اعتقاد و تمام داشت بناگاه از
 یالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت در حق او و فرزندانش بغایت
 کمان شد تا بیم آن بود که بقتلش رسانند حضرت سیدی مرشد میر محمد
 نعمان سلمه الشکر که آشنا سے آن خان محبت الفقر بودند قضیه او را بحضرت ایشان
 عرض داشت نموده التماس کردند که بتوجه خاص ایشان باز بشوکت خود رسد و از
 فات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعة عریضه سیدی بسیدی
 و شتند که در وقت مطالعة کتابت شما آن خان در نظر بس عالی شان نمود و خاطر
 شریف از محال او جمع دارند چون این رقمه شیمه بحضرت سیدی رسید بهمان
 آنخصوصها بان خان فرستادند و شکر آنها بجا آورد و گفت که بسیار بسیار
 معجب ینماید کشایش معامله من که سلطان در حق من بغایت بدگمان شده
 و حاسدان از و رو دیوار فتویها جریمه من نوشته اند و بے توجه بزرگان
 ملو شان من عجب نباشد ازین نوشته شریفه ده دوازده روز زمرفته بود که
 خاطر سلطان بجال و بشفقت تمام منصرف شد و باز آن ایالت و صوبه دار
 آباد مسلم داشت و پیش از پیش بے الطاف و اعطای بظهور آورد و منهای شیخ
 مجاهده نشین از و بے طلب و نیاز از راه دور محبت تمام باستان آن قدوة

انام رسید چون ملازمت نمود با آنکه شیوه نازنین ایشان بایندگان خصوصاً
 بشاخص و صلحا کمال بشاشت و تواضع و مهربانی بود و در حق آن عزیز آثار عنایت
 و زینت چند آن بظهور نیامد بعضی مخلصان بعرض رسانیدند که این مرد
 مشابیر مشاخص است و با خلاص تمام از راه دور باین عتبه علییه رسید و حضرت
 ایشان در حق او بیش ازین کرم نمایند فرمودند که آن چنین گمان می بردیم اما در
 پیشانی او لفظ انکار بخط جلی نوشته می بینیم چه باید کرد و یاران در تعجب رفتند بدی
 بسر بر و تا آنکه بعد از چند گاه آثار فراست ایشان بظهور پیوست اتقوا فرست
 المؤمن فانه یظهر بنور الله منهنما فقیر گفت که بنور بخدمت حضرت ایشان
 رسید و دوم عرضه داشت با حضرت فرستادم که صحابه پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم که بیک صحبت از کمال اولیا که غیر اصحاب باشند فضل شدند سرش
 چه باشد مگر در همان صحبت ایشان را حالتی روی می داد که بر جمیع احوال اولیا
 شرف و عزیت داشت حضرت ایشان در جواب رقم فرمودند که حل این
 سوال منوط بصحبت است و موقوف بخدمت آن فقیر گوید بعد از آن بخدمت
 و صحبت ایشان مشرف گشتم در صحبت اول حالتی بر من روی داد که به بیان
 او شرح نگنجد آخر همان روز حضرت ایشان مرا طلبیده فرمودند که امروز
 ورق ترا گردانیدم و احوال تو صورت دیگر گرفته فهمیده باشی باینه سر در قدم
 ایشان نهادم بر خاک پای آن سرو بوستان اقتباس انوار وراثت از جوینا
 ویده دل روان بر کشادم منهنما عدول اصحاب ایشان حکایت کردند که سید
 صاحب دلی روزی بخدمت حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس رسید که
 آن سید را ذکر دل برنجی غلبه کرده بود که هر که در پیروی او شستی آواز ذکر دل
 از و استماع نمودی لایما چون آن سید بجناب رفتی و چند آن آواز آن ذکر رفت

گرفتی از بعضی مشایخ وقت رخصت و اجازه و کلاه و خرقة یافته بود از حضرت نیز
 مترقب آن معنی می بود چون قضیه ذکر باطن او با مطلبش معلوم حضرت ایشان
 شد فرمودند سردی مستعد ظاهر میشود و اما ازین استیلای ذکر دل که بجزر کشیده
 و از ان اجازه های بی حاصل که دیده وی را پنداری بر سر دویده و سدر راه ترقی او
 گردیده معاکجه اوسلب این حالت سست از دل او دور و فر گرفته بود که آن ذکر چنان
 چنان از و مسلوب گردید که هر چند به تکلف خود را بران میداشت فائده نمیداد
 حیران شده می نالید و اشک حسرت می بارید و مضمون این مصرع زبان حال
 میسر امید عیال و اندر خانه بود آن طرفه طرار بر و چون رفته چند حضرت ایشان
 در تاب انتظارش گذاختند و بنای پندارش را از هیچ بر انداختند و بفقده تمام او را
 طلبید باحوالات مخفیة نو افختند و فرمودند که معامله باطن میسر باید و نقش بندیه
 محجب قافله سالارانند که برند از ره پنهان بجرم قافله را بپند منتهای شیخ محمد مسعود
 که برادر خرد حضرت ایشان بود و از مریدان مقبول صاحب کشف حضرت
 خواجه عالی شان قدس الله سرهما جته کفاف معیشت بر سبیل تجارت بقتل
 رفته بود و در آن ایام سحری حضرت ایشان بخادمی که حاضر وقت بود فرمودند
 که عجب معامله ایست خواستم متوجه احوال محمد مسعود شدم هر چند بیدار نگاشتم
 جستجو نمودم ویرای هیچ جا در روی زمین نیافتم بعد از آن چون نیک متوجه شدم
 صورت قبر او که بنازکی فوت شده در نظر آمد سامعان در حیرت رفتند بعد ازین
 فرموده ایشان بخند روز رفیقانش سید خیر وفات او رسانیدند مشاهدات بسیار که حضرت
 ایشان در اجمیر تشریف داشتند شهر مبارک رمضان میان بر شکال سید حضرت ایشان
 عبادت شریفه متوجه ختمات قرآنی شدند و نماز تراویح شب اول بستاند و در سجده که بخانه
 ملک بود نماز را ادا نمودند از بعضی ایشان در و ایشان از رسید بعد از آن نماز حضرت ایشان

بر زبان مبارک رانند تا تمامی ختمات که قرار داده ایم اگر بکرم الهی باران شبهه افروستی پیدا
که برون مسجد تراویح گذارده میشود به نعت بود این حقیر بکلی از باران گفت شنیدی
که چه فرمودند دیگر تا آخر رمضان و شب باران نخواهیم دید انشا الله سبحانه و تعالی
شد که تا شب بخت و هفتم که ختمهای اربعه انجام یافت باران صلا در شب نشد
بعد از او این ختمات از شب بخت و هشتم باران بختم گرفت کان هدامن کریمه الشریفه
منها همان سجده که ذکر یافت یک دیوارش کسست بنیاد شده بود و یک جانب
میل تمام نموده بنوعی که اکثر ایندگان مسجد و جمعی که در حواشی او می بودند یا از آنجا
عبور می نمودند متعجب آن بودند که امروز و فردا خواهد افتاد حضرت ایشان بر میل
طیبت روزی فرمودند که مانا تا زمانی که این فقره ایجا هستند رعایت کرده نخواهد
افتاد و یقول اکابر که فرموده اند بنزلنا بعد عهزل من هنزل نیست تعظیم است
آنچنان شد که فرموده بودند روزی که حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این
فقیر تقریباً ساعتی آنجا مانده بود حضرت ایشان قرب میلی نرفته بودند بل همین
که از محاذات آن مسجد مختفی شدند آن دیوار یکبار بنفتاد و منهدم در ایامیکه بلاهور
تشریف داشتند که ناخظتن را ادا نموده بنزدیکی از دیوارهای آن منزل
استاده فرمودند که امشب زنها کسی نزد این والان نباشد و نجسید و حال آنکه
باعثی از باران و امثال آن در میان نبود شخصی طیب و ارفقیه گفت که
خانهای دیگر این فرسوده ترند تقصیر این خانه چیست که او را بافتاد و امشب
نسبت میدهند و حصه از شب رفته بود که ناگاه آن خانه افتاد و یک کنیزی و آن
والان خوابیده بود و در آن خانه آمد و دیگری که نزدیک آن بود پایی او کلوخی رسید
حضرت ایشان بعتاب فرمودند که امشب نگفته بودیم که نزدیک این خانه کسی نماند
چون آن کنیز را از آنجا بر آورند و صلا آسیبه با و نرسیده بود و منهدم ایکی از حکام

آن حد و خواسته که بر سر کشتن رود و استیصال آنها نماید به یک از مشایخ
آن نواحی استخاره مذکور ساخته آن عزیز و رابشارت لفتح داد و ترغیب
بر قتل نموده آن امیر بحسب اشاره آن فقیر متوجه آن کارزار شده پیش
را آنکه می بایست بحق شود این عزیز عریضه بخد مت حضرت ایشان از روی
حقایق نوشت و عرضه نمود که من درین باب بشارت فتح داده ام حضرت
ایشان چه میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند که از شما خطا و کشف رفته
معامله نزو مابر عکس است لیکن چون آن امیر دور رفته بود کسی این فرموده
حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانید این فرموده سه چهار روز گذشته بود
که خبر رسید که آن امیر از آن سر کشتن بهر میت یافت و به پریشانی تمام مرا
نمود و نشان و نقاره را بغارت داده آمد منهنجا فرزند ثالث سلطان وقت ^{۱۱} را که ^{۳۲}
سائر اخوانش در رشد اقتیاز تمام داشت ناگاه باید نزاع در میان آمد از کیسو
پدر بالشکر عظیم و از کیسو پسر با سپاه شگرف با هم مقابل شدند و کار بمقتله کشید
یکی از خوانین عمده که طلعه لشکر پدر بود در عین کارزار بشکر پسر ملحق گشت
و دیگران نیز درین اندیشه بودند از آنجا که شاهزاده محب و مشفق فقرا و علما
و دو حامی ملت بیضا بعضی از اعظم مشایخ وقت نامه با حضرت نوشتند که
در ایشان و بزرگان دیار دلی مکشوف و واقعات فتح و نصرت شاهزاده معلوم
نموده اند حضرت ایشان درین باب چه میفرمایند آن عالیحضرت فرمودند که درین
حکم معامله بر خلاف آن مکشوف میگردد و اما آخر کار معامله شاهزاده عالیقدر بسیار خوب
در نظرمی در آید همچنان روے داد که فرموده بودند قریب چهار پنج سال سرگردانیها
شاید آنگاه حق سبحانه از سایر خوان ایشان را بزرید و نائب پسر گردانید و چه نائب به
از منوب و چه خلف به از سلف و بادشاهی جمیع مملکت هندوستان را بان قد و

سلطین زمان سلمه الله بالعدل والاحسان عطا فرمود مملکت ازین بادشاه
 انتظام دیگر یافت و عرفا و علما حرمت دیگر دیدند و شریعت زینت دیگر پذیرفت ازین
 راه این حقیر امانج سال جلوس این بادشاه بر او تنگ شوکت و جاهد بهینه زینت شرع
 از اول بزبان آمد حضرت پروردگار سالهای بسیار با علو منزلت و رفعت مرتبت و
 فتح و نصرت این ملک اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام گرداناد بحق اهل الرشاد
 فضل نهم در بیان انتقال حضرت ایشان ازین جهان بفرادیس انجمنان در
 سال هزار و سی و چهار از هجرت سید الا برار صلی الله علیه و آله و سلم که افتاب
 عمر گرامی ایشان در برج شصت و سه سالگی بود بر طبق شمار احمد و زری تخلص اصحاب
 خود فرمودند که چنان و امنو و ند و ملهم گردانیدند که قصاصه میسر در عمر زندگانی تا
 بشصت و سه سالگی است و ازین معنی شادی بودند که از غایت اتباع سید المرسلین
 صلی الله علیه و آله اجمعین در سن عمر مطایفه نیز بطور میرسد کذا لک
 موافقتی با عمار صدیق و فاروق و مرتضی رضی الله تعالی عنهم میسر میگردد و
 سال هزار و سی و دوم در بلده اجمیر فرمودند که آثار قربت انتقال ظاهر میشود و
 بحضرت مخدوم زاده های گرامی سلمه الله که آنوقت در سر هشتاد و دو نوشته
 فرستادند که ایام انقراض عمر نزدیک و فرزندان دور بعد از رسیدن این قیمه
 عظیمه آن نور و دیدهای ولایت متوجه ملازمت شدند بعد از شرف تقبیل عتبه علیا
 بروزی چند در خلوتی آن دو فرزند ارجمند را طلب داشتند فرمودند که
 مرا اکنون هیچ گونه نظری نیست و هیچ وجه بستگی باین جهان نمانده می باید بآن
 جهان شد و آثار رفتن باین مشهود میگردد و چون مخدوم زاده سلمه الله
 از آن خلوت بیرون آمدند آثار و لتنگی و حزن تمام از ایشان در نظر این
 احقر در رویش آن آمد و هر یک را گریه در گلو دریافت ناچار

بسته گستاخی نموده استفسار مکرر نمود چون بے آرامی و ناشکیبائی
این عاشق شیدائی را از اجتماع این خبر میدانستند و بهین وجه حضرت
ایشان نیز در آن خلوت که ازین قضیه اظهاری رفته بود بسته را طلب
نموده اند فلذا جرم از اظهار آن خود را بر کران داشتند اما چون حضرت ایشان
کثرت اندوه و ضیق صدر فرزندانی عالی قدر را از آن واقعه دیده اند و ایضا
معلوم شده که ایام وصال بسالی خواهد کشید باز فرزندان را طلب نموده فرموده
اند که چند گاه دیگر برای تمامی کاری دیگری مارا نگاہداشتند ازین نوید آن دو
سعادتمند جاوید مسرور و متبتهج گردیده این زمان قضیه مذکوره را باین خادم دریا
نهادند مع ذلک رخنه جو بهار دیده بسته را کشادند اما ازین مژده چند گاه که بر
زبان مبارک رفته بود حضرات مخدوم زادوهای کبار و بهم این عاشق و لفقار
امید و ارسالهای بسیار گردید و از اتفاقات غیبیه آنکه در آن ایام بزیارت
روضه شریفه خواجه معین الدین چشتی قدس سره رفته بودند مدتی مجاوی صد
آن صدر الاولیا مراقب نشستند چون برآمدند فرمودند که حضرت خواجه اعطاف
و اشفاق بسیار نمودند و از تبرکات خاصه خود ضیافات بظهور رسانیدند و بخنان و
مسرار در میان آمدیکی از آن مذکورات این بود که مارا فرمودند در خلاصی خود و ازین
عسکری نکتید و برضای او تعالی و اگر بیدرین میان فادمان آن رخ فایض الالاف
آمده بدستبوس حضرت ایشان مشرف شدند و قبر پوش متبرکه حضرت خواجه را
قدس سره که در هر سال یکبار تازہ میگروانند و آن قدیمه را بیکلی از کبار مشایخ
سیفر ستاده اند یا ببادشاه وقت میداده یا تبرکاً چون لالی و جواهر و صندوق
می نهاده آن روز آن قبر پوش فیروز را بر آورده نزد ایشان آورده معروف شد
که به از شما سزاوار این که باشد حضرت ایشان بتمام قبول نمودند و آنرا بخادم سپرده

آه سرواز دل کشیده بر زبان آوروند و فرمودند که لباسی ازین نزدیکیتر بحضرت
 خواجه بنویس و لاجرم آنرا با لطف نمودند برای تکفیلین مانگاه میداشته باش و هم در آن
 ایام شبی وقت تجدیدن بنده نزدیک حجره خاص آمده قریب باستان سر
 برانوی فکرت کشیده بود ناگاه از آن حجره آواز خریں گریه آلود گوش بهوشم رسید
 گوش بر سوراخ دروازه شریفیه نهادم شنیدم که آن قطب الانام بارت تمام بتی
 را میخواند و اشک نیاز از دیده حق بین میراند و آن بیت اینست به باد و روز
 زندگی جانی نشد سیر از نعمت بنده چه خوش بودی که عمر جاوداتی دشتی به چون
 ازین سفر سعادت اثر ببردند معاودت نمودند و زبان ساکنان آن دیار را بمقوله
 العود و احمد کشودند نزدیک بمنازل شریفه خویش دورتر از فرزندان را وی اختیار
 نموده آنرا و اگر بید چنانکه جز بنماز پنجگانه و جمعه مسجد برون نمی آمدند و در آن
 خلوت مینایع الانوار و الاسرار غیر از مخدوم زادهاست کبار و این بمقدار و دوسه
 تن از درویشان خدمتگار دیگر برار رسیدن کمتر سیر میشد روزه و ربانیت
 اختیار آن خلوت نفس سرواز دل حقیقت پرور بر آورده این کلام شیخ الاسلام
 را که چون بوعلی دقاق را مشرب عالی شد مجلس اواز خلق خالی شد بر زبان اندند
 الحق در او آخر عمر مشرب حضرت ایشان آنقدر عالیشان شده بود که کابلان اینها
 ایشان بطفلان نو در آمد این دبیرستان ملحق شده بودند و در آن ایام بعضی
 دوستان که کتابی می نوشتند اکثر از استغفار چند کلمه درج می نمودند و در بعضی
 کتابت تصریح میکردند که او آخر عمر نزدیک آمده تا چه پیش آید درین اثنا این بیچاره
 را بسبب هرج و مرج سلاطین که در صوبه دکن بطور پیوسته بود خاطر بران آمد
 که اطفال را گرفته تحت اقدام همایون برسد تا چارخصت فرمودند بصدانند
 و حسرت در وقت رخصت معروض داشتیم که دعا فرمایند که بزودی باین استان

مجاہد حق پرستان مشرف گروم آنحضرت اہی کشیدہ فرمودند و عاکفم کہ در آخرت
باہم یکجا جمع شویم این حرف جانگذاز ہوش از سرور بود مع ذلک چون نصیب
این بی طالع محرومی بود با قضا مقاومت نتوانست نمود ناچار با دیدہ اشک
فشان و انشا و اشعار حسرت نشان کہ از ان اشعار است این دور با عیہ کہ اشعار
باین مدعا مینماید مسکین کسی حلقہ ہر در میزد بہر سوطیل سراغ شکر میزد چون
یافت دکان قنبراوش بر بودہ میرفت و زیاس دست بر سر میزد و پستہ حرفی
نشغفتہ از دبستان رفیقیم پستہ شغفتہ از گلستان رفیقیم پستہ آوہ کہ چو آہ سرد و صفا
خمارہ ناخوردہ شراب از دل مستان رفیقیم پستہ آوہ خرمایہ رجب سنہ ہزار و سی و سہ بود
کہ بندہ مرخص گشت از ان ایام تا زمان انتقال حضرت ایشان کہ مدت ہفت
ماہ باشد شیخ بدرالدین سرہندی از مقبولان حضرت ایشان بتائید و تقریر حضرت
مخدوم زاد ہاسے عالی شان سلمہ اللہ سوانح این شہور سببہ را رقم نمودہ از انجا
قضیہ ایام ارتحال قبل و بعد آن بسبیل التقاط و انتخاب منقول میگردد و با
بعضی فوائد دیگر کہ زبان آن قلم از ان ساکت است منتصف شعبان سنہ مذکورہ
کہ کریمہ انا انزلناہ فی لیلة مبارکہ انا کنما نذیرین صفت آن شب متبرک است
حضرت ایشان در خلوت خانہ احیاء لیل می نمودہ اند ناگاہ در ان نصف شب
بآن خانہ کہ اطفال و والدہ ماجدہ آنها آنجا بودند شریف قدوم از زانی فرمودند
آنشب بناگاہ بر زبان شریف عصمت پناہ یعنی والدہ مخدوم زاد ہاسے اللہم فتنہ کہ
امشب کہ شب تقدیر آجال و آمال است خداوند کہ نام کرا از ورق ہستی محو کردہ
باشند و نام کرا ثابت داشتہ چون حضرت ایشان رضی اللہ عنہ بن سخن
شنودہ اند فرمودہ اند کہ شما بشک وتر و دے گوئید چہ باشد حال آنکس
کہ معاینہ می بیند کہ نام او را از صحیفہ زندگانی این جہانی محو ساختہ این راز

زیوش بر اندازد فرموده آنجی دل اسرار منزل کشیده اند ایضا بعضی محرمان
خاص و متعلقان ذی اختصاص درین ایام اختیار از وادانقطاع جزرات نموده
پرسیدند که وجه این تمیل و غزلت و انقطاع از عیال و خلق الله درین روزها
چيست فرمودند سرش آنست که ایام ارتحال خود را ازین جهان قریب می بینم
چون اینچنین باشد بگنجی خوبی نهائی و از وادو بگنجی استغفار و استغفار و استغفار
است و تمامی اوقات و انقاس و بنوقت مستغرق عبادات ظاهریه و باطنیه
داشتن لازم و این معنی بی القطار تبطل تمام صورت پذیرنه پس شمایان ازین دست
بدارید و مرا با و سبحانه و اگذارید و ایضا درین ایام روزی که در وادیه حرم سرا اضطرار
نموده بودند بناگاه فرمودند درین سرا که بعد از وادیه می آید ما درین خانه نخواهیم غنود
حاضران معروض داشتند که مکر در خلوت خانه خاص خواست گذرانند فرمودند
آنجا هم نه و ازین خانه جای دیگر نیزه عرض کردند پس کجا فرمودند بنیم که چه خواهد
شد در او اسط ذی حجه که اوائل میزان بود عارضه ضیق النفس بر ایشان استیلا
نمود درین ایام روزی فرمودند که حضرت شیخ الانس و ابن سید عبدالقادر جیلانی
راضی الله عنه در معامله دیدم که در حق من عنایات بلائیات نمودند و زبان مبارک
خود در زبان من کرده فرمودند که مردم در معنی این بیت ماکه **أفلات شمس**
الاولین و شمسنا به ابد علی افق العلی لا تغرب به و آن قول ماکه قدمی نده علی قبه
کل ولی الله حیران شما حل آن بنویسید که ازین ضعف صحت است ولیکن
حضرت ایشان را از اینجا که درین بیماری شوق لقای او سبحانه استیلا نموده بود و از
کمال آن شوق گریه بر ایشان غالب میشد و همیشه در آن ضعف بدعای مأثوره
اللهم بار فیق الا علی رطب اللسان می بودند و میفرمودند اگر طبیب گوید که مرض
تو علاج پذیر نیست ویرا شکر الله بقدر ابلغان بهیم لاجرم از و فور این شوق اشتیاق

شرح این بیت و آن کلام قطب الافاق نیاید اما چون لفظ صحت در حق آنحضرت
 از زبان شریف آن بزرگ رخصی الله عنهما رفته بود و درین میان چند روز
 صحت گونه روی نموده و ریش دل خستگان را یکمیزی شستند و درین چند روز
 صحت شد ایدایم الام ضعف و ستقام را بشوق تمام یاد کرده میفرمودند که در هجوم
 مرارت ضعف صلاوتی و نعمتی می یافتیم که درین چند روز صحت معلوم نمیکرد
 درین میان تصدق و خیرات فراوان نیز بنظم و میر سیدی از ارباب اخلاص
 آن وفور شوق ایشان را بوصول رفیق اعظم مشاهده کرده بود و باین ایشانشان
 از زندگانی این جهانی دیده و این تصدقات و خیرات را دفع بلیات گمان برده
 در حیرت بود تا روزی بعضی رسانید که آن چیست و این چه پیچ و عراج را از اشعار
 میند می بر زبان شریف راندند و سرشک مسرت از دیده بر افشانند و معجبهندی
 آج ملا و اکت سون سخی سپهر جگ و میون و ار چه یعنی امروز روز وصال دوست
 ای محرم همه عالم را از شادی این دولت و نعمت نثار میکنیم تا آنکه در دو روز هم
 شهر محرم الحرام فرمودند که الحال مرا نمودند که در میان چهل و پنجاه روز ترا ازین جهان
 بآن جهان ببرد و قبر مرا بن نشان وادند استمعان در اندوه و حسرت رفتن و ریش
 جگر تازی و گریافت حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله و حضرت مخدوم
 زاده خواجه محمد سعید سلمه الله در همان ایام روزی آنحضرت را در گریه دیده سبب آنرا
 پرسید فرمودند شوق وصال حضرت ذوالجلال معروف و داشتند که حضرت حق
 سبحانه تعالی خواص بندگان خود را درین دایره اختیار اینها میکند و چون
 از روی خود ایشان این مشابه است البته ایشانرا می برد و چون ازین حروف و مخدوم
 زاده تغیری دیدند فرمودند که محمد سعید از حضرت حق تعالی غیرت میکنی معروض داشتند
 که حسرت بر احوال خود میکنم از بیم دل پروردگار و کانون آن اندوه پروردگار و بعضی سانیدند

که قبله گاهای نهمه بی شفقته و کم رفتی در حق مایان چیست فرمودند که حضرت حق عز
وجل از شما احسب و نیز شفقت و اعانت ما بشما بعد از ارتحال ما زیاده زیاده از ایام
حیات اینجهانی خواهد شد که اینجا علایق بشری در بعضی اوقات ناچار مانع اعانته و توجه
است و بعد الموت فراغ و تجرد است و از آن روز که حضرت ایشان آن معاینه مذکوره در
ایام مذکور نموده بودند شمار آن ایام منتظره میفرمودند تا آنکه شب بستان و دوم صفر در جمیع
اصحاب خسته بگر فرمودند امر و از آن میعاد چهل روز میشود تا درین هفت هشت روز
دیگر چه پیش آید و نیز بحضرات مخدوم زادها فرمودند که درین چند روز به صحت که
در میان آمد بر کمالی که حصول آن در حق نوع بشر ممکن و متصور بود حضرت حق سبحانه
بطفیل حبیب خود سرور انبیا علیه و علی آله و صحابه من الصلوات اکملها و من التسلیات
افضلها مرا عطا فرمود و مخدوم زادها را عالی شان ازین کلام حضرت ایشان خاطر پریشان
شدند که درین کلام رمز می مضمر بود که حضرت صدیق اکبر راضی الله تعالی عنه بعد
از نزول کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و تممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام و ینا بر دل
الهام منزل آمده بود یعنی ارتحال سرور دین و دنیا صلی الله علیه و سلم غریشک لک
تو بوی شب فراق آمدی و پنجشنبه بستان و سوم صفر بدر و ایشان بدست مبارک
جامها قسمت کردند چون بر بدن جامه پنبه دارند و سردی هوا اثر کرد و تب رجعت
نمود باز صاحب فراش شدند و چون حضرت رسالت علیه الصلوة و التحیة از
بیماری صحت یافته بفاصله قلیله مریض گشته انتقال فرموده اند کمایست فاد
من الاخبار حضرت ایشان قدس سره پیش ازین معنی نیز اتباع را از دست
ندادند و پیش ازین ضعف بجا و فرموده بودند که مبلغ گذار از انجشت جهت منقل
بیار بعد از ساعتی خادم را نزد خویش خوانده بنصف آنچه فرموده بودند دلالت
نمودند بر زبان مبارک را ندند که و اعطی در دل من گفت که فرصت آنقدر انگشت

سوختن نیست باز فرمودند که همان مقدار بسیار بکار دیگر خواهد آمد چون بیاورد ایشان
 ازان انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را با طفلان فرستادند
 و آنقدر که برای خود جدا کرده بودند روز انتقال بجای تمام شده بود درین ضعف
 افاصل علوم عالیہ پیش از پیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند و رفتی از آنجا
 که گرم بیان و قایل حقان بودند تکلم فرادوان بطور رسید حضرت مخدوم زاده
 خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ و ابقاہ معروض داشتند کہ ضعف حضرت ایشان انہم
 حکم را تحمل نمیتواند نمود و بیان معارف را بوقت و فرصت دیگر موقوف دارند
 فرمودند کہ ای فرزند وقت کجاست فرصت کرا بوقت دیگر زبان را دادم کہ یار
 اینقدر بیان ہم نخواهد بود و درین ایام غلبات ضعف نماز بغیر جماعت ادا فرمودند
 مگر چهار پنج روز اخیر کہ تنہا گذاروند برای رعایت قوم و اوعیہ و اوراد و آثار و لاہم
 و ذکر مراقبہ دائمی را بی هیچ فتوری بجا آورند و بیج دقیقه از وقایع شریعت طریقت
 رافرو نگذاشتند شب کہ ثلث آخر شب بر خاسته وضو کردند و تہجد را ایستاده
 گذاروند و فرمودند کہ این آخرین تہجد است و آنچنان شد کہ بعد ازان تہجد پیش
 کہ معاملہ با خیر رسید تہجد ختم یافت و قبل وقت وصال ایشان را فرود رفتی
 میداد مخدوم زاده بزرگترین آفاق بعرض رسانیدند کہ این کثرت فرود رفتی بوان
 ضعف است یا از استغراق است کہ بعضی معاملات عظیمہ در میان است توجہ دارم
 تا کما ہو مکشوف و مشہود گردند و با تمام و اکمال رسند و بجای ازان غوامض اسرار
 بکوش فرزند ان کبار رسانیدہ اند و چون ازین فرود رفتگیہا بافاقت می آمدہ اند و حق
 در انگیز و داغ اثر بدرویشان خستہ جگر و در میان می نہادہ اند بیشتر آن و صایا تحریر
 بر متابعت التزام سنت و اجتناب از بدعت و دوام ذکر و مراقبہ بود و میفرمودند
 کہ سنت را بدندان خواہند گرفت گویا ازین وصیت نیز نظر بر متابعت حضرت

خاتمت داشته اند زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز بوقت انتقال چنین
نصایح بطور می آورده اند منها ما روی الترمذی والبوداؤد عن عراف بن ساریه
رضی الله عنه انه قال وعظنا رسول الله صلی الله علیه وسلم موعظة وجلت
منها القلوب وارقت منها العیون فقلنا یا رسول الله کانتها موعظة مودع
فاوصنا فقال اوصیکم بتقوی الله والسمع والطاعة وان یامر علیکم عبدا وایة
من بعث منکم فیسیری اخلافا کثیرا فعلمکم بسنتی وسنته خلفائی الراشدین المهتدین
عصوا علیها بالنواجد ایاکم ومحدثات الامور فان کل بدعة ضلالة ودرین مصایب
فرمودند صاحب شریعت علیه الصلوة والتحیة دقیقه از وقایع فصیح حکم الدین
بی ایضیته فرمودند گشته از کتیب معتبره دینی طریق متابعت کامله بکسریه
وبران کار کنید و نیز فرمودند در جمیع و کفین من مراعات اتباع سنت نبوی
علی صدرها الصلوة والسلام تأمید و قبل ازین بوالدیه ماجده اطفال فرمود
بودند که چون ارتحال من ازین دار طلال پیش از تو معلوم میشود باید که از مبلغ
من خود کفن من سازی و نیز یکی از وصایایین بوده که فرموده اند قبر مرا در جای
گنایم خواهند مقرر و پشت مخدوم زاده معروض داشته اند که پیش ازین
شرافت و برکت موضع را که برادر بزرگ ما علیه الرحمة باشاره حضرت آنجا
مدفون شده اند بیان فرمودند که مرقد من دران زمین خواهد شد و تعیین موضع
دفن نیز در آنجا کرده اید و اکنون چنین میفرمایند فرمودند آری چنان بود اما
الحال شوق من چنین است چون از فرزندان در قبول آن توقف دیدند فرمودند
اگر چنین نکنید بیرون شهر نزدیک والد بزرگوار دفن کنید یا بیرون شهر در باغ
تربت من مقرر دارید و قبر مرا خام گذارید تا باندک زمانی از ان نشانی نماند
راقم حروف گوید این فرموده حضرت ایشان قدس سره اشاره می نماید

بقنای اتم و هم بر آنکه آنحضرت متعلق با خلاق حضرت بی نشان گردیده بودند و دیده
 اینست آنکه این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقعه دیده بود
 که آنحضرت قدس سره از پنهان انتقال نموده اند و من مالان و گریان هر سوی
 می پویم و گاه این احمد و گاه این الله میگویم درین میان یکے مرا گشت اینک
 مسجدی است بس بزرگ قبر ایشان درین مسجد است چون بان مسجد در آمد
 بجز خطی که از وصورت قبر می طو لا و عرضا ظاهر شود نبود و یافتن قبر ایشان
 نیست که جز اینقدر نشانی ندارد و مرا آنوقت تعبیر نسبت محو که آخرین نسبتی
 است از نسبت های فنا نیه و بقائیه این طایفه علیه بر دل آمده بود چنانکه حضرت

ایشان نیز در مکتوبی که کریمه بل لای علی الانسان عین من الدهر لم یکن شیئا
 مذکور است آن مکتوب است از تحقق باین حال تصحیح نموده اند و آن خط را
 همان شیخ عارف فرموده بعد از اندک ایام از دیدن آن مقام انتقال آن غوث الانام
 بظهور رسید تواند بود که تعبیرش هم آن و هم این چون فقیر به برهان پورفت
 در او اسط ماه صفری که در آن انتقال حضرت ایشان خواهد بود در ویش از
 مخلصان آنحضرت آمده بفقیر گفت که در واقعه می بینم که شجره عظیمه در کمال
 سبزی و ثمر و رفعت چنانکه گویانزدیک آسمان رسیده و از کثرت اغصان
 چنانکه هزار کس در سایه او آرامیده بیکبار از تن بایست بر زمین آمد و غریب و
 افسوس گرید از مردم بر خاست و شور بر خاست مگر دهن محفل شکست
 بگریه ز جوش مگر آبله دل شکست باین فقیر دلریش از واقعه آن در ویش
 هر اسان بوقایع از سه و اندر و زاین واقعه خبر وفات حضرت ایشان
 به بند رسیده چون حساب کردم آن واقعه باین صورت بحکم کریمه شجره
 طیله ثابت و فرعمانی است و الا یہ اشاره می نماید بآنکه آنحضرت تمامی شریعت

غرابو دند باز گردیم بحرف و صایا سے آن غوث البراقدیس الشدرستره الاقدیس
 چون حضرت ایشان از فرزندان گرامی و راختیار آن دوسته جا که بر آن
 قبر خود تعیین فرمودند توقف و نگه رانی بل حیرانی دیدند به تبسم آمده فرمودند
 شما مختارید هر جا صلاح و انید آنجا گذارید شب سه شنبه بخت و نعم
 صفر که روزش روز وصال خواهد بود بخا و مانے که شبها بیمار واری میکرد
 فرمودند بسیار محنت کشیدید همین محنت امشب است و پس روز آخر شب
 فرمودند صبح لیل بوقت چاشت آنروز فرمودند که جهت بول طشت یک
 نذر احتمال حبستن قطرات است و رعایت دقیقه در آن وقت نازک نموده ترک
 بول نمود و فرمودند که این ظرف را بر وارید کی گفت قاروره را بحکیم باید
 نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقص و ضوئی نمایم و استنجائی کنم
 مرا بر فراش من بخوابانید چنان کردند آنکه چون معلوم ایشان گردید که بعد از
 ساعت انتقال خواهیم فرمود و فرصت وضو نخواهد شد نقص وضو فرمودند
 و بطهارت ازین جهان انتقال نمودند چون ایشان را بر بستر تمکیه و اذن ایشان
 بر طریقه نمونه دست راست زیر خدر است نهاده بزرگ پر و افختن مخدوم
 زاده بزرگ سرعت نفس در ایشان دیده معروض داشت که حال شریف
 چون دست فرمودند خویم و نیز فرمودند آن دو رکعت نماز که کرده ایم کایست
 و بعد ازین سخن نظر فرمودند جز ذکر ذات پس از لحه جان بجان تسلیم نمودند
 رحمه الله سبحانه رحمة واسعة ابدت به ثبوت پیوسته که آخرین کلام اکثر
 انبیای عظام حرف از نماز بوده و درین باب نیز بتعیت انبیاء و سرور ایشان
 علیهم الصلوات والتسلیمات نمودند و این واقعه عظمی در چاشت روز سه شنبه
 قریب یکپاس روز بخت و هشتم شهر صفر و بحساب شمسی نصف جدی گویند

شاه طاهر کشف خادوم آورده که در آن ریش نبود و خردمند

است و نهم صفر سنه هزار و سی و چهار از هجرت سیدالابرار صلی الله علیه و آله و سلم
 وقوع پیوسته و آن ماه بست و نه روز آمده بود و شب اول شهر ربیع الاول که
 هجری است بخد مت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شتافتند ایام ضعف و تنب
 ایشان موافق سال عمر ایشان بوده و شصت و سه روز این معنی موافق مضمون
 حدیث صحیح حمی یوم کفاره است بطور آمده چون غسل آن بدن نور را بخت
 سل آورد و جامه را از تن مبارک بر کشید همه حاضران معانیه دیدند که آنحضرت
 بشیوه نماز دست بسته بودند و ابهام و خضوع راست برگردید دست چپ حلقه
 داده و حال آنکه حضرات مخدوم زاد و با بعد از تحال دستهای ایشان را دراز کرده بودند
 در زمان خوابانیدن بر تختی بسم نمودند و دستهای چپان بسم بودند چنانکه فریاد از حاضران
 برآمد و این قصه مصداق این قطعه گردید یاد داری که وقت آمدنت پدیده
 خندان بودند و تو گریان پد چنان زری که وقت رفتن تو پد همه گریان شوند و تو
 خندان پد دستهای شریف را غسل کشاده راست کرده بر بسیار مضطجع
 گردانیده غسل به جانب بید و او چون بر جانب بیدین خوابانید تا بسیار را نیز
 غسل وهو باز مرئی حاضران گردید که دستهای شریف بکرت ضعیف که آن
 از قوت ولایت کامله نشان قوی بود و متحرک شد تا بهم آمد و بطریق سابق ابهام و خضوع
 بیدین بر سرغ بسیار حلقه گشت و حال آنکه چون مضطجع بر بیدین بود و بایستی که دست
 راست بر چپ نی ایستاد و با وجود آنکه دستهای لطیف از غایت نرمی از موم و
 برگ گل ملائم تر بود لیکن بقوتی مقبوض شده بود که افتادن و جدا شدن امکا
 ندشته و قتی که کفن پوشانیده اند آن وقت نیز آن قبض بطور رسیده بود و همچنین
 پیش از آنکه آنحضرت را بر تخت غسل فرود آوردند قبض بیدین بر نهج مسطور واقع
 گردید و چون حاضران کشادند شاید میگردند که دستهای مبارک آنحضرت بر سبیل نگویند

باہم جمع شدند و بہترین منوال دوسہ کرت واقع شد آخر چون معلوم گردید کہ اینجا
 سری ست بطن و رازی ست مخفی باز بکشادن آن متعصر نشدند و گفتند کہ
 حضرت خواجہ محمد سعید سلمہ الشرف فرمودہ اند کہ چون مرضی حضرت ایشان بسکنہ اند
 بکبوتہ ابحنان چنین ست چنین گذارید صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ
 تعیشون تموتون ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم مشاہدہ این
 خوارق عظیم مخلصان را موجب فرید عقیدت و دیگران را باعث حیرت و
 حصول اعتقاد و ارادت گشتہ و آنحضرت را بموجب نصیحت آنحضرت و بصواب
 دید حضرت خواجہ محمد سعید کہ افقہ فقہتہای وقت اند و دیگر فضلاء حاضرست جامعہ سعید
 کفن کردند لافافہ و قمیص فر از اردچاک قمیص را بروایت مفتی بہ از دو جانب شکستین نمودند
 و عمامہ ندادند کہ اتفاق فقہا و محدثین ست کہ آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم و ابو بکر صلی
 راضی اللہ تعالیٰ عنہ عمامہ ندادہ بودند و رقیستانی مرقوم ست کہ صحیح آنست کہ عمامہ
 و کفن مکروہ است علامہ ربانی حضرت سید شریف جرجانی و شرح سراجی نیز منع عمامہ
 و کفنین تاکید فرمودہ و حدیث ان اللہ و ربہ و ربیب الوتر نیز مقتضی نیست حضرت مخدوم زاد
 بزرگ خواجہ محمد سعید و امامت برکاتہ امامت نماز جنازہ پیرو پدر بزرگوار خود رضی اللہ عنہ
 نمودند و بعد از نماز برای دعای توقف نفرمودند کہ مقتضی سنت چنین نیست و کتب
 فقہیہ متبرہ مرقوم ست کہ بعد از نماز جنازہ ایستادہ دعا کردن مکروہ است ہر چند کہ عمل
 بعضی امام دین ایام چنین ست و روضہ منورہ ایشان پہلوی مسجد متبرک آنحضرت
 جانب شمال در جوار مساکن شرف موطن ایشان واقع ست و در همان قبۃ علیہ قبل
 ازین حضرت مخدوم زاد کی خواجہ محمد صادق راقدس سترہ گاہ شہتہ بودند نورانیت
 و شرافت آن موضع را بارہا حضرت ایشان میفرمودہ اند و نیز در یکی از مکاتیب حال آنموضع
 را چنین تحریر نمودہ اند بعنایت اللہ سبحانہ و بصدق حبیبہ علیہ و علی الصلوات و السلام

آتیه و البرکت بلده سرزند گویا زمین احیای هست که بر آسن چاه عمیق تاریک پر کرده
 مفعله بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آن ارتفاع داده و نوری در آن زمین و در
 شسته است که مقتبس از نوری صفتی و بی کیفی است در رنگ نوری که از زمین
 مقدس بیت الله ساطع و لامع است پیش از ارتحال فرزندی عظمی مرحومی بچند ماه
 در نور را بر این درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویه زمین سکنای فقیران را
 شان داده نوری نمودند ساطع که گری از صفت و شان بوی راه نیافته بود
 از کیفیات منزله و سبب بود از روی آن شد که آن زمین من شود و آن نور بر سر
 من لامع بود و این معنی را بفرزندی عظمی که صاحب سر بود ظاهر ساختم و از آن نور و
 آن آرزو مطلع گردانیدم اتفاقا فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرده و در
 ده خاک در دریای آن نور مستغرق گشت ع بنیالارباب النعم بعمه این بخت
 این بلده معظمه است که مثل فرزندی عظمی که از اکابر اولیای الله است و آنجا است
 است و بعد از مدتی ظاهر گشت که آن نور مودع الهی است از انوار قلبی این فقیر
 از اینجا اقتباس نموده در آن زمین فروخته اند در رنگ آنکه چراغی از مشعل افروخته
 فل کل من عند الله نور السموات والارض انتهى مرقومه الشریف و راقم این
 مروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف مخدوم زاده
 جامع الاسرار والعلوم خواجه محمد معصوم سلمه الله شنود که ایشان از زبان مبارک حضر
 ایشان قدس الله سره الاقدس نقل کردند که فرمودند اراده عزلت و انزوا نمودم
 که بگوشه از گوشه ها رفته منزوی شوم درین میان الهام نمودند و معلوم فرمودند که
 طریق محبوب و مرضی ما همین است که احوال بر آن هستی نه آن طریق که خواهش
 کرده در آن وقت در نظرم بلده سرزند چاه تاریک نمود که هیچ از غایت عمیق
 راه برآمدند و دینیز پیش از انتقال بچند سال روزی بر زبان مبارک آورده

بودند که مرا محاذی قبر فرزندی عظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را
با حوالی آن که در آن وقت دال محوطه بودند و ضمه از ریاض جنت دیدم
که آنکه مخدوم زاد و بار آخر و بدفن مختار گردانیدند همین خواهد بود که ایشان همان
نوشته و گفته سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بهر وجهی و جایی
دیگر را که فرمودند از غلبه دید فناء و خمول و بی نشانیها سرزده بود و کمالاً مخفی و مخفی
نماند که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضی در ایشان داخل
کیشان دیده اند بخی از آن مرقوم میگردد و یکی از آن خوارق که بسیار مردان
آنحضرت و غیر مردان باین فقیر رسانیدند آنست که قبر شریف مخدوم زاد و
بزرگ قدس سره در مرکز خطیره واقع شده بود که فقیر و همه مخلصان ایشان دیده
اند بلکه گمان این حقیر آنست که از مرکز بجانب قبله مائل تر بود و آنچه وجود حضرت
ایشان را پیش روی آن مخدوم زاد و مغفرت نشان که سمت قبله باشد
بخاک سپرده بودند احوال زیر آن متفق اللفظ و المعنی میگویند حضرت ایشان
که قبر مخدوم زاد و تخمیناً یک ذراع و چیزی بجانب دیوار شرقی رفته دیگر
از آن خوارق آنست که جامع رساله احوال و وفات ایشان مولانا بدرالدین
سربندی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بغایته انگیخته سرخ شده
بود و آن سرخی آسمان را اکابر کریم بر موت کمال دوستان او سبحانه گفته اند که مانی

شرح الصدور یعنی ان السموات والارض یکبیا علی المؤمن و بکار آسمان و حمرة لطفها
و آنچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زاد و باری عالیشان و بعضی در ویس
در واقعات و مکشوفات دیده اند پیش از آنست که به تحریر و آید از انجمله است آنکه
حضرت مخدوم زاد و کلان شیخ محمد سعید سلمه الشافری بودند که ایشان را بعد از دفن
بجواب دیدم که از انعامات عظیمه او تعالی که بعد از ارتحال در باب ایشان بطور

آمده به بشاشت و فرست تمام بیان میفرمایند و مسابحات میکنند عرض کردم که قبله
 گاه از مقام شکر هیچ کس را نصیب عطا کرده اند فرمودند بله مرا نیز از جمله شاکران
 گردانیدند معروض داشتم که در قرآن مجید و قلیل من عبادی الشکور آمده و این
 کریمه چنان مستفا و میگرد که آن جماعه پیغمبران باشند یا کمل صحابه
 پیغمبران چون ابو بکر صدیق رضی الله عنه فرمودند آنست چنین است اما مرا
 بفضل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت
 مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرمودند که ایشان را در واقعه و
 رسیدیم که سوال شکر و تکیه چون گذشت فرمودند حق سبحانه بکمال رحمت نخست
 بمن الهام فرمود که اگر تو اذن دهی این دو فرشته در قبر تو بیایند عرض کردم
 که آری و مولای این دو فرشته هم در حضرت تو باشند و پیش این بنده کین
 بیایند از و متعال نهایت رحمت و رافت خود را شامل من داشته ایشان را
 پیش من نفرستاد رسیدیم که ضحطه قبر چون گذشت فرمودند که شد اما اقل
 قلیل و گویا مولانا محمد باشم خادم که از مخلصان قدیم است حاضر است و خدمت
 بر پایستاده میگوید ایشان اقل قلیل راهم بر سبیل تو وضع میگویند و الا اینهم نشده
 مخدوم زاده کلان فرمودند که در حجره جماعت خانه بودم و آن وقت سحر بود و متعال
 دیدم که حضرت ایشان از در آمدند و بر سر عرش من نشستند و مراد بر گرفتند
 بهیبتی بر من استولی شد و لرزه در اعضای من افتاد و فی الحال از نظر من غایب
 شدند و فاضله دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ پیر محمد نام گفت در نماز فرض
 ظهر که مخدوم زاده کلان امام بودند بچشم سر بفتح سین دیدم که حضرت ایشان برابر من
 ایستاده اند چون میان من و ایشان در صف جماعه فرجه بود دست مرا گرفته
 بخود متصل ساختند که فاصله مانند آخر نماز ایشان را رسیدیم و فرجی شال

فستقی پوشیده بودند و گوش پیچ بر سر دستار پیچیده و مسحی و ربای ایشان
 بود و من زمان زمان متحیر میشدم و تمنق میکردم که مبادا از و هم باشد اما بی
 و شک چنانکه در ایام حیات میدیدم مشهود می شدند چون نماز را سلام دادند ایشان
 ندیدم مضمون سه آمدی و آتش بر جان ز روی بد رفتی و بر آتشم و امان ز روی
 با خود میخواندم و اشک اندوه مهاجرت می راندم بکے از مخلصان ایشان که در
 قریب رک بوده و هنوز خبر وفات ایشان را نشنوده بود و فرزند آن کوش
 مخلص بیماری داشته بفرزندش گفت احضار حضرت ایشان میکرد و بآ
 و ران احضار آن طفل بیمار دیده است که حضرت ایشان آمده فرموده اند که
 بابا ما بخدا رسیدیم و بهشت اعلى درآمدیم اول پايه رست و بهشت نهادیم
 بعد از آن سرور آوردیم بعد از آن پایه چپ را و ببقای او تعالی مشرف گشتیم
 رالی معروض داشته که مرا نیز به بهشت و ببقای حق تعالی برسانید فرمودند
 که هنوز وقت تو و فرزندان من نرسیده چون آن مریض از آن واقعه برآمده
 صحتش روى داده و بعد از ده روز خبر انتقال ایشان بدیاد آورید و مو
 بدرالدین مذکور در آن سال مذکور نوشته که بعد از انتقال آن حضرت من هم در واقعه
 ایشان را دیدم که بخواه حسام الدین احمد کتابی نوشته اند و عنوان آن مکتوب این
 عبارتست که ما خود بخود و نگاہبان این جهانیم ما از جهان گذشتیم و در آن جهان شستیم
 انالله و انا الیه راجعون این حقیر جامع این کتاب غنی اندک گوید چون خبر انتقال آن حضرت
 باین همزوی زاویه غربت و سکت رسید از غایت دلبستگی و اضطراب با جگر کباب چشم پر آب
 دل آواره و گریبان پاره از شهر روى بیابان نهاد و زبان حال را با نشا و این باغی
 خود کیشا و بی روى دل بصر اکمنی به چون کوه ز بار غم و روجا کمنی به از هر
 قاری نشان آن گل پریم به و زهر مرغی سراع عنقا کمنی به اتفاقا چون شب سید و کنای

هر در ویرانه مسجدی بیاو آن گنج سر عجیب اندوه برده بودم و با سوز و حرقت تمام
 سر و ازول و اشک گرم از دیده بیرون می آوردم لمؤلفه ز آتش غم آه سرود
 شتم تر داریم ما بذر رسول عشق اعجاز و کرداریم ما بذر هرگی شد رشته هر موسو
 ملاحتی نیافت بذر چاکهای کز تو بر حبیب بگر داریم ما بذر بیخ هر سو بر تن ما شتم ز نام
 لقه ایست بذر دل هر حلقه چندین نوحه گر داریم ما بذر در میان این گریه و سوز
 حضرت ایشان ظاهر شدند فرمودند صبر باید کرد و با هزار پریشانی و حیرانی گفتیم ای
 ملا و وجهانی در آتش صبر که تواند نمود فرمودند اتباع خلیل علیه السلام بجا باید آورد
 آتش را تشکیبایی گرفت با وجود این کرامی بند دیوانگی این عاشق مستمند
 فرود و روز بام این رباعی خود بود و دیوانه و لم زبند مجنون تر شده و زخم کسان
 که ام افزون تر شده هر شیشه که بشکست ز می گشت نمی بذر چند و لم شکست
 خون تر شده باز خواستم که سر بصر انهم چون پای برینه آن ویرانه مسجد نهادم بریر
 افتادم چنانکه از بهوش رفتم یکی از آشنایان فقیر در آن شبگیر رسید مرا شناخته
 او پی خود و دو متعلقان مرا خبر کرد و تمام راجع احزان من بردند و شتم که آن اندر
 دم رضای ایشان بود بان آوارگی لاجرم در ویرانه خود این مفلس بی توان و
 زابوای آن گنج بصدری و روز بان خود این ایات حسرت نشان خود
 و لمؤلفه اشکر زبان شستم سر هر بگذری بذر که از هر طرف آید ز تو
 سم خبر بذر گاه بر خیزم و گاهی تنگ بینم چو غبار بختا توانان تر نیست ازین
 سفر بذر بخت آرم طلبم بوسه کبابی جگر بذر کاسه دیده نم بر کف و دیو زه
 نم بذر افک رخسار گدایان و رت سیم و زر بذر خانه از گنیم و نغمه ن
 لیرم پیش بذر ما گریا بزم ازین راه زیوسف اثر بذر به چو آن تشنه که از شست
 دریا آمد بذر سر نم در روان کش نگریم چشم تر بذر اهل این قافله سر گشته بیج

اندوشر ابدول گرو ساخته ہاشم بخیاں نظر سے بناچار خود را بفکر نظم و شرفیہا
 و تواریح انتقال مشغول گردانیدم شصت و سہ فقرہ بطبق عمر گرامی ایشان
 و رغابت فصاحت و ایجاز و بلاغت روی داد کہ ہر فقرہ تاریخ انتقال آنحضرت
 بود کہ لک رباعیات و قطعات بطریق لغز و تفسیر و امثالہما و ران باب از
 دل کہ باب سرزودہ کہ مخلصان آنحضرت و فقیر زاوہ و دیگر

ہمنشینان ہر یک را جمع نمودہ اند کہ یک تاریخ مشور کہ آن کریمہ
 الا ان اولیاء اللہ لا خوف علیہم است بالکفایہ و دہین منظومہ غریبہ نیز
 لمؤلف یا ایہا الانام لقد سافر الامام بہ من کان ذیل رافقہ عروہ
 القبول بہ قطب الذی کفوف من رب السماء لہ بہ حال الہی تحیر فی شانہا
 المعقول بہ ما الموت کان بدر کمال قد الطلق بہ من مشرق الظہور
 الی مغرب الافول بہ لسا اصاب ارث رسول بحقہ بہ اکثب لعام حلتہ
 وارث الرسول بہ دیگر مخلصان آنحضرت نیز مرثیہا و تاریخہا نشر و نظاماً
 و بیان آوردہ اند غزنی سے از ہم پیر ہائے ایشان مولانا محمد صادق نام
 حدیث الموت جسر یوصل الجیب الی الجیب را بریادتی ہو میان موت
 و جسر تاریخ یافتہ یعنی الموت ہو جسر یوصل الجیب الی الجیب قضیہ
 انتقال را ہمین حدیث مشعر الوصال ختم نمایم و دیدہ دل را براہ انتظار فیوض
 و برکات حضرت و زبان قلم را بذر احوال و شہ زندان عالمقدار و خلغای

کبار آنحضرت بخشانیم بتوفیق اللہ سبحانہ و کریمہ فصل و ہجہ در ذراحوال
 حضرات مخدوم زاوہائے کبار خواجہ محمد صادق رحمۃ اللہ علیہ
 فرزند بہرمنند حضرت ایشان بودند ولادت لازم السعادت آن نخل برہند
 بوستان ولایت در سال ہزار و سی نمودہ از بدایت صبی و آغاز نشو

سیماهای صفات آثار و کارهای ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جدا مجرب ایشان
 به الرحمت آنجناب را در کف تعلیم و تربیت میداشته حضرت ایشان
 بودند که والدین می گفتند که این طفل شما عجائب چیزها از کیفیت و حقیقت
 شما از ما می پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت ایشان
 حدود سینه هزار و هشتاد و هشت گرامی حضرت سید خواجه فانی از خود
 بحق بقدس الله تعالی ستره رسیدند و مژده پذیر بنظر قبول حضرت
 خواجه و اخذ ذکر و مراقبه و جذب و نسبت شریفه مشرف گشتند و از علوم مستعد و
 طریقت و برکات نظر رحمت و تربیت حضرت ایشان احوالات شگرف و
 امالات عظیمه نصیب روزگار ایشان گردید و هم از حفظ تصرفات و برکات پیر
 بمقدار و پدید بزرگوار قدس سره در آن ایام غلبات و جذبات از تحصیل علوم
 بی فایده نبودند تا آنرا نیز بنهاست رسانیدند شنوده ام که بسا بودی که در آن
 م از وفورستی و استیلائی جذبات سرو پای برهنه هر سوسر نهادندی و اوراق
 بوق را بپاد و او دندی روزی در اثنا س باران با جمعی از طفلان و یاران
 بهنه سرو آشفته حال ایستاده بودند که حضرت خواجه از آنجا عبور نمودند چون
 آنجناب را چنان دیدند تبسم نموده فرمودند مجذوب ما را بگریه که چه میکنند و رفتی
 از دور ایشان نواحی که در خدمت عزیزی سلوک تمام کرده و خلافت یافته
 و چه دیار خود بود و بخدمت حضرت خواجه قدس ستره آمده احوالات بلند خود
 عرض رسانید و مرادش آن بود که ما را با چنین احوالات نواخته اند اگر اینجا
 اینهاست مصدع نباشیم و اگر فوق آن بودا ستفاضه نمایم حضرت خواجه
 خدمت زاده مرا طلب نموده فرمودند بابا احوال خود را بوی که در ایشان
 شنوند و خدمت زاده احوال بعضی رسانده اند که بخصوصه احوالات آن ویش

بوده با مزید آن چون آن شیخ دیده که طفل هفت هشت ساله این آستان
 که دوسه ماه است قدم درین راه نهاده از حال پنجاه ساله او دم نبرند پندار وید
 آن احوال از سر نهاده غیبت و استیلاک مخدوم زاوه قدس سره با بنجای سیده
 که در غلبات و استیلائی آن حضرت خواجه جهته تحقیف مغلوبی و پراطعام باز
 می داده اند چنانکه حضرت ایشان قدس سره در مکتوبی تصریح باین معنی نموده
 اند و نیز از مکتوبی که حضرت خواجه روح الله در وجه بجناب مخدوم زاوه نگارش
 فرموده اند این مضمون هویداست از آن مکتوب است این چند فقره قره العین
 محمد صادق برخوردار ظاهر و باطن کرد و احوال او چنانچه ظاهر است مستوجب
 حمدست بر همان حضور خود باشد از غیبت و ستغراق اندیشه نیست انشاء
 العزیز از سکر بصره آید و فناء و شعور اندراج یابد الی آخر المکتوب المرغوب از زمان
 صغیر سن در کشف کون و کشف قبور نظر صائب و بصیرت صادق نیز داشتند
 چنانکه حضرت خواجه قدس الله سره بر کشف و فراست ایشان اعتماد تام نموده همواره
 آن مخدوم زاوه را طلب شده از امر کونی غیبی می پرسیدند و ایشان علی الفور از
 هر کدام بمقتضای کشف خود جواب میگفتند و نیز ایشان بر سر مقابر برده از احوال
 هر کدام از اموات هر مقبره استفسار میفرمودند و ایشان بلا توقف حال هر کدام
 چنانچه مشاهده میکردند بیان می نمودند که تفصیل آن تعسر دارد چون حضرت خواجه
 بهم در آن زمان حیات خویش بعضی طالبان را حواله بحضرت ایشان ماکردند مخدوم
 زاوه نیز از آن جماعه بود بل بهترین آنها لاجرم دست اقتباس بدامن انوار ابدی
 والد بزرگوار خود و تا بنهایت مراتب کمال و اکمال رسید چنانکه همه گفتندی که
 این پدر را چنین پسر باید حضرت ایشان در عریضه که بحضرت خواجه خود مرسل داشت
 اندانجام قوم است محمد صادق از خردی خود را ضبط نمیتواند کرد و اگر در سفری همراه

ی باشد ترقیات بسیار میکند و رسیدن کوه همراه بود ترقی بسیار نمود و در
 تمام حیرت غوطه خورده است در حیرت بفقیر مناسب است تمام دار و انشی و آثار
 تا قهرید دل از ماسوا چنان از جمال خصال آنجناب هویدا بوده که بعضی از
 باب غنا که بشرف ملاقات ایشان رسیده بوده اند میفرموده اند که همیشه
 جوان را می بینم دنیا بر دل ما سر و میگردود و دیگری از درویشان بقوت تسلیم
 یستی آنجناب حکایت کرد که روزی از جفا و ملامت بعضی همسایه ها بخدشت
 دوم زاده اظهاتنگدلی نمودم و گفتم چه باشد که بعضی اینان را تهدید و تنبیه
 یند مخدوم زاده آه سر و از دل پرورد بر شدید و گفت ای فلان اگر و خصوص
 ویم پس میان ما و اهل رسم چه فرق آن درویش گفت نوعی این سخن از زبان
 بارکش رفت که من از آن عرض خجل شدم و کینه ملامت گران از دلم بکلی رخت
 ست و قوه بدر که ایشان در مسائل علمی از عقاید و نقلی بغایتی بود که روزی بصحبت یکی از
 ول علمای شیراز که بنده آمده بود و در معقولات بنیظیر بود رسیده عرفی چند با او از وقایع
 و مہیت و حکمت که زاده بخش بود در میان نهاد و بعد از اتمام سخن آن فاضل شیراز
 فته باشد که تا این جوان را ندیدم یقین نکردم که از طلبه هندوستان کسی قوه ادراک
 مائل و قیقه علوم عقلیه چنانکه باید داشته باشد مهارت علمی ایشان با علو حال و
 به انکسار و وفور تفرید و مہیت و انس بنا جات و خلوات از فقرات متبرکه والد
 رکوار ایشان قدس الشریع هما که در مکتوبات بتقریبات و مدح آن فرزند نگارش
 وده اند بر خوانندگان هویدا است مالبقرة چند از آن کلمات ارجمند التفتانایم
 مکتوب دوصد و هفتاد و هفتم از دفتر اول است که فرزند ی اغری مجموعہ
 زیر است و نسخہ مقامات جذبه و سلوک و ہم درین مکتوب است که فرزند ی
 از محرمان اسرار است و از خطا و غلط مصون و در مکتوب دوصد و چهل و چهارم

ازین دفترست که این مقام را بفزند و ارشادی عنایت فرموده اند و اول
 ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته
 است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر مرقوم است که استفادہ
 کہ این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت است استفادہ
 فرزندی اعظمی علیہ الرحمۃ از راه تفصیل آن ولایت ولایت این فقیر کہ از ولایت
 موسوی استفادہ شد شبیه ولایت رحل مؤمن است کہ از آل فرعون
 بوده و ولایت فرزندی علیہ الرحمۃ شبیه ولایت سحرہ فرعون کہ ایمان آورده
 و نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند با دو برادر از جنت اویکی از دوستان
 نیز نگاشته اند کہ فرزند اعظمی رضی اللہ تعالیٰ عنہ با دو برادر خود محمد فرح و محمد عیسی
 سفر آخرت اختیار نمودند و انشاء اللہ و اما الیہ راجعون حمد اللہ سبحانہ کہ اولاً باقی ماندگان
 راقوت صبر عطا فرمودند ثانیاً بلبلہ را سر دادند خوش گفت ۵۵ من از توروی
 نہ چیم گرم بیازاری بکہ خوش بود و عزیزان تحمل خواری بفرزند مرحومی آیتی بود از
 آیات حق جل و علا رحمت بود از رحمتہای رب العالمین و رس لبست و چهار سالگی
 آن یافت کہ کسی یافت پایہ مولویت و تدریس علوم نقلیہ و عقلیہ را بحد کمال
 رسانیدہ بود حتی کہ تلامذہ ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینہا را بقدرت
 تام درس دادند و حکایات معرفت و عرفان و قصص شہود و کشف ایشان مستغنی
 است از آنکہ در بیان آرد معلوم شماست کہ درین ہشت سالگی برنجی مغلوب حال
 شدہ بودند کہ حضرت خواجہ ماقدس سترہ معالجہ بسکین حال ایشان را بطعام
 باز آرد کہ مشکوک و مشتبه است می نمودند و می فرمودند کہ محبتی کہ مرا بجمہ صادق است
 بہیچ کس نیست و چنین محبتی کہ او را باست بہیچکس نیست ازین سخن بزرگی ایشان
 باید دریافت ولایت موسوی را بنقطہ آخر رسانیدہ بود و عجائب و غرائب آن ولایت را

بیان میفرمودند و همواره خاضع و خاشع و متذلل و متکسر بوده و میفرموده که
برای من از اولیای از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزی خواسته است و من التجا و تضرع
خواسته ام از محمد فرج چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود و کافی خوان و
شعور سبق میخوانده و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و عا میگرد که
رسن طفولیت دنیای دینه را وداع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در
رض موت یارانی که بیماری او میکرد و ندعجائب و غرائب از وی مشاهده نموده
در کرامات و خوارق که از محمد عیسی تا بهشت سالگی مردم معائنه کرده اند چه نویسد
بجمله جواب هر نفیسه بودند که بودیعت سپرده بودند شد سبحانه الحمد والمنه که امانات را باطل
ن بی کره و بی اگر اه حواله نمودم اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تقنا بعد هم بحسب الله ورسوله

علیه وعلیهم الصلوات و التسلیمات گویند که عم شریف آن مخدوم زاده شیخ محمد
سعود بطریق تجارت عازم خراسان شد و قاصد دیار قندهار مخدوم زاده بشا
بشان تا بمزار جد بزرگوار شیخ عبدالاحد قدس سره که در سواد قصه سرهند
قع است برفتند و لمح بر مزار منور مراقب نشستند بعد از آن سر برداشته
رفتند که حضرت جدی عم را ازین سفر منع میفرمایند چون مخدوم زاده در آن ایام
مغفرن بود و دفع عزیمت سفر نمودند عاقبت آن شد که مشارالیه با بضاعت
بجارت در آن سفر بهلاک پیوست و مراجعت نشد انتهی انتقال حضرت مخدوم
ده بزرگ روز و شنبه نهم ربيع الاول بوقوع پیوسته بود و از لفظ روز و شنبه نهم
ربیع الاول هجری تا ریح سال وصال ایشان نیز بر می آید گویند چون و با در آن
ده طغیان گرفت مخدوم زاده بزرگ قدس سره فرمودند که این طاعون
که چرب میخوابد تا مانرویم سکین نیاید ایشان را تا پ گرفت و برفتند بعد
آن و با در قبیلۀ ایشان تخفیفی پذیرفت بعد از انتقال ایشان بعضی را که آثار

تب طاعون پدیدار گشته بود صحت یافته و در غلبات آن تب دیده بودند که مخدوم زاده
 آمده آنها را از دست جماعه که بر آن بلیه موکل بودند خلاص میکنند و میگویند اکنون که ما
 این بار بر دوازدهم شمار ابر مردمان چچین روانها شد و یکی در خواب دید که هر که نام
 مخدوم زاده نوشته با خود دارد از آن بلیه برده چند روز مردمان نام مبارک ایشان
 نوشته می بردند و اثرهای می یافتند بعد از انتقال ایشان خویشان بران بودند
 که در مقبره جد خود قدس سره مدفون گردند حضرت ایشان رضی الله عنه در این باب
 متوجه شدند باین مکان شریف که الحال مدفن ایشان است مأمور شدند چنانکه
 قصه آن در مدفن حضرت ایشان گذشت و حضرت ایشان بعد از هر نماز جمعه
 بزیارت روضه آن فرزند میرفتند و مدتی مراقب میشدند و نیز هر صبح شنبه
 مع اصحاب حلقه ذکر را بر سر آن مزار پر از انوار سپیداشتند و اکثر اوقات معاملات
 عجیبه از احوال اخرویه آن فرزند بیان میکردند و ترقیات بی اندازه که بتوجه و دعا
 آنحضرت بحصول پیوست و انواع مواهب الهیه جل شانہ و عنایات که بظهور می
 لکثوف می ساختند و روزی بعد از برخاستن از تربت ایشان فرمودند امر و توجیه
 او بودم و دیدم هر لحظه بانوار و آثار عجیبه ظاهر شد و ساعت بساعت می بالید
 و اسرار غریبه که بر حمت الهی متعلق بود بشگفتگی بیان میکرد حضرت مخدوم زاده قدر
 ستره بعض عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان با آنحضرت مرسل
 داشته اند که از انجانی باحوال گرامی ایشان توان بر دلبستهها قبله گاه از نزد
 جز آن نیست که هیچ لحظه و ساعت بخلاف رضا اولی نگذرد و آن میسر نه مگر توجه خادم
 آن در گاه مدو فرماید و دستگیری نماید صریح بآمریکان کارها و شوار نیست
 الحمد لله و المنته که باین توجه شریف بطریق که امر فرموده اند استقامت
 دارد و در آن کم فتور راه می یابد بل روز بروز امیدوار ترقی و ترائد است

بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می نشینند و از حافظه قرآن می شنود و بعضی اوقات مقبوض
 است و بعضی دیگر بسوط قبض و بسط و ذوق و آرام و جزآن همه تعلق ببدن
 دارد و از آن تجاوز نمی نماید لطایف هسته نه متوجه اند و نه غافل اگر متوجه اند
 وجه آنها مثل علم حضوری است بلکه عین آن و توجه و ذوق و مثل آن راهمه و مثل
 لال میدانند و از اطل متجاوز نمی یابد لطائف او ببدن محتاط بودند و در نظر بصیرت
 میران بدن امر دیگر مفهوم نیست چنانکه بحضور سو فور السرور عرض کرده بود احوال
 بدن در نظر ممتاز می در آیند و این مقام را مقام بقا میدانند و بعد از این بقا باز
 نوعی از فنا به لطایف رونمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از فنا رونمود
 تمامی کار بیشتر نیست احوال مقبوض ظاهر میشود و فاما احوال توجه بعالم نیاید است
 ن غرض عرض احوال ضروری بود بچند کلمه حرات نمود یک مهنه اعرصه و انشت
 شیرین بندگان محمد صادق بموقف عرض میرساند که این حقیر مدتی مقبوض و
 موم می بود آخر الامر بحض توجه اقدس عنایت خداوندی در رسید و بسط عظیم
 نمود و در آن بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سابقا یاد و توجه مثلاً از جانب این
 می بود احوال هر چه هست از جانب اوست تعالی و تقدس و در خود بیش از قابلیت
 دل نمی یافت کلام آیه الله تطلع علیه الشمس فاخرق بذلك الطلوع کل ظلمة و کدورة
 البدن اللطائف و محل فیها کل نور و برکت یعنی فانشرح الصدر و اشع القلب و صال البدن
 نور امضیا الطیف من السرور الروح الذین کانوا قبل ذلک و جدت التجلی الاکمل من بین اللطائف
 القلب فلما نظرت الی القلب ظهران فی القلب قلباً آخر و انما التجلی علیه لما نظرت الی القلب
 القلب ظهران فی ذلک قلب
 و التجلی علیه کذا الی غیر النهایه فلم یظهر قلب بسیط الا و قلب آخر فیه و لکن متوهم الان
 متوهم الی القلب البسیط و لیس متیقن و علم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنبیة الیها

کانت کلمات مختلفات صرفه و کان مخطوئسم هذا المقام فما كتبها بسور الأوب قبله كما بالاین به
 کترین اثریست از آثار توجیه انظره اگر برتن من زبان شود هر سویی بنیک شکر تو
 هزار نتوانم کرده و آرزو مند می دریافت ملازمت خادمان درگاه راجه شرح و بحق
 سبحانه با حسن وجه این دولت عظمی میسر گرداناد و بجزسته انبی الامی آل علیه علیهم من الصلوات
 اتما و فضلها حضرت سلامت جماعته اعدا هر چند خباثتها میکنند و منصوبهای انگیزند
 آخر الامر توجیه عالی بغیر از خجالت و خسارت بدست نیاورده اند بند های اینجایی
 همه عرض بندگی نمایند و بجد و ذوق حاضر میشوند بک مسنها حضرت سلامت
 شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند که مقامی وسیع پس نورانی ظاهر شد گویا
 مقام حقیقت قرآنی بود هر چند باین جرأت نمی تواند کرد و چنان معلوم شد که حقیقت
 محمدی علی صاحبها الصلوات و السلام مرکز و اجمال این مقام است گویا دریای
 عظیم را در کوزه در آورده باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی است
 انبیا علیهم السلام و اکثر اولیای کمل بقدر استعداد خود از بعض آن مقام بهره دار
 و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر اراصله الله علیه و سلم نصیب مفهوم نشد و این حقیر
 نیز بهره یافت حق سبحانه توجیه علیه نصیب کامل روزی گرداناد و هنوز این مقام
 خوب واضح نشده است باقی احوال جمعیت گذران است درین ماه معظم خلیه برکات
 مفهوم میشود و اخوی محمد سعید اوصناع هموار دارد و اوقات جمعیت و ذکر میکند راند
 یاران شهر نیز بذوق تمام حاضر می شوند و العبودیه نهی حضرت ایشان قدس
 سره الغر نیز بنام این گرامی فرزند مکتوبات عالییه است که عظم آنها مکتوبی است
 در بیان طریق و آن مکتوب دو صد و شصت و شصت است از دفتر اول مکتوبات چون غایت
 تطویل و تفصیل بود و معارف و دران با هم دریافته نقل آن یا فقره از آن دشوار
 نمود خواه چه محمد سعید سلمه الله تعالی فرزند دوم حضرت ایشان اندک بس بکام

ق بل و فور احوال و کثرت فضائل و بشاشت وجه و نرمی گفتار و صفات
 آرامسته اند ولادت شریف ایشان در حدود سال هزار و پنجاه و پنج هجری شهر شعبان
 و حضرت ایشان قدس سره میفرمودند که محمد سعید چهار و پنج ساله بود که در
 پیش آمد در غلبات آن ضعف از وی پرسیده شد که چه میخواهی بیفتی
 حضرت خواجہ را میخواستیم من این حرف اورا بحضرت خواجہ خود قدس سره
 کردم فرمودند محمد سعید شمارندی و حریفی نمود و غائبانه از ما نسبت در بود و نیز
 حضرت خواجہ قدس سره در بعضی مکاتیب که بحضرت ایشان رقم فرموده اند این
 موم زاده را نیز بشفقت و رحمت تمام یاد فرموده دعا کرده اند در مکتوبی که یکی
 صانع و مدحت حضرت ایشان با قدس سره بر نگاشته اند آنجا نوشته اند
 ندان ایشان که اطفال اند اسرار الهی اند استعداد های عجب دارند با جمله شجره
 اند البته الله نباتا حسنا و این کلام عزیز حضرت خواجہ قدس سره اشارت
 عظیم بعلو استعداد و فطرت همه مخدوم زاده ها و وصول ایشان بدرجات
 این مخدوم زاده بعد از رسیدن بس تمیز تحصیل علوم صوری پر و خسته حقه
 موم را در خدمت حضرت ایشان رضی الله عنه و بیخ را در ملازمت برادر بزرگ
 قدس سره و بعضی را در صحبت شیخ طاهر لاهیوی سلمه الله با خبر رسانیدند تا در
 علوم عقلی و نقلی مهارت تمام حاصل کردند و از حفظ تصرف و بین توجه والد بزرگوار
 بین این تحصیل از نسبت این طایفه بزرگ احوالات بلند بدست آوردند و
 مجموع کمالات صوری و ترقیات معنوی با تمام و انجام رسانیدند و در سن هفتده
 نوزده سالگی با رویید و شد گویند در ایشان بلوغ طبعی بیدار گشت معنوی توأم گردید
 و وقت تا حال کتب علوم دقیقه را از معقول منقول به مهارت تمام در سن هفتده
 بعض کتب معتبره تعلیقات و حواشی زیبا رقم فرموده اند از جمله است تعلیقات

مشکوة المصابیح که در آن تحقیق صحت و قوت آن احادیث که ما خدا را خفیه است
 غایه سعی مبذول داشته اند بعضی علما که مطالعه نمودند بغایت پسندیده زبان شناس
 و معانی ایشان کشودند و روزی که راقم نیز حاضر بود یکی از علمای از ایشان مسئله مشکله که
 بر اصول فقه تعلق داشت پرسید ایشان حل آنرا در غایت تنقیح بیان فرمودند
 و آن عالم سرگوشش راقم آورد و گفت هیچ دانسته که مخدوم زاده تودر مهارت علمی
 امروز نظیر خود ندارد و شبی در بلده لاهوریکی از اکابر وقت مجلس عظیم بر پا کرده بود
 و علماء و مشایخ آن بلده را و نیز اکابر تریل آنرا دعوت نموده بود و در آن مجلس تقریباً
 سجدت و سجده عبادت و قایق علوم در میان افتاد حضرت مخدوم زاده بابر و غیره
 خود بجانب بودند و جماعت کثیر از محول علماء بجانب سخن را از هر علم تقریباً در جات
 عالیہ رسانیدند طلبہ علم از قوت علمیه این دو برادر در تحیر رفتند و اهل مجلس منظره
 درآمد و بر رخه که به خصوص مشارالیه را منی شناختند می رسیدند که این عزیز
 کیانند چون می شنودند که فرزندان گرامی حضرت ایشان اند می گفتند آری
 از آن صدق ولایت این قسم در هدایت چرا بطهور نیاید و نیز این مخدوم زاده علمه
 بتقریب عدم رفع سبابه در تشهد مذہب مختار حنفیه رساله بگذاشته بودند و فرمودند
 مقصد آنست که ابویت عدم رفع ثبوت رسد علمای که مثبت رفع سبابه بودند
 و اقامت جواب متحیر ماندند روزی حضرت ایشان قدس اللہ تعالیٰ ستره بتقریب
 جامعیت این دو برادر به این حقیر فرمودند که چون محمد صادق علیه الرحمتہ فوت
 شد گفتم دیگر چنین فرزندی که در فضیلت ظاہری و احوال باطنی صاحب کامل
 باشد از کجا خواهیم یافت حق تعالیٰ بحض کرم این دو برادر برخورد و ارنائب
 مناب آن برادر بزرگوار ساخت الحمد للہ علی الاحسان این مخدوم زاده سلمہ اللہ
 اخذ طریقت و مراقبہ از حضرت والد ماجد قدس اللہ سرہ نموده بہ سببها اصیل

سیدند چنانکه ابتدا سلوک و ظهور و جوش و خروش ایام عرضه داشتی که از سرهندی
حضرت ایشان نوشته بودند آنجا مرقوم بود که حضرت سلامت دل را هیچ متوجه
بای نمی یابد بلکه دل را نمی یابد اکثر حیران می باشد اگر قرآن می شنود چون سایر
دوران نشسته میماند گاه بغیر توجه بذكر رفتگیها در دل مفهوم میشود و در قصه شاه
مغول بود روح را از بدن تمام جدا دید ظاهراً و دید که این از مقامات حیرت است
شوای این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بود و دیدیم که شیخ را ظهور شد و آن
سبب غلبه کرد چندان غلبه میکرد بدن متاثر می شد درین میان ظهور حضرت خواج
ک شد قدس سره تسکینی روی نمود روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند
بیشتر تسکین شد انتهای حضرت ایشان رضی الله عنه در حاشیه جواب عربینه
دوم زاده بزرگ علیه الرحمه نوشتند آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته بغایت
بسیار است هیچ یک از یاران را باین خصوصیت روی نداد انشاء الله که وزیر ولایت
معه مشرف گردید بعد از آن چندین سال دیگر تا روز انتقال حضرت ایشان رضی الله
نظرات عنایات خاصه آنحضرت شامل این دو برادر یعنی صاحب ترجمه خواج
مقصوم مظهرهای بودند و نسبتهای بلند و احوال ارجمنده می نواختند و محرم اسرار
بیه و معارف عجیبه حضرت ایشان در خلوات و جلوات این دو برادر بودند و
هر آن بوساطت ایشان مستفید می گشتند و آن اسرار
رک که در ستر آن جد و جهد تمام میفرمودند و هیچ یکی از اصحاب
غیر هم به استماع آن سر بلند نکرده این هر دو مخدوم زاده را
ن مطلع ساختند بل به خصوص تحقق آن در حق ایشان
بر می دادند بعضی از بشارات عالیه که آن حضرت در حق این
دو برادر فرموده اند ذکر مینمایم **ب** حضرت مخدوم زاده خواج

اسب معاملات دنیوی است جمعی که عنایت
 های جل و علاش شامل حال شان شده است و
 نیای اینها را حلم آخرت ساخته و بخطاب لقد آتیناه
 فیه فی الدنیا [۱] نواخته امیدوار مخلصی از مضایق این دارغور
 و بخلعت سعادت [۲] الیوم المکلت لکم دینکم و اتممت علیکم
 نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا ممتاز حضرت قطب الاولیاء
 رس سرتو در باب دو شخص از اصحاب خود این بشارت
 مرده اند و این لفظ را مذکور ساخته اند که دنیای شمارا آخرت
 کردند. ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
 عظیم. (ب) حضرت مخدوم زاده خواجه محمد معصوم سلمه الله
 عالی در بعض مرقومات خود نوشته اند که حضرت ایشان
 فی الله تعالی عنه دو شخص را از اصحاب خود بولایت احمدی
 شرف ساختند الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنّا لنهتدی لولا ان
 هدانا الله لقد جئت رسل ربنا بالحق. (ج) و نیز این مخدوم
 سلمه الله تعالی بنگاشته اند که حضرت ایشان رضی الله تعالی
 عنه دو شخص را از اصحاب خود فرمودند که شمارا از دائره غضب
 و ن کردن مترصد فوق باشید را قم حروف عفی عنه گوید که مراد از دو
 شخص که درین هرچهار بشارت واقع شده است همین هر دو
 مخدوم زاده عالی مقدار اند سلمهما الله سبحانه یکی از اسفار که این دو
 مخدوم زاده عالی مقدار در خدمت حضرت ایشان نبودند و بضرورت در سر بند
 و بنده که در خدمت حضور بود و میباشد و یمود که چون وار و عظیم و معرفت
 و بحضرت ایشان محسوسید و این دو نور دیده را بشوق تمام یاد

میکردند و در همان ایام این چند کلمه را که شاه محمد مستبصرین مدعی
 بمشارایه ارقام فرمودند الحمد لله و بصقلو اة والسلام علی رسول الله و فرزند
 گرامی هر چند مشتاق و خواهان صحبت مانند و ما هم آرزو مند حضور و ملاقات
 ایشان اما چه توان کرد که جمیع آرزوها میسر نیست مصرع تجری الیریاخ لا شتی
 السفن بدورین عسکر بے اختیار و رغبت مانند را بسیار مغتنم میدانند و کیست
 این عرصه را به از ساعات کثیره و ممکنه ذکر نمودی نمایر اینجا آن میسر است که در جاه
 دیگر معلوم نیست که مثال آن میسر شود علوم و معارف آن موطن جداست احوال
 و مقامات این مجموعه علیحدہ معنی که از جانب سلطان است آزادریه کمال افت
 و رضامندی سولامی خود میداند جل شانہ و سعادت خود را درین حبس می انگارد
 علی الخصوص درین ایام مشاجرت عجائب کار و بار است و درین اوقات تفرق
 غرائب غنچ و ذلال لکین هر دولت و نعمت تازه و بوالعجب که روز بروز میرسد
 فرزندان در دل می خلند و از دوری و نایافت ایشان فکر و مضطرب می باشد
 انکارم که شوق من بر شوق شما چرب و غالب است و مقرر است که آنقدر که پدر
 خواهان پیوسته است پس خواهان پدر نیست هر چند قضیه اصالت و فوعیه مقتضی علم
 این معنی است چه اصل را احتیاجی نیست و فرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاه
 چنین آمده و آشد شوق اصل را ثابت گشته آری مصرع در خانه بکد خدا می ماند
 همه چیز و اسلام و در وفات مکتوبات قدسی آیات معارف فاصه بیشتر نامزد
 این دو کل بر و مند بوستان ولایت میکردند کمالا یخفے علی ناظر بهادر سفر جبر
 که این بنده در خدمت آستان حضرت ایشان بود می شنود که در هر چند روز ایشان
 این مخدوم زاده را بغیض خاص و نسبت مخصوص سرافراز
 می ساختند و خلعت خلعت که کنایت است از معامله

همه درین سفر بیعت اشر باین مخدوم زاده عنایت کرده اند
 آنچه این مخدوم زاده در مرقومات خود تصریح بآن
 ده اند آنجا که نوشته اند **۵** بکرم الله سبحانه آن وعود
 در مکتوبی نوشته اند که خلعت خلعت را بغلانی خواهم داد
 حضرت اجمیر منجز فرمودند و عنایت کرده روزی فرمودند
 باین سفر اجمیر **۱** محمد سعید بود ترقیات بسیار نمود و وقت دیگر در خلعت
 فقیر فرمودند بر عمر اعتقاد می بینی بنیم رفتن قریب نماید بنحوا هم محمد سعید چنان
 که تواند برین مسند نشست فقیر خواهی آنرا بسع این مخدوم زاده رسانید
 بیست و وقت و انکسار و افتخار تمام فرمودند من ناقابل چنین چنان خود را
 و به شایان این امور نمی بنیم حضرت ایشان هر جا تشریف برند بر اوردم محمد معصوم
 بجای خود بنشانند مرا بخندست و متابعت او امر کنند و اگر این التماس بخاطر
 س ایشان نیاید نفرمایند من بر مزار جد بزرگوار قدس ستره که برون شهر
 فع است زاویه اختیار کنم و بسند واری حواله قره العین محمد معصوم باشد
 بر این ماجرا را بخندست مخدوم زاده و خواجه محمد معصوم بدخله معروض داشت ایشان
 بگریستند و فرمودند هانا اعز می مخدومی خواجه محمد سعید سلمه الله مرالائق خدمت
 و نمیدانم که نظر میکنم در استقامت احوال و اطوار و احتیاط با شرعی و اخلاق
 به وقوت علمیه و غیره خود را کمترین مستفیض و تلمیذ ایشان می یابم و سعادت
 در اورد خدمت ایشان می بنیم فقیر این ماجرا را در خلوتی بعرض حضرت ایشان
 رسانیدم ایشان بغایت خوشنود شدند و آب چشم مبارک آوردند باین فقیر
 فرمودند می بینی انکسار و ایثار و داد و داد این دو برادر نجسته سیر را و دعا
 حق ایشان کردند با جابت قرین با و عریضه از بعضی عرائض این مخدوم زاده

که پیش از سفر اجمیر و قبل از ترقیات بلند بحضرت ایشان نوشته بودند و یاد نمود
می آید بعد از آن بتنامی غرق لجه انوار و بحار اسرار و الدبیر گوار
خویش گشته بمقامات عالیہ و کمالات باهره و درجات
متعالیہ و مناصب فاخره رسیده اند و محرم خاص الخاص
و مونس و مساز در خلوات و جلوات گشته خصایص
و کمالات ایشان بی شمار است و استحصاء معارف
و حقایق که بزبان قلم ایشان آمده است دشوار اما بحکم
مالایدرک کله لایترک کله کله عالیہ ایشان که در آن تحقیقات
چشم و تدقیقات مجسم نموده آید و به بعض مقامات حاصله
خویش تصریح نموده در ضمن چند برکت آورده خواهند انشا الله
تعالی اما آن عمر یکنه این است **ب** هو عرض داشت
احقر العبد محمد سعید بموقف عرض اشرف میرساند که از اندوه مفارقت صوبی
چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر استولی میشود که ترصد ملاکت و مرشم
میگرد و از خرابی احوال چه معروض دارد و با وجود تعلقات شتی که دامگیر شده و تمام
آن دارد که دیوانه و از ارجح علایق گسسته و همه را سوخته غریب اختیار نماید
که جز لب گور این کس را نه بینند در حلقه پیشین شسته بودم و حافظ قرآن میخواند
ظاهر شد که چنانچه ظرفی را خالی سازند باز پر سازند بنده را پر ساختن گرفتند بنوعی
که کیفیت آنرا نمیدانند که چگونه بعرض رساند و ریافت که تخلیه اول تخلیه از توهم
وجود است که خود را که عدم مطلق و شر محض بود وجود و خیر محض می انباشتم آن توهم
نازل شد عدم بصرافت خود عدم بود باز پر ساختن آن نیست که بجای عدم که حقیقت
این شخص بود ثبوت را داشتند اما در نظر خوب حقیقت

ان ثبوت نمی است بلکه عدم مطلق و شرمحض حقیقت خود
 نظرست و ثبوت مجدد هم منظور گویا شئی خالی را پیر کرده
 و گران باری آن واضح است فردای آن روز دیدم که آئینه بدست
 مردم در آن می نمایند که روی من و اغماها مختلف دارد که در نظر مردم نمی در آید دیدم
 آئینه در کمال صفایست و انستم که رنگ گرفته صورت و اغدا را ظاهر شد از آن
 تنگ شدم آئینه دیگر گرفتم دیدم که و اغماهای رشت بیشتر ظاهر شد بسیار پریشان شدم
 و دیگر گرفتم در کمال زاری و صفا اول پاره از رو در آن مصفا ظاهر شد غماهای بحال
 و اغدا را دیدم در آن وقت تعبیر نمودند که مرآت شئی منائر شئی است پس اول
 آن معامله در میان عدم وجود مختلف بود آئینه بر مثابه آن بود و قتی که معامله بعد
 و کشید آئینه خالی از احکام عدم پیدا شد و نیز روز دیگر آن غده حل شد
 نوشته بود خوب در نظر حقیقت بودن ثبوت بدل عدم نمی ایستد
 ظاهر شد که نهایت اطلاق انما باقلای عدم است که ملتبس با باطل است چون
 در باطل خود پیوند و انما منقطع میشود و اینجا حقیقت بی اطلاق انما به ثبوت مبدل
 و اینجا انقطاع علم حضوری واضح میشود چه وجود همیشه خود حاضرست بصورت
 حضرت امیدوارست که بتفصیل این حقائق بهره ور گردد انتهای
 ما آن معارف و بشارات که وعده ذکر آنها سبق ذکر یافت
 این است که در ضمن هفت برکت منقول می گردد
 حضرت ایشان قدس الله سره العزیز میفرمودند که فلانی
 بود در ضمن مائی و ازینکه نسبت تو ضمنی است دلتنگ مباش
 که حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه ضمنی حضرت دین و دنیا
 صلی الله تعالی علیه و آله وسلم بودند الحمد لله علی ذلك حمداً کثیراً

طبیب ۲ حضرت ایشان قدس سره خطاب بآن مخدوم
 زاده نموده فرمودند که تو دائره لقی حضرت ابراهیم علیه السلام
 الحال در اثبات شریک منی و آن را به بعضی محرمان خود ظاهر
 فرمودند که بعد از آن معامله خلت فی الطریق مانده بود الحال
 با معامله حضرت ایشان است الحق آنحضرت قریب ارتحال
 در باب آن مخدوم زاده فرمودند که در هیچ مقامی از عروج و نزول
 تا امروز تخلف نکرده و شریک و ردیف من بوده حضرت مخدوم
 زاده باین فقیر حکایت کردند شبی در محسن خانه خود در وازه را از درون بسته
 خفته بودم و نصفی و زیاده از شب رفته بود یکی بشدت تمام وحدت دزد و جیرا
 شدم که کباب شد هر چند فریاد کردم جواب نداد بدروازه خانه آمدم که کباشیم او
 در ایچانب خودی کشید و من جانب خود درین اثنا آواز حضرت ایشان
 رسید فرمودند محمد سعید حاضر باش بحج و رسیدن آواز ایشان آینده
 ناپدید شد صبح که بخدمت حضرت ایشان رسیدم پیش از آنکه من قصه
 شب را عرض دارم فرمودند امشب جن بخانه تو میخوایست و آید مرا حمله شو
 من مطلع شدم و بانگ بر زدم و براندم بدین تقریب بعضی ثقات اصحاب حضرت
 ایشان که حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند که فرمودند شب بخانه
 خواب خود را از کشیده بودم و القای آمده بود که ناگاه جنی خواست بر من تصرف
 کند من کلمه لا حول و لا قوة الا بالله بر زبان راندم همین که آن کلمه از زبان من
 برآمد دیدم که ملائکه با دور باشها نزول نموده آن جن را پاره پاره کردند و متعاقبان او
 را از نواحی اجلای وطن نمودند بفلان منزل کشیدند تا نقل گفت همان روز که را
 از آن منزل آورند که امشب جن باین اسب رسانیده ام یعنی نیز مصدق

فرموده ایشان گشت پ و ایضاً حضرت ایشان خود در ساله مبد و معا و توت
 اند که روزی احوال جهان را برین درویش منکشف ساختند و دیدم که جنیان در
 کوچه ها در رنگ مردم میگردند و بر سر هر جن فرشته ایست موکل و آن جن
 از ترس موکل خود سر نمیتواند برداشت و بهین و بسیار خود نظر نمیتواند انداخت
 در رنگ مقیدان و محبوسان می کشند و صلا مجال مخالفت ندارند الا
 ان یشاء ربی شیا و در آن وقت چنان معلوم شد که گویا در دست هر
 موکل گزینی است آنست که اگر از جن اندک مخالفت احساس نماید بیک ضربه
 کار او کفایت کند خواجہ محمد معصوم سلمه الله تعالی فرزند ثالث حضرت
 ایشان اند و ولادت شریف ایشان در حدود سنه هزار و هفت یا زویم
 شهر شوال هجری بوده حضرت ایشان قدس الشریعہ الغریز میفرمودند قدس
 میمنت لزوم محمد معصوم یعنی ولادت او مارا بس مبارک بهایون آمد که بعد
 تولد او چند ماه بعد از دست حضرت خواجہ خود مشرف شایم و دیدیم آنچه پیوست
 دیگر تعریف علو استعداد این فرزند را چنان فرموده فرمودند که از محمدی الشربان است
 و نیز آنحضرت بکربوبی برگذاشته اند که از فرزند می محمد معصوم چه نویسد که و بالذات
 قابل این دولت است یعنی ولایت خاصه محمدیه علی صاحبها الصلوٰۃ و التحیۃ و نیز
 بر زبان شریف رانند که از اقتضای علو استعداد او بود که در ایام سه سالگی
 بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذاتی و حرف توحید لب کشود و میگفت من
 انا من و من زینم و من فلانم و من فلانم و یواحق است چون زینجا کر سپندان
 تابع و پند نام جمله چیز یوسف کرده بود و پناهگاه فرمودند درین طریق پیر و جوان برابر
 اند و نساء و صبیان در وصول انوار فیوض مساوی ذلک فضل الله یؤتیه
 من یشاء والله ذو الفضل العظیم و آنچه دلالت بر کمال مناکبت

اصلی و رابطه جلی این مخدوم زاده بجناب قدس دارد
آنست که حضرت ایشان تا مدت ها در انکاح این مخدوم زاده
مأذون نمی گشتند هر چند درین باب ملتجی می شدند و استخارها
می نمودند تا آنکه روزی بجهت تبول بالای بامی برآمدند بعد از
نشستن دیدند که چند دانه کندم آنجا افتاده است از غایت
رعایت ادب آنجا بول نمودند و همچنان برخاستند درین اثنا
ملهم شدند که در نکاح فرزند تو اذن دادیم و منکشف ساختند که
منع ازین امر از کمال غیرت الهی جل شانہ که در حق این نوباوه
بوستان کمال بوده حضرت ایشان همیشه بنابر مشاهد بلندی
استعداد و آثارش در شاد که ازین فرزند در ایام طفولیت و صغر سن مشاهد
مینمودند نظریات شامل حال او میداشتند و منتظر ظهور کمالات خفیه که در مکی
استعداد مودع می بوده می بودند و میفرمودند که چون علم سبدر حال است از
تحصیل آن چار و نبود از بخت بحصول علوم از معقول و منقول نیز دلالت
می نمودند و از کتب دقیقه علمیه بقرآه صفحه غنی و ورق ورق امر کرده میفرمودند
بابانند از تحصیل علوم فارغ شوید که ما را با شما کارهای عظیم است تا بتوجه شریف
آنحضرت این نور دیده ولایت نیز چون برادران بزرگ خویش در شانزده
سالگی از تحصیل علوم فراغ یافت و اگر چه در ضمن تحصیل قال و تحصیل حال
و تنویر بال سرگرمی بود اما بعد از فراغ از ان بکلی خود متوجه این گردید تا بعنایت
اللہ سبحانہ از احوال و اسرار خاصه والد بزرگوار خود رضی اللہ
عنه بهره فراوان گرفت باسرار خاصه و معاملات مختصه و
مقامات فنیجه و درجات عظیمه و کمالات بلند و حالات ارجمند آنحضرت

شمر و متحقق شد و آثار تکمیل و ارشاد در رنگ پدر عالی مقدار بر وجه
 ل از ایشان بظهور پیوست و نور هدایت ایشان
 اف و اکناف عالم را در گرفت چنانچه این نوشته
 مخدوم زاده برین مدعا شاهد عدل است **ب** بکرم
 راوندی جل سلطان و طفیل رسول او صلی الله علیه و علی آله
 سلم و بمن توجه حضرت پیر و ستگیر قدسنا الله سبحانه بئسره
 قدس معامله تسلیک و تکمیل بغایت سهولت پذیرفته
 راه وصول اقرب گشته و کار دهوور بایام و شهره و مقرر شده
 چند بحسب کیت مستر شدن این معامله قلت دارد چه
 ن وقت کثرت آنرا بر نتابد لکن از روی کیفیت افزون و
 شش از پیش است یکی از مستر شدن بواسطه در هفت روز
 ابتدای تعلیم طریقه فنای قلبی در خود نشان میداد و چیزها بیان
 نمود که گویا بحوالی فنای نفس رسیده بود و ما ذلک
 علی الله بعزیز و اکثر مجازان فقیر که از احوال مستر شدن
 خود بیان می کنند و قصص سرعت وصول که میگویند عقل
 عقیل در تحیری مانع : اگر پادشاه بر در پیر زن بیاید
 و ای خواجه سبالت مکن : و چون احصای خصایص و ن
 کمالات این مخدوم زاده عالی شان بنا بر غایت مناسبت ایشان
 و والد بزرگوار خود متعذراست و عد بشارت از حضرت
 ایشان در باره این فرزند ار چند صد و ریافته متعسر و نیز
 بعض از ان بشارت بل اکثرش از جمله اسرار لازم
 الاستتار است لهذا اینجا بتفصیل بعضی از آنکه فی الجمله قابل

بلی مانده بود آن بقیه نصیبی یکی از منتسبان آن فرد آمده است
 مخبر طینت او از آن فرموده اند و باندازه آن خطی از اصالت نیز
 فته آن ربك واسع المغفرة انگارم که نصیبی که حضرت مهدی
 و عود را علیه الرضوان از اصالت است از راه حضرت عیسی
 است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و نیز حضرت ایشان
 خطاب باین مخدوم زاده عالیقدر نموده فرمودند که هر قدر که
 نصیبی از اصالت داری موافق آن نشأ محبوبیت در نهاد تو
 ودع است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال انفعال در حق وی
 شان داده و ما ذلک علی الله بغیرزایا باین است آنچه این
 مخدوم زاده سلمه الله تعالی در بعضی مرقومات خود برگزیده اند
 در نماز عصر بودم که بسط عظیم روداد و منزل عالی کیفیت
 شگرف که هرگز مثل آن رونداده بلکه مخطور و متصور
 هم نگشته شرف و رودیافت و اموری در میان آمد که مصداق
 لا عین رأیت ولا اذن سمعت تواند بود زبان رایاری گفتن
 آن نه و قلم را تاب نوشتن آن ندع؛ فریاد حافظ این همه
 خربهرزه نیست؛ هم قصه غریب و حدیث عجیب هست
 انگارم که حصول آن وابسته به نسبت اصالت و محبوبیت ذاتیه
 است مانا که آن مقام را خصوصیتی به کاتب بود که در آن بارگاه
 خود را مقرر دید نتایج کلمه طیب و سائر الفاظ ذکر مثل تسبیح و تحمید و
 تکبیر را در آن حرم قدس گنجایش نیافت اگر گنجایش هست
 قرآن را و نماز را هم بعلاقه آن سوای تلاوت قرآن مجید و ادای
 نماز نسبت بآن مقام تعطیل و بیکاری می یابد و می فهمد که هیچ سب

و عمل را در حصول این نسبت علیه مدخل نیست موجب صرف
است سابقه عنایت می باید دیگر هیچ که ریاضات و مجاهدات
در مبادی قرب ولایت دخل دارد تا زمانی که سیر در اصول و
اصول اصول است اعمال صالحه سودمند و نتایج بخش است که
بوسیله آن سالک مستعد ترقیات میفرماید و از تکرار کلمه نفی و
اثبات از ظل باصل راه می کشاید از اصل باصل عروج نماید و
آنچه مذکور شد آنجا اصل را در رنگ ظل در راه باید گذاشت به
ریاضات شاقه بحوالی آن بارگاه معلی راهی نمی کشاید
و حصول بآن منوط بموجب محض است یا محبت صرف خصوصیت
و عدم شریکت احدی که در بالا مذکور شد چونیک تأمل نمودید که
ازین رهگذر است که هر کسی که باین منزلت رسیده است
مقامی از خود دارد که دیگری را بالا صالیه در آن شریکت نیست هر چند
و اصلان آن مقام اقل قلیل اند از آن جمله است که حضرت ایشان
در آنجا ملاحظه نموده بغایت عظمت و نهایت ابرهت و علو
شان در نظر درآمدند چنانکه عقل و وهم در ادراک آن حیران
و سرسیمه است و زبان قلم و قلم زبان در تبیان آن عاجز و قاصر
باید دانست که عالم را ظل حضرت حق جل سلطان دانستن یا مراتب
او تعالی تصور نمودن و موهوم دیدن و کمالات منعکسه ظل را
بأصل سپردن و ظل را خالی بلکه معدوم فهمیدن بعد از آن
آنرا بکمال اصل متحقق یافتن همه در قرب ولایت است که از
ظل بأصل پیوستن است می فهمد بعد از آنکه اصل را در رنگ ظل
در راه گذارد و بحوالی آن حصریم اقدس برسد ازین امور هیچ کار

که متصور نبود آنجا ظل دانستن نیست اوصاف را با صل
 اده خود را فانی و مستهلک دیدن نه و بقا و تحقق با صل پیدا
 کردن مشهود نمی گردد و وصول آن موطن را راه جداست
 زین بآن مقام رسیدن دشوار است **ب** و نیز این
 مخدوم زاده نوشته اند روزی در ایام حیات حضرت مخدوم زاده
 کلان خواجه محمد صادق علیه الرحمة والرضوان حضرت ایشان
 فرمودند که در زمره سابقین که حق سبحانه و تعالی شان ثلثه
 من الاولین و قلیل من الآخرین فرموده نظر میکردم خود را داخل
 آن جرگه دیدم و یکی را از منتسبان خود نیز در آنجا با خود یافته و
 مثل آن در اسرار مشابهاات کنایات از معاملاتست
 و رواست که شخصی را معامله حاصل بود و علم بآن معامله
 نباشد این معنی را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده
 نموده است بدینگونه تا چه رسد خوش گفت : سعادتهاست
 اندر پرده غیب : نگه کن تا که اریزند در جیب گویا اشاره
 بانکشاف و علم آن معاملاتست که بعد از آن بحصول پیوسته
 است آنچه آن مخدوم زاده در بعضی مکاتیب خویش نوشته اند
 اگر چه از حقیقت معامله این کار در میان آمد نزدیک است
 که نزدیکان دوری جویند و واصلان راه هجره بوند مستمع از
 هوش رود و متکلم را تاب نماند بیت : فریاد حافظ این همه
 آخر بهره نیت : هم قصه غریب و حدیث عجیب هست
 مشابهاات قرآنی رمزست از آن و مقطعات فرقانی ایمانست
 بآن این دولت باصالت نصیب انبیای کرام است علیهم الصلوات

والتسلیمات وکمل ورثہ را با اتباع این بزرگواران نیز نصیب هست
 بوراقت ولو علی سبیل القلۃ والندرة فعلیک با اتباع خاتم الرسل
 علیہ وعلیہم الصلوٰات والبرکات لتناول من برکاتہم وتذوق
 من اذواقہم وتنجو من مہالك الطامة الکبریٰ بشفاعتہم **(۳)**
 و نیز میتواند کہ ایام معاملات مسطورہ بود آنچہ آن مخدم زائدہ
 بہ بعضی مخلصان برگذاشته اند از شمول عنایات کہ در بارہ این
 عاصی واقع است چہ نویسد : داد او را قابلیت شرط نیست
 قبل من قبل بلا علة اگر بتفصیل آن پردازد یحتمل کہ قلم طاقت
 آن نیارد و کاغذ بسوزد و متکلم و مستمع از موشش رود بعد از آن کہ
 گوید و کہ شنود خوش گفت بیت : سراپا آتش شمشاد قدح کو
 دیگری پر کن : کہ خواہد سوخت ساغر تا تومی در جام خامی کرد
 و ایضا لطافت و علو آن زبان را میگیرد : یضیق صدری ولا ینطلق
 لسانی : سخن از لب تو گفتم بلیم سخن گره شد پس
 باید کہ مستمعان متکلم را معذور دارند و از راه جستہ بذات او راہ
 جویند تا از ذات بیچون حقیقی حظی یابند ہر چند ذات متکلم را با ذات
 مستمعان بیچ نسبتی در میان نہ چہ ذات او نصیبی از بیچونی یافتہ
 و با ذات بیچون حقیقی اتصالی و نسبتی خاص پیدا کردہ بلکہ دیگران
 را اصلا ذات نیست بذات عارف چگونہ پی ببرند
 ذات خالص عارف خود و راء اوست ہر حال دست
 و پای باید زد و موارہ باین ترانہ باید مترنم بود بیت : مغلسانیم آمدہ
 در گوی تو : شینا لہ از جمال روی تو **(۴)** و نیز عرضہ کہ این
 مخدم زائدہ بر جادہ حضرت ایشان نوشتہ اند مہر حست بوصول

نسبت سابقین برایشان را و اینست حضرت سلامت این فقرا
از آن باز که بعالم فرود آورد و نشانه آن نسبت را که در وقت عروج
بآن مشرف ساخته بودند بمیان می باید که از یمین و یسار بیگانده است
این نسبت مخصوص بسا لکان ایشان است اصحاب یمین در رنگ
اصحاب یسار ازین سخن چه دریابند و از ارباب ظلال در رنگ
عوام مؤمنان این معما چه فرا گیرند محبت ذاتیه که آنجا ایلام محبوب
از دیاد محبت بخشش است نسبت بانعام او اینجا متحقق میگردد
چون بذوق و وجدان خود رجوع میکنند بی تکلیف می نماید که حظی و حلاوتی
بلکه از دیاد محبت که در وقت ایلام محبوب است در هنگام
انعام او این است توان گفت که تصور ایلام محبوب فرج و
سروری می بخشند در نفس انعام آن فرح و سرور ثابت نیست چه در
محبت ذاتیه هر چند فرح و سرور از شایسته نفسانیه منزه و مبرا باشد
اتمیت و اتملیت پیدا کند و نیز این مخدوم زاده عالی درجه بر
نگاشته اند **ف** روزی حضرت ایشان قدسنا الله بصره الا قدس
پیش از آنکه به سفر اجمیر روی آرند نواحی آن جناب در صوبه
پنجاب بمواریه خلیفه عمر دیده بود و موسم اعتدال خریفی در ایام
تشریف دقایق اسرار فنا و بقا و زوال عین و اثر بطرز خاص خود بیان
میفرد و در سخن از وصول با کعبه مقصود و بیان آن بزرگان مبارک
داشتند و زیاده از یک ماه شده بود که عین قسم معارف در میان بود
و روز بروز دقایق و غرایب آن می کشودند این فقیر غواصی بحار آن اسرار می
نمود و آن حضرت بمواریه در تبیین و تغنیش حال این بی پروبال می بودند
و ترقب ترقی وی داشتند و توجه بر آن می گذاشتند با آنکه در آن

وقت که بیان دقائق مستوره می نمودند و غیر ازین فقیر دیگری در خدمت شریف نبود بعد از استفسار حاصل روزگار این دور از کار نواز شهرها در حق وی فرمودند و بشارت حصول معاملات مزبوره فرمودند **حدّ الله سبحانه علی ذلک و علی جمیع نعمائه** و نیز حضرت ایشان در مکتوبی کلمه چند در حق این فرزند رشید و برادر بزرگ ایشان **خواجہ محمد سعید سلمہا اللہ سبحانہ** رقم فرموده اند که از اسحاق آشفتمایان **فوج الاغلا** بحصول علو حال و کمال و اکمال ایشان پی برند و آن اینست **خاطر همیشه شود** احوال شماسست و خواهان کمال شما ویر و ز بعد از نماز با دعا و مجلس سکوت و شتم ظاهر شد خلعتی که دواشتم از من جدا شد و خلعت دیگر من متوجه شد که بجا آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زائمه را بکسے خواہن روا دایند و آرزوی آن شد که آنرا بفرزند ارجمند محمد معصوم بدین بعد از لمحہ دید کہ بفرزند مرحمت فرمودند و آن خلعت او را تمام پوشانید و آن خلعت زائمه کنایه آن معامله فیومیت بوده است کہ بتزیت و تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط با این عرصہ مجتہد او بوده و این خلعت جدیدہ را چون معامله با انجام رسد و مستحق خلعت گردد امیدوار است کہ از کمال کرم آنرا بفرزند می اغری محمد سعید عطا فرمایند این فقیر بضرع مسالت این معنی نماید و اثر اجابتہ می نمود و فرزند را مستحق این دولت می یابد **یا کریم** کارها دشوار نیست بذا اگر استعادت است ہم دادا و ست تعالے **یا نیاوروم** از خانه چیزے بخویش بذا تو دادی ہمہ چیز من چیزتست بذا بدین تقریب ہر دو مخدوم زاوہ را بشکر و لالت نموده نوشته اند قال اللہ تبارک و تعالے **اعملوا لداو و شکرا و قلیل من عبادی الشکور** میدانند کہ شکر عبارت از صرف عبادت جمیع ما لعم اللہ علیہ من الجوارح و لہو الطاہر و الباطن الے ما خلق اللہ و اعطاه لاجلہ لولاءہ لما حصل الشکر واللہ سبحانہ

الموافق انہی حضرت مخدوم زادہ سلمہ اللہ تعالیٰ نیز بحصول این
 معاملہ شگرف در مادہ خود تصریح نموده اند آنجا کہ برنگاشته اند
بمودر آن هنگام کہ در پیشی را بخلعت قیومیت
 واخذند آن عالی حضرت در خلوت گاہ ویرا خطاب کردہ فرمودند کہ
 علاقه ارتباط من باین مجمع گاہ ہمین معاملہ قیومیت بودہ کہ آنرا بعد
 از توجہات کثیرہ بتو عطا کردیم و مکسوات بشوق تمام بتور و آورد
 الحال سبب ماندن خود درین جہان فانی نمی یابم و ادای قرب
 ارتحال خویش ازین جہان پر نیش فرمودند آن درویش دلریش
 باوجود استماع بشارت مسطورہ جگر کباب و دیدہ پر آب گشتہ
 باکمال اطمینان و در خود فرو رفتہ نہ زبانش را یارای گفتن مانده و نہ ہامہ
 راتاب شنفتن چون آن حضرت این تلوین را دران مسکین مطالعہ
 نمودند از روی نہایت بندہ نوازی فرمودند کہ غم مخور کہ سنت اللہ اینچنین
 جاری گشتہ است کہ یکی را بخود مینخوانند و دیگری را بجایش می
 نشانند و بکمال تلافی عبارت آن عزیز را کہ در کتاب نفحات می آرد
 در زبان مبارک را اندند کہ پیغمبر را صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم پای
 در کشیدند ابو بکر رضی اللہ تعالیٰ عنہ بجای او صلی اللہ علیہ وسلم نشست
 ابو بکر را پای در کشیدند عمر بجای او نشست عمر را پای در کشیدند عثمان
 بجای او نشست عثمان را پای در کشیدند علی بجای او نشست
 رضی اللہ تعالیٰ عنہم آن درویش چون در خود هیچ گونه قابلیت این معنی
 نیافت و نیز اہم مذکور در خاطرش مرکوز بود بہ لایانہ لب نتوانست
 گشود و اموری کہ استکشاف آن ضروری بود در میان نیاورد و خوش
 گفت بیت : وحشی گزشت نکردی حکایتی : ای خان و مان خراب
 زبان بستہ بود این بود کہ چون آن حضرت فرمودند کہ اشیا بقیومیت

تو راضی تر و خوش وقت تر از قیومیت من نیز نمی توانست
 جرأت نمود که پرسد چون اندوه آن دلریش را آن حضرت
 بیش از پیش دیدند فرمودند در ارتحال من گونه مهلتی هست اما
 به بینم که چه علاقه در میان است متوجه گشته بعد از ملحه فرمود
 که تا ایام وصال من قیام توبه من بود و قیام افراد عالم بتو این مقوله
 گونه تسلی ده خاطر حزین آن مسکین گردید بعد ازین گفت و گو
 بیست سال و سه ماه چند روز کم و بیش واقعه حضرت ایشان روی
 داد باید دانست که قیوم درین عالم خلیفه حق است جل و علا و
 نائب مناب او همه بوی رودارند و قبله توجه جهانیان اوست دانند یا
 ندانند بلکه قیام عالمیان بذات اوست چه افراد عالم چونکه مظاهر
 اسما و صفاتند در میان شان کاین نیست بمکی اعراض و اوصاف
 اند و اعراض و اوصاف را از ذات وجود چاره نیست تا قیام شان
 بآن بود سنه الله جاری است که بعد از قرون متطاو له عارفی
 رانحیبی از ذات ارزانی و برادانی داشته عطا میفرمایند که بحکم
 نیابت و خلافت قیوم اشیا میگردد و اشیا بوی قایم میباشند
 و بزنگاشتند اند العارف الکامل المشرف بالبقاء
 الذاتی یشاهد جاله فی مرایا العوالم و یری نفسه کلاً و اجالاً و العالم
 مظاهره و تفصیله و یعاین ذاته ساریاً فی افراد العالم محیطاً به احاطة
 الكل لاجزائه بل لبعض منه احاطة الذات بصفاته فله الذات و
 ما سواه مظاهر الصفات و هذا النوع الاخیر یا فرد من الکمل له حکم
 العنقا فی الغرابة لو وجد واحد بعد الوف من السنین لا غتزع ؛ اگر
 پادشه بر در پیرزن بیاید تو ای خواجه سبقت مکن انتهی بعد ازین
 بمدت قلیل چون حضرت مخدوم زاد ما بشرف ملازمت

رسیدند خلعت ثانیة موعوده مذکوره را فرمودند که بفرزندی محمد سعید عطا
 کردند حمد الله سبحانه علی ذلک چه آن خلعت ثانیة کنایت از خلعت است
 و غیر ازین نیز چه در مکتوبات و چه در مکالمات اشارات بحالات فرزندان
 ذوالبرکات بسیار نموده اند حق سبحانه برکات این راهسواره جاری دارد
 و از ان دوسر چشمه زلال کمال بکام متعظشان این راه شح برساناد و بهم از
 عنایات الهی در حق این مخدوم زادۀ ثالث آنکه درین ایام با وجود مشاغل از
 افتادۀ طلبه علم و افاضۀ طالبان حق و التزام او را و اقیات در اندک فرصت قریب
 مجید نمود و ماشاء الله اعطاف الله سبحانه و لطافه مخفی نماند که این
 مخدوم زادۀ را غایت اطلاع است بر اسرار و معارف پدر بزرگوار خود چنان
 معارف که داخل مکتوبات گردیده و چه غیر آن از اسرار خاصه که در خلوات
 از زبان مبارک آنحضرت شنوده اند و بعضی را از آنها در بیاضه خاصه
 خود تسوید فرموده چون باین بنده نظر عنایتی داشتند و محرم نیستند
 بآثار آنها اطلاع بخشیده بودند و به نقل بعضی اجازه فرموده و بعضی از ان در
 احوال حضرت ایشان سمع تحریر یافت و برخی از آنها چنان است که افشار بر
 نمی تابد از بعضی آخر که توان اظهار نمود این برکات پنجگانه تبرکاً بمنصه تحریری
 با مراد از روضه بودن قبر که در حدیث آمده القبر روضه من ریاض الجنة
 آنست که حجه و مسافتی که میان آن بقعه قبر و جنت بوده مرفوع میگردد و هیچ
 حجابی و مانع میان آن هر دو مقام نمی ماند گویا آن بقعه فنا بقای جنت پیدا میکند
 فافهم و هذا معنی قوله صلی الله علیه و سلم ما بین قبری و منبری روضه من ریاض الجنة
 این قسم روضه خاص خواص راست دیگران را از نورانیت ایمان اگر پر توی از
 جنت در آن بقعه تابدمی شاید با حیاتی که بنشاند و نبوی تعلق دارد و دوحیر

می طلبد حس و حرکت و حیاتی که به برزخ متعلق است محض حس است بی آنکه
 بادی حرکتی بود و حق سبحانه حکیم مطلق است و موافق بهر محل حیاتی داده است
 و در برزخ از حس چاره نیست تا عالم و ملذذ صورت بند و حرکت پیچ و کار نیست
 بسم علم که عبارت از انکشاف است و قسم است که با انکشاف احاطه بود و قسم
 دیگر آنکه محض انکشاف باشد علمی که ممکن تعاقب گیر و داخل قسم اول است و علمی که بوجوب
 متعلق شود از قسم ثانی است و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطه
 آنست که کیفیت در درک نه و آید و روتیه اخروی مماثل قسم ثانی است که آنجا محض
 انکشاف است بی آنکه کیفیت معلوم شود و چگونه معلوم شود که در آن حضرت کیفیت
 نیست تعالی شأنه ۴۵ در مقام رضا که فوق مقام حب است و اعتبار است
 اعتبار اول رضا حق است از عابد و اعتبار دوم رضای عابد است از حق عز شأنه
 اعتبار ثانی فوق اعتبار اول است چه اول رضای حق است بعد از آن رضا
 عابد کما قال سبحانه رضی الله عنهم و رضو عنه باب ۵ روزی حضرت ایشان کریمه
 انا کناسنسخ ما کنتم تعملون را خوانده فرمودند علمای کرام ازین استنساخ استنساخ
 ملک مراد میدادند و اسناد را مجازی میگویند اما مراد روزی و حین تکرار این آیه بر
 دل گذشت که آیا در آنکه او تعالی استنساخ بخود نسبت داده حقیقه خواهد بود
 متوجه شد شهود گشت که در آن مرتبه استنساخی و استنساخ ملک ثابت نیست
 مخدوم زاده گوید من معروض داشتم که آیا استنساخ آن مرتبه مخصوص اشخاص است
 یا عام است فرمودند مخصوص خاصان است که میان او تعالی ایشان امور میگذرد
 که میخواهد که ملک بران اطلاع دهد و ملک فضل التدریجیه من یشاء الله و فضل العظیمه
 آنکه او تعالی از بعض خاصان خویش کرام الکاتبین و ورسیدار و مینماید که همین باشد
 کذا نسبت الحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمه الشدید توفی الی النفس حین موتها

مع ان المتوفی ملک الموت کما تدل علیه الایة الاخری قل یتوفیکم ملک الموت البذکر
 وکل کلم الایة او یحتمل ان یکون لبعض الخواص بلا توسط الملک و ما جاء فی بعض الاحبا
 من توسط الملک لبعض الخواص فیکون حملها علی هذا المعنی باو فی تاویل و توجیه حضرت
 مخدوم زاده سلمه الله در بعض اسفار که حاضر خدمت ایشان نبوده اند احوال علیه
 خود را بزبان کمرضه داشت نموده اند با نقل دو عریضه که دو شاهد عدل علو
 احوال و اسرار ایشان است اکتفا نمایم ب عریضه اولی عرضه داشت
 بنده کترین محمد معصوم ذره وار بموقف عرض باریافتگان عقبه علیه میرزا
 سرفراز نامه ای گرامی پے پے رسیده معامله را از مضیض باوج بردند
 بعد از وصول مکتوبی مشتمل بر معارف نور صرف ذاتی بعنایت التدریجانه فنا و
 بقای بآل نور میسر گردید و تاملاتی در ان استغرق داشت اگر چه در وقت تحریر
 عریضه مستورینمایم تا وجهش چه باشد قبله گاه از عنایات او تعالی ابوسیده توجها
 حضرت ایشان چه نویسد و از احسانها او سبحانه چه بیان نماید کشان کشان بزرید
 هر چند نداند که از کجای می برند و به کجا رسند اما کیفیتا و حالا درین میان میدیدند که دوست
 است میانی سه من نه با اختیار خود میروم از قفای او به ان دو کند غنبرین
 یکشدم کشان کشان با حق سبحانه بتوجه عالی آنحضرت تمیز کامل عطا فرماید رب
 نو فی علما محب معامله ایست که با وجود و در و این احوالات بعضی از اوقات زو نور
 قبض آنقدر میخشد که گویا هیچ حرارتی ندارد و بعد از چند روز باز از سر نو معامله خاصه تازه
 میگرد و کیفیات مخصوصه جلوه گر میشود و وجه آن چه خواهد بود اینقدر میدانند که ما
 اصحابک من جنه فمن الله و ما اصحابک من سیتة فمن نفسک و ازین معامله
 مناسبت خود را بر ابراه انابت میش از راه اجتهامی مید و اقتبار اطفای مید اندل حست
 می آید و خود را بان تسلی می دید که بنده را بخوبست چه کار هر چه عنایت فرمایند بان

راضی باید بود حضرت حق سبحانه و تعالی از محبوتیه ذاتی بتوجهات علیه آنحضرت ع
فرماید العبودیت هر چه شایسته عرض و دشت کمترین بندها محمد مصوم بندوده ع
خاک نشینان آستانه علیا میرساند سر فر از نامه عالی که در آن این عاصی مجبور
ناقابل دور از کار را با انواع عنایات سر بلند ساخته بودند شرف از دور و دکن یافت
من که باشم که بران خاطر عاظم گزرم به لطفها میکنی ای خاک دردت تاج سرم به
قبله گاه از احسانهای او تعالی چه توان نوشت و بکدام جوارح مکافات و شکر او سبحانه
توان بجا آورد و مگر آنکه خود را خاک سازد بلکه از خود نامی و نشانی نگذارد و هنوز حق
آنرا بجای آورده باشد چه هر عبادت که باین طرف منسوب بوده باشد
البته قاصد است و بعیب و نقصان متصف اللهم لا احسن ثناء علیک انت
کما انتیت علی نفسک مکتوبات و معارف شریفه جدیده را اخوی خواجہ محمد
باشم از اگر فرستادند علو درجه آن نه بان مشابه است که فراخور فهم هر لی هر یک
باشد و آنچه اندراج یافته که افراد عالم بنگی ظلال آسمان و صفات و اجسام
عز شان پس همه اعراض بودند که جوهری در میان اینها کائن نباشد
تا قیام اینها بان جوهر بود پس از ذات ایشان را بحر حرمان نصیب نبود
و نصیب شان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف انج شایسته در نما
تراویج در مراقبه و مطالعه این معنی افتاد و دید که اعراضی که ذات اینکس بودند
باصل خود عود کردند و هیچ نامی و نشانی از آن نماند و تمام مصلح و محو و تلاشی در
اصل خود گشت هر چند عروج مینماید و اوله آنست که از ذات مجر و بهره یابد میسر نمیشود
و هر چند سیر و دهمه در اصول خود سیر و در اصول اصول الی ما شاء الله تعالی و شهود
گشت که تا هر جای سیر و دهمه در وجه و اعتبارات میروی اصل اصول اند و ازین اصول
و اصول اصول بذات مجر و سیردن محال است اصول همه انقطاع می پذیرند و

ت غرثانه ماوراء و راست چه اطلاق اصل دران حضرت جل سلطان ساقط است
 الامر معاملة بياس رسيد و يقين يقين معلوم گشت که هرگاه اصل توصفات و
 سبب را باشد نهایت سعی آن خواهد بود که خود را در حصول خود و تحمل و تحمل سازمی بعد
 انحلال در اصل از اصل گذشتن معنی ندارد و امر دیگر باید که نصیب از حضرت
 ت فراگیر و جل سلطان دران وقت بخاطر رسيد که حضرت شیخ محی الدین
 العزیز قدس سره خوش میفرماید که و ما بعد هذا الا لعدم محض یعنی نیست
 بعد از فنا و انحلال و حصول مگر عدم محض چه حصول را دران حضرت را ہی نیست
 از انقطاع و ذات مجرد و الورا است تا این را ذات عطا فرماید بذات تعالی
 سیدن محال است و آنچه حضرت ایشان نوشته اند که این قسم بزرگ یک عصر
 بعد و نمیشود و علاوه بياس که مذکور شد آنقدر غم و غصه روی داد که چه نویسد و ایام
 س گاهی بخاطر رسيد که تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب است پس
 بعد و بکدام اعتبار خواهد بود و یا فرق اصالت و تبعیت باشد اما این قسم خواطر
 ممکن آن اضطراب نمیشد محرم نبود که بادی در دل توان در میان آورد
 حکم حتی از استیاس الرسل و طنوا انهم قد کذبوا بما هم نصرنا فنجی من نشأه بر آخر
 متوجه که نامزد این فقیر گردیده اطلاع دادند هر چند مکرر بران مکتوب
 گذشته بود اما گویا ازین سر اطلاع دادن مصلحت نبود که چشم پوشیده ازین
 رون میگذشتیم الحال بتوجه شریف اسید و راست که ازین معنائی بکشايد
 دن در عین نوشتن برین امر اطلاع یافت تفصیل در خود مطالعه نتوانست
 و انشاء الله تعالی که بتوجه آنحضرت بهره ور گرد و العبودیه انتهی
 مکتوبه الشریف و درین ایام حضرت مخدوم زاده و الامقام التفات نامه
 مزو این مخلص خویش فرموده اند و اشاره بعضی امور که فقیر را بصدق

حضرت ایشان محرم آن میدانستند نموده تبرکات آن را نیز می آر و که از اسباب
 بعلو حال و انکسار ایشان پی توان برد و هذا هو اب هو الحمد لله رب العالمین
 والصلوة والسلام علی سید المرسلین محمد وآله اجمعین امیدواریم که آن برادر
 گرامی از صنوف دوال وارسته بدلول حقیقه پیوسته باشند و
 از خبری بگنجی و از آنجا بما فوق ملحق گشته و از قوسین باو آفریده و
 خالص را از مخلوط جدا ساخته و از دایره صباحت گذشته چنانچه بدان نقطه
 ملاحظت زوده بل مقتضای امر مع من آحت در بطون مرکز نقطه مذکور نفوذ
 کرده باشند و از علم بنادانی و از گفت بخموشی آمده و معالیه نفی را پس
 پشت داده بکلیت نگران اثبات گشته بل از آنجا نصیب مجهول الکفیه
 و لو فی الجمله فرا گرفته باشند و از خلیل بربیب رو آورده بود و تدریسها و تعلیمات
 و التسلیمات و علی محبها مصرعه باکر بیان کارها و شوازیست به از علوف طرت
 و محبتها و دیوانگیهای شما این امور قریب است بلکه توان گفت ثابت اما
 مثل من ناقابل پست استعدادی را که تمام قابلیت خود را برزلات
 و معانی صرف نموده چه یار که این مطالب ارجمن را توان خطور نمود این
 سخن را بر تحلف یا شکست نفس حمل ننمایند که بیان واقع مست آنست اینقدر
 می یابد که با وجود این همه ناقابل و عیسیان مرتب و نشاء و رنما داوود و
 نهاده اند که ستود و ع را از حقیقت آن کماهی اطلاع نه داده اند همواره
 و آله نشاء خود است و همه وقت عاشقیها باو در میان دار و بلکه آن سر
 نز و مودع آن انکار نیز محبوب است امید از الطاف بے غایات ارباب
 العطیات آنکه آن معنی کما هو و رنما و آید و از سر بعد از کشد و از قوه بفعل آید
 و ما فکک علی الله بجزیره پروردگار این محبوب زندان و نیار از حبس خلاص

بخش و این مرغ شکسته بال را از قفص وار به آن سبزه مزاحمت اغیار
 ستمناک آن نشان ایل نشان آن باشد آن قریب مجیب انتی
 مکتوبه اللطیف و نیز این مخدوم زاده والا قدر را مکاتیب دیگر
 است بغایت عالی و زیبا که در آن بسا معارف غریبه و حقایق
 عجیب برنگاشته اند و در بعضی از آن شرح کلمات قدسی آیات
 والد بزرگوار خویش با مزید توفیق نموده اند مابایراد برخی از آن در ضمن
 هفت برکت اکتفا نمایم این هفت برکت مکتوب شصت و سیم در
 جلد اول و مکتوب بیستم در جلد اول و قسمی از مکتوب صد و پنجاه و
 ششم در جلد اول و مکتوب سی ام در جلد اول و آخر مکتوب
 صد و پنجاه و ششم در جلد اول و مکتوب پنجاه و دوم در جلد
 اول و مکتوب صد و سیزدهم در جلد اول است مخفی
 نماند که حضرت ایشان را رضی الله عنه غیر از این سه
 فرزند که ذکر شریف شان سبق یافت فرزندان دیگر بودند و هستند
 یکی شیخ محمد فخر بود و دوم شیخ محمد عیسی رحمة الله که در زمان حضرت ایشان
 بارفاقت برادر عظیم قدس ستره سفر آخرت اختیار نمودند احوال ارجمند
 و استعداد بلند این دو نور دیده بزبان قلم محترم حضرت ایشان رضی الله
 عنه در ضمن احوال مخدوم زاده بزرگ [۱] مذکور است و باعث تسهیل آن
 مخدوم زاده بجمده عیسی آن بوده که آنوقت که این فرزند در رحم بوده حضرت
 عیسی علیه السلام بحضرت ایشان ظاهراً مشاهده فرموده اند که در خانه شما
 سکه متولد خواهد شد ستمی بنام باگردانید و دیگر محمد اشرف که در حین
 شیرخوارگی که نیز و ایام حیات آنحضرت رحلت فرمود و دیگر شاه محمد یحیی
 است طول الله عمره اصغر اولاد حضرت ایشان است این مخدوم زاده

راشاه ازان لقب ست که خدمت شاه سکندر قاضی رحمه الله
 که سابقاً ذکر حال او محرر گشت به نظر عنایت در طفولیت شامل حال این
 صاحبزاده بر خور وار داشت و بشیوه القاب اجداد و امجاد خود این فخر العین
 راشاه خوانده بود و وجه تسمیه ایشان به یحیی آن بود که پیش از ولادت آن
 مخدوم زاده حضرت ایشان رضی الله عنه ملهم شد ندک که در خانه توپیر
 آید یحیی اسمک یعنی نام ترا زنده دارد و چون متولد شد بان مناسبت
 بان نام سمی گردید و همواره از سموات و علو استعداد آن قرة باهره
 ولایت خبر میداد تا آنکه این نور دیده بهین تربیت حضرت ایشان سن
 هشت و نه سالگی حفظ قرآن مجید نمود و در آن سن کودکی از تحصیل علم
 رغبت و محبت دید می شد و با و ستادش رابطه می شاد که از هیچ
 طفل کس ندیده و نشنیده وقتی که حضرت ایشان از سفر اجمیر مراجعت
 نمودند بعضی خادمین این مخدوم زاده دوسه منزل با استقبال آوردند چون
 ایشان را ملازمت نمود و معلوم کرد که بنا بر سبب آنحضرت بعد از سه چهار
 روز بسرهند خواهند رسید التماس رخصت سرهند نمود حضرت ایشان
 فرمودند باین بهی تعلیل رفتن چیست مگر ما را یاد کرده که بعضی رسانیده که دین
 چند روز در سبق من تعطیل می رود و فلان شریک من از من میگذرد و نیز
 او ستاد خود را یاد کرده ام حضرت ایشان بسیار خوش شدند و گفتند
 آری چرا بچنین نبود که از طبقه علماست و از خاندان حفاظ و صالحی از حضرت
 فرمودند در بلد اجمیر که حضرت ایشان را قریب ایام ارتحال معلوم گردیده
 بود و روزی فرمودند بنحاطر آمد که محمد یحیی نیز چون برادران خود ازین نسبت
 بهره ور گرد و اما چه باید کرد که او طفل و معاطله اجل مابس نزدیک این بگفتند

و از بس شفقت آب در چشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت ایشان پس
 از تمامی حفظ قرآن بهین تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم چه معقول و
 چه منقول با خبر رسانیدند و با استحکام تمام و استحضار کامل بدرس کتب متداوله
 و نشر علوم بر منصفه افاده و افاضه اقامت دارند و بر طریق انقطاع و تبطل و
 افرادی و بی تعیینی و ضبط اوقات و حفظ اوضاع و ملازمت سنته سنیه
 و رعایت این طریقه علیہ بوجه او فرستقیم و مستقیم اند چنانکه آثار نجابت و
 وراثت نسبت معنویه بر جبین حسین شان شاہد عدل است علیہ ایشان
 از قامت و رفتار و چشم و ابرو و بوالد بزرگوار خویش شباهت تمام دارد و از دلائل
 قبول آن مخدوم زاوہ آنست که نمیرہ حضرت خواجہ باقی باللہ دختر خواجہ کلان
 خواجہ عبید اللہ سلمہ اللہ و ابقاۃ و رجاء کماح آن گوهر صرف ولایت منسلک
 گردیده است و با وجود نسبت معنوی بہ نسبت صوری نیز شرف امتیاز
 یافتند امر و زک سال عمر آن بر خوردار بہ پانزده رسیدہ مطول میخوانند امید
 کہ در عالم ظاہر و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را
 تہ صبیہ بودیکے در حال حیات آنحضرت در ایام رضاع در گذشتہ دوم کہ
 بہ سن پانزده رسیدہ بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و
 صاحب احوال و کشف بود و حضرت ایشان را بوی عطوفت تمام صبیہ
 سوم در حیات و از صالحات و اسلام والا کرام فصل یاز و ہم در بیان احوال
 خلفا سے حضرت ایشان و دیگر یاران صاحب دل آن قدوہ صفا کیشان میر
 محمد نعمان سلمہ اللہ تعالی والد آنجناب خدمت شمس الدین تکیہ معروف
 بمیر بزرگ اند کہ در نسبت والا و فضل و تقوی و حضور و صفا از مشاہیر
 بدیشان و ماورالنہر بودند و در بعض علوم نادرہ چون جفر و کسیر و امثالہما و حیدر

ومولد و مسکن و مدفن ایشان بلده کشم است از بلاد بخشان و والد ماجد میر
 بزرگ امیر جلال الدین و جد امجد ایشان سید حمید الدین نیز از علما پرست
 بوده اند و از مشاهیر آن روزگار و دیار یکی از قدمای آبای ایشان غریزی است
 که ایشان را میر بلبل میگفته اند از آنکه چون تلاوة قرآن مجید میکرد و ده اند از اثر تلاوت
 آن تلاوة عند لیبان پیرامون ایشان جمع میشده اند نسبت ارادت امیر
 بزرگ رحمه الله در طریقت بدرویش موزه و وز بوده که آنجناب در سلسله
 عشقیه صاحب حالات و کرامات بلند بوده اند و از درویشان محقق زوایا
 سمرقند بهت کفاف خود موزه مید و خسته اند و خود بازار برده آنرا می فروخته اند
 خدمت میر از آن پیر روشن ضمیر حکایت میکرد و ده اند که روزی در جامع
 سمرقند ایشان را وجدی در رسید که در آن وجد با وجود کبر سن ازین
 سوی منبر بدان سوی بر جستند و بیچ المی حکیم شریف آنجناب نرسیده
 و حال آنکه ارتفاع آن منبر مقدار دو قامت آدمی بود و عرضش نصف آن
 و نیز خدمت میر بزرگ بخدمت قاسم شیخ کریمی قدس ستره رسیده اند
 و رساله بنام نامی آن غریز تالیف نموده غالباً نام حضرت شیخ را در آن رساله
 به آب زر نوشته بوده اند چون شیخ آنرا دیده اند فرموده اند چنانکه شما
 نام فقر را غریز و محترم داشتید حق سبحانه و تعالی شما را معزز و معظم گرداند
 خدمت میر بسبب عارضی از وطن خود بمرقن رفته بودند بعد از رفع آن
 عارض بوطن باز رجعت نمودند بعد از رخصت بوطن شاهزاده مشفق العلماء
 و الفقرا محمد حکیم میرزا کتابته در غایت نیاز مندی بمیر نوشته آنجناب بکابل
 طلب فرموده بعد از رسیدن با احترام تمام تلقی نمود و بعد از انتقال سلطان
 مذکور چون کلمی آن دیار یکی از بنو و مقرر شد خدمت میر بدعا انتقال خود ازین

طلال طلبیدند و با جابت رسیدنی سینه اربع و سبعین تسع مائت خدمت
 مرشدی میفرمودند که مراد والد خود همین اعتقاد علم و عمل بود که ایشان را از عرفا و اولیا
 نمیدانم روزی یکی از درویشان صاحب دل بن گفت والد شما را در واقع دیدم فرمودند
 که بجز نعمان گو که چرا بهما این همه سست اعتقادی ولادت مرشد میر محمد نعمان
 سلمه المنان در سمرقند بوده در حدود سنج و سبعین تسع مائت پیش از ولادت
 ایشان والد ایشان حضرت امام عظم ابو حنیفه نعمان بن ثابت راضی الله عنه بخواب
 دیده اند که فرموده اند که از تو فرزندی سعادتمندی متولد میگردد و او را ستمی بهم
 کردان مرشد میفرمودند هم در ایام صبی بعضی فکرها و حیرتها را فراموش کرد بعد
 از آنکه در خدمت فقرا درآمد و از مراقبات ایشان اطلاعی شد معلوم گشت
 که فکرها و حیرتها نیز شعبها بوده اند ازین راه در بدایت ایام شباب در بلخ بخدمت
 عارف آگاه امیر عبید الله بلخی عشقی رحمته الله علیه رسیده باشاره آن بزرگ
 انابت نموده اند چون بهندوستان آمده اند نیز از وفور شوقی که باین معنی داشته اند
 از بعضی درویشان تعلیم از کار گرفته بوده اند تا آنکه قائد توفیق زمام طالع ایشان را
 باستان حضرت ع خواجه فانی ز خود باقی بحق بقدرس الله تعالی بر سره
 رسانید از ایشان الطاف بسیار دیده بذكر و مراقبه طریقه شریفه نقشبندیه
 مشرف گردیدند در خدمت ایشان با جمیع کثیر از فرزندان و خویشان بفقرو
 فاقه تمام بسرمی بردند از ان خوشدل و مسرور خاطر می بودند یکی از امرای
 مخلص حضرت خواجه از ایشان التماس نموده که چون می شنوم که بعضی فقرای
 خانقاه شدت های فقر میگردانند اگر امر شود بسعادت خدمت کفاف هر روز
 هر یک مستعد گردم حضرت خواجه چند تن از فرومایه ها را تجویز نموده
 درین اثنا یکی معروض داشته که میر محمد نعمان نیز در غایت فقر و کثرت عیال

حضرت خواجہ رضا ندوہ اند و فرمودہ اند اینها جز بدن ما اند یعنی ماجر بدن
خود را باین امور قرین نکر دانیم مرشدے فرمودند کہ با وجود کہ در آن ایام چه
نوع فاقہا بر مایگزشت از استماع این عنایت بر قہطار فلتیم و امید ہا بستیم و وزیر
مسجد فیروزی خانہا بودہ کہ در قہرنا آدمی آنجا سکونت ننمودہ بودہ اند و از
سراقین ابابیل وغیرہ تنگی نفس لازم آن بودہ بامر حضرت خواجہ قدس سرہ
سیدی بامستعلقان آنجا می بودہ اند و از اثر سکونت آنجا ہمیشہ ایشان کہ از
صاحبات خداوند حالات و جذبات بودہ رنجور شدہ والدہ ماجدہ حضرت خواجہ
بعیادت او آمدہ اند از رایجہ کبریہ آن خانہ ساعتی ششستن نتوانستہ اند حقیقت
آنرا بحضرت خواجہ وانمودہ گفتہ اند اے خواجہ من و نور ویدہ من این جماعت
کہ مرید شدہ اند کشتن نشدہ اند آنحضرت فرمودہ اند اے والدہ اینہا
بدعوی نیامدہ اند کہ ازین امور گران خاطر و ملول دل گردند و ہم سید فرمود
کہ روزے چند بخواند سکر یہ کہ نہ بروق شرع اند بر من مستولی شد چندانکہ
کوشش نمودم مرفوع نگشت ناچار قصد آن کردم کہ بحضرت خواجہ خود
قدس سرہ معروض دارم چون مسجد رسیدم نماز جماعت برپا شدہ بود من
این کرانہ نصف بودم و آنحضرت آن کرانہ نصف خواستم نظر سے بہ آن قبلہ حقیقی
کردہ احرام بندم بجزوے کہ نظر من بر ایشان افتاد نظر ایشان نیز بر من افتاد
و ازین این نظر آن حال کہ رفع آن میخواستم از من مسلوب شد و ہم سیدی
فرمودند کہ در مرض ارتحال خواجہ بزرگوار خدمتگاہے و بیدارے کیشب
بن رسید آن شب نظر سے بر من انداختند کہ از اثر آن نظر مرا فرو گرفت
کہ ہر کایے کہ از من وقوع می یافت درین اندیشہ میرفتم کہ آیا رضا و تقا
در آن باشد یا نہ چنان کہ اگر قدمی بجایے می نهادم می گفتم آیا مرضی بود یا غیر مرضی

چون بازمی گشتم سرورین اندیشه کم میشدم معلوم شد که آنوقت وقت تسلیم و
 رضای ایشان بوده و رشی ازان دریای بیکران به این تشنه جان رسیده
 ازان بان سیدی شنیدم که حضرت خواجه قدس سره در حال حیات چون حضرت
 ایشان را خصلت ارشاد فرمودند و جمهور اصحاب را با ایشان سپردند و هر کدام جدا
 جدا طلب داشته و دواعی فرموده بخدمت ایشان فرستادند و ایشان را
 تکفل تربیت آنها ساختند چنانچه پویاسته اصحاب خود را میفرمودند که در
 خدمت ایشان تعظیم مکنید بلکه توجه خود را بجانب آنها کنید و ان شاء الله
 بعد نعمان نیز فرمودند که خدمت ایشان را سعادت خود دانسته ملازم آن
 شش بمقتضای هم پیرگی در نفوس چون رعوتها ممکن بود معروض داشتم
 که قبله توجه من در گاه شماست هر چند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجه
 ز روی غضب فرمودند که میان شیخ احمد آفتابی اندک مثل ما هزاران رگان
 حسن ایشان کم است و از کمال اولیا و متقدمین خال خالی مثل ایشان گذشته
 شدند بعده با اعتقاد درست و نیاز تمام بخدمت ایشان رسیدم و ان شاء الله
 نیاز آن خسار نموده در یوزة عنایت کردم فرمودند که تو آخر ازان مالی بحال چند
 ماه در خدمت حضرت قبله گاه باش بعد از انتقال حضرت خواجه چون حضرت
 ایشان ماقدم سره به و بی آمدند خدمت سیدی عریفه مشتمل بر شکسته و لبها
 غریبهها و بی نصیبها و بی استعدادیهای خود بخدمت ایشان نوشته اند و معروض
 داشته که مرا و سیاه بر خدمت ایشان جز آن نیست که نسبت به ابوالا و سید المرسلین
 علیه السلام دارم بصدقه آنحضرت بر من ترحم نمایند حضرت ایشان را از مطالعة این
 ریفیه وقت رو داده فرموده اند میریدی مکنید که حضرت خواجه فارسی اندر عنده حاضر اند
 شما را اند خوبتر خواهد شد و نیز فرموده اند در میان اصحاب حضرت خواجه ماقدم سره میرا

بامناسبت و گریست با بجمله سیدی را در سلک اهل ارادت داخل ساخته و کثرت
 تربیت گرفته پس بر بند برده اند و مرشدی سالها در آستان آن قدوه حق پرستان
 گذرانده دیده اند آنچه دیده اند تا آنکه وقتی حضرت ایشان را قدس الله تعالی سره
 ضعف روی داده بتصور آنکه آن مرض مرض آخرش باشد و از غلبات ضعف شاید
 فرصت سپردن امانت خواجگان رضی الله عنهم بآل آن میسر نشود بران آمده اند که به
 بعضی خلص اصحاب این نسبت شریفه را القافر بایند شایان تحمل آن بار خرمخندم زاده
 بزرگ خود شیخ محمد صادق علیه الرحمة و مرشدی میر محمد نعمان را سلمه شدند و بعضی
 احوالات که مناسب استعداد این دو عزیز بوده بر هر یک افاضه فرموده اند بعد از آن
 حضرت ایشان را صحت کامل رسد داده فرموده اند سر آنکه این بهتاد و این ضعف بشمایان
 متعلق گشت آن بوده که بعضی احوالات عظیمه دیگر بهامودع بوده که ورود آن موقوف
 با عطا اینهامی بوده بعد از چند گاه مرشدی را بهدایت طلبه برهانپور مرخص گردانیده
 و این اجازت نامه رقم زده هواند لاله الاله محمد و فضل علی نبیه و سلم علیه و علی الکریم و بعد
 فان الاخ الصالح السالك طریقہ اهل الله العارف بالله السيد الكامل محمد نعمان فقه الله
 سبحانه و آياتا لم رضاته لتا دخل بتوسط هذا الفقيه في سلک ارادة المشايخ النقشبندية و سلک طایفه
 العالیة قدس الله تعالی اسرارهم و ظهر منه الانتفاع للطلبة اجزیه بتعليم طریقہ هؤلاء الاکابر للطلاب
 و شرط الاجازة الاستقامة علی شریعتہ و الثبات علی الطریقہ و الحقیقة و السلام علی من اتبع
 الهدی و التزم متابعت المصطفی علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات و و بارسید مرشدان
 بلدة معظمه رفته اند چون در آن شهر مذکور مشایخ معظمه از طرق دیگر صاحب علوم قال حال
 خداوند کمال و اکمال بودند چون شیخ محمد فضل الله و شیخ عیسی روح الله و هما این طریقہ
 از مرشدی ترویجی نیافت بخدمت حضرت ایشان مراجعت نمود و حقیقت را معروفا
 داشتند حضرت ایشان مرتبه ثالثه بشیخ آن شهر امر کرده فرمودند این مرتبه برتر است

سابق نماز انشا الله تعالى سحرانه چون سید درین مرتبه بشهر بر پا پور صاف نماز الله
و جمیع المسلمین عن البلیات و البثور و در آمدند بحسب اشارات غنایات بتوئی مجلس
ایشان آنجا در گرفت که بتحریر نگین دیده میشد که جماعه که از دور نظاره آن مجالس میکردند
ناگاه جذب و حالتی ایشان را رو سیداد که از غایت سکر و بی آرامی جاها پاره میکردند
و چون مرغ بسمل بر خاک می طپیدند گاه مشابده میشد که سی چهل تن بهم افتاده بودند
و مصدوقه این مصرع سید قاسم تبریزی رحمت الله که مع در میان شهر و در هر گوشه
غوغای اوست و بظهور پیوسته بود و بجای که بعضی مریدان مشایخ عظام
ن شهر نیز ناچار آمده داخل ستفیضان شدند و بسا مفسدان بصلوح رسیدند
بسیار بهشیاران باوه بخود می و جذب میشدند و درین اثنا عنایت نامه از حضرت
ایشان قدس ستره بسیدی رسید که ای پیغمبر فقره از انست روزی بعد از نماز
داد و در حلقه یاران نشسته بود و بخوابت یابی خوابت تو جی بجانب شما پیدا شد
در رفع بقایای آثار که بنظر می آمد گشت و اهتمام در دفع ظلمات و کدورات که
سوس میگشت نمود تا آنکه هلال کمال شما بدر کمال گشت و آنچه در آفتاب
ایت و ولایت نهاده بودند همه در آن بدر منعکس شد حتی که در جانب کمال
چ متوقعی و منتظر نهان الا ان یتسع الظرف بعد ذلک و یاخذ بقدر وسعه شیئا
شیئا و تا زمان طویل صورت مثالیه این معنی را در نظر داشت تا یقینیه که مصداق
مل آمد الحمد لله سحرانه و المنه علی ذلک حصول این دولت تاویل آن واقعه است که
مادیده بودید و حصول آنرا بمبالغه و تاکید مسالت مینمودید سحرانه الحمد و المنه و ام شما
مأم اذ ایافت و موعود منجز نشد و معهود موفی گشت امید و ارست که تکمیل باندازه
ن کمال حاصل آید و دشت و صحرا ای آن حد و بوجود شریف شما منور گرد و دنی
سرایت حضور صحبت شریف بر هر قوی و ضعیف چه گوید و از راس استیها و بی

تکلفها آن عنصر لطیف چه در بیان آورد و از الطاف و اعطاف ایشان که شامل این
بیچاره دل آوار گشته چه بنگار و این فرقه ناپیتر تجدید توبه و انابت بخدست این عزیز
نموده و در بدایت تعلیم ذکر این طریقه علیه از ایشان اخذ کرده همین صحبت ایشان از
وضع سپاه بشیوه ایل خانقاه درآمده و بدلاست و سفارت ایشان بستان بوسی
حضرت ایشان قدس اندر سره الاقدس مشرف گردیده و بطرات و عنایات آنحضرت
بقدر قابلیت خویش رسیده جزاه الله عما خیر الجزاء و سلمه الله علیه رؤس الاشراف و
امیدوارست که بحکم واقعۀ صادقۀ که هم ایشان دیده اند قبول این بزرگان جب
قبول او سبحانه و تعالی جمیعہ صلی الله علیه و سلم گرد و آن واقعہ ایست که
سید فرمودند آن سرور اعلیٰ الصلوة و السلام در مسجد جامع برهانپور با خلفاء کبار رضی الله
تعالی عنہم دیدم چون نظر مبارک ایشان بر من افتاد بحضرت صدیق اکبر خطاب
نموده فرمودند هر که مقبول شیخ احمد است مقبول ماست و مقبول او تعالی و آنکه
مردود شیخ احمد است نیز مردود ماست و مردود حق بل و علامرشدی گفتند چون
این کلام ازان حضرت شنو و م شکر باد و لم آمد که از مقبولان حضرت ایشانم پس
مقبول حضرت حق سبحانه و جمیعہ المطلق باشم آنحضرت علیه الصلوة و التحیة بر مافی الضمیر
من مشرف شد و فرمودند مردود قبول تو نیز اینچنین است روزی باین حقیر بتقریب
آنکه ازار و آلام سالکان را موجب کشایش کارست فرمودند شب از صفی مسجد
جامع برهانپور که مقدار قامت آدمی ارتفاع دشت افتاد و چنانکه یکدست من خسته
و شکسته شد اما افتاد و همان بود و ظهور معالیه و مقامی که آرزو میکردم همان و چنان
ازان افتاد و سرور شدم که شکرانه آنرا حلوا بچشم و اعتقاد چنان بود که هر که ازان حلوا
تناول نماید بهشت رود و نیز روزی باین حقیر بتقریب بزرگیهای حضرت
ایشان قدس اندر سره کافر و دوزخ دان ایام که در خدمت ایشان بودم روزی

در حلقه مراقبه دیدم که همه کائنات گویا خیمه است افراشته و همه خلایق زیر آن
 بارگاه و متصدیان مهمات کارخانه ظهور همه در تحت آن و در مرکز آن بارگاه روبرو
 است و آنحضرت از راه آن گاهی دارند و هر که در زیر آن خیمه است توجه و نظر
 بر آن روزن دارد ایشان باین خلایق اشاره میفرمایند و بآن یک اشاره هر که
 متصدی کاریست معامله خود را از آن یک اشاره فهم میکند و بدان عمل نمایند
 و همچنین هر که در زیر آن بارگاه است بهمان یک اشاره معاملات مختلفه و کارها
 متنوعه ادراک نموده سرانجام میدهد حضرت ایشان نشسته اند و بجزئیات کلیات
 کار و معامله که درین خانه است بدین تقریب حضرت سید افاده نمودند
 که چندین رافقیر میدادند که از برکت صحبت حضرت ایشان بقطبیت رسیده اند
 راقم این حروف گوید شبی با جمعی از مخلصان سید در خدمت آن مرشد
 بمنزل یکی از مریدان ایشان میهمان شدیم جناب سید میزبان را تاکید فرمود
 که در طعام کمال احتیاط حلقه بجا آورده چنان که بعد از ساعتی شور بر فاست
 که بزبانه را درین میان بچرخد که ذبح کردند کرم بسیار و روی افتاد بنوعی
 که در ساعتی از گوشت به استخوان رسید و عجب تر آنکه هیچ کرم به
 گوشتها نرسیده دیگر ذباح با آنکه نزدیک بود در غبت ننمود سید فرمودند که این
 ذبیحه از وجه حلال نبوده تحقیق بنمایند چون تفتیش نمودند معلوم شد که یکی
 از آشنایان آن بلا و که از غلمان قریه بوده آن حیوان را از رعایا گرفته بود و بخانه
 این یار خود فرستاده و وی از ضرورت کثرت مهمانان ویرانج نموده اگر چه تحصیل
 علوم ظاهری سید را کمترست اما آنجناب را در ادراک حقایق این طائفه خصوصاً
 علوم حضرت ایشان قدس سره حدت بصرست و حضرت ایشان نیز
 مکرر سیدی را بحدت بصرستود و در مکتوبات کثیر البرکات مکاتیب

کثیره در جواب اسؤلہ ایشان یا بغیر آن نامزد آنجناب فرموده اند کمالا
 یخفی ازان مکاتیب بعض مراتب ضروریہ را در ضمن دوازده برکت
 نقل مینماید خوانندگان را مفید آید از اکثر طلاب و ترقیات آنها
 نوشته بودند و تکرار خوان بموجب اکثر و اخوانکم فی الدین امیدوار است
 و کریمہ کنند عتدک باخیاک نیز مؤید این معنی است لیکن باید که منظور
 نظر احوال و اعمال خود باشد و ملحوظ سکون و حرکت خود بود و مساوات ترقیات
 مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مسترشدان در کارخانه مرشدان
 برودت اندازد ازین معنی ترسان و لرزان باید بود و احوال و مقامات مریدان
 را در رنگ شیر و بر باید دانست چه جای آنکه آنها مفاخرت و سیاهیات باید
 کرد که مساوات ازین راه در وازہ عجب کشادہ گردد و بلکه باید که حکم الحیا شعبۂ من
 الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب
 طالبان موجب غیرت و عبرت بود و باید که قصور اعمال و تہمت دشتن نیات
 ملازم وقت بود و لسان حال و قال کلمہ بل من فرید مرطوب باشد و
 لے برادر مکرر بشارت گفته که مدار این طریق برود و اصل استقامت بر
 شریعت بجدی که بر ترک اذنی اذی از آداب راضی نباید شد و رسوخ
 و ثبات است بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بر بنی که بر فے مجال اعتراض
 ننماید بلکه جمیع حرکات و سکنات اوزیبا و محبوب در نظر مرید و آید اگر بغایت
 اللہ سبحانہ این دو اصل استقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت
 است سب پر سیدہ بودند که اسمائی که مساوی تعینات انبیاء
 علیہم الصلوٰۃ و التسلیات اند همان اسماء مساوی تعینات اولیاست
 یا نہ و اگر هست فرق چیست لے عزیز مساوی تعینات انبیاء علیہم الصلوٰۃ

کلیات است و مبادی تعینات اولیا جزئیات آن است که در
 تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن است همان است
 است که بقید از قیود و ماخوذ گشته است کالارادة المطلقه والارادة
 المقیده بشری چون اولیا را بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوٰة و التسلیمات
 ترقی واقع میشود رفع آن قید نموده ملحق خواهد بود این فرق را در بعضی
 مکاتیب بتفصیل مذکور ساخته است ملاحظه خواهند نمود و سبک عمل آن سرور
 علیه و علی آله الصلوٰة والسلام بر دو نوع است بر سبیل عبادت یا بر طریق
 عرف و عادت عملی که بر سبیل عبادت بود خلاف آنرا از بدعتها منکر میدانیم و
 در منع آن مبالغه مینماییم که احداث در دین است و آن مردود است و عملی که
 بنا بر عرف و عادت است خلاف آن را بعت منکر میدانیم و در منع آن مبالغه نمی
 نماییم که در دین تعلق ندارد و وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عادت است
 نه بر دین و ملت چه عرف بعضی بلاد خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است
 و همچنین در یک بلد و باعتبار تفاوت ازمنه تفاوت عرف واقع است مع
 ذلک رعایت سنت عادی نیز مترتج است و منتج سعادات است از فرق
 میان حصول وصول سوال کرده بودند لے برادر حصول با وجود بعد تصور
 است و وصول متعذر غنقا را که بصورت مخصوصه تصور میکنم میتوان گفت
 که غنقا در مدركه حاصل است اما وصول بعنقا مستحقق نیست زیرا که ظلیت که
 عبارت از ظهور شیئی است در مرتبه ثانیه منافی حصول آن شیئی نیست اما وصول
 شیئی ظلیت را بر نماید قافرتاب شکر این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آورد
 که حضرت حق سبحانه و تعالی مافقر را بعد از تصحیح عقاید بموجب آراے
 اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیم بسلوک طریقہ علیہ نقشبندیہ

مشرف ساخت و از مریدان و مستجابان این خاندان بزرگ گردانید
 نزد فقیر یک گام درین طریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگرست را ہی که کمال
 نبوده بطریق تبعیته و وراثت کشاده میشود مخصوص باین طریق عالیشان منتها
 این طریقه ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند مبتدیان و
 متوسطان که ملتزم این طریق اند و محبت کامل به منتهیان این طریق دارند نیز
 اسید و ارزالدومع من احب بشارت نیست و رافقا و گان را غائب و غایب درین
 طریق کسے است که داخل این طریق شود و مراعات این طریق نکند و امور محدثه
 درین طریق اختراع نماید و به اعتماد و سنایات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام
 کند و درین صورت گناه طریق چیست **ب** پسر سیده بود که ذکر نفی و
 اثبات بهترست یا تلو و قیام نماز بطول قنوت بداند که ذکر نفی و اثبات و
 رنگ و خصوصیت که شرط نماز است تا طهارت درست نشود و شروع در نماز
 ممنوع است همچنین تا معامله نفی با انجام نرسد غیر از فرائض و واجبات و شنیدن
 هر چه کند از عبادات نافله داخل و بال است اول ازاله مرض خود باید کرد که مربوط
 به ذکر نفی و اثبات است بعد از آن عبادات و حسنات دیگر که در رنگ خذ است
 صالح اند مریدان را باید پرداخت پیش از زوال مرض سر غذا که تناول نمایند
 فاسد و مفسد است هر چه گیر و علقه علت شود **ب** حقائق ممکنات بعلم
 این فقیر عبارت از عدومات است که نشاء هر شر و نقص است با عکوس صور
 علمی اسماء و صفات الهی جل شانہ که در آن عدومات ظهور یافته اند غایبه مافی الباب
 آن عدومات در رنگ بیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در بیولی حال
 گشته است تشخیص و تمیز عدومات بآن عکوس ظاهرست و قیام آن عکوس
 بآن عدوات تمیزه و این چون قیام عرض بجوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورت است

که به هیولی گفته اند و شخص بی هوولی را بصورت داشته اند چون بتوفیق الله
 سبحانه سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانہ بذر و مراقبه بگردد و ساعتی
 فساعتی از ماسوا اعراض مینماید آن عکوس صور علمیه اسما و صفات و حی جل سلطان
 در هر آن قوت و غلبه پیدا میکنند و بر قرین خود که عدمات است استیلا و تسلط می یابد لکن
 این خیر البتہ هم الغالبون معامله تا بجای می رسد که عدمات که بحیون اهل و هیولی بود است
 هر عکوس را رو با ستتاری آرند بلکه تمام از نظر سالک مختفی گردند و غیر از عکوس اصول و
 اصول اصول خود در راه نمی ماند بلکه عکوس که مرایا اصول خود نیز از نظر مختفی میگردد و
 چه مرایا را از اختفا چاره نبود این مقام مقام فنای بلند است پس چون انسان
 کامل بعد از تمامی سیر را نیز تمام کند و دایره ظهور عکوس اسما و صفات را که مربوط بسیر
 فی الله بوده با انجام رساند شایان آن میگردد که معشوق با صالته بی شائبه طلیت
 بولی توهم حالتیه و محلیت در وی ظهور فرماید چون صفات ذاتیه معشوق از ذات او
 محال انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و
 قوسین بحصول خواهد پیوسته که قوس صفات و قوس ذات بود این مقام اعلی مقامات
 قاب قوسین است که متعلق بظهور اصل است بی شائبه ظلی و اگر بعنایت الله سبحانه
 عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم و صفت
 هیچ نخواهد در نیوقت بفضل خداوندی جل سلطان هم و صفت تمام از نظر او بچیز
 جز ذات هیچ چیز ملحوظ و مشهود او نمی ماند هر چند صفات موجود باشند اما مشهود او نمی
 ماند هر چند صفات نبودند و ریخال سر او آویخته بظهور می آید و از قوسین اثر نمی ماند
 پس بدانند که هر شیئی با هیئت خود آن شیئی است از برای ثبوت ماهیت مر آن شیئی
 را هیچ جعلی ماعل در کار نیست که ثبوت شیئی مرفس خود را ضروریست از آنجا گفته اند که جعل
 در نفس ماهیات ثابت نیست ماهیات محمول نیستند جعلی ماعل از برای انتصاف طریقات بوجود

در نظر او
 فی الله متحقق میشود و محقق با خلاق الله تعالی گردد با احوال

در کارست فعل مبالغ در اتصاف ثوب است بلون نه آنکه ثوب را ثوب سازد و
 لون را اگر داند که آن محال است که تحصیل محل است پس محل در نفس شی نشد
 بلکه در اتصاف شی بوجود شد پس ثابت شد که شی بهابیت خود شی است و نه
 در نظر کشف و ظل شئی و عکس مفقود است که عکس و ظل شی بهابیت ظلی و عکس خود
 ظل و عکس نیست بلکه بهابیت اصل خود ظل و عکس گشته است چه ظل بهابیت ندان
 همان بهابیت است که لفظ خود را ظهور نموده است پس اصل اقرب باشد ظل را از
 نفس خود چه ظل اصل ظل است نه به نفس خود و چون عالم ظلال و عکس افعال واجب
 جل سلطان است ناچار افعال که اصول اویند از عالم بعالم اقرب باشند و همچنین
 چون افعال ظلال صفات واجب اندیل شانه ناچار صفات بعالم از عالم و از اصول
 عالم که افعال باشند اقرب باشند که اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات
 اند تعالی و حضرت ذات جل شانه اصل جمیع اصول است لا جرم حضرت ذات
 و تعالی بعالم از عالم و از افعال و صفات و جیبی اقرب باشد اینست بیان اقربیت و تقا
 که در حیز تحریر و بیان آید پس سید ه بودند که چون اشیا را ظلی بهابیت خود
 اشیا نباشد بلکه بهابیت اصل خود بر پا بودند باید که مشار الیه اشیا بلفظ هو انت انا همان
 اصل باشد این زمان محل بعض صفات که بآن اصل نام اند برضمان چون صادق و زید و
 انا اکل و انا نام بدانند که ظل فی الحقیقه هر چند اصل خود بر پاست اما ثبوت ظلیت
 خود اگر چه در مرتبه حس و خیال بود همیشه بر پاست و احکام ظلیت او را دوام و بقا
 و خلق الله بدانند که او است و کل آن صفات بر آن ضمان بملاحظه اعتبار ظلیت روست
 و هر مرتبه از وجود را حکم جداست و هر چه در خدا کم است نه خداست جل و علا
 بدانند که در مراتب عروج تا زمانه که از یکدیگر تمیز اند و از اصدای و یکدیگر رفته
 میشود آن کمالات داخل دایره ولایات است و چون این تمیز بر طرف شود و

و این تفصیل کم کرد و معامله به جمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات نبوت
 نبوت بود و در آن مرتبه نیز هر چند وسعت است ان الله واسع علیم اما آن وسعت
 وسعت دیگر است و اگر تمیز است هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد و که در یاد برنا
 اتناس لدنک رحمتہ و یتی الناس امرنا شدا شیخ محمد طاهر لاهوری سلمہ اللہ
 تعالیٰ از کبار اصحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات شافہ و مجاہد است
 شدیدہ و خداوند کرامات ظاہرہ و خوارق باہرہ و احوال عالیہ و مناقب فاخرہ
 و حاوی علوم و حافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از معقول و منقول فروع
 و اصول چون شوق سلوک این راہ کریبان بہت آنجناب بگرفت خود را باستان
 حضرت ایشان رسانید زیرا کہ فی الزغایۃ تشرع جو یا سے مرشدی بود کہ در علم
 و عمل و کمال متابعت آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم گام نہ زمان خود باشد و بر ہم
 ہویدا بود بل شہر من البیضا کہ درین امور سر آمد اولیای وقت خود حضرت ایشان
 بودند قدس اللہ سرہ الا قدس پس خدمت شیخ سالما بانکسار و ذلت و افتقار تمام
 در عقبہ علیہ گذرانید چنانکہ در آن خانقاہ از سالکان این راہ در ظاہر سخاکساری و
 بیقداری شیخ طاهر دیگر نمی نمود و بسیار بودی کہ از در ویشان التماس آن مہنوی
 کہ کناس را منع کنند و تطہیر خلا ہار ابا و والذارند و ایضا خدمتش و تعلیم تفہیم صاحبزادہ
 کبار سلمہ اللہ سبحانہ ہمدلیغ و سعی تمام مہذول دشت چنانکہ از زبان مبارک مخدوم
 عزا و ہا مکرر شنووم کہ فرمودند حقوق حضرت شیخ طاهر بر مایان نہ تلقدرست
 کہ از عہدہ شکر آن تو انیم برون آمد جزاہ اللہ عنا خیر الجزاہ روزی حضرت ایشان
 قدس سرہ نیز فرمودند کہ محیی را ہم میخواہم بشیخ طاهر بسیاریم کہ چون بدانش
 از ہیئت الفاس شیخ عالم عامل شود اما الحال شیخ طاهر را آن دماغ کے ماندہ
 باین مولویت رعایت آداب حضرت ایشان و ہیبت آنحضرت آنقدر

بر شیخ مستولی بود که بحر نگین چنانکه روزی حضرت ایشان را آنجناب را امر
 بامست کرد و نگرش بگشت و لرزه بر اعضا سے او اوقات از غایت خشیت
 با وجود حفظ قرآن و علم فراوان زمان زمان قراة در گلویش گره می شد
 لاجرم از برکت این دولت انکسار و ادب و خدمت بن مین نظر الکسیر مجتبی
 آنحضرت قدس سره را رسید بجائی که رسید اما در اثنای راه سلوک گری
 کار بتقدیر و حکمت ملک البهارا و اربلیه عظمی سے واده بود و محل آن قضیه آنکه
 روزی حضرت ایشان قدس سره از حلقه ذکر برخاستند و فرمودند که درین
 حلقه دیدم که بر جبین کبار الفطش می مرقوم است ازین سخن بر همه یاران هیت عظمی
 ستولی شد و از خوف و خشیت هر کدام برخود لرزیدند و آن شخص شیخ طاهر
 بود و مقارن آن مکشوف لغزشهای عجیب از شیخ بظهور آمد پس حضرت ایشان
 که گنجور بخینه رحمت رحمن بودند و عا و توجه علیه بر رفع آن بلیه گماشتند تا
 آنکه حضرت حق سبحانه بخص کرم خود مسألت ایشان را با جابت رسانید کونیا
 حضرت ایشان خود نیز در نامه اجازه او باین قضیه ایما نمودند و ایضا در
 مکتوب بے تقریب بیان قضای معلق و مبرم اشعار باین امر فرموده بر نگاشته
 اند ب که چون متوجه رفع این بلیه شدم در لوح محفوظ دفع آن را معلق بامر
 ندیدم مبرم دانستم حیرت سے واد چه باثار و اخبار و اجماع امت معلوم
 داشت که بر قضای مبرم تغیر روا نبود و درین اثنا آن کلام بلند غوث الانام
 سید عبدالقادر جیلانی قدس سره العالی بیادم آمد که فرموده عکس
 را در قضای مبرم تصرف نیست مگر مرا گفتم الهی چون یکے از اولیای ترا
 این دولت میسر بود من نیز امید وارم و احکام نمودم با جابت رسید و
 معرفت این سرنیز عطا فرموده و انانید که قضای معلق و وقسمت معلق

این
 است

است کہ تعلیقش در لوح محفوظ مرسوم است و معلق است کہ تعلیقش در علم
 است این قضیہ و آنکہ شیخ عبد القادر را در آن تصرف عطا کرده ایم و دخل
 قسم ثانی نیست لیکن چون بصورت مبرم نہاست او مبرم انتہی حاصل من
 کلامہ الشریف و نیز نوٹ شیخ طاہر را در ایام گرمی کارا و از غلبہ حال بر زبان فرست
 کہ اگر حضرت ایشان خواہند سلب احوال من نمایند مقتدر نشود کہ من فانی
 شدہ ام و اتفاق این طایفہ است کہ الفانی لایروا این شطیح اورا یکی بسمع
 حضرت ایشان قدس سرہ رسانید در جلالت رفتہ سلب احوال او نمودند
 شیخ پیارہ بعد اضطراب چون طہی بے آب بر خود می جنبید و جمعے از بزرگان را
 وسیلہ شفاعت ساخت تا حضرت ایشان رقم عفو بر جرمیہ او کشیدند
 و باز بہ سبتش رسانیدند با جملہ بعد التیاء و التی شیخ مشار الیہ را حضرت ایشان
 قدس سرہ باحوالات علیہ نواختہ بخلافت تعلیم طریقت در سلسلہ شریفہ
 نقشبندیہ سرافراز ساختہ بارشا و طلبہ بلدہ لاہور رخصت فرمودند آنگاہ از
 طریقہ قادریہ و چشتیہ و این اجازتنامہ بہر نگاشتہ اند
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بعد الحمد والمنة لولیہ والصلوة
 والتحیة علی نبیہ و علی آلہ واصحابہ الکرام الذاعین للخلق الی
 دار السلام یقول عبد المفتقر الی رحمة اللہ الولی الغنی احمد ابن
 عبد الاحد الفاروقی النقشبندی غفر اللہ سبحانہ و نوبہما
 و ستر عیوبہما ان الاخ العالم العامل الفاضل الکامل الشیخ
 محمد طاہر لما وفقہ اللہ سبحانہ و تعالی لسلوک طریقہ اولیائہ و دخل
 فی الطریقہ العلیة النقشبندیة بجمع الہمة و تمام الہمة حصل لہ الحضور

والشهود والقربة والجمعية وتيسر له البداية التي اندرجت فيها
 النهاية فاذا مضت بُرهة من الزمان وهو على هذه الاحوال
 ظهر لي انه يتلى بابتلاء عظيم حتى يخرج من الصراط المستقيم الى
 سبيل المتفرقة ويميل من أهل الحق الى مذاهب باطلة و
 الجاني الى التضرع والحنشوع الى الله سبحانه ليذمب عنه هذا
 الابتلاء ويرفع عنه ذلك البلاء ثم ظهر لي بعد التضرع التام انه
 سوف يرفع عنه ذلك الابتلاء فحمدت الله سبحانه على ذلك
 وقد ظهر بعد مدة يسيرة منه ما ظهر لي او لا حتى خرج من
 الاستقامة الى الاعوجاج ومال من الحق الباطل بحيث
 انقطع رجاءنا من ان يعود الى الحق ويرجع الى الاستقامة
 وهو كما دخل في سبيل من السبيل المتفرقة واظهره الله سبحانه
 على توجهت بعون الله سبحانه وتوفيقه الى اخراجه من ذلك السبيل
 بالعسر التام وسعيت بعد ذلك في ان اسد ذلك السبيل حتى لا يكون
 له عود الى ذلك ثانيا ومضت الشهور بل السنين على هذه
 الحالة ثم ظهر بتأييد الله سبحانه ما ظهر ثانيا فعاد الى الحق ورجع
 الى الصراط المستقيم ثم قطع ما لقي له من منازل الجذبة و
 مقامات السلوك وصار اهلاً لان يرخص لتعليم هذه
 الطريقة للطلاب والمريدين فوقع في خاطري ان يرخص
 له تعليم هذه الطريقة وتربية الطلبة فرخصت له بذلك

بعد الا ستخارة والتوجه المسئول من الله سبحانه الاستقامة
 والثبات على متابعة سيد الاولين والآخرين عليه وعلى
 آله الصلوات والتسليمات ولما كان الشيخ المشار اليه
 اخذ من طريقي السلسلة القادرية والچشتية حظاً وافراً
 نصيباً كاملاً رخصت له ايضاً ان يعطى للمريدین خرقه
 الارادة في الطريقة القادرية وخرقة التبرك في الطريقة
 الچشتية والمسئول من الله سبحانه العصمة والتوفيق
 الحمد لله رب العالمين اولاً و آخراً والصلوة والسلام
 على سيد المرسلين دائماً و سرمداً وعلى آله العظام
 واصحابه الكرام نیز مجاز تشکر دانیدند شیخ به بلده
 مذکور رفتہ بارشاد و تبریت طالبان
 پرداخت و جمعے را از برکات و افاضات خود بہرہ و ساخت این فقرات کہ
 از عرفان او منقول میگردد و بین علو حالات و نور برکات اوست بہ ہما
 بعرض اقدس میرساند چون ازان آستانہ علیامتوجہ اینجانب شدم در ہر قدم
 با خود میگفتم ای نادان مقصد خود را پس گذاشتہ کجا میروی اما از غیب
 کسی میگفت راہی شوبا بجلکہ کشان کشان باین شہر آوردند در گوشہ مسجد
 حیران شستم ناگاہ روحانیت حضرت خواجہ بزرگ رضی اللہ عنہ ظاہر شد
 گشت کہ در پے کارے کہ فرمودہ اند باید شد مثل الامرہ و امر کم چندی اشغول
 ساختم درین میان جو انے بلند استعدادے رسیدہ بجز و شغل دادن

و تمام بدشس و فتنه نسبت سرایت کرد و دسترا قدم آگاه شد و دیگر طالبان
 نیز جمعیت و حضور یابدست آوردند بعضی حاسدان سخن را که پیر و شکیر و ربیان
 مقامات خصوصاً مقام حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه رقم نموده اند و در میان
 آورده بعضی چیزهای دیگر بان از خود الحاق کرده راه طعن کشودند مولانا حامد
 آن مکتوب را پیش علامه الانام مولانا عبدالسلام بر و مولانا بعد از مطالعه گفتند
 هیچ شبهه وارد نمیشود و خیل حسن ظن پیدا کرد و دند زبان حاسدان بسته شد
 ب مینا حضرت سلامت سکان آن درگاه را از نسبت مریدی مانا
 قابلان هزار عارست فکین که خود را در زمره بندگان آن آستان شماریم
 که هر چه از انجاست همه خیر محض است و هر چه از پنجاست شر محض پس
 مایان را بان عتبه علیه چه نسبت لیکن چون از خاک مذلت برداشته اند
 و بعضی حال امر فرموده گستاخی میرود قبله گاهای سبتهای طرق ثلاثه جلوه
 کردند و مشایخ آن فوج فوج تشریف می آرند و الطاف کثیره می نمایند خصوصاً
 حضرت خواجہ بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس سره
 تعالیٰ ہر اہم و نیز در حلقہ ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت چندین ہزار صحابہ
 و مشایخ علیہ و علیہم السلام و ائمتہ آمدہ مدتی می نشستند و نوازشہای نمودند
 در عشرہ اعتکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمہ زہرا
 علیہا و علیہا و علیہا الصلوٰۃ و السلام نیز الطاف بسیار نمودند و تشریفات نمودند
 و در ضمن این وقایع عروج و نزول مکرر واقع شد بعد از طے مقامات
 کثیرہ خود را در خدمت روضہ منورہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ
 و سلم یافتیم بعد از ان روضہ مبارک را در منزل خود دیدیم بعد از ان
 منورہ کہ از ان روضہ مقدسہ ساطع شد متحقق گشت و بحقیقتہ آن

نیز مشرف ساختند و بنگار را بنجاسید بعد از آن ظاهر شد که حجب تمامه از روی
 کار زایل شد و حقیقت وصل عربانی آشکارا گشت مکالمه و محاوره نیز
 وقوع یافت بعد از آن جمل و کثرت صرف روی نمود و حال آنکه وصل است
 و نه فقد و نه طلب و نه غیر طلب بهیچ حکم محکوم علیه نیست نه اثباتاً و نه نفیاً
 پس همه از کثرت تقصیرات خود چه عرض نمایم که پایان ندارد و بالین همه
 از اثر غنایات حضرت ایشان احوال متزاید و متصاعد است قبل ازین هر
 یک از نسبت ثلاثه یعنی نقشبندیه و قادریه و چشتیه نوبت بنوبت
 روی میدادند احیاناً بهم غلطی شدند گاه غالب و مغلوب بنیری بودند الحال
 هر سه نسبت یکی شده اند مگر گاهی که یکی بر دیگری غلبه میکنند و سیر در
 نسبت مشایخ کم شده است مگر احیاناً چون تربیت حضرت پیر و سنگی
 بطریق عنف و لطف بوده آثار نیز همچنین مترتب میشود و انتی در اثنای این
 گرمی ارشاد بدایت خدمت شیخ از و فوریه یعنی و تفرید دل شیوه پیش
 گرفت که آیندگان کمتر سجد متش بار یابند بعد از استماع این معنی و وصول عریضه و
 حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب بوسی مرسل داشتند و اباحمد شد و
 سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب محبت
 گشت از خلاوة و التذاذ یاران نوشته بودند فرحت بر فرحت افزود
 ای برادر حق سبحانه و تعالی شمار این منصب کرامت فرموده است
 شکر این نعمت را بر وجه اتم ادا نمایند و محافظت کنید که امری صادر نشود
 که باعث نفرة خلق گردد که آن مناسب حال ملامیه است که شیخی و دعوة
 کار ندارد بلکه مقام ملامت نقیض مقام شیخی است مبادا این دو مقام را
 خلط نمایند و در عین شیخی از روی ملامت کنند که ظلم است و در نظر مردان

خود را تحمل دارید و در اختلاط و مولست با مستر شدن افراط نه نمائید که باعث
استخفاف است که منافعی افاده و استفاد ه است و در محافظت حد و دشرعیه نیک
رعایت نمائید و اما عمل بر خصلت تجویز نکنید که هم منافعی این طریقه علیه است و
هم مناقض و عوائی متابعت سنت سنیه غریزی فرموده است که ریاء العارفين
خیر من اخلاص المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب است
بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضا
اعمال عارفان اسباب تقلید است و طالبان را در ایتان اعمال اگر عارفان عمل نکنند
طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند این
ریایین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص که برای نفع خود باشد از اینجا کسی گمان نکند
که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان را عمل احتیاج
نیست عیاذ الله سبحانه این خود عین کاد و زندقه است بلکه عارفان در ایتان
اعمال بسائر طالبان برابرند و از ایتان اعمال میچسبند را استغنا نیست غایت مافی الباب
در اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مربوط بتقلید است نیز ملحوظ است
و بآن اعتبار آنرا برای نامند با جمله در قول و فعل نیک محافظت نمایند که اکثر
خلایق ورین آوان هنگام طلب اندکای بوقوع نیاید که منافعی آن مقام
باشد و جمال را بطعن اکابر رساند از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت
طلبند دیگر از حصول تسبیهای مشایخ نوشته بودند وجه آنرا مکرر بشما
بالشافه گفته شده است ما و رای آن چیزی نفهمند که در آن خیرت نیست
زیاده چه نویسد و السلام چون این تربیت نامه رحمت شامه با جناب سید
عریضه بآن حضرت نوشت که این فقرات از انجاست قبله هر دو جهان
سلامت چنانچه بچه عصفور دمان و کرده بفریاد و فغان منتظر وانه پیدا شد

حال این حقیر نسبت بان درگاه همین ست بی امداد آنحضرت جای فقیر خرابه
 خسارت و ضلالت نیست هر حال که در معرض عرض می آر و شمه است از انان
 قبولیت آن درگاه و گرنه امثال این کمینه را باین دولت عظمی چه مناسبت
 اکنون مطلع نظر جز اتباع سرور دنیا و دین صلی الله علیه و سلم هیچ نیست مع
 قطع النظر عن المشیخته والاملا مته به را امر زاید بر اتباع پیدا ند و در خود سرانجام
 این کار یعنی مشیخت نمی بیند غریب و مسکین افتاده یعنی بنی نذا و بعیشنی آخر
 حقیقت حال فقرست انتهای باجماله شیخ و ربلده لاهور تا امر و زبافا و طلبه علوم
 دینی و افاضه سالکان براه یقین مشتمل است و در تشیع و اتباع و بتل و انقطاع
 و فقر و قناعت و انکسار و مسکنت و حیدرمان هیچ یک از اهل دنیا آشنائی نمی
 نماید فتوح اهل دنیا قبول نمی فرماید و از کسب ضلال خود کفاف میسازد و مکر از
 اهل توفیق و صلاح اگر جزئی چیز می آورد میگرفت از همه رسیده است و پای
 بهمت در دامن غفلت کشیده در هر سال چندین بار پیاده با جمعی از درویشان
 خرقه پوش رکوه و عصا بر کف و رداب و پوش از لاهور بقصد زیارت حضرت
 ایشان آمده چند روز در خدمت شریف گذرانیده مخلص میشد در ایامی که حضرت
 ایشان قدس سره در لاهور تشریف داشتند روزی سواره از پیش زاویشیج مرور
 نمودند و راقم نیز در عنان بود شیخ مشارالیه خبر یافت همچنان با طاقیه و ازار در عنان
 آن شاه سوار شافت حضرت ایشان بتبسم گشته شیخ را بزاویشیج اشاره نموده
 این مصرع خواندند رخ آنجا مگر نسیم رسد یا صبا و زو به و شیخ را رخصت فرموده در
 غیبت او مدح آنجناب بسیار بر زبان راندند سایه افادت و افاضت او بر مفاوق
 تلامیذ و مریدان مستدام باد شیخ بدیع الدین سلمه الله تعالی از بزرگ زادها
 بهند و ستانست در بایت حال و در خدمت حضرت ایشان قدس سره العزیز

توضیح و تلمیح میخواند اما بدرویشان اعتقاد نداشت بل با قاسته صلوٰۃ مفروضه نیز نمی
 پرداخت از زبان شیخ مشارالیه شنودم که گفت ہمدان سال کہ در خدمت حضرت
 ایشان تحصیل علوم مشغول بودم مرا یکی از جوانان صاحب جمال تعلقی بود و میان
 درس و سبق و لم می طپید کہ کی ازین فارغ شوم تا بگوئی او و نظارہ و مطالعہ و روق و
 اورسم و اینتا روزی حضرت ایشان فرمودند اے فلان نماز باید گذارد و از جنایات
 شرعیہ احتراز باید نمود کہ ارتکاب اعمال سیئہ و حصول علم ظاہر نیز شمرے
 برکتی ست گفتم از بسیار مردم این نصائح شنیدہ ام اگر جذبے فرمایند و کراستہ
 نمایند کہ بوسیله آن و زمرہ صالحی اور ایم شاید و اگر نہ از نصیحت کاسے نکشاید ایشان
 محظہ خاموش گشتہ فرمودند و اباین نیت پیش ما بیا تا چہ رود ہذا اتفاقاً فرودے
 موعود آن برنا کہ مرا بوسے و بستگی بود بخانہ من آمد مرا دل ندا کہ از صحبت او
 بخد مت ایشان شوم بعد از دو سہ روز بہلا زست رسیدم فرمودند خوب نکردی
 کہ خلاف وعدہ کردی اکنون کہ آمدہ ہم مبارک ست برو وضو کردہ دو گانہ
 ادا نمودہ بیا چنان کردم مرا بخلوتے بردند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجہ نمودند
 چنانکہ از سستے و بخود بر خاک افتادم و ہمچنان مرا برداشتہ بخانہ من بردند
 بعد از یک روز با فاقہ آمد پس ازان دلم ازان گرفتاری و از ہمہ تعلقیہا
 سرود شدہ بود و ملازم خدمت لازم السعادۃ شدم و ہمین نظر کہ میا اثر بر رو
 خود را از خود دور و بعالم غیب نزدیک می دیدم انتہی با جملہ مشارالیه سالہا
 دران آستان گذرانند و دید آنچه دیدتا آنکہ حضرت ایشان اورا اجازت تعلیم
 طریقت دادہ او در بلدہ سہارن پور کہ وطن مالوف او بود رفتہ بارہ شاہ و
 ہایت طلاب مشغول گشت بعد از چند گاہ بہ بلدہ اگرہ کہ آن بلدہ از خلفا
 این سلسلہ علمہ خالی بود فرستادند و فرمودند کہ دران مقام ہستقامت بلوغ

مائی و بی امر از انجانه بی شیخ آبخار سید و قبول عظیم یافت فیوض برکات کثیره
 سگان آن دیار از اغنیا و فقرار رسید و مجلسها گرم شد و رینولا البلیس بر تلمیس بعضی
 مواضع مخطور خاطر شیخ کرد که مرتکب خلاف امر حضرت ایشان شده و بواسطه
 صلاح بعضی امور مخطوره بوطن مراجعت نمود و این خلاف امر بر مزاج مبارک
 حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد از آن بخدمت عالی مستعد گشت و دریافت
 که خاطر خاطر حضرت ایشان از ممر مخالفت امر گرانست بعضی رسانید که باز متوجه
 الاختلاف گشته بخدمت ارشاد اقدام نمایند قبول طبع اشرف نگشت فرمودند
 که وقت همان بود حالا اگر بر می تو دانی و باختیار تست شیخ با اضطراب متوجه
 دارا خلافت شد بامید آنکه خاطر مبارک که غبار یافته است صفا شود چون
 رسید در اول آن مقام گرمیها و فیضها بخلایق رسید لیکن چون آن شهر
 دارالاماره بود و مجمع عسکریان هنگام طلب دور از اخلاص و ادب از آن گروه
 جمعی که بخدمتش رسیدند آنها نصائح خشونت آمیز در میان نهاد و از احوالات
 بلند خویش بر زبان آورد بلکه بعضی وقایع و کشوف که اظهار آنها ایقاف فتنه مینمود
 بگوش منکران رسانید تا بجای رسید که در آن شهر بودن نتوانست بلکه آن
 شور و شر به پیر بزرگوار او قدس التدرسه العزیز سرایان نمود و سلطان آنوقت
 که باین طایفه بی مناسبت تمام دشت حضرت ایشان را طلب نموده اینها
 نمود و حبس فرمود اگر چه بعد از آن سلطان ازین امر نادم و پشیمان شد و عذرهای
 خواست اما ویرا این سوء ادب نامبارک آمد شور و فتنه در مملکتش پیدا
 شد و بر بعضی دیار معتبره و اوایرانیان غلبه نموده در تصرف خود آوردند و
 جودش بضعفها مملکت بتلاکشت تا بهمان رفت بعد ازین قضیه مذکوره
 شیخ بدیع الدین بوطن خود سهارن پور رجعت نمود اما امروز آنجا است گوشه

گزیده و بزرگ و مراقبت و انس و الفت آرمیده با وجود که سال عمرش به پناه
رسیده بود و حفظ قرآن مجید نمود و با فادۀ و افاضۀ طالبان علوم دینی و یقینی مشغول
است در آن ایام که راقم در آستان حضرت ایشان بود و عرضه داشت او رسید و
در آن مسطور بود که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بشارتهای خاص می باید
و عنایتها مینمایند و نصائح میفرمایند روزی فرمودند آنست سراج المندوب باز و یاد طاعت
أمر نمودند انتهی حضرت ایشان در جواب این چند کلمه نگارش فرمودند بسم الله
و سلام علی عباده الذین اصطفیٰ رقیمة شریفه خوش وقت ساخت واقعات بیشترند

و قابل تأویل اما هر چند مآول اند منور اند ربنا اتم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر
و چون باز و یاد عمل مأمور شده اند هر قدر عمل که از دست آید بختتم و انت که این و ا
دار عمل است و انت الموفق این چند فقره که از عمر انص شیخ بدیع الدین منقول میگردد
و لیل است بعلومال او و ارشاد و اکمال او با استقامت و شکیبایی او
بر آزار اهل ملاست بپسرها عرضه داشت کمترین خدمت استمانه معتمد بدیع
بعض اقدس میرساند که احوال این شکسته بال همین توجه آن کعبه امانی و آمال بروجه
استقامت است و هیچ گونه در غربت امور فتور راه نیافته امید میدار و که بطیفیل
نظر عنایت آنحضرت در چند نفس عاریتی که باقی ماند نیز فتور راه نیاید هر چند حواد
گوناگون پیش از پیش می آیند مطلبی که گرفتار او است خلل در آن رود و اکثر اوقات
که حکم الهی جل شانۀ بوقوع آن تعلق گرفته است پیش از وقوع آن با آن اعلام می
بخشد بی آنکه قصد با و تعلق باشد و از غیب بشارتهای عجیب می باید که عرض
کردن بخصور گرامی تعلق دارد و چند طالب صادق جمیع شده اند سرگرم کارند و
احوالهای بلند می گذرانند و حضور نقش بندیه را در اندک مدت بلکه ساخته اند و
بعضی بقنای جسدی مشرف گشته و احوال اخروی و برزخ را بدیسی اولی

بداند این همه از صدقه آن درگاه است و گرنه این ناقابل سیاه بخت را باین
 خدمات چه نسبت و باین نعمت عظمی چه مناسبت بعضی از طلبه از کثرت التذاف
 کفایت می کنند اقربای آنها این فقیر را بسیار آزار میدهند و آنها را تکلیف
 دفع سابق مینمایند بعضی مردم اینجا که در سلاسل دیگر شغل کرده اند احوال که درین
 رتبه علیه داخل شده اند خیل متکذذاند و بر عمر گذشته متأسف از بخت یکی از
 سناخ اینجا غایت عداوت گرفته تا بجائے که باین طریق و اعزّه آن سخنان بیوده
 بگوید روزی جمعی از مریدانش را فرستاد تا بحضرت خواجه بزرگ و حضرت
 خدومی خواجه باقی قدس سرهما و سایر اعزّه و شناساها و او را چون از نالایقی
 بل خطاب نبودند غیر از سکوت و صبر مناسب وقت نیافت قبله گاه با توجه
 تحفرت بدولت مشایده سرافراز ساختند و نیز آرزوی که داشت که یکبار
 طارقه بارگاه محمدی علیه صاحبها من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها نماید هم سر
 ستانند و از انوار و کمالات آن پر تو س یا بد حق سبحانه بعض فضل و کرم شبی
 در از نماز تہجد بان دولت سانید چنان معلوم گشت که اهتمام خدمت این مقام بحضرت
 و ث الثقلین قدس الشریف تعلق دارد و ویوسیلہ ایشان بان درگاه رسید
 شوارست و از انوار این مقام اقتباس نمایند مگر اولیا که بحال متابعت سرور
 بیا علیہ و علیہم الصلوات و السلام مشرف شده اند کعبه مقاصد سلامت
 یمنه را بوسیله و صدقه فا و مان این درگاه میداند در کونین غیر از توجه حضرت
 ایشان مرئی ندارد و همیشه از حضرت حق سبحانه سالت مینماید که این ناقابل بی استعداد
 زلی و ابدی در محبت و خدمت خاکر و بان آن درگاه بزرید و در همین مسیر و
 همین محشور گردد و بحرمت النبی الاقیمی العزیزی علیہ الصلوٰۃ و السلام انتی از زبان مبارک
 بخدوم را و با سلمهم الشریفانه می شنودم که فرمودند از مردم صاحب صادق القول

چند خارق عادات شیخ بدیع الدین شنیده ایم مانا که ظهور خوارق از آنجناب از اثر
آن کلمه حضرت ایشان قدس سره باشد که در مکتوبه بآنجانب بر نگاشته اند که طلب
کرامات نموده آید اسید وار باشند فان مع العصر لیسر انتهى از آنجمله است
آنکه در ایامی که حضرت ایشان را قدس الله سره سلطان وقت بعقاب تمام بکره
طلبیده بود و یکی از نزدیکان سلطان که شیخ بدیع الدین نسبت بهم شهری بل
خویش و دشت لیکن باین دو عزیز در غایت عداوت بود شیخ مذکور را بتصور آنکه بساوا
آن مفسد از دشمنی امور نالائق بسمع سلطان میرساند بخانه اورفت و بانگسار و
افتقار التماس آن نمود که در انکار و اضرار نکوشد که اقربا بهر چند دشمن و دل از ازار
امادر وقت خطر خویشان را مددگار اندان بے سعادت بیش از پیش در نحوت
و عداوت خویش برفت و گفت مراد چندین ساله من برآمده بان بنگر که چه میکنم
مولانا نیز در جذبہ رفت و در شورید و گفت بنگریم که کدام پیشتر کار بحد گیر می کنیم
و بخاطر خسته بزاویہ خود رفت و متوجه گشت آن مفسد پیش از آنکه
فرصت بدگویی یابد در همان ایام بمرد شیخ نور محمد پهنی سلمه الله تعالی
آنجناب چون از علوم رسمی بهره تمام برداشت بهت بسلوک این راه گشت
بخدمت بسیار خداداد و ستان کشور هندوستان رسید اما از هیچ
یک مطلب ب حصول نیامد تا آنکه قائد توفیق زمام بختی بخت او را به
استان حضرت ایشان کشید از آنحضرت به تعلیم و ذکر طریقہ علیہ نقشبندیہ
مشرف شد باندک فرصت از برکات صحبت ایشان بان نسبت رسید
که حضرت ایشان حقیقت آن را در سبکی از عرفان ب حضرت خواجہ قدس
سره بجا چنان نوشته اند شیخ نور به نقطه پایان فرورفته است و کار
جذبہ را با انجام رسانیده و به برزخیت آن مقام رسیده و فرق را من

توجہ نہایت بروہ اول صفات بلکہ نوری کہ صفات بآن قائم انداز خود جدا دیده و
خود را شیخ خالی یافته بعد از ان صفات را از ذات جدا مشاهده نمود و باین دید تا حد
مقام جذبہ رسیدہ حالا عالم و خود را چنان کم ساختہ کہ نہ با حاطہ قائل ست نہ بحسبیت
و چنان بآبطن بطون متوجہ است کہ غیر از حیرت و نادانی چل ندارد و انتہی کلامہ
الشریف بعد ازین مرقوم نیز شیخ مشائخ الیہ سالہا بے بسیار در آستان حضرت
ایشان تجرید خدمات شایستہ گذرانید تا بخرید آنچه ذکر یافت رسید پس
حضرت ایشان اورا اجازه تعلیم طریقت دادہ بشہر ٹٹہ کہ از بلا و شہور ہموارہ
ہندوستان ست مرخص فرمودند حسب الامر بانجارت لیکن از وفور
تفرید اکثر و مفاد و زوایا گذرانید و از صحبت خلق اجتناب می نمود چون ہمینی
بحضرت ایشان رسید این مکتوب بے مرسل داشتند بامحمد بن
وسلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ برادر ارشد آدمی را ہمچنانکہ از امتثال او امر حق حل
و علا و اجتناب از نوای چارہ نیست در مراعات حقوق خلق و مواسات ایشان
تیر چارہ نہ تعظیم لامر اللہ و الشفقتہ علی الخلق بیان ادای این دو حقوق میفرماید و
بمراعات شطران و لالت می نماید پس اقتصار بر یکے از ان دو امر از قصود
است و اکتفا بجز و از کل از کمالیہ دور پس تحمل اندامی خلق ضروری آمد
و حسن معاشرت پیش ایشان واجب گشت بے دماغی نمی زبید و نا پرواہ
نمی شاید ہر کہ عاشق شد اگر چہ نازنین عالم ست بہ نازگی کے رہت
آید باری باید کشید چون در صحبت بودہ اند و مواعظ شنودہ از اطالہ
سخن اعتراض نمودہ بر فقرہ چند اقتصار افتاد و ثبتنا اللہ سبحانہ و ایا کم
علی جادۃ الشریعۃ المصطفویۃ علی صاحبہا السلام و الصلوۃ و التیمۃ انتہی شیخ
حسب الامر در کنار شہر مذکور بر ساحل دریائے گنگ آمدہ چون بلبل شوہ

از گاه و گیاه کلبه پر دخته و نیز مثل آن مسجدی ساخته با عیال و اطفال و آن
کلبه میگذازند و در آن مسجد با داسه صلوات و طاعات و اخادات علوم
دینی و یقینی و ارشاد و هدایت اشتغال بنمایند از خلص اصحاب حضرت
ایشان شنودم که گفت از آن حضرت قدس سره استماع دارم که فرمودند شیخ نور محمد
از رجال الغیب است ندانم از تقیاب فرمودند یا نجباء و هم از بعض مخلصان حضرت
ایشان سموع گردید که بتقریب تربیت شیخ طاهر و شیخ نور محمد و کسر نفس ایشان
حکایت کرد که یکبار حضرت ایشان به ملی تشریف آورده بودند و خواجه حسام الدین
احمد سلمه الله و بعض اعزّه دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند بافت
رسید مولانا طاهر لاهوری و شیخ نور محمد را که از سامعان بودند درین پس
بخطا خطور کرده باشد که حضرت ایشان موافق بعضی مستمعان بدقت نمی پردازند
و جز معنی عبارت مذکور نمی سازند و معنی ظاهر عبارت خود مایان را نیز میسر
است پس ما ازین استماع چه فائده بود آنحضرت برین خطره مشرف
گشته بعتاب تمام مشارالیهما را از فیروز آباد بیرون کردند تا چار روزها به
ویرانهای گشتند و شبها آمده بیرون دروازه قلعه فیروزیه میگذرانیدند
تا آنکه جناب خواجه حسام الدین سلمه الله تعالی بشفاعت درآمدند حضرت
ایشان فرمودند بگذرانید که ایشان نفسها را فریه دارند خواجه مذکور معروض
داشتند که بعض حجرهای زیر مسجد فیروزیه مدتهاست که از سراقین و غیره
ملوث مانده اگر حکم شود و مشارالیهما آمده بتطهیر آنجا مشغول شوند که هم کسر نفس
و هم خدمت است حضرت ایشان پذیرفته چنان فرمودند و آن دو خرویدند
جوانمرد چنان کردند بعد از آن حضرت ایشان آنها را طلب داشته باشفاق
نواختند لمولفهم راه زور بخوردل رهبر خردمند طبیب به جان برو بیمار

گزرجان بشنود و پند طیب : شیخ حمید بنگالی سلمه الله تعالی
 آنجناب از اقصائے ولایت بنگالہ است تحصیل علوم دینی را بشهر عظم
 ماہور آمدہ بود بعد از فراغ تحصیل متوجہ وطن مالوف شد چون بدالسلطنۃ
 اگرہ رسید در جوار خواجہ عبدالرحمان مفتی کابلی منزل گزید از خواجہ مذکور شنودم
 کہ گفت چون شیخ حمید را در علوم ماہر و متین دیدیم شیخ قرار دادہ شد کہ
 در اگرہ باشند با ہم ہمسایہ و ہم نشین باشیم و صحبت کتاب در میان آریم
 روزے تقریب مشائخ و علم تصوف شیخ را برین طایفہ منکر و معترض یافتیم بیشتر
 نکارش بسبب اعتقاد این طایفہ بود بر مسئلہ توحید وجود و بحضرت
 ایشان مومی الیہ را منکر تر از ہمہ دیدیم ازین مقولہ دوسہ روزے گذشتہ بود کہ
 حضرت ایشان از سر ہند با گرہ تشریف آوردند و در ہمسایگی ما منزل گزیدند
 چون شیخ حمید این خبر شنود با اضطراب تمام بخانہ ما آمدہ گفت الحال من
 دین محلہ بجائے دیگر انتقال می نمایم بعض اجزاء و رسائل من کہ نزد شماست
 من بسیار دید گفتم بہ باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان
 کہ کہ فلان اینجا آمدہ گفتہ فلان مرد صالح و عالم است اینہما ناخوشی نازیباست
 گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ناچار در قرب و جوار ملاقاتی روزے خواہد
 بود اگر جمع نشویم شکل و اگر شویم از ان مشکل تر کہ تاب پیش آمدن این قسم شیان
 دارم این گفت مرخص شدہ بجلہ دیگر رخت کشید بعد از دوسہ روزہ برائے
 روزے کہ ماندہ بود بخانہ ما آمد با ہم شستہ بودیم و بخن علمی میرفت کہ ناگاہ یکے
 کہ حضرت ایشان اینک بدروازہ ایستادہ اند مرا حیرت آمد کہ چہ باشد و شیخ
 میبد متغیر شد و از آمدن خود و پشیمان گشت من پذیرہ ایشان شدم چون در
 ہند نشستند فرمودند باستفتا آمدہ ایم عرض کردم کہ کد ام مسئلہ باشد کہ از

ایشان پوشیده بودند و فرمودند چون شما مفتی اید احتیاط آنست که از شما
رسیده شود بعد از احوال مسئله که آن در غایت ظهور و شتبار بود و بجانب
شیخ حمید کرده فرمودند که هائے شیخ حمید اینجا بوده اند و یک دو نظر کیفیت
تمام بجانب او دیده ساعتی مراقب شدند آنگاه برخاستند هر چند التماس
نمود که لحظه توقف نمایند که جهت خادمان سفره میباید پذیرفتند و برخاستند
بمشایعت تابرون در وازه شدم گمان من آنکه شیخ حمید از جای خود هم نه برخاسته باشد
دیدم که مشارالیه در قفای من می آمد چون من حضرت ایشان را وداع کردم
شیخ حمید را برابر خود ندیدم و آنست که بنجانه خود رفت یکی را فرستادم که بگوید
خبر آورد که شیخ حمید از قفای حضرت ایشان می رود و آن حضرت باو غیرت
تا همچنان بمنزل درآمد و شیخ حمید بر در وازه گریبان و حیران و ذوالیاس و
ناکس الروس ایستاده همانند بعد از مدتی او را طلبیده بانابت و تعلیم طریقت
و اعطای جذبه نسبت بنواختند تا بحدی مغلوب شد و بخدمت صحبت
ایشان مشغول که آشنائی ما و یا کتب خویش که بآنها تعلق تمام داشت از خاطرش
بالکل رفت بعد از چند روز حضرت ایشان در سر بند شدند همچنان پایاوه در
خدمت ایشان میرفت خواجه عبدالرحمن که ناقل این بقوله است گفت مرا
مشاهده این امر مخلص ایشان ساخت آمده مرید شدم بعد از شرف اراوت
روزی یکی از اعظم امرا که در حق حضرت ایشان اعتقاد می داشت نداشت از
من پرسید که شما از علماء و عقلای روزگار ید از شیخ چه کرامت دیدید که مرید
شدید گفتم ما جماعه عظیم از اهل علم بیج کرامت در کسی به ازین ندانیم که عالم عامل باشد
و در متابعت آن سرور صلی الله علیه و سلم اعتقاد او علما و عملا کامل از اکابرین
روزگار درین امر چون ایشان ندیده ایم و نه شنیده گفت این اعتقاد

ملائم حال اہل علم است کراستی بگویند کہ مناسب حال ہمہ باشند من قضیہ شیخ
 حمید را بگفتم تعجب بسیار نمود و گفت ما را بر صدق و دیانت و ورع و ورایت
 شما اعتقاد و تمام است قبول کردیم و ما نیز از مخلصان این بزرگ دین شدیم و چون
 شیخ منشاء الیہ بر معتقدان توحید وجود انکار تمام داشت و آن انکار او بجز بقرح
 بعضی اولیاء کبار می شد باندک فرصت بتصرف حضرت ایشان نسبت
 توحید وجود پنجہ برے مستولی شد کہ ہر شے از اشیا عشقبازی خاص داشت
 و از حرکات و سکنات ہر انسانی و حیوانی گذاختہ میرفت خدمتے مرشدی میر
 محمد نعمان سلمہ اللہ حکایت کردند در ان ایام رونے باتفاق شیخ حمید بجای
 میر فتم در راہ حیوانی افتادہ بود و مردہ و دندانہا سے سے و اماندہ شیخ را از دیدن
 او حالی عجیب در گرفت و گفت یارب این چه اداست باین کسوت در
 آمدن و خود را چنین و انمودن بالجملہ قریب دو سال در عقبہ حضرت ایشان
 بخدمتگاری و آداب سلوک بسر برد و احوالات عجیبہ و مقامات غریبہ ہم
 رسانید آنحضرت ویرا اجازت تعلیم طریقت دادہ و وطنش فرستادند و این
 اجازت نامہ گاشت تہذیبہ و ابدا الحمد و یصلوۃ فیقول العبد المقتدر الی
 رحمۃ اللہ الملک الولی احمد بن عبد الاحد الفاروقی النقشبندی رحمہما اللہ
 سبحانہ رحمۃ واسعة ان الاخ العالم والصدیق الصالح جامع العلوم
 الشریعۃ والطریقۃ والحقیقۃ الشیخ حمید البنکالی وفقہ الشریعۃ لہما
 ویرضاه لہما قطع منازل السلوک و مرج معارج الجذبہ و وصل الی درجۃ الولا
 بعد ان حصل لہ اندراج النہایۃ فی البدایۃ اجزت لہ بتعلیم الطریقۃ علی
 طریقۃ المشایخ النقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم الطالبین المشریین
 والمریدین المخلصین بعد الاستخارۃ وحصول الاذن من اللہ سبحانہ و المستول

من اللہ سبحانہ ان یعصمہ عما لا یلیق و یحفظہ عما لا ینبغی وان ثبت علی متابعتہ
 سید المرسلین علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والسلامات چون سنت مشایخ نسبت
 قدس اللہ اسرارہم کہ در وقت خلافت خرقہ عنایت میکند شیخ عرض نمود
 کہ کفش پائے مبارک مرا کافی است حسب الالتماس کفش یک پائے عنایت
 فرمودند شیخ آنرا در دہان گرفته رجوع لقمہ قری کردہ مرخص شدہ تا حال کہ زیادہ
 از بہت سال گذشتہ آن کفش در آن دیار تبرک و مزارست و اہل حاجات
 و ارباب امراض و انجاح مشکلات و شفای علل التجامی آرند و بمراوات میرسد
 تا بجدی کہ احتیاج اطباء و انصوب کمترست با بگملہ شیخ از دولت آن کفش یافت
 انجہ یافت ۵ اگر خالی ازین کوہ سر آید بہ مرا بہتر چندین افسر آید بہ چون طن او در
 اقصای بنگالہ بود و ذوالعیال و الاطفال دیگر بشرف آستان رسیدن نتوانست
 تا امروز در آن حد و دہر بسند افاصلہ و افادہ است جمعہ از طلبہ علوم دینی طایفہ
 از سالکان طریق یقینی از برکاتش بہرہ و راند اللہم کثر خواندنی الدین و سلم ایماننا
 بحق سید المرسلین و آلہ الطیبین و اصحابہ الکاملین و اتباع العالمین این مکتوب
 شریف کہ شتمل ضروریات راہ است حضرت ایشان قدس سرہ بشیخ نوشتہ اند
 ب الحمد للہ رب العالمین و الصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین و علی آلہ و
 اصحابہ جمعین احوال و اوضاع فقر ارا بخالی روز بروز موجب از و یا و شکرست
 و ہمین توقع را و راودہ و دوستان و در او فتادہ وار و لے عزیز دین را و غیب
 منزلة اقدام سالکان بسیارست شش شریعت را در اعتقادات و عملیات
 نیک نگاشتنہ زندگان فرمایند و حضور و غیبت ہمین نصیحتست سبب و اغفلت
 وقع شود از اعلا طاین راہ می نویسد و منشأ غلط را تعین مینماید بظرا اعتبار خواهند
 ملاحظہ نمود و در ماوراء جزئیات مذکورہ باندازہ آن کار خواهند فرمود و بدانند کہ بعضی

از اعلاط صوفیه آنست که هرگاه سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران که
 فی الحقیقت افضلیه آنها باجماع علما ثابت شده است و یقین مقام این سالک و
 مقامات آن بزرگوار آنست می یابد بلکه این اشتباه گاه هست که نسبت بنبیا
 که بهترین خلایق اند قطعاً علیهم الصلوات و التسلیمات واقع شود و عیاذ بالله
 خانه من ذلک منشار غلط جمیع را آنست که هر یک از انبیا و اولیا را اولاً عروج تا با شما
 است که سبب تعیین وجود ایشانست و باین عروج هم ولایت متحقق میشود و ثانیاً
 عروج در آن اسماست و از آن اسماء الی ماشار الله تعالی اما با وجود این عروج تا
 منزل هر کدام ایشان همان اسم است که مبدء تعیین وجودی اوست لهذا در
 مقامات عروج هر که ایشان را جوید اکثر در همان اسم باید چه مکه طبعی این بزرگوار
 مراتب عروج همان اسم است و عروج و هبوط از آن اسم بواسطه عرض و عرض
 است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسم بلندتر واقع شود لاجرم از آن
 مانیز بالاتر خواهد رفت و آن توهم پیدا خواهد کرد و عیاذ بالله سبحانه از آن توهم
 بین سابق را زایل گرداند و افضلیت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات و اولویت
 لیا س که باجماع فضل اند اشتباه پیدا آر و این مقام از منزل اقدام سالک
 است در آن وقت سالک نمیداند که آن اکابر از آن اسماء عروجات بی نهایت
 رسیده اند و بفرق فوق رسیده و نیز نمیداند که آن اسماء ممکنه طبعیه عروجی ایشان
 است و او را نیز در انجام مکانه طبعی هست که ادون آن اسماء است و از آن
 ما چه فضلیه هر شخص با اعتبار اقدیمه هم اوست که مبدء تعیین او شده است
 بن قبیل است آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقام
 عروج بزرخیه کبر راحل نیابد و بی واسطه او ترقی فرماید حضرت خواجہ نامی فرمود
 رابعه نیز ازین جماعه است این جماعه در وقت عروج چونکه از اسمی که مبدء

تعیین برزخیه کبریه است بفق گذشته اند تو هم کرده که برزخیه کبریه در میان
 حامل نموده است و از برزخیه کبریه حضرت رسالت خاتمیه علیه و علی آله
 الصلوٰۃ و السلام مراد گذشته اند و حقیقت معامله آنست که بالا گذشت منشأ
 آن غلط جمعی دیگر را آنکه چون سیر سالک در اسس واقع شود که مبدا بر تعیین اوست و
 آن هم جامع جمیع است بر جمیل اجمال چه جامعیت ایشان بواسطه جامعیت
 همان اسم است پس ناچار درین ضمن اسمیکه مبادی تعینات مشایخ دیگر است بطریق
 اجمال نیز بان سیر قطع خواهد کرد و از هر یک گذشته بنتهای آن اسم خواهد رسید و
 تو هم فو قیه خود پیدا خواهد کرد و نمیداند که آنچه او دیده است از مقامات مشایخ و از آنها
 گذشته نمودگی است از مقامات ایشان نه حقیقت آن مقامات و چون این
 مقام خود را جامع می یابد و دیگران را اجزاء خود می انگارد و لا جرم تو هم اولویت خود پیدا
 می آرد و درین مقام شیخ بسطام میگوید لو انی ارفع من لواء محمد از غلبه سکر نمیداند
که ارفعیته لوائے او از لوائے محمد نیست علیه و علی آله الصلوٰۃ و السلام بلکه از انوار
 لوائے اوست علیه السلام که در ضمن حقیقت اسم او مشهود گذشته است ازین
 قبیل است آنچه او گفته از وسعت قلب خود که اگر عرش و مافیه در زاویه قلب
 عارف بنهید هیچ محسوس نشود و اینجا نیز اشتباه نمودن بحقیقت است و الا
 عرش که حضرت حق سبحانه و تعالی عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب او چه اعتبار
 و چه مقدار ظهوری که در عرش است عشر عشر ازان در قلب نیست اگر چه قلب
 عارف باشد و روتیه اخروی بظهور عرش متحقق خواهد شد این سخن را بمشائره واضح
 گردانیم انسان را که جامع عناصر و افلاک است هر گاه نظر بر جامعیت خود افتد
 و عناصر و افلاک را اجزاء خود بیند و چون این دید غالب آید و در نباشد که بگوید
 که من از کره زمین کلان ترم و از سموات عظیم تر و درینوقت عاقلان می فهمند که

عظمت و کلا فی اوازا جزا خودست و کره زمین و سموات فی تحقیقت اجزاء
 او نیستند نمودجات اینها را اجزای آن ساخته اند و کلا فی اوازا نمودجات است
 که اجزاء او اند نه از تحقیقت که ه ارضی و سماوی و بهین شتابان نمودجات تحقیقت
 شی صاحب فتوحات مکیه گفته است که جمع محمدی اجمع است از جمع الهی چه جمع محمدی
 مشتمل است بر حقائق کونی و الهی پس اجمع باشد نمیداند که آن اشتال بر ظلی از ظلال تیر
 الوهیت است و نمودجات است از نمودجات آن نه بر تحقیقت آن مرتبه مقدسه
 بلکه نسبت بان مرتبه مقدسه که عظمت و کبریا فی از لوازم آنست جمع محمدی را هیچ
 مقداری نیست مالترا برب الی باب و هم در مقام که سیر مالک و اسمی که رب است
 واقع شود گاه هست که پندار و که بعضی از اکابر که یقین از فضل اند بتوسط او
 بعضی از درجات فوق رسیده اند و بتوسل او ترقی فرموده اینجا نیز مزال اقدام
 سالکانست عیاذ الله سبحانه که باین گمان خود را فضل داند و بخسارت ابدی
 پیوندد چه عجب و کدام فضیلت اگر با و شاه عظیم الشان تمام السلطان در تصرف
 زمیند اے که داخل مملکت اوست برود و بتوسط آن زمین و ابر بعضی از مقامات
 برسد و بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایه ما فی الباب اینجا احتمال فضل جز نیست
 که خارج بحث است چه هر حجام و حاکم بعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم فو ق
 حکیم بوقلمون فضل دارد اما آن فضیلت از اعتبار خارج آنچه معتبرست فضل کلی
 است که عالم و حکیم را ثابت است این در ویش را نیز از این شتابان بسیار واقع
 شده بود و ازین تخیلات بسیار ناشی گشته و تمامه تها این حالت داشت مع
 لک حفظ خداوندی جلشانه شامل حال او بوده که در یقین سابق سر میزند بذب
 قت و در اعتقاد مجمع علیه فتوای راه نیافت الله سبحانه اکم و المنة علی ذلک
 علی جمیع نعمایه و آنچه خلاف مجمع علیه ظاهر میشد در خیر اعتبار نمی آورد بر محامل نیک

صرف میگرد و مجمالاً اینقدر سید است که بر تقدیر صحت این کشف این ریاضیاتی
 راجع به فضل جزئی خواهد بود و هر چند این وسوسه معارض میشد که مدار فضل بر تقدیر
 الهی است جل سلطان و این ریاضیاتی در آن قرب است پس جزئی چون شد
 اما در جنب یقین سابق این وسوسه بسیار منشور است و هیچ اعتبار نداشت
 بلکه بتوبه و استغفار و انابت التماس آورد و بقرع وزاری و عا میگرد که ازین قسم
 کشف ظاهر نشود و خلاف معتقدات اهل سنت و جماعه سر موی مشکف
 نگردد و در این خوف غلبه کرد که مبادا برین کشف مواخذه نمایند و ازین
 توهمات مسألت فرمایند و غلبه این خوف بقرار و بی آرام ساخت و التماس بقرع
 را بجناب قدس خداوندی جل سلطان مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی
 کشید اتفاقاً درینوقت گذر بر فرار غریزی افتاد و درین معامله آن غریز را ممد و
 معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی جل شانہ در رسید و حقیقت معلوم
 را کما فیضه دانمود و روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوٰۃ
 و السلام که رحمت عالمیان است درینوقت از رانی فرمود و تسلی خاطر خیرین نمود
 و معلوم گشت که آری قرب الهی موجب فضل کلی است اما این قرب که ترا حاصل
 شده است قرب ظلی است از ظلال مرتبه اولو هیست که مخصوص بایست که
 رب تست پس موجب فضل کلی نباشد و صورت مثالی این مقام را بر نبی مشکف
 گردانیدند که جاسی ریب نماند و محل این بالکلیه زائل گشت و این درویش بعضی
 از علوم که محل اشتباه دارند و گنجایش تأویل و توجیه در کتب و در رسائل خود نوشته
 بود فاشتر گشته خواست که منشأ و اغلاط آن علوم را که بحض فضل خداوندی جل شانہ لایح
 گشته است بنویسد و انتشار دهد که گناه شتر را اشتها تو به در کار است تا مردم
 از آن علوم خلاف شریعت فہم نکنند و بتقلید بختند یا بتعصب و تکلف تضلیل نکنند

که درین راه غیب الغیب این کلمات بسیاری شکفتند جمع را بهدایت می برد و
جمع را بنمونی سیفر باید از والد بزرگوار خود شنید ه ام قدس ستره که میفرمودند
که اکثر از گروهای بهقناد و دو که بفصلالت رفته اند و راه راست را گم کرده منشأ
آن دخول در طریق صوفیه است که کار را با انجام نارسانیده غلطها کرده اند و بفصلالت
رفته و اسلام انتی مکتوبه الشریف را تم ایخروفت گوید که حضرت ایشان در رقیه
که بحضرت مخدوم زاوه کلان قدس ستره هم درین معنی نوشته اند که ذکر یافت
آنجا معامله عروج سالک از چهار مبادی تعینات بزرگان بهشالے واضح گردانیده
اند و آن اینست که رقم نموده اند باب ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب از
اجزای ارضی و اجزای آبی است و قتیکه دخان صعود نماید اجزای ارضی بهصاحبیت
اجزای آبی بالا خواهند رفت و بحصول قسرها عروج خواهند نمود و گفته اند اگر دخان
قوی باشد عروج او تا کوه ناره متحقق میشود و درین صعود اجزای ارضی بمقامات اجزای
آبی و اجزای آبی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از آنجا عروج نموده بالا
خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبه اجزای ارضی بلندتر است از
مرتبه اجزای آبی و اجزای آبی چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده است نه باعتبار ذات
و بعد از وصول به کوه ناره چون آن اجزای ارضی بهبوط نمایند و بمرکز طبیعه
خود برسدند هر آئینه مقام اینها فروتر از مقام آب و هو خواهد بود پس در
ما نحن فیه عروج آن سالک از مقامات باعتبار قسرهاست که آن قاسر افراط حرارت
محبت است و قوه جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است
این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی است اما اگر درابتدا این توهم پیدا شود
و خود را در مقامات اکابر باید و جبرش آنست که هر مقام را درابتدا و توسط ظلم و
مثال است و مبتدی و متوسط چون بنظر لال آنها میرسد خیال میکنند که شریک

پاکار و مقامات پیدا کرده اند چنین است بلکه اینجا اشتباه ظن شده است
 بنفس شئی اللهم انما حقائق الاشیا کما هی و جنباً عن الاشتغال بالملایهی بحسرت
 سید الاولین و الاخرین علیه و علی آله و صحبه ائمه و تسلیات ائمه و اکملها
 شیخ منزل رحمه الله تعالی می یز از قدماهی اصحاب حضرت ایشان
 است قدس سره و از مقبولان آنحضرت در سفر و حضر اکثر خدمات حضور عالی
 اقدام می نمود و بانواع الطاف و عنایات ممتاز میگروید و در حسن اخلاق و مکارم
 اوصاف بے نظیر روزگار و در انکسار و ایثار منفر و محال شیخ مشاء الیه از
 یمن تربیت آنحضرت اینست که حضرت ایشان در عرضه داشتند بحضرت
 خواجه بزرگوار رقم نموده اند شیخ منزل خود را کم می یابد و صفات را از اصل می بیند
 و مطلق را در همه جامی یابد و اشیاء را در رنگ سراب بے اعتبار می داند بلکه
 هیچ شئی یابد انتی کلامه الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالها سرفراوان شیخ در خدمت
 آستان حضرت ایشان قدس سره الا قدس گذرانند و بزواید و فوائد رسید
 بتعلیم طریقت مجاز گشت و در یکی از مکاتیب که حضرت ایشان بخلص نوشته اند
 مسطور است که صحبت این بزرگان اگر میسر شود و مغتنم باید شمرود و خود را با ایشان
 باید سپرد و صحبت میان شیخ منزل شمار مغتنم است و امثال این عزیز الوجود
 اعز من کبریت الاحمر انتی از خلص اصحاب ایشان شنو و دم که وقت شیخ مذکور
 بعضی از جبال و مناه و زآنحد و دلبسیر رفته بودند ناگاه جهت گرفتند جانوس
 بلب غاری شد پایش بلغزید و دران غار افتاد چنانکه بیرون آمدن متعذر شد
 و ازین قضیه هیچ کس را اطلاعی نبود و حضرت ایشان را که آن دم در سرهند
 تشریف داشتند صورت آن معامله در نظر آنور آمد بیاران فرسودند و دیده
 پیشو که شیخ منزل در جاسه هولناک افتاده و دست و پای میزند که از آن

برآید تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیه به مع حضرت ایشان
دور ایشان گردید و موجب خرید اعتقاد مخلصان گردید و گفتند که یکی از صحابه
که آنرا دیده بود و بمردم آن نواحی خبر کرد و آنجماعه آمده شیخ را بر سنها ازان
مغاک بر آوردند شیخ مذکور در حد و دهن را و بست و شش باختره شتافت حضرت
ایشان از فوت او اظهار تألم نمودند و ویرا بفاتحه و دعایاد و شاد فرمودند رحمه الله
تعالی شیخ طاهر بدخشی سلمه الله تعالی و در اوایل از عسکران
بود و در وقتیکه سپاه متوجه فتح یکم از قلاع بود و در راه آن سفر شبی غیر صلی الله
علیه وسلم را بخواب دید که حضرت صدیق اکبر و خلفا و صحاب و دیگر غی الله
عنهم در خدمت آنحضرت بوده اند آنسرور ویرا فرموده اند که بعد از انقضای
این سفر تو از میان ایشان بیرون شو و فقر و تجرد اختیار کن و حضرت صدیق اکبر
با امر آن سرور صلی الله علیه وسلم ویرا خرقه پوشانیده اند چون از خواب
برآمد عازم جازم ترک شد بعد از مراجعت ازان سفر چون عسکر بجزیره از
خارستان و اشجارستان رسید و از مرکب پیاده شده در آن در آمد
خاوش دانست که بجا جت انسانی رفته مدتی انتظار کشید چون اثری
ندید بمنزل رفت و چند آنکه آشنایانش تحس نمودند چیزهای نیافتند و
در آن جزایر بدیهه فانی ملاقی شد لباسهای خود بوی داد و پلاسه از روی بست
و در پوشید و صحبت در ایشان آن حد و رسید چون نزد متعلقان اوحیات
ومات او مجبول بود به نیت آنکه اهلیه خود را مطلق العنان گرداند بجا شد و نزد
خود گفت که من این شیوه اختیار کرده ام تا آنکه تو بر چیت آن شیر زن گفت
من نیز موافقت کردم و زنده در پوشید و عصا گرفت و کمربست و باشوم
رفیق الطريق شد و بخدمت یکم از مشایخ آن حد و که از صاحب دلان بود

رسیدے گفت نصیب تو از تقدش بندیان معلوم میگردد و بحدود دہلی و
 لاہور شش اشارت کرد چون ازین طریقہ غلیہ دران ایام صیت حضرت ما
 مصرعہ خواجہ فانی زخو و باقی بحق : قدس اللہ تعالیٰ لے سترہ آفتاب جہان تاب
 بود و سامدہ افرور طلباب احرام طواف آستان ایشان بست پیش از رسیدن
 او بچند روز آنحضرت بسر اے باقی رحلت فرمودہ بودند حیران میماند بزبان
 محرمے ! حئے توفیق دیرا بحضرت ایشان ماضی اللہ عنہ کہ جانشین بنی رگ
 حضرت خواجہ بودند دلالت نمود و در خدمت آنحضرت بشرف انابت و ذکر
 مشرف شد و آن آستانہ علیار لازم گرفت تا بنصیب خود رسید شنیدیم کہ
 مدتها در خلوات و جلوات ہمیشہ صورت مبارک حضرت سید کائنات صلی اللہ
 علیہ وسلم شاہد می بود و گویند از آنجا کہ مولانا ترک و سادہ لوح ست بعضی احوالات
 و مکاشفات خود را بآن شیوہ بعرض میرساند کہ ناچار حضرت ایشان متبسم گشتند
 و گاہ در اجتماع معارف بلند نوعی آئے و بے زبان میراند و سری جنبانند کہ
 حضرت ایشان بطیب میفرمودند بدان مانند کہ این اسرار بر مولانا طاهر و ارشودہ
 و ما ترجمہ آنیم با بکلمہ بعد از تجلے بزبور حالات و جذبات حضرت ایشان وی را
 اجازت تعلیم طریقت دادہ بچونہور فرستادند لیکن دے بیتی کہ او دانند و
 گفتگو و نشست و برخاست شیوہ گرفته کہ جمعی اور از ملائیت میدانند و طلب
 را بوی ازین راہ رجوع کمتر است و رایامی کہ حضرت ایشان در ہمیر تشریف
 داشتند و راقم در خدمت بود و عریضہ مولانا رسید کہ دران مرقوم بود و طلبان
 را باین فقیر رجوعی نیست حضرت ایشان فرمودند عجب مرنے سادہ دلان
 ملاک امری فطنہ احوال و فکر کار و غم ایمان و مال خود ست درین ضمن ہر کرا حق
 سبحانہ برساند و تعلیم و تربیت او امور گر و اند حسب الامر خالصا لوجہ حق

بدان باید پرداخت و نیز بر اے انجذاب و لها سے طلب وضعی که ملاست را آنجا
 راه نبود اختیار باید نمود و ایضا حضرت ایشان در یکے از مکاتیب بفرمود
 نیز نگاشته اند **ب مقصود** و از اجازت بعض مخلصان آن بود که درین طور گرد و
 ضلالت جمعے را بر اہ حق جل و علا ترہونی نمایند و خود ہم باتفاق طالبان
 مشغولے کنند و ترقیات نمایند این **ششتر** را نیک نگاہ داشته سے
 کنند کہ بقایا سے **ہے** خود را بر دہند و کوشش نمایند کہ مسترشدان
 نیز باین دولت مشرف شوند نہ آنکہ این اجازت در توہم کمال و تکمیل اندازد و
 از مقصود باز دارد و ما علی الرسول الا البلاغ انتہی و این مکتوب عزیز والا کہ بطریق
 اجمال آئینہ جمال احوال حضرت ایشان است قدس اللہ سرہ نیز از ان حضرت
 رسولنا ص در یافتہ الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین
 وآلہ الطاہرین آنچہ بر ما فقیران لازم است و وام ذل است و افتقار و انکسار
 و تضرع و التجا و ادائے وظائف عبودیت و محافظت حد و شرعیہ و امتثال
 سنت سنہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التحیۃ و تصحیح نیات در تحصیل خیرات
 و تخلیص بطن و تسلیم ظواہر و روتہ عیوب و مشاہدہ استیلا فی ذنوب و خوف
 انتقام علام الغیوب و قلیل بنداشتن حسنات خود را اگر چه بسیار باشد و کثیر
 انکاشتن سیئات خود را اگر چه اندک بود ترسان و لرزان بودن از شہرت و
 قبول خلق قال علیہ الصلوٰۃ والسلام بحسب امرئ من الشر ان یثار الیہ بالاصا
 فی دین او دنیا الا من عصمہ اللہ و تم دامن اشستن افعال و نیات اگر چه مثل خلق
 صح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگر چه صحیح و مطابق باشد عتقاد
 نباید کرد و مستحسن نباید پنداشت مجرد تائید دین و تقویت ملت را و ترویج
 شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا چہ این قسم تائید گاہ است کہ از کافرو

فاجبرهم آید قال علیه الصلوٰۃ والسلام ان الله لیؤید بذالذین بالرجل الفاجر
 مریدے کہ بطلب آید وارا و دشمنوں کی نمایاں اور رنگ ببر و شیر باید دانست
 و باید ترسید کہ مباد ازین راہ خرابی و استدراج او نمایند و اگر فرضاً در قدم
 مرید و خود فحشے و سر حشے پند آنرا کفر و شرک دانند و تدارک آن بندہ است
 و استغفار چندان نمایند کہ اثرے از ان سرور نمایند بلکہ بجای آن فرح
 حزن و خوف نشیند و نیک تاکید نمایند کہ طبعے در مال مرید و توقعے در منافع
 دنیوی او پیدا نشود کہ مانع رشد مرید است و باعث خرابی پیر و آنجا ہمین
 خالص میطلبند الا بشیر الدین الخالص شرک را در ان حضرت بیچ وجه گنجایش نیست
 و بداند کہ ہر ظلمتے و کدورے کہ بر دل طایے گرد و ازالہ آن بتوہ استغفار
 و نہامت و التجاہل و جوہ میسرست مگر ظلمت و کدورے کہ از را محبت
 دنیا سے دنی بر دل طایے شود کہ شغف سیر و اند و تجس میماند و و در ازالہ
 آن تعمیر تمام است و نغذہ بر کمال صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 حسب الدنیا رأس کل حقیقۃ نجانا اللہ سبحانہ وایاکم عن محبتہ الدنیا وار باہسا
 و الاختلاط ہم و الصاحبۃ معہم فانہما سم قاتل و مرض بالک و بلاد عظیم و وار
 عمیم اخوے ارشد شیخ حمید با حسن و جوہ مترو و ان حد و دانداستماع
 سخنان نو و بازہ را از ایشان غنیمت دانند الباقی عند التلا فی مولانا
 یوسف **شمس دہری** سلمہ اللہ تعالی نے نیز از اصحاب صاحب
 نسبت حضرت خواجہ باقی باللہ بود و از فضائل بہرہ تمام داشت و کان
 حسن الاخلاق و طارج التکلف بعد از انتقال حضرت خواجہ ملتزم آستان حضرت
 ایشان شد و در خدمت ایشان بسر بہند رفت و چند گاہ آنجا گذرانید
 و از برکات انظار مہمنت آثار آنحضرت نیز ترقیات نمود و در میان سلوک

اجلاس در رسید قریب احتضار او حضرت ایشان ببالینش قدم رنج نمودند
 بتفریح و حسرت تمام بعرض رسانید که نفس آخرین رسیده نظر سے و
 و توحی فرمایند که از مقصد اقصی چیزے یاد حضرت ایشان را بزیان زندی
 اول بکشا و متوجه شدند بعد از مدتی سر برداشتند و فرمودند بان
 مولانا یوسف گویند که چه شد سر بر قدم ایشان نهاد و گفت احمد شد آنچه دل
 طالب او بود و جلوه گر شد این گفت و بعد از آن جان بجان سپرد در حرم
 بجای مولانا احمد بر لے رحمہ اللہ تعالیٰ برک بلده ایست میان
 کابل و قندھار آنجناب از علماء آن بلده بود و تاجر سے از دوستان و
 ہم شهریان او که بہند وستان آمدہ بود و بشارت آستان بوسی حضرت
 ایشان رضی اللہ عنہ رسیدہ بوطن بازگشتہ بود و جزوے از مکاتیب
 بلند آنحضرت با خود بردہ مولانا از و سے احوال اکابر بہند پر رسیدہ
 شناسے حضرت ایشان بر زبان آور و گفت اورا قے چند نیز از مقولات
 ایشان آورده ام مولانا بشوق تمام مطالعہ آن نمودہ از حسن درایت و آثار
 سعادت بعلو حال قائل آن اقوال پیے بردہ بی ہیج اہمال متوجہ بلده شریف
 سرزند شد چون رسید بنظر است عنایات رسید و در خدمت علیہ باخلار
 و آداب و خدمات تمام بسر بردہ ازین و برکت صدق ارادت و قبول
 خدمت بلکہ بحض عنایت بدرجہ کمال و اکمال در مدت یک ہفتہ کہ در خدمت
 علیہ بسر بردہ سرافراز گشت و بتعلیم طریقت مجاز شد و بوطنش رخصت
 و اندرجعت نمودہ حسب الامر باین کار شرف پرداخت و در ہر چند گاہ
 بزبان قلم احوال خود و مستر شدان خود را بعرض میرساند و بجواب و خطاب
 مستعد میگشت چنانکہ از مکاتیب کہ نام زد او کردیدہ معلوم کرد و در یکی

از مکاتیب که حضرت ایشان بے مرسل و شسته اند چنین برگذاشته اند بپهلو
 توجہی بحال شما نموده آمد دید که مردم آن نواحی بجانب شمالی دوند و التجا بشما
 می آرند معلوم شد که شمار امدار آن زمین ساخته اند و مردم آن حد و در ایشمار بوط
 داشته شد الحمد و المنة علی ذلک ظهور این معاملہ را از جمله واقعات نہ انکارند
 کہ از سلطان ریب و اشتباہ باشد بلکہ از محسوسات و مشاہدات شمرند و
 ایضاً در مکتوب دیگر چنین بے رقم فرموده اند از عدم اطلاع کما یغنی باحوال
 خود و احوال یاران خود و آزار نباشند و آنرا دلیل اصلی خود ندانند
 احوال یاران و آئینہ داری کمالات شما کافیست احوال شماست کہ بطریق
 انعکاس در یاران ظاہر گشته اما آنکہ از حال آن یار خود نوشته اند کہ ششمان
 است و اترقی واقع شدہ آنچه در غیبت ولی شعور سے میدید از ارواح
 طہیات حال و افاق می بیند و مابین دید پراہنج ولالت بر ترقی نیست در
 شعور میدید و سبے شعور سے قدم اول دین راہ آنست کہ غیر حق را سبحانہ
 پیچ نہ بیند و از ماسولے او سبحانہ و رہبر اندیشہ او پیچ نہ اند نہ آنکہ اشبار
 غیر او تعالے نہ بیند و بعنوان ماسولے ندانند این خود کثرت بینے است بلکہ
 غیر او را سبحانہ نہ بیند و نہ دانند این حالت معتبر بقناست و منزل اوّل است
 از منازل این راہ و بدو نہ خط القادس پیچ کس را مانگر و این فنا بہ
 نیست رہ در بار گاہ کبریا بپای و نیز حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الا قدر
 در مکتوبے کہ بہ شیخ یوسف بر کے برگذاشته اند بتقریب آن معرفت شہود
 کہ بمراسیے کثرت تعلق وارد لذت بخش و شہود تنزیہی کہ رو بجل و نکات
 وار و از التذذ بعید است و بی بد شیخ مقتدایان راہ رفتن متعذر نوشته
 اند کہ مولانا احمد بر کی کہ عوام اور از علماء ظاہر میدانند و او نیز علم باحوال خود

و یاران خود ندارد و سرش آنست که باطن او متوجه شهود و تفریبات است
 که موطن جہل است و ایمان او در رنگ علماء بغیب است باطن او از بلند
 فطرتہ التفات بشہو و کثرت آمیز نگر و وہ است و ظاہر او بستر ہات صوفیہ
 مفتون و مغرور نگشتہ و جو و شریف او در ان نواحی مختتم است این حالت را کہ
 شما از حصول آن خبر دادہ اید مولا ڈیری است کہ بآن حال متحقق است علم اولم
 یہ علم نزو فقیر مدار آن بقعہ بر وجو و مولا ناست عجب است کہ بر اہل کشف
 ان نواحی چگونہ مخفی ماندہ است در علم فقیر بزرگے مولا ناد رنگ و جو و
 آفتاب ظاہر و باہر است انتی کلامہ الشریف خدمت مولا ناد و در حد و و ہزار
 و بست و شش سفر آخرت گزید حضرت ایشان بفاتحہ و ادعیہ کثیرہ روح
 اورا شاد گردند و دیدہ شد کہ ہر گاہ مذکور مولا ناست دست او نمودہ بالظاہر
 تمام اورا یاد گردند و بیاران مولا نانوشتند عزائے مغفرت مولا ناما احمد علیہ
 الرحمہ ینماید و جو و شریف مولا ناد و بنوقت مسلمانان را آیتے بود از آیات حق
 جل و علا و جنتے بود از رحمتہاے اوتعالی اللہ لا تحرنا اجرة ولا افتنا بعدہ
 مولا ناما محمد صالح کو لا بی رحمہ اللہ تعالیٰ لے وے از قدس اصحاب
 حضرت ایشان بود و صاحب انکسار و افتقار و غربت و خاموشی از وے
 شنووم کہ گفت چون طلب اینعنے دین پیدا شد اکثر مشائخ وقت را کہ قریب
 بودند ملازمت کروم اما از ہیچ یک کشتہ دست ندادند و یکے از جمعات در
 اگرہ در جامع مسجد حضرت ایشان را قدس سترہ دیدم بجز و دیدن ولم را با آنحضرت
 انجذابی پیدا رکشت قدبوس نمودہ بمنزل شریف رفتہ التماس تعلیم ذکر نمودم
 باجابت رسیدند ہمداران آستان بسر بروم اما از پیستے استعداد مرا
 فتح نشد چنانکہ دیگر خادمان ایشان رامی شد از اینعنے حیران و گریان می بودم

تمامه مبارک رمضان آمد حضرت ایشان ممکن شدند در آن اعتکاف خدمت
 طشت و آفتاب بین بود شبی چون حضرت ایشان دست مبارک شستند
 مریغ ساله را گوشه برده تمام در کشیدم آن آب شراب است فزای من شد که
 نوشیدن بمانی بود و کشایشی در کار و حال خود دیدن بمان و چون مولانا ازین
 توجه و عنایت آنحضرت بدرجه کمال رسید با جازت تعلیم طریقت ممتاز گردید
 و جمعی از طلاب را بفیض رسانید راقم حروف بکرات تعریفات مولانا از زبان مبارک
 حضرت ایشان شنوده روزی فرمودند که مولانا صاحب از سیر صفات و تجلیات
 صفاتی بهره تمام گرفته و نیز ازین عریضه مولانا که بآن حضرت نوشته بودید امیکرده
 ب هوعرضه داشت کمترین خاگر و بان آن مقدس درگاه محمد صاحب بعرض
 خادمان آن آستان میرساند غریب نواز از او پرسید و را از صدقه بینندگان آن درگاه
 احوال و اوضاع حسب المذاعا مخلصان است همیشه تجلیات مشرف میگردد
 و در هر تجلی فانی حاصل میشود میداند که در این تجلی تجلی نتواند بود و ازین
 تجلیات بے نهایت مفهوم میشود که سیر در تفصیل اسما و صفات افتاده است
 از راه تفصیل مطلوب رسیدن بسبب دشواریست رجا از درگاه آن قبله
 حقیقیه آنست که چون ناقابل را از خاک مذلت برداشته اند و باحوال آن
 مشرف ساخته اند که در فهم و وهم این کمینه خطور نمیکرد و اسحال نیز بتوجه خاص
 چنان سرافراز گردانند که بغایت الغایت برسد و از منقصت و ارب و از مراد
 خود نامراد شود و غیر از مرضیات او تعالی قولاً و فعلاً و ناظر هیچ چیز بوقوع
 نیاید و این بتوجه و عنایت آن مراد مریدان صورت پذیر نیست امید که ازین
 دریای رحمت بیکران سیراب گردانند اینهمه فضولیت این غریب را با خالص
 و محبت خود در آغوش دارند که متضمن جمیع سعادت است سایه تربیت ایشان بر سفار

جمیع اہام الی یوم القیام ممد و دبا بالنبی و آلہ الاحیاء و انقی مولانا و طایف یومی
 و لیئے حضرت ایشان قدس الشریعہ باشارہ و تائب حضرت مخدوم زادہ
 کبار سلم الشریعہ جمع کر دوا بخامی نویسد کہ چون از حضرت ایشان جمع و طاعت
 اجازہ خواہم فرمودند کہ عملی کہ شایان اقتداست عمل آنسر و دست صلے الشریعہ
 و سلم بہ کتب احادیث رجوع باید کرد و از آنجا اخذ نمود و معروض داشتہ شد
 کہ عمل حضرت ایشان نیز همان عمل سید انس و جان است علیہ الصلوٰۃ
 و السلام فرمودند چنان کنند اما نیک نیک ملاحظہ نمایند کہ ہر چہ موافق نسبت
 باشد قولے و فعلے آنرا و عمل آرید و ہر چہ نہ چنانست موقوف وارید مولانا
 در سال ہزار و سی و ہشت قبیل این تحریر با حضرت شتافت جمہ الشریعہ مولانا
 محمد صدیق کشمے سلم الشریعہ الی وی از کشم بدخشان ست و خفوان
 جوانی بہند و سنان آمدہ از آنجا کہ بشعر آشنائی تمام و ہشت صحبت محبت الفقہ
 عبد الرحیم مشہر بخانان اختیار نمود کہ خان مذکور غفور را باین طایفہ سترے بود
 کذلک درین اثنا مولانا بشرف صحبت حضرت ع خواجہ خالی ز خود باقی بحق
 قدس الشریعہ الا قدس مشرف شد و در خدمت آنحضرت ثابت نمود و ذکر
 ین سلسلہ بروہشت گویند حضرت خواجہ قدس سترے را مکر تعریف استعداد
 و قابلیت مولانا بر زبان مبارک گذشتہ بود از شے شنودم کہ گفت صباح عید
 چند تن از درویشان باستان حضرت فی الشریعہ رفیق ایشان از منزل
 شریف شیشہ کلاب بر کف رسیدند در میان حاضران مرا بالباس جدید
 جامہ مناسب روز عید دیدند بر من کلاب افشان شدند و ران افشاندن
 جمعیت بخش خاطر بر ایشان شدند و ز دامن توہر را شخ کلابے پند بر روی
 خت خفتہ آبے پام مولانا مذکور در زمان حضرت خواجہ بنابر افتخار جوانی و

شغف شعر خوانی و کامرانی بهیچ خود نیار است خود را با خنکرت سپرد و راهی به
 نسبت خاصه آن بزرگواران بر واکلمتزم مشرف صحبت خدمت ایشان شد تا
 رسید بجا که حضرت ایشان دیدی از مکاتیب بمولانا صاحب کولابی از حال او چنین
 خبر داده اند مولانا محمد صدیق ورین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف
 گشتند و از هم جزئی بهم کلمه ملحق شدند مع ذلک نظر بغوق دارند از انجا نیز نصیب
 حاصل کرده شاید میل بر رجوع نمایند و الله بخیر بر حمته من یشار انهم کلهم الشریف
 مولانا در سال هزار و سی و دو با جمعی از متعلقان بر خست مهت حضرت ایشان
 زیارت حرمین محترمین را و دهان شد تعالی شرفا مشرف شده سابقا بدلی صحبت
 نمود چون وابستگان و ورین کثیر بود و زاده قلیل مختهای فقر و فاقه بسیار دید
 و بدولت الاجر علی قدر النصیب مشرف گردید مشار الیه است که وقت شریفه سید
 معاد را که حضرت ایشان در بیاضه خاصه بر نگاشته بودند از انجا برون آورده جمع کرد و
 نیز در وفات مکتوب بنام و مکاتیب کثیر است ویرا بحضرت ایشان اخلص
 و عشق فراوان و رأی می که آنجناب بولایت حجاز بودند و در خلوتی این فقیر از حضرت
 ایشان شنید که فرمودند این بخطه متوجه احوال بعضی یاران غائب بودیم مولانا
 محمد صدیق در نظر آمد که بحبت و اخلاص تمام متوجه ماست و آوان این تحریر
 در سیر بدخشان و ماوراء النهر است همه جا و قش خوش باد و معلوم و معارف
 حضرت ایشان فی الله عنه آشنائی تمام از شهر نیکو میگوید حکایت غریبه همیشه
 که ما چنین را که تعبیر تمام است از حق البقین این طائفه بوزن مثنوی معنوی عارف
 روم قدس ستره در غایت متانت بنظم کشیده و مثنوی و یکزیر دارد بوزن نظم
 خسر و شیرین از انجا است این چند بیت که مناسب حال رقم حروف است
 ب به تنهایی چنین میل دلم چیست به ذرین تنها شستن حاصل چیست به سلم

امن و در کے معذور باشند پیدین غدر از خلق دور باشند پندار گفتیم اگر سگ و اندرین
 که خود را کرده ام نسبت با و باز در رنگ این سخن افغان آرد و بکہ بعد عہدی ز ما خود را شمار دہ
 سگان خود صاحب در شناسند پس از نا شناسا ہر سگ پندہ خود را می شناسد فی خدا را پیرا
 بدنام ساز و مثل مار را بدین است کہ عمر من بسر شدہ از کفرم نہ از ایم خبر شدہ ندانم بر چه ملت یستم
 نہ سگ نہ آدمی پس کیستم من پند کلام حق آمیز کہ دلیل صحت حال و در جات
 کمال آنجناب است بسیار بظہور آمدہ است از انجملہ این عریضہ کہ بخد مت حضرت
 محمد و م زادگی خواجہ محمد سعید علیہ اللہ و ابقاہ نوشتہ اللہم صل علی سیدنا و
 مولانا محمد و علی آل سیدنا محمد صلوٰۃ اذ علنا بہا فی حفظ عنایتک عرضداشت
 کترین پیر غلام فدوی محمد صدیق کہ ہمہ تن تمنا و سراپا آرزوی آستان بوس
 خادمان در گاہ مراد بخش است عرضہ میدار و کہ اگر چند دیر لیست کہ از دست
 رفتہ و از پا افتادہ و لیکن بامداد شوق گاہ گاہ حرکت الذبوح نمودہ خود را فریاد
 صاحبان دین و دنیا میدہ آری از عنایت بے غایت آن قبلہ آگاہ دلائل شہ
 بہ نعمتہای عظیم چشم امتیاز تمام دارد و فرانور استعدا و از ریزہ آن خوان
 عظیم ایشان عزروق است ہر چند از کار رفتہ است و لیکن بخود بخود زمزمہ دارد
 چنانچہ از انجا بہ تحریر میرسد خوشوقت آن دلے کہ بجائے رسیدہ است
 خوشروز شب رسے کہ بجائے رسیدہ است پند از فرق تا قدم ہمہ عظم عجب
 مدار پندستم بچین زلف نگاہ رسیدہ است پند خوش روزگار عیش بدایت کہ در
 خزان پند رختش بتازہ رنگ بہر کار رسیدہ است پند و چند بیت در ایام ضعف
 صعب کہ رسے دادہ بود و گفتہ شد از این بخدمت عالی معروض میدار دہ
 طلوع شمس من از وجہ ہست عالیست پند توجہ ولم از رتبہ صفت عالیست
 مرا نظر بجمالیست بے حجاب نقاب پند فصاحتی آن نظر از دیدنقصت عالیست

چه دست رد بکنایم زنی که نشناسی به حقیقت کند من ز مغفرت عالیست
بعلم خویش چه نازے بسوی من می نازد که شان هبل من از طور معرفت عالیست
قبله ام سلامت از آنچه مقصد است چون نیک در می نگر و دست الفاظ را
بدان معانی رسائے نمی بیند در یغایان سخنها می که داند گفت نتواند مولا ناسے
مذکور باین حقیر حکایت کرد که در ویشتی شند و پوشی که آثار ذوق و وجدان از او کی و
تفرید از سے هویدا بود و بن ملاقی شد و پرسید که ارادت تو بکیست نام نامی
حضرت ایشان بر دم گفت از ایشان شیخ خارق غطی دیده که بگو من آنچه دیده بودم
بیان کردم گفت من از شیخ تو خارق پس شگرف دیده ام بتو میگویم بشنو
چون اوصاف ایشان شنوده بودم بقصد دریافت ایشان بسر بند آمدم
از شب پاسی گذشته بود که بشهر درآمد و گفتم درین وقت چه مصدع خادمان
ایشان گردم بیک از مساجد درآمد همسایه مسجد از من اطلاع یافت و مرا
بخانه خود برد و مهربانی نمود و در اثنا سے پرس و جوها من از احوال حضرت
شیخ تو پرسیدم معلوم شد که از منکران بوده در طعن ایشان شروع کرده مرا
حیرت فرور گرفت مگر گشتم بیاطن شیخ تو متوجه شدم ناگاه دیدم که شیخ از در
درآمد شمشیر برهنه بر کف آن منکر طاعن را بان شمشیر پاره پاره کردند و بیرون
رفتند من از مشاهده این معامله دمیشتی که یافته بودم با اضطراب بر قفا
ایشان بیرون برآمدم و ایشان را ندیدم باز بان خانه نتوانستم رفت و
نداشتم که آن چه بود علی السحر که ببل از دست ایشان مشرف شدم و همچنان
در رخشه و خوف بودم ایشان مرا در آغوش کشیدند و تبسم نمودند و فرمود
ما سے بالیل لم نذکر فی النار این قصه را من تا امروز جز بتو بدیگری نگفتم
شیخ عبدالحی سلمه الله تعالی می جوار شادمان سست که از

بلا واسطہ انبیا است و خداوند مسکن و جموشی و از فضیلت بهره و رسالہا
 ملزم آستانہ علیا سے حضرت ایشان نور اللہ منجمہ بود و نظرات عنایات آنحضرت
 شامل حال او تا دید آنچه وید و بسا اسرار خاصہ از زبان مبارک شنید بل از انوار
 احوال کہ آن معارف ترجمان آن بودہ اورا بہر بار رسید و دفتر ثانی مکتوبات
 عالیات را با اشارت و تائید حضرت مخدوم زاوہ معصوم نام معصوم کرد و اسلمہ
 تعالیٰ فراہم آورد و در دفتر مکتوبات مکاتیب متعددہ بنا ^{ام}
 دوست حضرت ایشان اورا اجازت تعلیم طریقت وادہ بہ شہر پیٹہ فرستادند
 و کناران شہر خدمت شیخ نور مذکور بغربت و سکنت و بافاوہ و افاصنہ
 طالبان سیکذرائند و در میان شہر شیخ عبدالحی بشیوہ پسندیدہ و در تکین و
 صفا بسر سے بر حضرت ایشان و مکتوبے بیکے از مخلصان نوشتہ اند کہ جو
 این دو عزیز یعنی مولانا سے مذکور و شیخ نور محمد دران یک شہر چون قرآن السعدین
 است و مکتوبے بشیخ نور محمد از مقام و حال شیخ عبدالحی چنین خبر وادہ اند کہ شیخ
 عبدالحی ہم شہر سے شماس و بجوار شہر آمدہ است نسخہ علوم و معارف غریبہ
 است و چیز ہائے ضروریہ این راہ نزد او موجود است ملاقات و یاران و افتادہ
 را مختتم است کہ نوآمدہ است و چیز ہائے نو آوردہ است از فقا و بقا نزد او نشا
 و از جذبہ و سلوک نزد او بیان بلکہ از ماورای فنا و بقای متعارف و از گذشت
 جذبہ و سلوک مقرر نیز آگاہ است بلکہ توان گفت کہ اورا در آنجا گذر گاہ است
 بیشتر سے از معارف غریبہ مکتوبات گوش زد او شدہ است و مہما اکمل استفسار
 نمودہ دریافتہ است واللہ سبحانہ الموفق مولانا یار محمد القدیم الطالقانی
 رحمہ اللہ تعالیٰ دی را قدیم از ان خوانند کہ بعد از سے یار محمد و دیگر
 کہ جامع مکاتیب و دفتر اول است باستان حضرت ایشان رسید

ثانی را جدید گفتند و صاحب ترجمه را قدیم آنجناب بر طبق لقب از قدس
 اصحاب ایشان است قائم لیل صائم النهار است نسبت و حضور این رگمان
 از جهت او پدیدار و کثیر السکوت و المراقبه و حسن الوجه است روزی باین فقیر
 گفت که من از حسن جبهه و بزرگی نحیه خود بسیار شاکرم که چون ببازار میگذرم
 هر کسیکه از عوام مرا می بیند ناچار دور و میفرستد آنجناب بفقر و غربت تمام
 متوجه طواف بیت الحرام و روضه نبی علیه السلام شد بعد از مراجعت از آن
 سفر کثیر البرکت و رخلوئی بر اقم گفت در محل بیانی در بودی که بر آن سرور
 صلی الله علیه و سلم آراسته بودند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم آله الصلوة
 و السلام زیارتی میکنند نظر کردم آن سرور را علیه الصلوة و السلام بانور و آنگی
 هر چه تمام تر دیدم و از لذت و طلاوت آن از خود بر فتم چون بجو و آدم رقصان
 پای کوبان شدم حاجیان و تعجب رفتند و بعضی عربان میگفتند هذا العجم مجنون
 و زبان حال من بضمون این بیت تو ناطق بود که این لیل از خیمه بیرون شوی
 بساکوه و صحرای مجنون شوی حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب را بعد
 از اجازت تعلیم طریقت بوی نوشته اند و مکتوب مرغوب اخوی اعز مولانا
 یار محمد قدیم وصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه و تعالی
 بذروه کمال و تکمیل رسانا و بحر مشه لبتی المختار و آله الامجاد علیه و علیهم الصلوات
 و التسلیات از مقوله مولوی علیه الرحمة پرسیده بودند که گفته آن نازنینی که
 در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جائز نیست یا نه بدانید که این قسم امر
 دین را بسیار واقع میشود و زبان می آید این نوع معدن تجلی صورت که
 صاحب معامله آن صورت متجلی را حق می انکار و تعالی شانہ سخن همانست
 که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجہ یوسف ^{رحمته} بهمدانی فرموده اند ملک خیالات

تربیتی بها اطفال الطریقه و بکر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشتما کرده شده
 است درین باب بعضی فوائد نوشته میشود و کوشش هوش استماع نموده بعمل خواهند
 و آورویدند که چون طالبی بار اذیه پیش شما بیاید و تعلیم طریقت او تامل بسیار
 باید کرد و مباد و درین امر استدراج شما خواسته باشند و خرابی منظور باشد علی الخصوص
 که درآمدن مرید فرجه و سرریز پیدا شود و باید که درین باب راه التجا و تضعیف
 اختیار نموده استخار با متعدد نمایند تا آنکه یقین پیوند که طریقه را باید گفت
 و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا که در بندهای حق سبحانه تصرف کردن و
 وقت خود را از عقب ایشان غارت نمودن بے اذن او سبحانه مجوز نیست
 کریمه لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم و لالت بدیعینی و ارد عزیز
 فوت کرد و خطاب آمد که تویی که زره پوشیده بونی در دین من بر بندگی
 من گفت بے فرمود و ملا و حکمت طلعت الی و اقبلت بقلبک علی و اجازتی
 که بشتما و دیگران را کرده شده است مشروط بشرائط است و منوط است بحصول
 علم برضی او تعالیٰ هنوز آن وقت نیامده است که اجازه مطلق کرده شود
 تا وروا آنوقت شرائط را نیک مرعی دارند خبر شرط است و بهر هم این معنی را
 نوشته است از آنجا نیز معلوم خواهند نمود با جمله سعی نمایند که آن وقت برسد
 و از تنگی شرائط و آریند و السلام مولانا قاسم علی رحمہ اللہ تعالیٰ اونی
 ازان اصحاب حضرت خواجہ قدس سره است که تربیت او حواله بحضرت ایشان
 شده بود و یکی از عرایض حضرت ایشان بآن خواجہ عالیشان از احوال او چنین
 رقم فرموده اند حال مولانا قاسم علی بهتر است در غلبه استغراق و استهلاک
 است و انجم مقامات جذبه بفقو قدم نهاده و صفات را که اول از اهل میه
 حالا با وجود آن صفات را از خود جدا میبند و خود را از ان نور در طرف

دیگر سے یاد وزیر دین عریضہ نوشتہ اند کہ چنان سے نماید کہ مولانا قاسم علی
 از مقام تکمیل نصیب ہست و چنان بعض یاران اینجائی را نیز از ان مقام نصیب
 معلوم میشود واللہ سبحانہ اعلم بحقیقۃ الحال شیخ حسن برکی وی
 از تلامذہ مولانا احمد برکی بود باستان حضرت ایشان رسیدہ بہ انابت
 و ذکر و مراقبت مشرف شدہ از نظر عنایت و برکت صحبت آن حضرت بہرہ
 یافت و بوطن مالوف شتافت و صحبت مولانا سے مذکور میگذرانند
 حضرت ایشان در مکتوبے بمولانا احمد رقم فرمودند کہ شیخ حسن از ارکان دولت
 شماست و مکد و معاون معاملہ شما اگر فرضاً شمار امیل سفر سے شود نائب مناب
 شما و ست التفات و توجہ در حق او مرعے دارند و کوشش بلوغ فرمایند کہ از
 تحصیل علوم دینیہ ضروریہ زودتر فارغ شود این سیر ہندوستان ہم در حق او تمام
 بود و ہم در حق شما زرقا التدر و زقلم الاستقامہ انتہی بعد ازین مقولہ بدستے
 قلیلہ مولانا احمد سفر آخرت اختیار فرمود چون این بسمع شریف حضرت ایشان
 رسید بیاران مولانا نوشتند کہ اطوار و اوضاع مرحومی را مرعے دارند و در
 طریقہ ذکر و حلقہ مشغولے باید کہ فتور زود و بیاران جمع شدہ بنشینند و یکو یکر فانی
 باشند تا اثر صحبت ظاہر شود این فقیر قبل ازین برسبیل اتفاق نوشتہ بود کہ
 اگر مولانا سفر سے اختیار کند باید کہ شیخ حسن را بجائے خود نصب کند قضا
 این سفر مراد بود و ہست الحال ہم مکرر ملاحظہ می نمایم شیخ حسن را متعین این
 امر یا ہم این معنی بر بعضی یاران گران نیاید کہ با اختیار ما و ایشان نیست انقباض
 لازم ست طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا
 نسبتے کہ ازین جانب گرفتہ بودند شیخ حسن را در ان نسبت شرکت است
 و یاران دیگر ازین نسبت قلیل النصیب اند بہرچند کشف و مہود پیدا کنند انتہی

باب الحکمہ حسب الامر سر حلقہ یاران مولانا احمد بشیخ حسن قرار گرفت و با فادہ و
 افاضہ پرداخت و شیوہ حضرت ایشان و استاد خود را لازم گرفت
 و مراقبت و بجاہت و رفع بدعت بہت گماشت تا ترقیات نمود و مقامات
 رفیعہ رسید چنانکہ از عراض او کہ باستان حضرت ایشان سے آمد علو حال او
 معلوم میگردد و در یکے از عراض بعضی ملاحظات صوفیہ را ایراد نمودہ بر آنہا
 پیچیدہ بود و در آخر آن نوشتہ کہ معارفی کہ این بے بضاعت اتسلی سید بہ
 معارف شرعیہ است گویا ہر حکم از احکام شرعیہ در یکے ایست کہ موصول است
 بشہر مقصود و نشانہ است از ان شاہ ولی نشان ہمین بیت نصب العین است
 کہ ما بشہر میر ویم غم تماشاگر است پدما برا و میر ویم کز ہمہ عالم درست و درست حضرت
 ایشان آن اعتراضات او سخت گران آمد و نوشتند کہ اعتراض شما از نا فہمید
 است زہار این قسم سخن نکنید و از غیرت خداوندی جل سلطانہ برسید مدعیان این وقت
 ظاہر شمارا در شورش می آرند ملاحظہ بزرگان ضروریست اگر بر محذرات و مختصرات
 مدعیان سخن کنید گنجایش دارد اما انچہ مقرر قوم است و لا بد راہ آنجا سخن گفتن
 نامناسب است و از معرفت آخر او کہ ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند کہ
 این ہمہ شما بسیار اہل است و بس عالی و امید واری بخش مطالعہ این معرفت مخطوط
 ساخت و نا ملاہست اول مکتوب را زائل گردانید حق سبحانہ از ہمین راہ بمقصود
 رساند انتہی در سفر جمیر کہ بندہ در خدمت حضرت ایشان بود نیز عریضہ شیخ حسن
 رسید کہ مکاشفات بلند و احوال ارجمند قلمی نمودہ بود و از شوق و بہت خود
 در رفع بدعت سخن راندہ حضرت ایشان عریضہ اورا بفقیر سپردند تا وقتیکہ فرصتی
 بیند حاضر سازد و ہر یک را جوابی بر نگارند اتفاقاً از ترددات و شوریدہ حالیہا
 آن عریضہ را کم ساختم مع ذلک حضرت ایشان چند سطرے بے نوشتند

که آن مکتوب صد پنجم است از جلد ثالث مولانا شیخ عبدالهادی بداولی
 نے نیز از صحاب حضرت خواجہ قدس سرہ بودہ کہ حوالہ تربیت آنها بحضرت ایشان
 نموده بودند تا از برکات خدمت ایشان در نظرات عنایت ایشان بہر یافتہ وار
 فضل بہر ورست از انکسار و افتقار نصیب و وعرا یضی کہ حضرت ایشان بجناب
 پیر بزرگوار خود نوشته اند و از ترقیات مسترشدان مذکور ساخته آنجا مذکور است کہ مولانا
 عبدالهادی حضور باستغراق در نقطہ فوق پیدا کردہ است و نیز میگوید کہ مطلق تشرہ
 جل شانہ را از اشیا بصف تشریہ می بینم و افعال را ہم از و تعالیٰ میدانم تہی بعد
 ازان کہ مدہا در خدمت حضرت ایشان گذراند ترقیات و حصول کمالات رسید
 و با جازت تعلیم طریقت ممتاز گردید شیخ یوسف بر کی سابقا ویرا یکی از شاخ
 اتفاق صحبت افتادہ بود و مشرب توحید خیالی سے دادہ تا در وقائع ویرا
 باین آستان لالت فرمودند نخست بمحبوب کی احوال خود را بعرض رسانید
 حضرت ایشان بوجہ نوشتند کہ این قسم احوال در او اہل اقدام مبتدیان این راہ
 را بسیار دست میدہد بیچ در اعتبار نمی آرند بلکہ نفی آن نمایند صیل کو و نہایت
 کد ام و امثال آن بسیار برگذاشتہ اند و بہت بلند و احوال ارجمند تر غیب نمود
 وی بہ نیاز تمام و عطش شوق و ولہ محبت ہر چہ حاصل کردہ بود ازان تہی شدہ
 بخدمت عالیہ شتافت و چند گاہ گذراند و نسبت ہامی صیل عالی وید اجازت
 یافت و بکنند کہ از قرای آن حد و دست اقامت نمود و بعد از چند گاہ بآستان
 میرسید و در آیام ہما جرت بزبان قلم عرض احوال نمود و جواب ہامی یافت کہما یغم
 من المکتوبات الشریفہ کیبار بخدمت شریف رسیدہ بود و دیدہ شد کہ ہنگام
 وواع فریاد و گریہ ہامی بے طاقتانہ کرد حضرت ایشان در مکتوبی برگذاشتہ اند کہ
 شیخ یوسف بہمانہ نزدیک اند و ماہ فی اینجا بودند فوائد بسیار اخذ نمودند و بحقیقت

ان اطلاع یافتند و بیع و باز آمدن بخانه رفتند و دست و صاوق الا خلاصت
 سید محبت اللہ ماکپوری از علوم دینی بہرہ ورست نخست بخدمت
 مدوۃ المشایخ شیخ محمد بن فضل اللہ بہانپوری قدس سرہ رسیدہ بود و
 مدتہا بجا آوردہ و مدتی آنجا بسر بردہ تا آنکہ اجازۃ و خلافت ارشاد رسید
 و بعد از ان در برہان پور بخدمت مرشد میر محمد نعمان رسیدہ بود و از
 شان ذکر این طریقہ علیہ گرفتہ بود چون در ان مجلس ہمیشہ شناسی حضرت ایشان
 سرہ مذکور میشدہ و مکتوبات شریفہ آنحضرت در میان بود وی را شوق
 دست و رؤیت آنحضرت قدس سرہ الغریبان عقبہ علیہ بود و مدتہا آنجا گذران
 ہر ہایافت تا در مکتوبے کہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ بجناب سید سلیمان اللہ
 شتہ بودند مرقوم بود کہ سید محبت اللہ بنیان ماسوی و بعض درجات
 رسید اورا اجازت گونہ دادہ بہ ماکپور فرستادیم بعد از چند گاہ وے از قیۃ
 وطن بحضرت ایشان شکایت نمود کہ کیا حضرت ایشان بے نوشتند
 ہوا از تحمل ایندے خلق چارہ نبود از صبر بر جفاے اقارب گذرنہ
 اللہ تعالیٰ امرًا بحیث علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام فاصبر کما صبر اللہ و
 الرسل ولا تستعجل ہم کلمے کہ در سکونت آن مقام ست ہمین ایند او جفاست شمار
 خام فرارید از ان نمک آری شکر پروردہ تا ب نمک ندار و چہ توان کرد
 کہ عاشق گشت اگر چہ نازنین عالم ست بہ نازی کی کے راست آید باری باید
 شید بہ انتہی چون نے در بارہ اجازۃ انتقال الحاح بسیار نمود حضرت
 شان بے نوشتند کہ امشب بنظر درآمد گوینا رخت شمارا از ماکپور
 شیدہ بالکہ آبا درودہ اند ہم آنجا ویرانہ اختیار کنید و اوقات را ب ذکر الہی علی
 لطانہ معمور و ارید و بیچ کس کارند شتہ باشید و جمیع مرادات را بتکرار این

کلمه طیبہ از ساخت سینہ بر آرید تا مقصود و مطلوب جزئیکی نباشد اگر دل از فکر
 گفتن مانده شود و زبان بگویند بشرط اخفا که هر دین طریق ممنوع است باقی روش
 و اوضاع طریق را معلوم کرده آمد تا تواند راه تقلید را از دست ندید که تقلید شیخ
 طریقت ثمرات دارد و در خلافت طریق او خطر هاست زیاده چه نویسد و السلام
 علی من استیع الهدی و التزم متابعتہ المصطفی علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیما
 انہی سید شہار الیہ و قتیکہ در آستان حضرت ایشان بود روزی از حجره
 خاص کاغذی یافت کہ در وی بخط شریف آنحضرت معرفتی مرقوم بود کہ گویند
 بران معرفت جز حضرت مخدوم زاوہ بزرگ قدس سترہ کہے مطلع نبود سید
 التماس نمود کہ این معرفت بنام من باشد بجز اجابت رسید آن ایست و ب
 بدان ارشد کہ التذقائے مدتها کہ سیر و ظلال داشت و حصول لظیل عین حصول
 می یافت حالاکہ وصول بہل میسر شد ہست حصول خبر ظیل نذر و کالمراۃ الکائنۃ
 فی بد الشخص الواصل الیہ لانیصیب لہا من الشخص الاطلہ فافہم فان کلامنا اشارہ بدانید
 عبارت مناسب بیان طریق کہ بطریق رمز و اشارہ تحریر یافته بود مناسب این مقام
 دانستہ دین مکتوب مندرج ساخت فہم نمایند ذکر چنان مأخوذ از پیر راہ و آن
 مداومت بران بازگشت بفضل رحمت و حل عریان فی ہمہ حساب و السلام علی
 من استیع الهدی حاجی خضر افغان از منظور ان حضرت ایشان بود و اورا آن
 حضرت قدس سترہ بتعلیم طریقت مجاز نیز گردیدہ و خلق بسیار از وی بقبض رسیدہ
 و صاحب اذواق و مواجید و ولولہ و سرور صفت و نعرہ بسیار داشت و اکثر
 شب بگریہ و زاری بسرگزشتہ خداوند سکنت و انکسار و صفاء حضور و اوقار
 بتلاوت واذکار و نوافل و اشغال معرور و یکی از قریہای تابعہ قریہ بسرہند سکنت
 داشت و بعد از ہر چند روز بتقبیل عقبہ علیہ رسیدہ باز میرفت یکی از ثقات اصحاب

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کرد که فرمودند روئے البلیس را
دیدم و خبرها از او پرسیدم ناچار بحکم الهی راستی را و انمود در میان پرسیدم
که در یاران مکیست که در و ترا تصرف کمتر است گفت حاجی خضر بنجاب
بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود و رحمتہ اللہ علیہ شیخ احمد دینی دین
موضع است از مصافقات سہارنپور میان دو آب پیش از توجہ حضرت ایشان
قدس سترہ بسلوک این راہ مدنی در خدمت آنحضرت بشیوہ لنگہ گذرانندہ بود
و خدمتہای بجا آورده بعد از آن بتقریب بہر ہانپور افتادہ آنجا در خدمت شیخ عظیم
محمد بن فضل اللہ قدس سترہ الغریز تعلیم ذکر گرفتہ بود و مدت مدید در خدمت
آن عزیز بسر بردہ و خلافت ارشاد یافتہ بعد از آن کہ باگرہ رسید حضرت
ایشان در آنجا تشریف داشتند بلاذست آنحضرت مستعد گشت و ذکر این
طریقہ علیہ ارحمہم و آنحضرت میگرفت و در خدمت ایشان بود تا آنکہ حضرت سیدی
سندی را خلافت دادہ بہر ہانپور رخصت نمودہ تربیت شیخ را بحضرت
سید نمودند ہمراہ کردند و صحبت سیدی بحضور و نسبت حضرت خواجگان قدس اللہ
اسرارہم مشرف گشت و لذتے یافت ملتزم ہمین ذکر طریقت و صحبت شد بعد ازین
قضیہ پرسیدند بزرگے کہ فرمودہ ایم مشتغال بینماے گفت چند گاہ بان
مشتغل بودم اما اکنون از خدمت میر نعمان ذکر در طریقہ خواجگان رحمہم بہتر
گرفتہ ام و لذتے دیگر یافتہ ہمین مشتغلم اگرچہ از استماع این جواب فی الجملہ آثار غیرت
از شیخ ظاہر شد لیکن چون شیخ فانی و منصف و حقانی بود فرمودند مقصد فائدہ
و حضور است از ہر جا رسد ملتزم آن باش مبارک است بعد از آن باز باستان
حضرت ایشان بر رسید الطاف و عنایت دید و از آن حضرت اجازت یافت
و طالب را ذکر طریقت گفت و متاثر گشتند و احوال از آنہا ظاہر شد

و از حضرت ایشان رضی الله عنه در عرض سؤالی کرد که با وجود که من در خود حاکم
 نمی فهمم و طالب را ذکر و اودم از آنها احوال ظاهر شد چه باشد و از سر قبول
 با وجود و اودم آگاسی نیز رسید آنحضرت مکتوبی در کشف آن دو
 مقوله بفرموده نوشتند که آن مکتوب شانزدهم است از جلد ثالث و در آن مکتوب
 احوال آن دو طالب بر عکس احوال مولانا فرموده اند که در آئینه استعدا و آنها
 بظهور آمده چون آن دو تن صاحب علم بوده اند و درک احوال ننموده اند و مولانا را
 نیز ولالت بعلم حصول احوال مستور کرده نوشته اند که مقصود حصول احوال است
 علم باحوال دولتی و غیر است جمیع را این علم بدینند و جمیع را نه هر دو از ارباب لای
 اند و از مقوله ثانیه برگاشته اند که آگاهی عبارت از حضور باطن است بجناب
 قدس خداوندی جل سلطانة شیه بعلم حضور است که دوام لازم است بهیچ
 شنیده اید که شخصی در وقتی از اوقات از نفس خود غافل گردد و در وهیو
 نسبت بخواهید کند غفلت و وهیو در علم حصولی متصور است که مغایرة
 در میان است و در علم حضور در حضور است این انتخاب بدین
 در اگر در گوشه فقر و نامرادی با فاضله طالبان بود و جذب و بخیودی این کار
 از و مریدان می بود یکدیگر از اعظم اغنیای که بوی اخلاص درست کرده
 بودند و ذکر این سلسله از و گرفته و رایب بنگال برده شیخ در آن دیار قبول
 عظیم یافت و طالبان بسیار نفیض رسیدند شیخ کریم الدین بابا
 حسن ابدالی بابا حسن ابدال موضع است میان کابل و لاهور که از آنجا راهی
 به کشمیر جدا گرد و مشارالیه از آن حدود است از قدری یاران حضرت ایشان
 است و صاحب حالات علیه و جذبات قویہ در اوائل حال بستیای و طلب
 حق برآمده چون در سهرند رسید و بدلالت معنوی بملازمت شریف

پیوست بجز و حصول دولت حضور حالش و گریه کشت و مشمول عنایت
 گردید چون به تعلیم ذکر و مراقبت از ان حضرت سرافراز شد و ازین نظر
 کیمیا اثر باندک فرصت او را ترقیات رونمود حضرت ایشان اجازت تعلیم
 طریقش دادند و جمیع از ساکنان و خلق بسیار از اهل آن دیار از وی توبه و ذکر
 این سلسله شریفه رسیدند و فیوض و برکات یافتند در ان ایام که حضرت
 آنرا و او غرلت اختیار فرموده بودند کم کسی را که از یاران در ان خلوتگاه بار بود
 و بنای تکیه که بحال شیخ داشتند فرموده بودند که شیخ بایران خود می آمده باشد
 و بچکس مانع نشود و در آن زمان که آنحضرت در لاهور تشریف داشتند
 با جمعی از مسترشدان بعتبه بوسی رسیدند و چند روز گذرانده عنایات دیده
 بوطن مرخص شد و شیخ اسحاق نام فاضل از مقتدایان دیار سند که از مشارالیه
 تلقین ذکر این سلسله برداشته بود بعد از طریقت بست و یک شب
 متواتر حضرت رسالت را صلوات الله علیه و آله و سلم در خواب دیده که انواع لطیفها
 با و نموده اند و عریضه در کمال شوق و اخلاص و التماس خاص بحضرت
 ایشان قدس سره نوشته بود و واقعه را نیز علیحدہ رقم نموده شد که آن
 واقعه اینست میگوید بنده بمقدار امید و ابر بخدمت حضرت رزاق
 فقیر اسحاق ولد موسی که چون تعجب حال بعنایت نظر عالیقدر مولو
 شیخ کریم الدین شد در همان حال در تصور باطنی حضرت باطنی
 الزمان قطب دوران مخدوم مخدوم منا شیخ احمد سرحدی سلمه الله تعالی
 حاضر شدند سفید محاسن بلند بینی ذهاب رنگ گویا در مراقبه نشست
 بودند چون بنده حاضر شد در عین مراقبه تسلیم برگرفتند و این چند
 کلمه نوشته بدست بنده داده و توجه عالی بلیغ فرمودند و آن

مکتوب اینست عن احمد السمرهندی که الی اسحاق السندی با اسحاق انت
ولد سے و خلیفے فی جمیع الرموزات الحقیقی والدقیقه وانی مغفور و انت من توسل
بک ایضا مغفور و اقر بحبیبه مولانا کریم الدین بنی السلام انتم و این صحیفه
واقعہ و مکتوب را مصحوب رحم علی نام در ویشے که در سکر توحید و جو و خیالی
بود فرستاده بود و سفارش نموده که آن در ویش را ازین مقام بر آرند حضرت
ایشان آن در ویش را از ان مقام گذرانیده بمقام عالی رسانیدند این رقمه را
بشیخ اسحاق مرسل داشته است بپاک محمد و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب
شریف که مصحوب رحم علی در ویش مرسل داشته بودند رسید چون بنی
از ذوق و شوق بوده مسرت بخشید و رکاع علیحدہ واقعہ که رؤے داده بود
نوشته بودند از مطالعہ آن فرحت بر فرحت انجامید این قسم واقعات مشہور
است سعی باید نمود که از قوت لفعیل آید و از گوش باغوش رسد امر و زک تدارک
تقصیر ممکن است فرصت را غنیمت شمرده به تسویف و تاخیر نباید انداخت
حضرت خواجہ اصرار قدس الشریف فرموده اند که جمعی از درویشان بودیم
از ساعت مرچوبه که در روز جمعہ و ولیمت نهادہ اند در میان آمد که اگر میسر شود
در آن از حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ چه باید طلبید هر کس چیزی گفت چون نوبت
به من رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید که در ضمن آن جمیع سعادت
میسرست بعضی از مکاتیب را باران نقل گرفته مصحوب در ویش رجم
فرستاده اند حضرت حق سبحانہ تعالیٰ منقطع گردانا و شیخ کریم الدین
چند گاه است که آمدہ اند شاید از احوال خود بشما نویسند در ویش رحم علی
نیز با صلاح آمدہ است توقع از دوستان و عاست ربنا انکم لنا نورنا و اعف عننا
انک علی کل شیء قدیر و السلام علی من اتبع الهدی و انتم متابعه المصطفی

مولانا عبد الواحد لاهوری نے ازان جماعہ است کہ حضرت خواجہ غانی
 نو و باقی بحق ویرا بخدست حضرت ایشان ماضی اللہ عنہما فرستاده اند
 شیر المراقبہ والعبادۃ ست روزے در حالتہ فوقی کہ از عبادت یافتہ ہو و
 ین فقیر پیر سید کہ در بہشت نماز بہت گفتیم نہ کہ آن دار جزا عمل است
 دار عمل نے آہے بر کشید و بگریست و گفت آہ بے نماز و بندگی آن صاحب
 بے نیاز چون توان زیست وقتی بحضرت ایشان عریضہ می نوشت نظر
 کردم نوشتہ بود کہ گاہ گاہ در نماز حین سجدہ حالتے روئے سید بد کہ ہرگز خوش
 نی آید سر از سجدہ برداشتن از وی شنو دم گفت بشہر فاخرہ بخارا صانہما اللہ و
 جمیع بلاد مسلمین عن البلاء یا رب سبیل تجارت رفتہ ہو دم و در مسجد مغاک کہ از اکنہ
 متبرکہ کہ آن بلدہ شریفہ است نماز پیر فتم و بعد از اداے صلوٰۃ عشا بنو فل شتغال
 مینو دم یک شب فاوم مسجد مرا گفت دروازہ مسجد میزنم بخانہ خود رفتہ
 نوافل بگذار و این معنی را بخشونت ادا نمود و ہمان شب بہ آن فاوم حضرت خواجہ
 بزرگ رضی اللہ عنہ را بخواب دید کہ با و فرمودند کہ آن درویش سوداگر ہند
 از دوستان ماست رعایت و عذر خواہی کن او معذرت فراوان نمود و عذر
 بسیار خواست از وی شنو دم کہ گفت دران ایام کہ حضرت ایشان بہ لاهور
 تشریف آورده بودند آنجا پیرے سبزی فروشی روزی بزیارت ایشان آمد
 ایشان نے را احترام بسیار نمودند حیرانی نے داد و در خلوتی از ایشان ستر
 آہمہ تواضع را بان پیر پیر سید ہ شد فرمودند کہ وی از ابدال است مولانا
 امان اللہ لاهوری وی از مریدان اجازت یافتہ حضرت ایشان است
 و صاحب تجرید و تفرید تمام در ہزار سال وہی و یک چمنان پایہ و آزادہ و
 یلاس پوش زندہ بردوش و کوہ برکت متوجہ سفر حجاز شد و با آنکہ جمعے از حجاب

حضرت ایشان و دوستان او که در راه بودند سخاوت کنند و را برادر و راحله طوعا و
اعتقا و اسعاون باشند و بان التفات ننمود و همچنان به آزادی و بیزادی تمام
رفت الحال می شنود که بعد از شرف زیارت حرمین متوجه زیارت خیرات
شام و مصر شده حق سبحانه ویرا بدین شیوه مرضیه مستقیم دارد و من بچاره دل آواره
رانیز از برکات این وارستگان بهره بخشا و با خرقه صد پیوند دل صد باره
گردم بهر دیار و در جستجو ز نم طبل سراغ یوسف خود کو بکوز نم به مخفی نماند که غیر ازین
جماعه مذکور نیز چندین تن از مخلصان حضرت ایشان بودند و هستند کز فوق
و صاحب فضل و آداب نیست و انکسارند و بعضی از آنها اجازت تعلیم طریقت
نیز یافته اند چون مولانا امان الله فقیه که از اعظم خلفاست و شیخ محمد جزی که از شاخ
شهرتین ديارست ترک شخیت نموده بکازمت حضرت ایشان سیده
و بهره بار و ده خلافت یافته و شیخ داود بیانکی و شیخ سلیم بنوری و شیخ آدم بنوری
و شیخ محمد تهراری و شیخ حامد تهراری و صوفی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی و مولانا
محمد باشم خاوم و مولانا غازی نو کجراتی و صوفی قربان جدید و سید باقر سارنگپور
و مولانا فرخ حسین و مولانا صفر احمد و مولانا بدرالدین سر بندی و مولانا حمید
احمدی و حاجی حسین و شیخ عبدالرحیم برکی چون تحریر احوال هر یک موجب
تطویل بود بنامی اختصار نمود و بعضی از مخلصان مقبول منظور از آنجمله اند که بطاهر
از اهل سیاه اند و بعضی از اجلاء اصحاب خانقاه و در مکتوبات مکاتیب بنام
آنها صدور یافته چون خواجه محمد اشرف کابلی و مولانا حاجی محمد فرکتی و مولانا
عبدالغفور سمرقندی و حافظ محمود کجراتی از مکاتیب شریفه حضرت ایشان
که در جواب عرائض آنان در دفاتر مکتوبات ثبت است و فوراً بطه بر
کمال اینها و مستی و ذوق و حال اینها معلوم گردد و در اقم این خروف گوید

و سالک روزی نزد این فقیر آمدند و در خلوتی از احوالات خود بیان کردند
 بابت اخیل بود و پرسیده شد که تعلیم ذکر از که برداشته اید و از پیوسته
 رام سعادتمند ازین سلسله شریفه این تخم در مرغی دل خود کاشته اید سلیم خان
 بی عسکرے را که از مخلصان منظور حضرت ایشان بوده و از ان حضرت
 سلیم طریق چند تن مجاز گردیده نام بردند و جمعی دیگر از اصحاب مقبل صاحب دل
 حضرت بفقر و انزوا و خمولی چنان بوده اند که اکثر خادمان آستان هم از
 بار و بار ایشان آگاه نیند این فقیر از بعضی درویشان حضرت ایشان
 شنوده بود که وقتی درویشی از بخارا ایشان را بواقع عظیم وید و بلامست
 سیده بهر پایافته و بوطن شتافته جهت تصحیح آن نقل گستاخی کرده و در
 سفری آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمودم که چنین شنوده ام آیا نقل
 تفاوت نقل کرده باشد فرمودند آری چنین است اما آن درویش از نواحی بلخ
 بود و نه از بخارا و تبسم نمودند و آن حکایت اینست که درویشی از نواحی بلخ
 در واقعه ویده که تابوت شکر و حاضر آمده و جمعی کثیر از گذشتگان اکابر و اراکین
 یون خواجہ عبد الخالق و خواجہ بزرگ و خواجہ احرار و مثالهم جمیع اللہ تعالیٰ حاضر
 ند گو یا انتظار کسی بر ند رانی گوید من در ان میان از بزرگی پرسیدم که سیت
 کیست و این اعتراف انتظار که دارند گفت که این سیت از اقطاب بود و این
 اعتراف انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تا بیاید و امامت نماز جنازه
 نماید ناگاه غریزے گندم گون بلند بالای و موسوی کذا و کذا و آمد همه تعظیم او
 کردند و پیش رفته امام شد چون جنازه را برداشتند از یکی پرسیدم که نام
 این غریز چیست و در کدام شهری باشد نام شریف حضرت ایشان گرفت
 و گفت در سر هندی باشند صباح آن روز آن درویش بهوشیار و بوانه وار

متوجه هندوستان شد ببلانست رسید آنحضرت را کلیه که در وقت
 دیده بود و در بیداری چنان دید و روی نیاز باستان ایشان مالید و چند گاه
 در خدمت بود و هرگاه گرفت چون ذوالعیال و الاطفال بودند و بطن من
 گریه می کرد هر گجا هست خدا یا سلامت داشتند و اینها حقیر میگوید
 بدرویشی دیگر ملاقی شدم از یاران ایشان که آثار انکسار و شیوه حیرت بر و
 غالب بود و روی دیدمش که بر برگ خشک چشم دوخته فرود رفته بود رسیدم
 که اینهمه توجه بان برگ چیست چون احاح بسیار نمودم گفت درین برگ
 میدیدم ناگاه در و عالمی بر من نمود و ارشد که بیان آن نتوانم کرد و فقیر و تعجب
 از قضیه بدایت ارادتش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نواحی سواد و بگو
 شبی بعد از تجدید روح حضرت زبده المتاخرین خلیفه صدر الدین که از
 خلفا حضرت مخدومی محمد زاید بنی بودند قدس سرهما سالها طالب سلسله شریفه
 کبرویه را را نهادند پس مراد طفولیت بخدمت ایشان مشرف ساخته بود
 متوجه شدم و التماس نمودم که شما از جهان رفته اید مرا بغریزی که درین زمانه بسیار
 بزرگ باشد ولالت نمائید خوابم در بود حضرت خلیفه را دیدم که آمده نام حضرت
 ایشان برده فرمود که ترا بخدمت این عزیز میفرستم دیوانه وار ببلانست ایشان
 رسیدم و دیدم آنچه دیدم و نیز این فقیر را قم گوید و مسجد جامع برپا بود و
 گوشه شسته راه آیندگان مسجد رسیدیم که بناگاه در ویشی و لیده موسی
 پیرهن چاکه شوریده که آثار صفا و الفت و انزوا و انکسار و فنا از وی هویدا بود
 پدیدار گشت جذب ملاقات و هم آغوشی او مرا ناچار از مسجد استقبال او کشید
 بعد از معالقه و پرسش حال گفت از اقصای ولایت بنگاله برده نامسلوک و
 جزایر غیر ذی نزع با بنیامینم گفته غم کجا داری اگر چه غمتش بستر حال مینمود

بارگفت که متوجه سفر حجازم از سلسله و پیر طریقت او پرسیدم گفت غزنی
 سلسله نقشبندیه از سرهند با گره تشریف آورده بودند چون از نام آن مرشد
 پرسیدم اسم سامی حضرت ایشان رضی الله عنه گرفت و راغوش کشیدم
 ملک حسرت از مرگان بیاریدم و بناویخه خود برده گفتم بتفصیل نیز بگو مصلحه
 تو بوی گلشن جان میرسد بگفت بتقریب از وطن خود بدار السلطنه آگره
 ره بودم درین میان یکم ذکر خبر حضرت ایشان کرد و شب بهلازمت تشریف
 سپردم و التماس تعلیم ذکر دل و نظر عنایت نمودم با جابت رسیدن تلقین نمود
 ظر محبت فرمودند نسبت به حالتی مراد گرفت که دیوانه وار همان شب
 مدده و بجزائر و صحایه افتاد و خواب و خور و آرام و سکون از من رفت
 گویم که چه دیدم و بر من چه رفت و چه می بینم چنان در دهر بر من بگذرد
 و زبانه در صحرا بر آب و بگذرد و یوز به چندین سال بدین منوال و ران بوا و رے
 بشکستگه و نام راوی بسر بروم اکنون هم از راه بیابان و کوستان بقصد نیکو
 رسم و دیگران پیر و تنگ و راه نمایی هر غریب و فقیر سلمیه الشخیری ندایم
 که کجا تشریف دارند انشاء الله زیارت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 نموده اگر زندگی باشد باز بخدست استان ایشان برسم این فقیر بقصد آنکه
 بعضی ضروریات راه این غزنی را از دوستان التماس نمایم و با کابر قافله غاش
 و کنم گفتم جمعی از آشنایان ما متوجه این سفر سعادت اثر اند شمایان جماعه رفیق
 میشوید از کلام من دریافت که در اخفا و توکل و تبتل او خلل خواهم افکنز بهمانه
 از نزد من بیرون رفت و بعد از آن نه می رادیدم و نه از احوال او خبری
 شنیدم ع هر کجا هست خدایا بسلامت وارش پوزیر این فقیر
 سید تاجری را دید که بمصدق رجال لایمهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله و

و بعد از پرسش معلوم شد که صحبت درویشان بسیار رسیده و از هر یک
 بذکری و مراقبه نامور گردیده و باستان حضرت ایشان هم شافیه و از آن حضرت
 نیز نظری عنایتی یافته گفت وقت عشای بود که ایشان را ملازمت نمودم
 متوجه ادای فرض بودند بجای پرسش حال و مطلب من نمودند و فرمودند
 تراذکری تعلیم داده خواهد شد من از راه دلتنگی گستاخی نموده معروض داشتم که
 صورت افکار و مراقبات بسیار تعلیم گرفته ام معنی و نتیجه آن ازین در یوزده دام
 فرمودند فرض عشا گذارده گفتم آری دست مرا گرفته گفتن بنشین تا ما از نماز
 فارغ شویم چون شبستم خود را بشیوه دیگر یافته تا آنکه خود را نیافته و رفتی مرا چنان
 گرفت که از بانگ نماز هیچ بخوابم روزش در اقدام مبارک افتادم و
 التماس آنکه ترک تجارت نموده ملتزم خدمت غلامان آستان باشم فرمودند
 فی الحال برین حالت که ترا عطا نمودند مشغول باش و چون تجارت موجب
 حصول لقمه حلال است و سبب نفقه عیال آنرا گذار و بنگر تا بعد ازین در حق
 تو چه خواسته اند و رخصت فرمودند چه گویم که آن عنایت چه کرد
 یک لحظه عنایت تو ای بنده نواز بهتر ز هزار ساله تسبیح و نماز به و نیز سیدی
 صاحب دلی از مقبولان حضرت ایشان باین خادم درویشان گفت و یکی از
 بلا و کن بودم ناگاه از زبان یکی از آیندگان شنیدم که گفت سلطان وقت
 حضرت ایشان را بخشم تمام طلبیده بشهادت رسانید ازین خبر سخت دلتنگ
 و بی آرام شدم بازار آن بلده درآمد تا باشد که آیتده دیگر در رسد و
 خبری فرحت اثری رساند دیدم که در کنار بازار بازار گاهانی چند که
 سیما صلاح از ایشان بویابو و فرو داده اند نزد آن جماعه رفتم و سلام کردم
 و بنشستم پیش آنکه من بسخن آیم یکی از ایشان آثار کثرت اندوه و دلتنگی

در من مشاهده نموده از ستر آن سوال کرو باعث را در میان نهادم آن
 سائل آه سخت از دل برکشیده و سر بگریبان فرو برد و دیدم که متلون میشد
 و در چهره اش تغییر تمام راه یافت بعد از مدتی سر بر آورد و گفت خاطر
 جمع دار که ایشان زنده اند این قدر است که در مجلس اندوز نجیر بر پا
 مبارک پیچیده چنانکه ما را پیرامون گنج حلقه زندی یک شب
 روانه باز نجیر گفت پس چه کردم تا سزاوار تو ام بگفت ز نجیرش تو در
 گنج خراب بگنج پنهانی من را تو ام بمر ازین مراقبه و اخبار او حیرت فرو
 گرفت گفتم شما حضرت ایشان را دیده اید و میدانید گفت من نیز از
 مریدان کترین آن حضرتم بر جستم و با من بشوق تمام معالقه نمودم و گفتم
 من درین بلده خانه دارم ملتئم آنکه ساعتی بفقیر خانه قدم رنجه نمایم
 تا لحظه در خدمت تسلی خاطر محزون و هم قبول کرد چون بیامد در خلوتی
 از وی پرسیدم که شما چند گاه در خدمت ایشان بودید و از ایشان چه
 نعمت یافتید و باعث ارادت چه بود چون الحاح بسیار نمودم و مرا از
 مخلصان حقیقی دانست با جمال بیان احوال خود را و باعث ارادت
 را و نمود و گفت من در قریه از قرای تابعه پنج آب ساکن بودم و از
 آنجا که بحضرت غوث الثقلین شیخ الانس و ابن رضی الله عنه محبت
 و اخلاص تمام داشتم بعد از صلوات خمس بر روح ایشان دعا و فاتحه
 ختم می نمودم و در خلوات به نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام
 مناجات و عرض حاجات می نمودم و بتی و تلاوت و اذکار و دیگر
 نوافل نیز می پرداختم تا شبی حضرت غوث الثقلین راقش سره
 میان خواب و بیداری دیدم در اقدام مبارک ایشان سر نهادم فرمود

که در ظاهر نیز پیر راه از ضروریات است عرض کردم که بهر که ایشان
 از مشائخ وقت بفرمایند بخدمت او برسم فرمودند در سریند غریز نیست
 جامع علوم ظاهری و احوال باطن و نام شریف حضرت ایشان بروند صباح آن
 روز بصدور و سوز متوجه آستان ایشان شدم و حقیقت واقع را معروض
 داشتم التماس عنایات نمودم و تعلیم ذکر فرمودند و بجزیه و احوال
 بنواختند دیدم آنچه دیدم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر بناگاه حضرت
 ایشان از خانه برآمدند و دروازه بغیر از من کس از درویشان حاضر نبود
 مرا پیش طلبیده فرمودند ای فلان میروے نزدیک باغ حافظ رفته
 زیر فلان درخت جمعی از فقیران لا ابا له شسته اند و بعضی کوکنار
 می مالند و بعضی بنگ می ساینند و رین میان مرده شنده پوشی چنین
 و چنان که بران درخت تکیه زده شسته و بظاهر با ایشان ست و بهی
 بری از ایشان و عاے ما با و میرسانی و سیکولی فقیر خانها قریب است
 میتوان ساعتی رسید رفتم و همان نشان که فرموده بودند جمعی را زیر آن
 درخت یافتیم آن عزیز که تکیه زده بود چون مرا دید تبسم نمود و پیش از آنکه من
 تبلیغ و عانایم نام حضرت ایشان بروه گفت خادم ایشان گفت می گفت
 خود نیامدند و ما را طلب نمودند خوب اینچنین باشد و بان بهشتیان گفت
 ماورین شهر یاے داریم او را دیده خواهیم آمد و در راه و آمده بمجمل تمام
 میرفت و من نیز در قفای او خود را در غایت تعجیل و خفت می یافتیم تا
 آنکه ساعتی بدروازه خانه حضرت ایشان رسیدم رسیدن ما
 همان و برآمدن ایشان از خانه همان و بان درویش معالقه سخت نمودند
 و دست او را گرفته بر سینه که در میان دروازه میروند و درون نهادند و بودند

نشانده با هم شستند و سه حرفی با هم گفته بیشتر بخاموشی گذرانیدند و برین
 میان آن مهمان آب طلبید فقیر دویده طرفی را پر آب کرده آورد و چون
 نزدیک آن عزیز رسیدیم چه بینیم که حضرت ایشانند گفتم ما که بعد از رفتن
 من بر آئے آب مکان شستن حضرت ایشان و آن بزرگ مهمان
 متبدل گردیده چون بسوئے که عزیز دیگر شسته بود رفتم که آب بدست
 او بدیم دیدم حضرت ایشان اند و آن عزیز مهمان بر جای خود دست از
 همیت مشاذه این حال بر دیوار تکیه زد و بخود بهاندم چون بخود آمدم نماز
 شام آخر شده بود و حضرت ایشان و آن درویش بر فاسسته بعد از آن حضرت
 ایشان بن گفتند آنچه دیدی از بیگانگان مستور داری اکنون چون ترا از
 محرمات و عاشقان ایشان دیدم بشمع تورا سانیدم راوی گوید بعد از اجتماع
 سرگذشت او با خود گفتم آنچه از قضیه حبس و قید حضرت ایشان خبر داده
 اگر بصدق مقرون است پس این درویش از صاحب دلان صادق القوال
 است بعد از چند روز موافق اخبار اخبار متواتره در رسید و مرابان
 درویش و پیر بزرگوار خویش اعتقاد دیگر حاصل شد مخفی ننماید
 که از جماعه که نظری قبول از حضرت ایشان یافته اند بچنین احوال
 و اقوال چرا غریب باشد که بعضی طالبان که از فرود اصحاب ایشان
 بوده اند و بامر آنحضرت متوجه طایفه شده اند که آنرا آزاد گیرند
 و رفتگیها روئے داده از ایشان چه گوید و از آن حضرت چه
 نویسد مولانا عبدالمومن لا هوئے که فاضلے بوده و راقم نیز
 مومی الیه و رفتی چند از مشکوٰۃ و در رفتی چند از مطول گذرانده
 بود و در اکثر علوم خصوصاً در فقه و اصول آن بهارت تمام داشت

روزی در مجلسی که جناب استانی و این فقیر یکجا شسته بودیم مر
 یکے از مشائخ اعلام وقت را نام برد و گفت که او فلان شخص را خلا
 واده است و بفلان بلد فرستاده اما بیچ از صحبت او اثر
 و حالتی و از نصیحت و تعلیم ذکر او متعلمان را جمعیت حاصل نمیکرد و
 گفت مجیز مکمل تمام المشایخ و المعرفة باید تا از مرید مجازش برکات
 بظهور آید پس آب در چشم کرد و انید و بفقیر گفت حرف میگویم
 نه برائے مخ خود بل برائے آنکه ازین نقل باثر و برکت امر و انفاس حظ
 پر دستگیر پے برده شود و گفت من بعد از چند روزی که در خانقا
 ایشان گذراندم رخصت لاهور خواستم وقت وداع فرمودند که
 دو تن را تعلیم ذکر خواهی کرد و از آنجا که بر نقصان خود مطلع بودم بسیار
 متعجب شدم اما ادب را غدر و رسیان نیاوردم چون به لاهور رسیدم
 روزی یکے از طلبه علم آمد و گفت شنووم که ایشان ترا فرموده اند که
 دو تن را تعلیم طریقت بگوئی که از ان من باشم بشوریدم و گفتم ایشان
 بنده نوازی کرده اند من مرده ام طالب العلم چنین و چنان چه این
 لایق این باشم چند آنکه به لیت و خشونت عذر میگفتم آن سائل از سر
 و انمی شد بل بیشتر احاج می نمود و مار و نئے گفتم تا که وقت بمشاجره
 او بگذرانم یکبار تعلیم ذکرش واده از سر واکنم در گوشه مسجد او را برده بودم
 که از حضرت ایشان دیده بودم و شنیده با او گفتم و خود نیز مشغول
 شدم مرا نسبت و حالتی عجب فرو گرفت و آن متعلم را کیفیت روی
 واد که بهمنان مست و بیخود برون رفت دیگر از و س نام و نشان
 نیافتم با نجله اگر یک یک از مستفیضان ایشان و مستفیضان

باب ایشان بتفصیل مرقوم گرد و بتطویل انجا مداینقدر زیر کان سعادتمند
 بسند است **س** بس کتم خود زیر کان را این بس است بیابانگ
 و گردم اگر در ده کس است بحق سبانه برکات آنحضرت و
 نه زندان و اصحاب ایشان را تا قیامت جاری گردانا و این
 سبب شریفه ایشان را بر همه طلاب الی یوم الحساب ساری دار
 ین کمترین را درین جهان بحبت و متابعت ایشان داشته و این
 مان و زمره ایشان محشور گردانا و بحق اهل الزشاد و بدح هر یک ازین
 و بزرگ قدس الشتر هماسه رباعیه بسک نظم کشیده
 است انتظام این نامه آن منظومه را مسکه انتظام آن میگرداند و اندر

رباعی

طلعه که ز رازش انفسه آفاقی است
 فی مدحش به نه گویم این بس
 نیم نظرش بنزد دل راسا قی است
 کان جمله چو نام خویش با حق قی است

ایضا

قی ز فنا و نیستی لعل مذاق
 فلینظر الی ابن الی قحافه
 کلمه ز حدیث سوزا و سیج کباب
 بشنوستر فنا و اورا دریاب

ایضا

باقی که از و مرده بصد جان رسد
 نقاش ازل بکاخ هند آوردش
 مفلس زورش بکنج پنهان برسد
 کاین خانه بزیب نقش بندان رسد

ایضا

احمد که بود عیسی و لهامی سقیم
 زان ساقی او سال چیل رفت که بود
 از ساقی باقی ستدین راه قدیم
 برنخ بیان احد و احمد سیم

اَلْیَضَا

آن قطب که هم عاشق و هم معشوق
بر جوهر اسرار بنی صندوق است
آن سایه که از احمد مرسل نبفت
ظاہر شده انیکہ احمد فاروق است

اَلْیَضَا

ازو شد دل افسرده رندان تازه
چون زابر چمن غنچه خندان تازه
از خائے بے رنگی احمد شده است
نقش ویرین نقش بندان تازه

آنهی بحق بنی فاطمه
که بر قول ایمان کنی خاتمه

بر خامه بنایم که اشارات نوشت
ز آغاز و توسط و نہایات نوشت
بہرشت کتاب را و تاج کتب
بر دل ہوزبۃ المقامات نوشت

خاکپای مشایخ و خواجگان نقشبندیہ خصوصاً آخر ہم
در مملکت ترکیہ سید عبدالحکیم بن مصطفیٰ آرواسی
قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم العالیہ مسکین حسین عالمی بن
سید استنبولی می گوید کہ یک نسخہ از کتاب
زبدۃ المقامات در استنبول بنا حید فاتیح در کتابخانہ
(مراد محلات) برقم ۱۳۱۷ موجود است این رسالہ جو
۱۱۳۰ فی زمن سلطان احمد ثالث مولانا محمد نوشتہ است